

اختناق ایران

مورگان شوستر

حسن افشار



نسترمای

W. Morgan Shuster
The Strangling of Persia
Greenwood Press, Publishers, New York, 1968

Shuster, William Morgan	شوستر، ویلیام مورگان، ۱۸۷۷-۱۹۶۰ م.	سرشناسه:
	اختناق ایران / ویلیام مورگان شوستر؛ ترجمه‌ی حسن افشار.	عنوان و پدیدآور:
	تهران، نشر ماهی، ۱۳۸۵.	مشخصات نشر:
	۳۲۶+۴۸ ص: مصور.	مشخصات ظاهری:
	ISBN 978-964-9971-21-6	شابک:
	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	یادداشت:
<i>The Strangling of Persia</i> , 1968	عنوان اصلی:	یادداشت:
	ترجمه‌ی قبلی: صفی‌علی‌شاه، چاپ دوم، ۱۳۶۸.	یادداشت:
	شوستر، ویلیام مورگان، ۱۸۷۷-۱۹۶۰ م.، Shuster, William Morgan - سفرها -	موضوع:
	ایران.	موضوع:
	سیاست مالی - ایران - تاریخ - قرن ۱۳ ق.	موضوع:
	ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق.	موضوع:
	ایران - سیاست و حکومت - قرن ۱۴.	موضوع:
	افشار، حسن، ۱۳۳۲ - ، مترجم.	شناسه‌ی الزوده:
	DSR1474 / ش ۹ آ ۳ ۱۳۸۵	رده‌بندی کنگره:
	۹۵۵ / ۰۷۵۲	رده‌بندی دیویی:
	شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی: ۸۵-۳۴۱۶۰ م	شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:

اختناق ایران

قصه‌ی دیپلماسی اروپایی و دسیسه‌بازی شرقی که
باعث سلب حقوق ملی دوازده میلیون مسلمان شد

روایتی شخصی از
ویلیام مورگان شوستر

حسن افشار



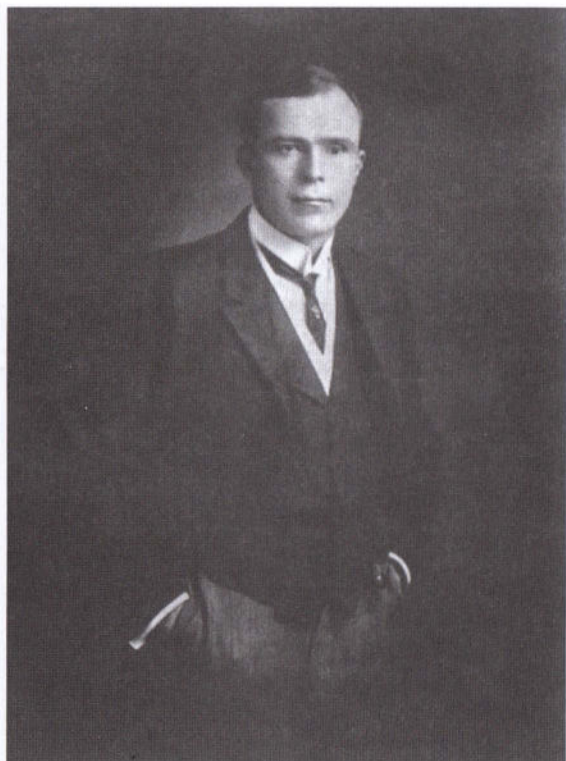
نقشبند
تهران
۱۳۸۹

اختصاص ایران

نویسنده مترجم نسخه‌پرداز	ویلیام مورگان شومنز حسن افشار مهدی توری
چاپ دوم چاپ اول تیراژ	بهار ۱۳۸۹ باییز ۱۳۸۶ ۱۵۰۰ نسخه
مدیر هنری لیتوگرافی چاپ جلد چاپ متن و صحافی	حسین سجادی گرافیک‌گستر صنوبر سازمان چاپ و انتشارات
شابک ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۷۱-۲۱-۶ همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.	



تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴
تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵ ۱۸۸۰



ویلیام مورگان شوستر، خزانه‌دار کل اسبق ایران.

این کتاب به پیشگاه ملت ایران تقدیم می‌شود
تا ادای دینی باشد در حد بضاعت نویسنده
به پاس اعتمادی که این ملت به نیت او کرد
و اعتقاد راسخی که در موقعیتی خطیر به قصد
خدمت او برای تجدید آبادانی ایران نشان داد.

۱۱	پیش‌گفتار مترجم
۱۵	دیباجه
۱۷	پیش‌درآمد
۵۱	فصل ۱
	ایران تصمیم به استخدام مستشاران مالی از امریکا می‌گیرد. ورود مستشاران امریکایی به ایران.
۷۱	فصل ۲
	وضع سیاسی و مالی ایران در بدو ورود ما. قدرت نایب‌السلطنه و دولت و مجلس. شکل حکومت و منابع درآمد. دیون دولتی. قروض خارجی.
۷۹	فصل ۳
	برنامه‌ی عمومی که برای تجدید سازمان مالی کشور اتخاذ شد. قانون ۲۳ جوزا. واکنش دولت‌های بیگانه. قضیه‌ی استوکس. ژاندارمری خزانه. «روح» قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس.
۹۹	فصل ۴
	تلاش محمدعلی میرزا، شاه سابق، برای بازپس‌گیری تاج و تخت. توطئه‌ها و تبانی روس‌ها. اقدامات نظامی علیه شاه سابق و برادرانش. پیروزی نیروهای ملی. شکست و مرگ ارشدالدوله.
۱۲۳	فصل ۵
	جنگ با شاهزاده سالارالدوله. پیروزی نیروهای دولتی. پیامدهای مصادره‌ی دارایی‌های شاهزاده شعاع‌السلطنه. نامه‌ی من به تایمز لندن.
۱۳۷	فصل ۶
	اولین اولتیماتوم روس‌ها به ایران. دولت انگلیس به ایران توصیه می‌کند. اولتیماتوم را بپذیرد. عذرخواهی دولت ایران از روس‌ها. دومین اولتیماتوم.
۱۴۵	فصل ۷
	بلوای نان. مجلس اولتیماتوم روسیه را رد می‌کند. هجوم لشکر روس. ایران برای دفاع آماده می‌شود. سهم زنان ایران. ناپودی مجلس با کودتای ۲ دی.

- فصل ۸ ۱۶۵
روابط من با حاکمان واقعی ایران. کشتارهای سربازان روس از مردمان تبریز و رشت و انزلی. خروج من از ایران.
- فصل ۹ ۱۷۷
شخصیت نایب‌السلطنه، دیگر مقامات حکومتی، و مجلس. منش و استعداد ملت ایران.
- فصل ۱۰ ۱۸۷
میدان دیپلماتیک اروپا در ۱۹۱۱. سیاست‌های روس و انگلیس. قرارداد پوتسدام و توافق سرّی آلمان و روسیه. اهمیت سوق‌الجیشی ایران. تهمت‌های سِر ادوارد گری به خزانه‌دار کل. قرارداد روس و انگلیس.
- فصل ۱۱ ۲۰۷
نظام مالیاتی ایران. طرح‌های من برای تجدید سازمان مالیّه. امکانات توسعه‌ی راه‌آهن. ثروت‌ها و منابع بالقوه‌ی ایران.
- فصل ۱۲ ۲۳۱
پس‌گفتار
- پیوست ۱ ۲۴۳
قانون اساسی ایران. متمم قانون اساسی.
- پیوست ۲ ۲۶۱
لایحه‌ی قانونی تفتیش ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره استقراض. گزارش کمیسیون قوانین مالی مجلس.
- پیوست ۳ ۲۶۵
نامه‌ی سرگشاده‌ی شوستر به تایمز لندن.
- پیوست ۴ ۲۷۹
مکاتبات میان سِر جورج بارکلی وزیرمختار بریتانیا در تهران و مستر مورگان شوستر خزانه‌دار کل ایران. مکاتبات میان عالی‌جناب پاکلیوسکی کوزیل وزیرمختار روسیه در تهران و مستر مورگان شوستر خزانه‌دار کل ایران. متن قرارداد پیشنهادی خزانه‌دار کل به مازور استوکس.
- پیوست ۵ ۳۰۵
نظری انگلیسی درباره‌ی قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس.
- پیوست ۶ ۳۱۳
دو مقاله از روزنامه‌ی نیشن: «استقلال بر باد رفته‌ی ایران» و «پناهجویی ایران».
- نمایه ۳۲۱

ویلیام مورگان شوستر (۱۸۷۷-۱۹۶۰) جوان امریکایی دنیادیده‌ای با کوله‌باری از تجربه‌ی کاری در کویا و فیلیپین بود که در ۱۹۱۱ (اردیبهشت ۱۲۹۰ شمسی) یعنی حدود پنج سال بعد از انقلاب مشروطه به درخواست دولت ایران برای سر و سامان دادن به امور مالی کشور به این دیار آمد و هشت ماه بعد (دی ۱۲۹۰) با اولتپاتوم روس‌ها ناچار به ترک ایران شد. پس از بازگشت به زادگاهش بی‌درنگ کتاب حاضر را به رشته‌ی تحریر کشید که هم سفرنامه‌ی او و گزارشی از اوضاع آشفته‌ی ایران در اواخر عصر قاجار است و هم دفاعیه‌ی او که متهمش کردند به این‌که با اقدامات جسورانه‌اش پهانه به دست روس‌ها داده است.

نوشته‌ی شوستر گویی که از دل برآمده باشد سخت به دل می‌نشیند. دلسوختگی نویسنده که در جای‌جای اثرش پیداست هر ایرانی وطن‌دوستی را متأثر می‌کند، چنان‌که بلافاصله بعد از انتشار کتاب او «یک ایرانی فاضل قدردان از گوشه‌ی دکن»^۱ - به قول مؤیدالاسلام مدیر روزنامه‌ی حبل‌المتین - را به ترجمه‌ی آن برانگیخته است. این مترجم فقید اختناق ایران، ابوالحسن موسوی شوشتری جزائری، خود در دیباچه‌ی ترجمه‌اش می‌نویسد «چون همواره در این مدت غربت و کُربت

مترصد بودم که به قدرالوسع خدمت ناقابلی که از وجود ناچیزم ساخته گردد نسبت به وطن عزیز و ابنای وطن خود نموده باشم تا مسئول وجدان نباشم، پس از دیدن کتاب مزبور گمشده‌ی خود را یافته به ترجمه‌ی آن که یکی از وظایف مهمه‌ی وطنیه است اقدام نمودم. با پریشانی حال و پریشانی روزگار، و عدم تهیه‌ی اسباب، و موانع و عوایق بی‌شمار، خصوصاً در غربت و در این دبار، تحمل زحمات فوق‌الطافه نموده وظیفه‌ی وجدانی خود را ادا نمودم.^۱

اما از آن جا که ترجمه‌ی آن مرحوم زبانی بسیار سنگین و کهنه دارد به حدی که بخش‌هایی از آن کاملاً نامفهوم است، لزوم ترجمه‌ی دوباره‌ی اثر وزین شوستر احساس شد و دوستان بنده در نشر ماهی این افتخار را به حقیر دادند. از این بابت از ایشان و استاد بزرگوارم علی صلح‌جو سیاست‌گزارم. نیز جا دارد سیاست‌گزاری کنم از مسئولان مرکز اسناد وزارت امور خارجه و سازمان اسناد ملی ایران که نسخه‌ای از سندهای افزوده به پایان کتاب را در اختیارم قرار دادند. هنوز نسخه‌ی چاپی کتاب را ندیده‌ام اما شک ندارم که خواندن برخی از آن‌ها چشم مسلح می‌خواهد! اسناد خیلی بیش‌تری از کار شوستر در ایران دیدم که کم‌تر اهمیت داشتند و لزومی ندیدم آن‌ها را در کتاب بیاورم. به اسنادی که باید در کتابخانه‌ی مجلس باشند دست پیدا نکردم، اما از مشروح مذاکرات مجلس دوم در روزنامه‌ی رسمی کشور شاهنشاهی ایران فراوان بهره بردم. کوتاه سخن، امیدوارم آنچه نزدیک به ۹۵ سال بعد از قلم‌فرسایی شوستر و ترجمه‌ی اول کتاب او پیشکش خواننده می‌شود بتواند نام شوستر را دوباره در خاطر ایرانیان دوستدار وطن زنده گرداند و نیز شادی‌بخش روح مترجم دردمندی گردد که سخت از بیداد تجاوزگران و وطن‌فروشان می‌نالند و در بیان علت هجرتش به گوشه‌ی دکن می‌گوید «چون گلچینان بی‌رحم و مروت دستِ جفا بر گُلان نورسیده و غنچه‌های نشکفته‌ی گلستان ایران دراز، و صیادان انسان‌صورت دیوسیرت آشیانه‌ی مرغان مرغزار ساسانیان را ویران و لانه‌ی بلبلان گلزار کیان را چون توده‌ی خاکستری نمود و درهای دربه‌دری و پریشانی از هر طرف باز، و دوره‌ی آوارگی و بی‌خانمانی ایرانی آغاز گردید، این ناچیز نیز به حکم پیشامد و تقدیر سر تسلیم و رضا در پیش، دوم برج حمل مطابق دوم ماه ربیع‌الثانی سنه‌ی ۱۳۳۰ آخرین دست‌وداع را در سرحد

شمالی وطن عزیز حرکت داده، از راه قفقاز و اسلامبول و مصر به هندوستان شتافته و به شرف ملاقات خویشان و دوستان در بلدهی حیدرآباد دکن تامل شده، بار پرزحمت و محن سفر را از دوش بی‌طاقتی بر زمین گذارد.»^۱ یاد هر دو، مؤلف و مترجم، گرامی باد.

حسن انشار

بهار ۱۳۸۶

توجهی که جهانیان به رویدادهای اخیر ایران نشان می‌دهند و تمایل به ثبت موبه‌موی وقایع مهمی که منجر به برکناری نویسنده از مقام خزانه‌دار کل دولت ایران در ژانویه سال جاری شد — تا از خاطر نرفته‌اند — انگیزه‌ی نگارش این کتاب است. اطلاعات از موثق‌ترین منابع موجود آمده‌اند و خاطراتی که نویسنده در طول مدت اقامتش در ایران نوشته مکمل آن‌ها شده است. اشارات و توضیحات تاریخی که برای فهم دقیق‌تر وقایع اخیر به نظر ضروری رسیده‌اند، و اظهارنظرهایی که نویسنده موجه دیده است، تنها افزوده‌های دیگر داستان‌اند.

محروم شدن قهری از فرصت پایان‌دادن کار بزرگی که در این سرزمین باستانی بر عهده گرفته بودم مرا بی‌اندازه آزرده‌خاطر کرد. اما جشم و کینه‌ای که شاید در زمان اخراجم به دل گرفته بودم اکنون رخت بر بسته است. استقبال گرمی که در بدو ورودم به لندن در قوریه‌ی گذشته از من به عمل آمد و نیز مطبوعات و هموطنانم در امریکا نشان دادند کاملاً جبران آزار و اذیتی را که در دو ماه آخر خدمتم در تهران متحمل شدم کرد و اکنون هیچ دلگیری باقی نمانده است.

فقط قلم نویسنده‌ای همچون مکالی^۱ یا نقاشی همانند ویریشچاگین^۲ می‌تواند

۱. Macaulay؛ مورخ انگلیسی قرن نوزدهم که در مناصب سیاسی متعددی کار کرد. م.

۲. Verestchagin؛ نقاش روس قرن نوزدهم که در جنگ‌هایی حضور داشت و صحنه‌هایی از آن را بر بوم آورد. م.

صحنه‌های سقوط سریع این مملکت باستانی را چنان‌که باید و شاید ترسیم کند، صحنه‌هایی که در آن‌ها دو دولت مسیحی مقتدر و ظاهراً مترقی به‌نحوی غیرمسئولانه با حقیقت و شرف و وجاهت و قانون، بازی کردند و لاف‌ها از آن‌ها حتی از وحشیانه‌ترین جنایت‌ها برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و کشتن هرگونه امید به احیای ایران فروگذار نکرد.

از آن‌جا که معتقدم منافع حقیقی بشر و اصلاح روابط بین‌الملل اقتضا می‌کند که در مواردی از این دست جز حقیقت بر زبان نیاید، حقایق را با صراحتی که شاید در جای دیگر مطلوب نباشد به روی کاغذ آورده‌ام.

اگر نابودی حاکمیت ملی ایرانیان توانسته باشد آگاهی جهان متمدن را از روح غارتگرانه‌ی سیاست‌های جهانی در سال ۱۹۱۱ تا حدودی بالا ببرد، زندگی و مبارزات مشروطه‌خواهان ایرانی که به مرگ بسیاری از آن‌ها منجر شد بی‌نتیجه نبوده است.

ویلیام مورگان شوستر

وانسنگتن، ۳۰ آوریل ۱۹۱۲

نوشتن گزارش مشروح وقایع سیاسی اخیر ایران با عنایت به نکات خاصی صورت می‌گیرد که نیاز به اندکی توضیح دارند.

نکته‌ی اول این‌که امور سیاسی ایران، با هزار بدبختی و نکبت برای میلیون‌ها انسان بی‌گناه، خیلی شبیه یک نمایش کارگردانی می‌شود — شنیده‌ام برخی منتقدانش آن را با «اپرا بوف»^۱ مقایسه کرده‌اند. شخصیت‌های واحدی همه‌جای قصه دیده می‌شوند، جایی در قالب وزیری شاه‌دوست و جایی در لباس قهرمانی ملی. کایندها به سرعت برق می‌آیند و می‌روند. اعضای بلندپایه‌ی مجلس‌های ملی روزی ناگهان غیبتشان می‌زند و روز دیگر با گردش بی‌وقفه‌ی چرخ دسیسه از غیب ظاهر می‌شوند. این اشخاص همه از قشری‌اند که شاید بتوان طبقه‌ی حاکمه‌ی حرفه‌ای ایران نامیدش. این طبقه در ایران واقعاً وجود دارد و ملموس است. در حقیقت، تصور صاحب‌منصب‌شدن مردی از قشر میانه‌حال یا بدون اسم و رسم، در همین حد تصور نیز، تازه در سال‌های اخیر مقبولیت یافته است. از این رو سرنوشت و آمال میلیون‌ها رعیت خاموش تا اندازه‌ی زیادی بستگی به راه و روشی پیدا می‌کند که فلان وزیر یا حاکم حرفه‌ای یا سردار خودخوانده در فلان مقطع تاریخی

۱. Opera bouffe، ایرای فکاهی با ریشه‌ی ایتالیایی که از قرن هجدهم باب شد. م.

در پیش می‌گیرد. مزید بر علت این که مقصود اصلی از تصدی مقام، همیشه تقریباً بدون استثنا، برکردن جیب خود و کس و کار است و بعضی اقدامات عجیب رجال ایرانی به این نکته برمی‌گردد.

شناخت درست منش، انگیزه‌ها، و جنس برخی از این آدم‌ها که اعمال و اغراضشان تأثیر زیادی در وقایع سیاسی اخیر ایران داشته است برای درک صحیح تاریخ این کشور ضروری است.

نکته‌ی دیگری که ناآشنایان را سردرگم می‌کند سبک و سیاقی — از نظر بیگانگان — فوق‌العاده پیچیده‌ی نام‌ها و لقب‌هاست. مردم عادی فقط نام کوچک دارند، ولی من کم‌تر فرد ایرانی را دیده‌ام که نوعی لقب نداشته باشد. و ندانستن یا نشناختن لقب کسی گناهی نابخشودنی است.

فرض کنید رجلی سیاسی در امریکا بخواهد برای خودش لقبی بترشد مثل *Marshal of the Marshals* یا *Unique One of the Kingdom* یا *Fortune of the State*. بعد از این که لقب را ساخت و با گرفتن تأییدیه‌ای آن را به نام خودش ثبت کرد، نام اصلی‌اش را کنار بگذارد و تنها با این لقب دهن پرکن شناخته شود. برای بیگانگان در ایران به خاطر سپردن این لقب‌ها واقعاً دشوار است، خصوصاً به علت این که بسیاری از آن‌ها به یکی از چهار واژه‌ی مُلک، دوله، سلطنه و سلطان ختم می‌شوند. نایب‌السلطنه‌ی فعلی ایران سابقاً به ناصرالملک مشهور بود، ولی از زمانی که به این منصب جدید رسیده لقب نایب‌السلطنه را هم از آن خود کرده است.

مشکل دیگر نوشتن این نام‌ها و لقب‌ها با حروف لاتین است. یک اسم فارسی واحد را ممکن است شش نفر به شش صورت مختلف بنویسند. برای مثال نام وثوق‌الدوله، وزیری را که سال گذشته نامش بر سر زبان‌ها بود، خودش به انگلیسی می‌نویسد *Vossough-ed-Douleh*؛ عده‌ای می‌نویسند *Vossuk-e-Dowleh*؛ و پروفیسور ادوارد براون^۱ از دانشگاه کمبریج که محقق برجسته‌ای است می‌نویسد *Wuthuqu'd-Dawla*.

برای جلوگیری از تشتت، نویسندگان بهتر دیده است این نام‌ها و لقب‌ها را تا حد ممکن به روشی بنویسد که پروفیسور براون در تألیفات گوناگون خود درباره‌ی تاریخ ایران از آن پیروی کرده است.

غالب خوانندگان با تاریخ ایران باستان آشنایی بیش‌تری دارند تا با رویدادهای کنونی این سرزمین بیگانه. کتاب حاضر قصد تاریخ‌نگاری ندارد و تاریخچه‌ی زیر دربارهی ریسورجیمنتو^۱ی ایرانی، یا جنبش انقلابی ایران، که به تأسیس سلطنت مشروطه در ۵ اوت ۱۹۰۶/۱۴ مرداد ۱۲۸۵ در عهد مظفّرالدین‌شاه قاجار انجامید، تنها بدین منظور آورده می‌شود که کمک کند به فهم بهتر وقایع سیاسی اخیر که نویسنده تا حدودی در آن‌ها حضور داشت و قصد نقل آن‌ها را دارد.

در نسل گذشته، بارزترین شاهد اقتدار و تمایل ایرانیان به داشتن حق اظهارنظر در امور کشورشان فتوای تحریم دخانیات بود که روحانیان مسلمان صادر کردند و مردم بی‌چون و چرا بدان گردن نهادند. این اتفاق در سال ۱۸۹۱/۱۲۷۰ ه.ش. افتاد که امتیاز توتون و تنباکو به مرحله‌ی اجرا رسید. سال قبلش ناصرالدین‌شاه قاجار امتیاز انحصاری تمامی مراحل فراوری و خرید و فروش همهی محصول توتون و تنباکوئی ایران را به شرکتی انگلیسی داده بود. این شرکت که با سرمایه‌ی ۶۵۰,۰۰۰ لیره‌ی انگلیس وارد کار شد انتظار ۵۰۰,۰۰۰ لیره سود سالانه داشت. قرار بر این بود که یک‌چهارم سود به دولت ایران، یعنی در واقع شخص شاه و وزیران و درباریان، تعلق بگیرد.

حتی ایرانیان صبور از این حراج یکجای حقوق و دسترنجشان به خشم آمدند و در دسامبر ۱۸۹۱/آذر ۱۲۷۰ به دنبال فتوای علما دکان‌ها را بستند و قلیان‌ها را شکستند و در زمان بسیار کوتاهی استعمال دخانیات عملاً متوقف شد. اعتراض پایان نگرفت تا شاه مجبور شد امتیاز را لغو کند، ولی به‌عنوان غرامت ناچار به پرداخت ۵۰۰,۰۰۰ لیره به شرکت انگلیسی شد و دولت ایران این مبلغ را با بهره‌ی شش درصد قرض گرفت. بدین ترتیب پرداخت ۳۰,۰۰۰ لیره سود سالانه بر گرده‌ی مردم تحمیل شد بدون این‌که حاصلی برای آن‌ها داشته باشد.

ناصرالدین‌شاه که در ۲۰ سپتامبر ۱۸۴۸/۲۹ شهریور ۱۲۲۷ به سلطنت رسیده بود پس از نزدیک به پنجاه سال حکومت در اول ماه مه ۱۸۹۶/۱۰ اردیبهشت ۱۲۷۵ به قتل رسید. فردی که جان او را گرفت مسلمان غیوری به نام میرزا محمدرضای کرمانی بود و انگیزه‌ی قتل، گرچه هرگز کاملاً روشن نشد،

۱. Risorgimento: اصطلاح ایتالیایی معادل رنسانس فرانسوی. در سیاست به‌ویژه اطلاق می‌شود به قیام ملی مردم ایتالیا در قرن نوزدهم به رهبری قهرمانانی همچون گاریبالدی که ایتالیا را از تفرقه نجات دادند و وحدت بخشیدند. م.

بی‌ارتباط با ناخرسندی همگانی از فروش حقوق ملی ایرانیان به بیگانگان نبود. ولیعهد در ۸ ژوئن ۱۷/۱۸۹۶ خرداد ۱۲۷۵ با نام مظفرالدین‌شاه قاجار بر تخت سلطنت جلوس کرد و تا ۴ ژانویه ۱۳/۱۹۰۷ دی ۱۲۸۵ که دار فانی را وداع گفت حکومت کرد. حدود شش ماه پیش از مرگ او مردم ایران که از ظلم حاکمان مستبد خود به ستوه آمده بودند دست به اعتراض علنی زدند و خواستار قانون اساسی و به عبارتی حکومت مشروطه برای کشور شدند و در ژوئیه ۱۹۰۶ با اقدام خیره‌کننده‌ای که به نتیجه رسید بدان دست پیدا کردند.

قریب ۱۶,۰۰۰ نفر از اهالی تهران، از همدی قشرها، پس از شنیدن موعظه‌ی روحانیان، در محوطه‌ی وسیع سفارت انگلیس و در مساجد و سایر اماکن متبرک بست نشستند. تجمع مردم با نظم تمام صورت گرفت. تجمع‌کنندگان برای خود تأمین آذوقه و ترتیبات بهداشتی برقرار کردند و با این اقدامات کاملاً مسالمت‌آمیز، شاه را وادار به عزل صدراعظم منفروش عین‌الدوله و موافقت با حکومت مشروطه کردند. شاه و دولت‌ش پس از تلاش‌های گوناگون برای درهم‌شکستن این نوع خاص مقاومت به ناچار تسلیم شدند. یک علت تسلیم آن‌ها ترس از اقدامات بیش‌تر و فعالانه‌تر مخالفان بود و علت دیگر احساس سرافکنندگی شدیدی که با واردشدن مردم از این راه به هیئت حاکمه دست داد. در ۵ اوت ۱۴/۱۹۰۶ مرداد ۱۲۸۵ مشروطیت اعطا شد و مردم به سرخانه و زندگی‌شان برگشتند.

بدین سان با انقلابی کم‌پیش بدون خونریزی، استبداد دیرینه‌ی شاهان جای خود را به نظاماتی قانونی داد، که البته خود از بسیاری جنبه‌ها ابتر بودند. اما مهم‌تر این‌که مردم چشمه‌ای از قدرت خود را نشان دادند و بیش از پیش مصمم شدند کشورشان را از راهی که مستقیم به تجزیه و انقراض می‌انجامید خلاصی بخشند، راهی که سلاطین موروثی ایران قرن‌ها چیره‌دستانه کشور را در آن هدایت کرده بودند. مهم‌ترین تعدیلی که در قدرت مطلق شاه با این اقدام انقلابی رخ داد برخوردارشدن مردم از حق داشتن مجلسی بود که در مورد انتخاب وزیران و وضع قوانین اظهارنظر می‌کرد. پس از گفت‌وگوهای بسیار و یک تحصن دیگر که در سپتامبر ۱۹۰۶/شهریور ۱۲۸۵ دوباره در محوطه‌ی سفارت انگلیس صورت گرفت، انتخابات عملاً در نخستین روزهای اکتبر برگزار شد و در ۱۷ اکتبر/۱۴ مهر هنوز وکلای ولایات نیامده، مجلس اول در تهران با قرائت نطق شاه‌گشایش یافت. مظفرالدین‌شاه در ۴ ژانویه ۱۳/۱۹۰۷ دی ۱۲۸۵ درگذشت و ولیعهد،

محمدعلی میرزا، که در تبریز حاکم ایالت نروتمند و پراهمیت آذربایجان بود جاننشین‌اش شد. حاکم بدنام در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۶/۲۵ آذر ۱۲۸۵ زمانی که مظفرالدین‌شاه در بستر مرگ بود به تهران رسید و در ۱۹ ژانویه ۱۹۰۷/۲۸ دی ۱۲۸۵ پس از آن‌که سوگند خورد حافظ قانون اساسی و حقوق اعطایی پدرش به ملت باشد تاج سلطنت را بر سر نهاد.

محمدعلی‌شاه قاجار شاید هرزه‌ترین، بزدل‌ترین، و پلیدترین هیولای قرون اخیر باشد که سلطنت را در ایران به ننگ آلود. وی از ابتدا کینه‌ی مردم را به دل داشت و تحقیرشان می‌کرد. معلم سرخانه‌اش روس سیاهدل بدنامی بود و چون به پادشاهی رسید بی‌پرده سرسپرده‌ی دولت روس و کارگزار آن دولت در ایران برای قلع و قمع حقوق مردم شد.

دوره‌ی محمدعلی‌شاه شروع منحوسی داشت. او کارش را با بی‌اعتنایی به مجلس آغاز کرد، که سوءظن دوجانبه و اعتراضات علنی به دنبال آورد. مجلس قصد استفاده از اختیاراتی را داشت که به‌سختی به دست آورده بود و شاه با مقربان درگاهش، وزیران و درباریان واپسگرا، به همان اندازه مصمم به احیای حکمرانی خودسرانه و سرکوبگری بود که سلسله‌ی قاجار در آن ید طولایی داشت. او با روس‌ها علیه ملت خود تبانی کرد و در پنهان با روس و انگلیس وارد مذاکره‌ی دریافت وامی به مبلغ ۴۰۰,۰۰۰ لیره برای ریخت‌وپاش شخصی خود شد. هرچند قرارومندارشان زود لو رفت و روحانیان و مجلس آن را به هم زدند.

مجلسی‌ها رفته‌رفته یقین می‌کردند که شاه و دارودسته‌اش آن‌ها را سد راه خود می‌بینند و عزم جزم می‌کردند تا اصلاحاتی را که ضروری می‌دانستند به اجرا درآورند. خصوصاً بر آن بودند که از استقراض بیش‌تر از روس و انگلیس جلوگیری کنند، زیرا افزایش سریع بدهی‌های خارجی را خطری برای استقلال و امنیت کشور می‌دیدند. از این‌رو خواستار محدودشدن. خاصه‌خرجی‌های شاه برای دربار و اطرافیان، کاستن از دامنه‌ی فساد و تقلب در شیوه‌ی وصول مالیات‌ها که با مقاطعه‌دادن آن به نورچشمی‌های شاه صورت می‌گرفت، و پایان‌بخشیدن به نفوذ شیرانه‌ی موسیو نوز^۱ بلژیکی بودند که از چند سال پیش‌تر با عده‌ای هموطنش برای ساماندهی گمرکات ایران استخدام شده بودند. در این چند ساله موسیو نوز

ثروت کلانی به هم رسانده و نفوذ مخربی در امور سیاسی و مالی کشور پیدا کرده بود. مجلس همچنین قصد داشت بانکی ملی با سرمایه‌ی سهامی داخلی تأسیس کند تا وابستگی کشور به کمک‌های مالی خارجی کاهش یابد.

در ۱۰ فوریه‌ی ۱۹۰۷/۲۰ بهمن ۱۲۸۵ شاه ناچار به اخراج موسیو نوز شد و همین دستاورد به‌تنهایی کافی بود تا اعتبار مجلس را نزد مردم بسیار بالا ببرد.

سپس شاه بر آن شد که از امین‌السلطان معروف (که به اتابک اعظم نیز شهرت داشت) بخواهد که به ایران برگردد و از نو عهده‌دار سمت صدراعظمی شود. این جناب مستطاب، اتابک، شاید مقتدرترین شخصیت تاریخ اخیر ایران باشد. او تحصیلات اروپایی در سطح عالی داشت و بسیار سفر کرده اما مستبد و فاسد بود. روحانیان او را به سبب مداخله‌ی مزورانه‌اش در دو مورد استقراض ایران از روسیه (۱۸۹۹-۱۹۰۰ و ۱۹۰۲) محکوم کرده بودند و در ۱۹۰۳ جلای وطن کرده بود. هنگامی که موافقت او با بازگشت اعلام شد، دولت روس فرصت را مغتنم شمرد و روابط گرمش را با وی از سر گرفت. دریای خزر را تا بندر انزلی با یک ناوچه‌ی توپدار روس و با عالی‌ترین تشریفات رسمی طی کرد؛ ولی چون پا به خشکی گذاشت مردم رشت، مرکز ایالت، وادارش کردند سوگند وفاداری به قانون اساسی ادا کند و آنگاه اجازه دادند که سفرش را به تهران ادامه دهد.

اتابک اعظم در ۲۶ آوریل/۵ اردیبهشت به تهران رسید و همه‌ی ادارات دولتی را دستخوش نابسامانی و هرج و مرج دید. خزانه مطابق معمول خالی بود و آشوب و ناآرامی کشور را فراگرفته بود. مجلس چه باید کرد را کمابیش می‌دانست، ولی شاه مصمم بود که نگذارد کاری جز برآورده‌ساختن اهداف وی انجام دهد. مردم اصفهان بر حکومت عموی شاه، ظل‌السلطان، شوریده بودند و تبریز هم منقلب بود. در ماه ژوئن نیز شاهزاده سالارالدوله، برادر شاه، که به کله‌خری معروف بود در همدان سر به شورش برداشت و قصد خود را عزیمت به تهران و تصاحب تاج و تخت اعلام کرد. اما پس از جنگی سه روزه با قشون شاه در نهاوند شکست خورد و در ژوئن ۱۹۰۷/خرداد ۱۲۸۶ دستگیر شد.

اوضاع بیش از پیش رو به وخامت گذاشت و در ماه اوت روسیه، که هیچ‌گاه از استقرار مشروطیت در ایران خشنود نبود، مجلس را تهدید به مداخله کرد. روابط با دولت عثمانی هم تیره شد و سپاهی ترک با ۶,۰۰۰ سرباز از مرز شمال غربی گذشت و شهرهای بسیاری را در ایران گرفت و عملاً به ارومیه نیز چنگ و دندان نشان داد.

در تمام این مدت اتابک به دنبال گرفتن وام دیگری از روس‌ها بود، هرچند می‌ترسید که بدون تأیید مجلس وارد عمل شود. تا پایان ماه اوت کابینه توانسته بود اکثریت نمایندگان مجلس را با خود همراه کند. ولی در ۳۱ اوت/۸ شهریور هنگام خروج از ساختمان مجلس با شلیک جوانی به نام عباس آقای تبریزی کشته شد. این جوان که بلافاصله خود را هم کشت عضو یکی از انجمن‌های سیاسی سرری بود که مثل قارچ از زمین روییده بودند و انگیزه‌ی او بی‌گمان نجات حکومت مشروطه از شر صدراعظم تردست دسیسه‌بازی بود که او خائن می‌شناختش.

قتل اتابک اعظم نشانه‌ی بی‌چون و چرای وجود عده‌ی کثیری تلقی شد که قسم خورده بودند از مشروطه دفاع کنند و تک‌تک کسانی را که با نمایندگان آن نمی‌ساختند از سر راه بردارند، ولو به قیمت شکنجه و مرگ ضاربان تمام می‌شد.

دوره‌ای آشفته‌گی به دنبال آمد که طی آن شاه و مجلس نتوانستند بر سر کابینه‌ای به توافق برسند؛ تا این‌که در پایان اکتبر ۱۹۰۷/مهر ۱۲۸۶ ناصرالملک (که اکنون نایب‌السلطنه است) به این مهم دست یافت. بیش‌تر اعضای کابینه‌ی جدید از مشروطه‌خواهان به شمار می‌رفتند. این کابینه تا ماه دسامبر بر سر کار بود و سپس همگی استعفا کردند.

در ۳۱ اوت ۱۹۰۷/۸ شهریور ۱۲۸۶ عهدنامه‌ی معروف به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در سن پترزبورگ بین این دو کشور به امضا رسیده بود. در ۴ سپتامبر/۱۲ شهریور این سند مشهور در تهران منتشر شد و به‌رغم اطمینانی که با کلمات سنجیده در مورد احترام به استقلال و تمامیت ارضی ایران داده بود ایرانیان را به خشم آورد.

اهمیت این قرارداد جنجالی در رویدادهای پیامد آن به اندازه‌ای است که نقل بخش‌هایی از آن را که تأثیر حیاتی در سرنوشت ایران داشتند توجیه می‌کند.

قرارداد

۱) اعلی‌حضرت پادشاه قلمرو متحد بریتانیای کبیر و ایرلند و ممالک بریتانیایی ساواری بحار، امپراتور هند، و اعلی‌حضرت امپراتور سراسر روسیه به نیست صادقانه‌ی حل و فصل مرضی‌الطرفین مسائل مربوط به منافع دولت‌های خود در قاره‌ی آسیا^۱ تصمیم به عقد توافق‌نامه‌هایی برای رفع هرگونه سوء تفاهم بین

۱. تأکیدها از نگارنده است. ن.

بریتانیای کبیر و روسیه در خصوص مسائل ارجاعی گرفتند و بدین منظور نمایندگان تام‌الاختیار خود را از این قرار معرفی کردند:

از طرف اعلی حضرت پادشاه قلمرو متحد بریتانیای کبیر و ایرلند و ممالک بریتانیایی ماورای بحار، امپراتور هند، عالیجناب حضرت اجل سر آرتور نیگلشن^۱ سفیر فوق العاده و وزیر مختار اعلی حضرت در دربار اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه:

و از طرف اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه، رییس دربار آلکساندر ایژولسکی^۲ وزیر امور خارجه:

که بعد از ارائه اختیاراتنامه‌های کامل خود به یکدیگر و تأیید مراتب صحت و اعتبار آن‌ها در موارد ذیل به توافق رسیدند:

توافق درباره‌ی ایران

دولت‌های بریتانیای کبیر و روسیه با تعهد متقابل به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و آرزوی صمیمانه‌ی برقراری نظم در سراسر این کشور و توسعه‌ی صلح آمیز آن، همچنین برقراری دائم امتیازهای متساوی برای تجارت و صنعت همه‌ی دول دیگر:

نظر به این‌که هر یک از آن‌ها، به علل جغرافیایی و اقتصادی، علاقه‌ی مخصوص به حفظ صلح و نظم در بعضی ایالت‌های ایرانی متصل یا مجاور مرز روسیه از یک طرف و مرزهای افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر دارد؛ و مایل به جلوگیری از ایجاد هرگونه تعارض بین منافع طرفین در ایالات ایرانی فوق‌الذکر است؛

در موارد ذیل به توافق رسیدند:

(الف)

بریتانیای کبیر متعهد می‌شود در ورای خطی که قصر شیرین را از راه اصفهان و یزد و کاخک به نقطه‌ی تلاقی مرزهای روسیه و افغانستان در مرز ایران متصل می‌کند در صدد تحصیل هیچ امتیاز سیاسی یا تجاری — از قبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، جاده، حمل و نقل، بیمه، و غیره — برای خود، یا برای

1. Sir Arthur Nicholson

2. Alexander Iswoisky

کمک به اتباع خود، یا اتباع دولت‌های ثالث برنیاید و مستقیم یا غیرمستقیم با تقاضای امتیازات مشابهی که در این منطقه با حمایت دولت روسیه صورت می‌گیرد مخالفت نکند. توافق شد نقاط سابق‌الذکر نیز مشمول منطقه‌ای باشند که بریتانیای کبیر متعهد می‌شود درصدد کسب امتیازهای یادشده در آن برنیاید.

(ب)

روسیه به سهم خود متعهد می‌شود در ورای خطی که مرز افغانستان را از راه گزیک و بیرجند و کرمان به بندرعباس وصل می‌کند درصدد کسب هیچ امتیاز سیاسی یا تجاری — از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانک، تلگراف، جاده، حمل‌ونقل، بیمه و غیره — برای خود، یا برای حمایت از اتباع روس، یا اتباع دولت‌های ثالث برنیاید و مستقیم و غیرمستقیم با تقاضای امتیازهای مشابهی که در این ناحیه با حمایت دولت بریتانیا صورت می‌گیرد مخالفت نکند. توافق شد نقاط فوق‌الذکر نیز مشمول ناحیه‌ای باشند که روسیه متعهد می‌شود درصدد تحصیل امتیازهای یادشده در آن برنیاید.

(ج)

روسیه از طرف خود متعهد می‌شود که بدون توافق قبلی با بریتانیای کبیر با اعطای هیچ‌گونه امتیازی به اتباع بریتانیا در نواحی ایرانی بین خطوط ذکرشده در بندهای الف و ب مخالفت نکند.

بریتانیای کبیر نیز به همین نحو در مورد اعطای امتیاز به اتباع روس در همین نواحی ایران تعهد می‌دهد.

همه‌ی امتیازهای فعلی در نواحی مندرج در بندهای الف و ب به قوت خود باقی می‌مانند.

(د)

طرفین توافق کردند که درآمدهای همه‌ی گمرکات ایران به‌استثنای گمرکات فارس و خلیج فارس، یعنی درآمدهایی که محل بازپرداخت اصل و فرع وام‌های دریافتی دولت ایران از «بانک استقراضی و رهنی ایران»^۱ تا تاریخ عقد این قرارداد است، کمافی‌السابق به همان مصرف برسد.

همچنین طرفین توافق کردند که درآمدهای گمرکات ایران در فارس و خلیج فارس به انضمام عواید شیلات سواحل ایران در بحر خزر و عایدات پست و تلگراف کمافی السابق صرف بازپرداخت وام‌های دریافتی دولت ایران از «بانک شاهنشاهی ایران»^۱ تا تاریخ عقد این قرارداد شود.

(۵)

در صورت بروز اختلال در بازپرداخت اصل و فرع وام‌های دریافتی از «بانک استقراضی و رهنی ایران» و «بانک شاهنشاهی ایران» تا تاریخ عقد این قرارداد، و در صورتی که روسیه ناچار به اعمال نظارت بر منابع درآمدهای ضامن بازپرداخت مرتب وام‌های دریافتی از بانک اول و واقع در ناحیه‌ی مندرج در بند ب این قرارداد شد، و بریتانیای کبیر ناچار به اعمال نظارت بر منابع درآمدهای ضامن بازپرداخت مرتب وام‌های دریافتی از بانک دوم و واقع در منطقه‌ی مندرج در بند الف این قرارداد شد، دولت‌های بریتانیا و روسیه متعهد می‌شوند که قبلاً دوستانه با یکدیگر تبادل نظر کرده، برای تعیین حدود نظارت مورد نظر به توافق رسیده، و از هرگونه مداخله‌ای که مغایر اصول این قرارداد باشد اجتناب کنند.^۲

دیگر بندهای قرارداد درباره‌ی افغانستان و تبت است.

طرف‌های قرارداد تنها روس و انگلیس بودند و گویا برای حل و فصل مسائل مربوط به «منافع» — من‌درآوردی — آن‌ها در ایران و کشورهای دیگر بین خود آن‌ها منعقد شد. ایران خود، مستقیم یا به هر نحو دیگری، طرف قرارداد نبود. حتی مجلس به کلی از آن بی‌خبر بود تا روز ۴ سپتامبر ۱۲/ شهریور که در تهران منتشر شد و همه را غافلگیر کرد.

مردم از این‌که دیدند یک‌شبه کشورشان تقسیم شده است به شدت عصبانی شدند، با این‌که خطوط جغرافیایی مندرج در قرارداد کاملاً خیالی بود و دولت‌های مدعی دوستی یک‌صد از «تعهد متقابل به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران» و

1. Imperia Bank of Persia

۲. ترجمه‌های مختلفی از قرارداد، اغلب کوتاه‌شده، در منابع فارسی موجود است. برای مثال نگاه کنید به تاریخ استقرار مشروطیت در ایران، استخراج و تهیه‌ی حسن معاصر، ابن سینا، بی‌تا، صص ۳۱۶-۳۱۸؛ و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، تألیف محمود محمود، اقبال، ۱۳۶۷، صص ۱۸۷-۱۸۹. ترجمه‌ی حاضر دقیق‌ترین صورت آن است که با مقابله‌ی اصل انگلیسی و ترجمه‌های فارسی فراهم آمده، م.

«آرزوی صمیمانه‌ی برقراری نظم در سراسر این کشور و توسعه‌ی صلح‌آمیز آن» سخن رانده بودند.

در تهران خون مردم به جوش آمد و در بازار ولوله افتاد. روز بعد وزیرمختار انگلیس، سِر سیسیل اسپرینگ رایس^۱، در نامه‌ای رسمی به دولت ایران نیت و مقصود واقعی قرارداد کذایی را به این شرح توضیح داد:

متن نامه‌ی رسمی درباره‌ی ماهیت و اهداف قرارداد روس و انگلیس، که وزیرمختار بریتانیا در تهران در ۴ سپتامبر ۱۹۰۷/۱۲ شهریور ۱۲۸۶ به زبان فارسی تسلیم وزیر امور خارجه‌ی ایران کرد:

به دوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد فیمابین انگلیس و روس قراردادی منعقد شده که نتیجه‌ی آن دخالت دولتین در ایران و تقسیم این مملکت فیمابین آن‌ها خواهد بود. خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیمابین دولتین روس و انگلیس به کلی طور دیگر است، چرا که [همان‌طور که] جناب مشیرالملک که در این اواخر به پترزبورغ و لندن رفته، مذاکراتی که با وزیر خارجه‌ی روس و انگلیس نموده و مشارالیهما از طرف دولتین خود مقصود دولتین را در ایران صریحاً توضیح کرده‌اند باید راپورت داده باشند، جناب سِر ادوارد گری وزیر امور خارجه‌ی انگلیس مفاد مذاکراتی که با جناب مشیرالملک داشته‌اند و همچنین مفاد مذاکرات موسیو ایزولسکی در دو نکته‌ی اصلی به هم کاملاً متفق‌اند.^۲

یکی این‌که هیچ‌یک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر این‌که صدمه به مال و جان رعایای آن‌ها وارد آید.

دیگر این‌که مذاکرات در باب قرارداد فیمابین روس و انگلیس نبایستی برخلاف تمامیت و استقلال ایران بوده باشد.

جناب سِر ادوارد گری نیز اظهار داشته بودند که تا به حال فیمابین روس و انگلیس ضدیت بود و هر یک می‌خواستند که توفیق دیگری را در ایران مانع شوند و هرگاه این ضدیت در این حال نامعلوم ایران امتداد پیدا می‌کرد برای طرفین یا برای یک طرف و سوسه پیدا می‌شد که در امور داخله‌ی ایران مداخله

1. Sir Cecil Spring Rice

۲. تأکیدها از نگارنده است، ن.

کند و نگذارد دیگری از این وضع حالیه فایده‌ای ببرد و یا به ضرر دیگری برای خود تحصیل فایده بنماید. مقصود از مذاکرات حالیه فیابین روس و انگلیس این است که چنین اشکالی فیابین بروز نکند و این مذاکرات به هیچ وجه بر ضد ایران نبوده. در حقیقت چنانکه موسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده و گفته‌اند «هیچ یک از دو دولت مطالبه‌ای از ایران ننموده و به این جهت دولت ایران می‌توانسته تمام هم خود را برای انجام مسائل داخله صرف نماید.» هر دو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذارده‌اند. کلمات موسیو ایزولسکی که نیز حاوی قصد انگلیس است از قرار ذیل است: «قانون نامدهی دولت روس این خواهد بود که مادامی که به مصالح آن‌ها خللی وارد نیامده از هرگونه مداخله در امور داخله‌ی ممالک دیگر احتراز جویند و به کلی انحراف از این قانون در این مسئله حالیه غیرممکن است.»

در باب شهرت تقسیم ایران فیابین روس و انگلیس که می‌گویند دولتین مزبور می‌خواهند حوزه‌ی اقتدار برای خود تعیین کنند، جنابان سر ادوارد گری و موسیو ایزولسکی این فقره را صریحاً توضیح کرده‌اند که به هیچ وجه این شهرت‌ها مأخذی ندارد و چیزی که دولتین می‌خواهند این است که قراردادی برای منع اشکالات و اختلافات آتیه بسته شود که به موجب آن قرارداد هیچ یک از دولتین در آن نقاط ایران که متصل به سرحد دیگری است نفوذ خود را پیشنهاد ننمایند. این قرارداد به مصالح خود ایران یا ملت خارجه‌ی دیگری خللی وارد نمی‌آورد و فقط دولتین روس و انگلیس را متعهد می‌سازد که در ایران در صدد اقدامی که مضر به حال یکدیگر باشد برنمایند و در آتیه از مطالباتی که در گذشته تا آن درجه مغل به پیشرفت خیالات سیاسی ایران بوده است ایران را مستخلص سازند. و اظهارات جناب موسیو ایزولسکی این است: «قرارداد فیابین دو دولت اروپایی که نهایت مصالح را در ایران دارند و آن قرارداد مبتنی است بر ضمانت استقلال و تمامیت ارضی ایران، اسباب ترقی مصالح ایران خواهد بود و ایران به همراهی و کمک دو دولت مقتدر همجوار خود می‌تواند بعد از این تمام قوای خود را صرف ترقی داخله‌ی خود بنماید.»

از مطالب فوق ملاحظه خواهند فرمود که این شهرت‌هایی که در این اواخر در خصوص خیالات سیاسی انگلیس و روس در ایران داده‌اند تا چه اندازه بی‌مأخذ است. به هیچ وجه نیت حمله به استقلال ایران نداشته، قصد دولتین از

بستن این قرارداد این است که استقلال ایران را ابدالدهر تأمین نمایند. نه فقط می‌خواهند عذری به جهت مداخله کردن در دست نداشته باشند بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ مصالح خود دخالت کنند. و دولتین مزبور امیدوارند که در آتیه دولت ایران ابدالدهر از ترس مداخله‌ی خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به وضع خودشان کاملاً آزاد بوده باشند که فواید آن عاید خودشان و تمام دنیا گردد.^۱

کتاب آبی^۲ تا دسامبر ۱۹۱۱ این سند مهم را در بر نمی‌گرفت، ولی پس از آن با سؤال‌هایی که در مجلس عوام انگلیس از وزیر امور خارجه شد جای تردید باقی نماند که این نامه را وزیر مختار بریتانیا در تهران در ۵ سپتامبر ۱۳۰۷/۱۳ شهریور ۱۲۸۶ تسلیم دولت ایران کرده است.

در ایران اوضاع قرر در عقرب ماند و در ماه نوامبر جراید تهران در مقاله‌هایی که لحن انتقادی و حتی تهدیدآمیز آن‌ها کم‌سابقه بود شاه را مورد حمله قرار دادند. ۴ نوامبر/۱۲ آبان شاه رسماً در مجلس حضور پیدا کرد و برای بار چهارم به قرآن قسم خورد که به قانون اساسی ملتزم بماند.

ولی گویا اوایل دسامبر محمدعلی شاه عزم جزم کرده بود که مجلس را نابود کند. برای این کار، او دو نیرو در اختیار داشت: یکی مشهور به «بریگاد قزاق» مرکب از ۱۲۰۰ تا ۱۸۰۰ سرباز ایرانی به فرماندهی افسران روسی که دولت روسیه برای همین کار مأمور کرده بود و حقوقشان را از خزانه‌ی ایران می‌گرفتند؛ و دیگری فوج بی‌انضباطی از نوکران و مهتران و قاطرچی‌های شاه که اوپاش ناراضی پایتخت نیز با آن‌ها همراه شدند. ارتش به چنان ولنگاری و بدنامی دچار آمده بود که کسی جایی برای آن در معادلات منظور نمی‌کرد.

۱۵ دسامبر/۲۳ آذر شاه بی‌اعضای کابینه‌ی ناصرالملک که تازه استعفا کرده

۱. نامه را ضمن مقابله با اصل انگلیسی با تصرفی اندک در رسم‌الخط عیناً از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ تألیف محمود محمود (اقبال، ۱۳۶۷، ج ۸، ص ۱۸۹ به بعد) آورده‌ام. در منابع دیگر نیز آمده. از جمله در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران نوشته‌ی دکتر مهدی ملک‌زاده (سخن، ۱۳۸۲، ج ۳، صص ۶۷۰-۶۷۱). م.

۲. *Blue Book*: مجموعه‌ی اسناد رسمی که دولت بریتانیا در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با جلد آبی منتشر می‌کرد. م.

بودند فرستاد و همه از جمله خود صدراعظم را بازداشت کرد.^۱ در این میان اراذل مزدور شاه بلوایی را در میدان تویخانه واقع در مرکز تهران آغاز کردند و دست به تحریک علیه مجلس زدند. ولی تلاش چندانی برای اشغال بهارستان، ساختمان مجلس، صورت نگرفت و روز بعد مجلس شورا مطابق معمول تشکیل جلسه داد. اما همه‌ی راه‌ها و درهای آن تحت مراقبت افراد مسلحی از همه‌ی طبقات جامعه بود که خودجوش و بی‌درنگ به خطر پیش‌آمده برای نمایندگان قانونی خود واکنش نشان داده بودند. در این اوضاع نه ایادی شاه و نه قزاق‌ها جرئت حمله به مجلس را به خود ندادند. در نتیجه اعلام ترک محاصره شد و شاه پذیرفت که برخی از نورچشمی‌های درباری و وزیرانش را تبعید و اخراج کند، لوطی‌هایش را که محل نظم عمومی و مزاحم مردم تهران شده بودند مجازات کند، بریگاد قزاق و سایر افواج سلطنتی را در اختیار وزارت جنگ بگذارد، و یک بار دیگر سوگندنامه‌ی رسمی جمهوری برای مجلس بفرستد. در این بین اهالی ایالات و ولایات با شنیدن خبر بروز خطر برای مجلس آن‌ا تلگراف‌های حمایت از نمایندگان و مردم مخاطره کردند و حتی چند دسته‌ی مسلح به پایتخت فرستادند.

پس از بازگشت نظم، شاه در ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷/۲۸ آذر ۱۲۸۶ نظام‌السلطنه را مأمور تشکیل کابینه کرد. مجلس به مدارا با شاه ادامه داد، ولی کشور هنوز آستان حوادث دیگر بود.

اواخر فوریه‌ی ۱۹۰۸/اوایل بهمن ۱۲۸۶ سوءقصدی به جان شاه در تهران صورت گرفت. در کالسکه‌ای نشسته بود و پشت سر اتومبیلی که گمان می‌رفت در آن باشد حرکت می‌کرد. بمبی به روی سقف اتومبیل پرتاب شد که راننده‌اش، وارنه‌آ نام فرانسوی، را زخمی کرد. محمدعلی شاه، خود با آسیبی نه بیش‌تر از وحشت‌زدگی، از مهلکه جان سالم به در برد. گمان بد به مشروطه‌خواهان برد و رابطه‌اش با مجلس تیره‌تر از پیش شد.

اواخر ماه مه ۱۹۰۸/اوایل خرداد ۱۲۸۷ طرفین، مشروطه‌خواهان و شاه‌دوستان، شرط و شروطی برای یکدیگر گذاشتند و توافق کردند که بدان پایبند بمانند. از این‌رو در اول ژوئن ۱۱/ خرداد شاه با اکراه عذر عده‌ای از درباریان

۱. ناصرالملک با پادشاهی سفارت انگلیس آزاد شد. او هم‌کلاس پیر ادولدر گری بود و با بسیاری از دولتمردان سرشناس انگلیسی روابط دوستانه داشت. ن.

واپس‌گرایی خود را خواست. منفورترین آن‌ها از چشم مردم امیربهداد جنگ بود که به سفارت روس پناه برد.

از روز بعد دخالت‌های علنی سفارت‌های روس و انگلیس آغاز شد، که درست سه هفته بعد به براندازی مجلس و به توپ بستن بهارستان به‌وسیله‌ی بریگاد قزاق انجامید.

داستان از این قرار بود که وزیرمختار روس موسیو هارتویگ^۱ و کاردار انگلیس مستر مارلینگ^۲ به ملاقات وزیر خارجه‌ی ایران رفتند و دولت را تهدید کردند که چنانچه مخالفت با نقشه‌ها و امیال شاه ادامه پیدا کند، روس‌ها مجبور به مداخله خواهند شد. وزیرمختار روس پیش اقتاد و تهدیدها و مطالبات را برشمرد و نماینده‌ی بریتانیا هم موافقت دولت متبوعش را با سخنان نماینده‌ی روس اعلام کرد. این تهدید به مداخله‌ی قهرآمیز روس و انگلیس در امور داخلی ایران چگونه با اظهارات آن‌ها در قرارداد ۱۹۰۷ و نامه‌ی سیر سیسیل اسپرینگ رایس به دولت ایران قابل جمع بود خدا می‌داند. بی‌گمان عدول آشکار از وعده‌هایی بود که در آن قرارداد داده بودند.

این پیام تهدیدآمیز فوراً به مجلس نیز منتقل شد و منظور آن را برآورده ساخت. مجلس یکسره از دخالت بیگانگان بیم داشت و وکلا پس از آن‌که شاه خیانتکار عهدشکن را وادار به تبعیت از قانون کردند شاهد به هدر رفتن تلاش‌های خود با امر و نهي دو سفارتی بودند که ظاهراً تنها خواسته‌شان حفظ وضع موجود بود تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند.

روز بعد، ۳ ژوئن ۱۳/۱۹۰۸ خرداد ۱۲۸۷ شاه از ترس به فکر ترک شهر و اقامت در باغ شاه افتاد که درست پشت دیوار شهر بود. برای این سفر کوتاه در خیابان‌های شهر، قریب ۲,۰۰۰ سرباز گارد و ۳۰۰ نفر قزاق را با توپخانه در شهر رها کرد و در پناه آن‌ها با بدرقه‌ی کلنل (سرهنگ) لیاخوف^۳ فرمانده بریگاد قزاق راهی باغ شاه شد.

روز بعد جمع کثیری از مردم با اعتقاد به این‌که شاه در تدارک حمله‌ی دیگری به مجلس است خواستار عزل او شدند.

۵ ژوئن/۱۵ خرداد شاه فرمان بازداشت گروهی از مشروطه‌خواهان را که

خود برای رایزنی به باغ شاه دعوتشان کرده بود صادر کرد. اما یکی از آنها گریخت و خبر را به مجلس رساند. التهاب پایتخت را فراگرفت. بین ۶ ژوئن و ۲۳ ژوئن/۱۶ خرداد و ۲ تیر شاه به تدارک علنی و تهدیدآمیز علیه مشروطه‌خواهان ادامه داد. سرباز و اسلحه و مهمات در باغ شاه گرد آورد، با اشغال تلگرافخانه‌ها ارتباط مجلس را با ایالات قطع کرد، سمت‌های دولتی مشروطه‌خواهان را به عناصر مرتجع بدنام داد، عده‌ی زیادی را به زندان فرستاد، در پایتخت حکومت نظامی اعلام کرد و ریاست آن را به کلنل لیاخوف روس سپرد. سپس قزاق‌ها را با اتمام حجتی به مجلس فرستاد، بست‌نشستگان در مسجدی را تهدید کرد که چنانچه خارج نشوند مسجد را به توپ می‌بندد، خواستار تبعید روزنامه‌نگاران و خطیبان مشروطه‌خواه شد، و سرانجام در ۲۲ ژوئن با قبول حکمیت هیئتی مرکب از دولتیون و ملیون در مورد اختلافات قیابین مجلس و مردم را فریب داد.

پیش از سی‌دهم ۲۳ ژوئن/۲ تیر بیش از هزار نفر قزاق و تفنگچی دیگر ساختمان مجلس را محاصره و خیابان‌های اطراف را اشغال کردند. به نمایندگان و کسان دیگری که به صحنه هجوم می‌آوردند اجازه‌ی ورود داده می‌شد، ولی کسی اجازه‌ی خروج نداشت. یک ساعت بعد کلنل لیاخوف با شش افسر روس دیگر رسیدند و سربازان و شش عراده توپ را طوری چیدند که بر محل مسلط باشند. سپس لیاخوف سوار اسبش شد و رفت و سربازها تحت فرماندهی افسران روس دیگر مجلس را به توپ بستند. با نخستین شلیک توپ، شماری از ملیون که داوطلبانه به صحنه شتافته بودند به خاک و خون غلتیدند.

ملتی‌های باقی‌مانده که از یکصد نفر تجاوز می‌کردند به آتش پاسخ دادند و سه عراده توپ قزاق‌ها را از کار انداختند. برای قزاق‌ها کمک رسید و مدافعان مجلس با این‌که کفه‌ی ترازو به سود دشمن می‌چربید ۷-۸ ساعت جانانه مقاومت کردند. تا این‌که گلوله‌های توپ و تارنجمک به ساختمان‌ها آسیب جدی وارد کرد و مدافعان مجلس همه کشته، دستگیر، یا متواری شدند.

بسیاری از ملیون سرشناس را دستگیر و اعدام یا زندانی کردند و عده‌ای از افراد تحت تعقیب موفق به فرار شدند. کلنل لیاخوف و سربازانش چند روز خانه‌های اشخاص مورد نفرت شاه را به توپ بستند و غارت کردند. اسناد مجلس نیز از بین رفت. لیاخوف عملاً حاکم تهران شد. با این‌که او افسری روس بود و

اوتیفورم روسی می‌پوشید و حقوقش را از دولت خودش می‌گرفت، دولت روسیه چون با انتقاد دولت‌های اروپایی از جمله بریتانیا روبه‌رو شد بی‌درنگ هرگونه مسئولیت یا اطلاع از اعمال او را انکار کرد و مدعی شد که او فقط بحری اوامر شاه ایران است. با این‌همه، شواهد فراوانی ارائه شده که نشان می‌دهد در طراحی و اجرای نقشه‌ی نابودی مجلس و مشروطیت، لیاخوف در واقع بحری طرح‌های دارودسته‌ای واپسگرا در روسیه معروف به حزب پیشرو^۱ بوده است. این عده در سن پترزبورگ در تزار نفوذ داشتند و موسیو هارتویگ وزیر مختار روسیه در تهران از اعضای برجسته‌ی آن‌ها بود.

در این میان آشوب به ولایات نیز کشیده و خاصه رشت و کرمان و اصفهان و تبریز را فراگرفته بود. در تبریز برکناری شاه اعلام شد و نیرویی مرکب از ۳۰۰ سوار برای دفاع از مشروطه راهی تهران شد.

در این برهه امکان احیای مشروطیت بسیار ضعیف می‌نمود و مردم تهران دیگر امیدی به بازگشت آن نداشتند.

همان روز که کلنل لیاخوف در تهران مجلس را به توپ بست، در تبریز که مهم‌ترین شهر ایران بعد از پایتخت است، جنگ خیابانی ملبون (بجاهدین) با دولتیون آغاز شد. تهریزی‌ها از همان زمان که محمدعلی میرزا با مقام ولیعهدی حاکم ایالت بود او را شناخته و کینه‌اش را به دل گرفته بودند.

تا ده ماه پس از تخریب مجلس در تهران، مشروطه‌خواهان در تبریز به جنگ با نیروهای برتر دولتیون و گرسنگی ادامه دادند. اولی را شکست دادند و از شهر تاراندند. اما وقتی جاده‌ها بسته شد و محاصره‌ی شهر کامل شد، دومی دمار از روزگار مردم درآورد. در اکتبر ۱۹۰۸/مهر ۱۲۸۷ شایع شد که روس‌ها قصد اعزام نیرو به تبریز دارند، بر این اساس که کنسولشان جان اتباع اروپایی را در خطر می‌بیند. در این گیرودار کاشف به عمل آمد که سرکنسول روسیه موسیو پوختانوف^۲ با دولتی‌ها تباخی کرده تا اسلحه و مهمات به دستشان برساند. ملبون احتیاط می‌کردند که تعرضی به جان و مال بیگانگان صورت نگیرد. خود اروپاییان گواهی می‌دهند که حکومت مشروطه‌خواه محلی در تبریز به خوبی نظم شهر را حفظ می‌کرده است.

۱۱ اکتبر/ ۱۹ مهر نیرویی مرکب از ۴۰۰ نفر قزاق ایرانی با چهار عراده توپ تحت فرماندهی افسران روس بریگاد قزاق برای براندازی ملتی‌ها از تهران راهی تبریز شد. در ۱۲ اکتبر آزادی‌خواهان در تبریز کاملاً بر شهر مسلط شدند.

نیمه دوم نوامبر/ اواخر آبان-اوایل آذر به‌رغم رسیدن قزاق‌ها و توپ‌ها برای تقویت محاصره‌کنندگان شهر، مجاهدین در تبریز پیروزی‌های بیش‌تری به دست آوردند. از این‌رو آزادی‌خواهان در مراکز ایالات دیگر نیز مجال صف‌آرایی پیدا کردند و ظرف چهار ماه بعد شهرهای رشت، اصفهان، لار، و سپس شیراز، همدان، مشهد، استرآباد، بندرعباس و بوشهر نیز به دست آن‌ها افتاد.

۵ ژانویه ۱۹۰۹/ ۱۵ دی ۱۲۸۷ دو خان بختیاری، صمصام‌السلطنه و ضرغام‌السلطنه، با هزار نفر از افرادشان اصفهان را گرفتند و نیروهای دولتی را تاراندند. بختیاری‌ها جانب ملیون را گرفته بودند.

در رشت، نهضت ملی از کمک بزرگمردی به نام سپهدار اعظم برخوردار شد که تنها چند ماه قبلش قشون شاه را در جریان محاصره‌ی تبریز فرماندهی کرده بود. در ماه ژانویه مردم تبریز بسیار سختی کشیدند. عده‌ی زیادی از گرسنگی رو به مرگ بودند و بونجه می‌خوردند. شهر در محاصره‌ی ایلیاتی‌های وحشی رحیم‌خان و نیروهای دولتی بود که تنها با وعده‌ی چپاول آزادانه در صورت پیروزی نگهشان داشته بودند.

مجاهدین در حملات خود برای شکستن حلقه‌ی محاصره و تهیه‌ی آذوقه برای شهر، دو هرمز خارجی هم داشتند: ویلیام مور^۱ انگلیسی که به نمایندگی از چند روزنامه‌ی انگلیسی به ایران آمده بود و هاوارد باسکرویل^۲ آمریکایی، معلم مدرسه‌ی پسرانه‌ای که کلیسای پرسبیتری^۳ آمریکا در تبریز باز کرده بود. در یک بورش محاصره‌شوندگان به محاصره‌کنندگان در ۲۱ آوریل/ اول اردیبهشت ۱۲۸۸ باسکرویل جان خود را از دست داد.

هنگامی که قحطی در تبریز به اوج خود رسید، پیشنهاد شد همه‌ی اتباع بیگانه از شهر خارج شوند و فرمانده قشون شاه دستور گرفت که به آن‌ها اجازه‌ی خروج دهد. اما تقریباً هیچ‌یک از خارجی‌ها مایل به ترک علایق خود نبودند و در ۲۰ آوریل/ ۳۱ فروردین دولت روسیه مصمم شد که برای تسهیل ورود آذوقه،

1. William Moore

2. Howard Baskerville

3. Presbyterian

حراست از کنسول‌ها و اتباع بیگانه، و کمک به هر که مایل به ترک شهر بود نیرو به تبریز بفرستد.

۲۹ آوریل/۹ اردیبهشت لشکر روسی متشکل از چهار دسته‌ی قزاق، سه گردان پیاده، دو آتشبار توپخانه، و یک گروهان مهندسی به حومه‌ی تبریز رسید و روز بعد وارد شهر شد. دولت روس به‌صراحت تضمین داد که نیروهایش تنها تا زمانی که حفظ امنیت جانی و مالی کنسول‌ها و اتباع خارجی ایجاب کند در شهر می‌مانند و از دخالت در مناقشه‌ی سیاسی خودداری می‌کنند.

چنان‌که در این شرایط دور از انتظار نبود، بین ۴۰۰۰۰ سرباز روس و مردم تبریز در داخل و اطراف شهر اصطکاک و مشکلات وخیم‌تری رخ داد. روس‌ها تا امروز هم به وعده‌ی خروج از شهر — با این‌که نظم کاملاً در تبریز برقرار شد — عمل نکرده‌اند. در ماه مارس/فروردین آزادی‌خواهان رشت بخشی از جاده‌ی تهران و قزوین به کناره‌ی دریای خزر را گرفته بودند. ولی پیشروی آن‌ها آهسته بود و انتظار پیشروی همزمان قشون بختیاری را از اصفهان و جنوب می‌کشیدند.

در پی یادداشت شدیدالسخنی که سفارت‌های روس و انگلیس در ۲۲ آوریل/۲ اردیبهشت تسلیم شاه کردند، او دوباره قسم خورد که مشروطیت را احیا و مراعات کند، ولی رهبران ملی و مردم دیگر این قسم‌های او را باور نمی‌کردند. از این‌رو پیشروی همزمان دو اردوی مجاهدین به سمت پایتخت ادامه یافت. فرماندهی قشون اصفهان را صمصام‌السلطنه بختیاری داشت که برادر پرشورترش سردار اسعد نیز در حول و حوش ۷ مه/۱۷ اردیبهشت به او پیوست. سردار اسعد از اروپا و از راه خلیج فارس به ایران برگشته بود. شاه نیرویی به جنگ آن‌ها فرستاد.

تا این زمان لشکر مجاهدین رشت بر قزوین مسلط شده بود. فرماندهی این لشکر را سپهدار اعظم بر عهده داشت، هرچند گفته می‌شود که روح محرک آن یفرم‌خان ارمنی بود. قزوین را در ۵ مه/۱۵ اردیبهشت گرفتند و در ۶ مه دسته‌ای از قزاق‌های ایرانی به فرماندهی کاپیتان (سروان) زاپولسکی^۱ روس با دو مسلسل ماکسیم برای حفظ گردنه و پل کرج در شمال غربی پایتخت از تهران اعزام شدند. عده‌ی مجاهدین کم‌تر از ۶۰۰ نفر بود.

در این مقطع سفارت روس دوباره دخالت کرد و پیام تهدیدآمیزی برای سپهدار فرستاد و خواستار توقف پیشروی اش به سمت تهران شد.

۱۶ ژوئن/ ۲۶ خرداد قشون بختیاری مرکب از حدود ۸۰۰ نفر راه تهران را در پیش گرفتند و در اندک زمانی ارتباط آن‌ها با ملئون در قزوین برقرار شد. هر دو سفارت روس و انگلیس هر چه در توان داشتند انجام دادند تا سران بختیاری را از تصمیم خود منصرف کنند، اما فایده نکرد. ۲۳ ژوئن جلوداران این قشون در قم بودند.

با وجود تهدیدهای مکرر سفارتین، سردار اسعد اعلام کرد که عرایضی با خود شخص شاه دارد و پیشروی اش را ادامه داد. دولت روس باز برای ارباب ملتی‌ها در پی بسیج نیرویی در باکو (بادکویه) برآمد تا به شمال ایران بفرستد.

در این میان عده‌ی سربازان شاه در حدود ۵,۰۰۰ نفر در سلطنت‌آباد و ۱۳۵۰ نفر در بریگاد قزاق گزارش می‌شد. از قزاق‌ها ۸۰۰ نفر تحت فرماندهی کلنل لیاخوف در تهران بودند، ۳۵۰ نفر در شمال پایتخت، و ۲۰۰ نفر در جنوب آن. همگی انتظار رسیدن بختیاری‌ها را می‌کشیدند. ۳ ژوئیه/ ۱۲ تیر نیروی مستقر در کرج به شاه‌آباد که تنها ۱۶ مایل/ ۲۷ کیلومتر با تهران فاصله داشت عقب نشست و روز بعد با جلوداران مجاهد درگیر شد. قزاق‌های ایرانی که فرماندهی‌شان با کاپیتان زاپولسکی بود و دو درجه‌دار روس و سه عراده توپ نیز با خود داشتند چهار کشته و دو زخمی دادند. تلفات مجاهدین ملی دوازده نفر بود.

در این میان روس‌ها قشون خود را از باکو روانه کردند و در ۸ ژوئیه/ ۱۷ تیر قریب ۲,۰۰۰ سرباز روس در خاک ایران بودند. در ۱۱ ژوئیه به قزوین رسیدند. سفارت روس به ملئون هشدار داده بود که پیشروی بیش‌تر آن‌ها به سوی پایتخت متجر به دخالت خارجی خواهد شد.

کوشش‌های دیگری نیز برای مرعوب و منصرف کردن رهبران ملی صورت گرفت که نتیجه نداد.

۱۰ ژوئیه/ ۱۹ تیر زدو خوردی بین بریگاد قزاق و قشون بختیاری در بادامک واقع در ۱۵ مایلی/ ۲۵ کیلومتری غرب تهران رخ داد، اما کار یکسره نشد. درگیری‌ها دو روز دیگر ادامه یافت، تا این‌که در ساعت ۶:۳۰ صبح ۱۳ ژوئیه نیروهای ملی با عبور از میان خطوط دشمن و ورود پی‌سروصدا به تهران بریگاد قزاق و قشون دولتی را غافلگیر کردند. این عملیات ماهرانه پی‌گمان

نقشه‌ی یفرم‌خان ارمنی بود که بیش از این ذکر خیرش رفت.

تمام روز در تهران جنگ خیابانی بود. مردم با شوق از مجاهدین استقبال کردند و ۱۳ ژوئیه/۲۲ تیر را روز آزادی خود نامیدند. روز بعد بریگاد قزاق با فرماندهش کلنل لیاخوف هنوز در ساخلو و میدان مشق خود در مرکز تهران در محاصره بود. کلنل روس نامه‌ای به سپهدار که فرمانده نیروهای ملی بود نوشت و شرایطی برای تسلیم بریگاد پیشنهاد کرد. مئوون در تمام طول وقایع با کمال جواغردی و دوراندیشی رفتار کردند. در ۱۵ ژوئیه همه‌ی پایتخت در دست آن‌ها بود به‌جز میدان مرکزی‌اش که هنوز در اختیار بریگاد قزاق بود.

ساعت ۸:۳۰ صبح ۱۶ ژوئیه/۲۵ تیر شاه با عده‌ی زیادی تفنگچی و ملازمان درگاهش به سفارت روسیه در زرگنده که در چند مایلی شهر است پناهنده شد و از پادشاهی کناره‌گیری کرد. قبلاً موافقت سفارت با این اقدامش را گرفته بود. خانه‌ی وزیرمختار را به شاه دادند و پرچم‌های روس و انگلیس بر فراز آن به اهتزاز درآمد. در این میان کلنل لیاخوف نیز خود را تسلیم رهبران ملی کرده و پذیرفته بود که در خدمت دولت جدید و تحت امر مستقیم وزیر جنگ باشد. همان شب طی مراسم فوق‌العاده‌ای در میدان بهارستان، محمدعلی‌شاه رسماً از سلطنت خلع شد. پسر دوازده ساله‌اش سلطان احمد میرزا را جانشین او خواندند و عضدالملک، بزرگ خاندان قاجار، به نیابت سلطنت منصوب شد.

بدین‌سان در ۱۶ ژوئیه‌ی ۱۹۰۹/۲۵ تیر ۱۲۸۸ آلمان مشروطیت در ایران که ظاهراً از دست رفته بود ناگهان جان دوباره گرفت و با غنایش دلاوری و مہین‌پرستی و ورزیدگی سربازان ملت، امیدهای ملت به تشکیل حکومت منتخب تقریباً یک‌شبه از نو زنده شد.

مذاکرات طولانی بین مجلس عالی فوق‌العاده یا کمیته‌ی اضطراری حکومت مشروطه‌ی احیاشده و سفارت‌های روس و انگلیس درباره‌ی شرایط خروج محمدعلی‌میرزا از ایران، استرداد جواهرات سلطنتی، بازپرداخت دیون و فک رهن املاک شخصی او — مبادا روس‌ها مصادره‌شان می‌کردند — و سرانجام مستمری خود او صورت گرفت. در ۷ سپتامبر/۱۶ شهریور توافق به دست آمد و موافقت‌نامه‌ای در زمینه‌های مختلف بین نمایندگان دولت‌های روس و انگلیس و دیگر طرف‌ها به امضا رسید. برای شاه سابق ۸۰,۰۰۰ دلار مقرری سالانه تعیین شد. در ۹ سپتامبر/۱۸ شهریور با خانواده و ملازمانش از سفارت روس بیرون

آمد و برای عزیمت به آدسا^۱ راهی ساحل دریای خزر شد. اول اکتبر/۹ مهر ایران را با کشتی ترک گفت و از باکو تا آدسا را با قطار مخصوصی رفت که دولت روس تدارک دید.

۱۸ ژوئیه/۲۷ تیر نایب‌السلطنه در سلطنت‌آباد به شاه جوان تبریک گفته بود و ۲۰ ژوئیه احمدشاه وارد پایتخت شد که به افتخار او چراغانش کرده بودند. طولی نکشید که انگلستان و روسیه دولت مشروطه‌ی جدید را به رسمیت شناختند. مجلس عالی فوق‌العاده کابینه‌ای انتخاب کرد و کار حفاظت شهر به یفرم‌خان سپرده شد.

مطبوعات آزادی که در دوره‌ی مجلس اول پدید آمده بودند از نو پدیدار شدند. در ماه اکتبر/مهر انتخابات مجلس در سراسر کشور برگزار شد و در ۲۸م این ماه/۶ آبان قریب ۶۴ نفر، که ۳ نفر بیش‌تر از حد نصاب بود، در تهران گرد آمدند. ۵ نوامبر ۱۹۰۹/۱۴ آبان ۱۲۸۸ مجلس دوم رسماً گشایش یافت. همه‌ی طبقات جامعه در این مجلس نماینده داشتند. سپهدار رییس‌الوزرا و وزیر جنگ شد و نطق شاه را او خواند.

در تمام این مدت دسته‌های بزرگی از سربازان روس در تبریز و قزوین و رشت و نقاط دیگر شمال ایران مستقر بودند و حضور آن‌ها مایه‌ی نگرانی روزافزون ملیون بود که بیم از اغراض حقیقی روسیه داشتند.

مجلس و دولت جدید از اوضاع وخیم و مشکلات بزرگی که پیش رو داشتند نهراسیدند و شجاعانه به کار برای اعاده‌ی نظم، حفظ کشور، وصول مالیات و تأمین جان و مال مردم پرداختند. البته سراسر ایران دچار نابسامانی بود، ولی آنچه بیش‌تر رمق کشور را می‌گرفت بحران مالی و بدهی خارجی سنگین آن بود.

موسیو بیژو^۲ نامی را استخدام کردند تا در امور مالی به دولت جدید یاری دهد. ولی در دو سالی که این فرانسوی محترم در تهران بود نتوانست کاری صورت دهد و اوضاع بدتر از آن که بود شد. بدبختانه آن عرق ملی که مجاهدین دلاور را به مبارزه برای خلع شاه سابق و خویشتنداری در زمان پیروزی برانگیخت کفایت نمی‌کرد تا مانع از سوءاستفاده‌ی بسیاری از آن‌ها از وضع آشفته‌ی خزانه‌ی عمومی و شیوع کلاهبرداری و رشوه‌خواری در ادارات گردد. از این‌رو با خزانه‌ی خالی،

1. Odessa

2. Bizot

بدهی خارجی کلان، کسری بودجه‌ی روزافزون و هیچ چیز دیگری مگر ویرانه‌های استبداد که پایه‌های مشروطه بر روی آن گذاشته می‌شد، طبیعی است که نمایندگان مجلس برای جلوگیری از نابودی کشور و دولت نویای آن به فکر چاره افتادند.

با وجود توفیق درخشان ملیون در عزل و تبعید محمدعلی میرزا پس از بارها عدول از قول و قرار مراعات قانون اساسی و حقوق ملت، احتمال این‌که ایران بتواند همه‌ی مشکلاتش را پشت سر بگذارد و صاحب دولت باثبات و بسامانی شود بسیار ضعیف به نظر می‌رسید. این دولت باید هم احترام و حمایت اکثریت ملت را به دست می‌آورد و هم هر بهانه‌ی معقولی را برای مداخله‌ی قدرت‌های به اصطلاح دوست خود در امور داخلی‌اش از آن‌ها می‌گرفت، قدرت‌هایی که مدعی بر خورداری از منافع ویژه در ایران بودند. مدیریت عمومی دولت در عهد شاهان گذشته — و مهم‌تر از همه ادارات مالی آن — به قدری آشفته و ورشکسته بود که ایران نه در خارج و نه در نزد مردم خود اعتبار نداشت و برای خروج از ورطه‌ی هرج و مرج و فساد اداری که گریبانگیرش شده بود نیاز به نهایت از خودگذشتگی و میهن‌پرستی طبقات آگاهش داشت. مشکلات داخلی به تنهایی کافی بود تا امید موفقیت را کهایش به صفر برساند. اما در کنار آن، دشمنی بی‌پرده‌ی دولت روس و بیمناسکی به همان اندازه زیان‌آور دولت انگلیس هم که دست روس‌ها را در مانع‌تراشی علنی برای حکومت مشروطه باز می‌گذاشت جای خود را داشت. از این رو دولت مشروطه‌ی نوپا از همان ابتدا غیرعادی‌ترین و نامتعارف‌ترین روابط را با بعضی دولت‌های دیگر پیدا کرد و این روابط به دولت ایران، به‌رغم حق استقلالش، تحمیل شده بود.

در ایران هر حکومتی بر سر کار بود گرسنگان در ولایات باید مالیاتی را می‌پرداختند که دیناری از آن خرج خود ایشان نمی‌شد. اینان همیشه قربانی دزدان سرگردنه بودند، خواه به معنی حقیقی و خواه در معنای مجازی، یعنی مقامات دولتی که تقدیر بر سر نوشت آن‌ها مسلطشان کرده بود. مردم آگاهی زیادی نداشتند و تکالیفی را که مشروطیت بر دوش آن‌ها می‌گذاشت و مسئولیتی را که در دولت‌های آزاد مردم‌سالار به مردم سپرده می‌شود نمی‌دانستند. اما فوری‌ترین خطر این بود که تا می‌خواستند برای درک این مقولات آموزش ببینند کشور از دست رفته بود. بنابراین سنگین‌ترین مسئولیت را ایرانیان آگاه و روشنفکری داشتند که در این

۱۸ ماه بعد از برکناری شاه سابق به سمت‌های دارای قدرت و نفوذ در حکومت جدید رسیدند. ولی به طور طبیعی این جماعت نیز با پیروی از سنت پیشینیان‌شان مناصب خود را در وهله‌ی نخست خرج ترقی خویش کردند و سپرده‌ای برای تأمین منافع سپرده‌گذاران پنداشتند.

گفتیم که روس‌ها نیروهای زیادی به شمال ایران فرستاده بودند، اگرچه هر دو دولت روس و انگلیس اعلام کرده بودند هر زمان که دیگر نیازی به آن‌ها «برای حفظ حقوق و اموال بیگانگان از احتمال خطر» نباشد بی‌درنگ خارجشان می‌کنند. از یک سو حضور این نیروها و از سوی دیگر آشوب‌های محلی که در ایران همیشه پیامد وقایع سیاسی از قبیل رویدادهای چهار سال گذشته‌ی این کشور بوده است مشکلات تازه و فزاینده‌ای برای دولت مشروطه به وجود آورد. در سپتامبر ۱۹۰۹/شهریور ۱۲۸۸ رحیم‌خان، راهزن مشهور، به شهر اردبیل در شمال ایران تاخت. روس‌ها این را بهانه کردند و سربازان بیش‌تری به ایران فرستادند و عقب‌نشینی موعود نیروهای خود را از قزوین به تعویق انداختند. دولت ایران ناچار شد مبالغ زیادی صرف تجهیز نیرو برای تعقیب او کند، ولی در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۰/۳ بهمن ۱۲۸۸ او در محاصره‌ی این نیرو که فرماندهی‌اش را یفرم‌خان بر عهده داشت تنها راه فرار را عبور از مرز روسیه دید. دولت روس با تخلف آشکار از ماده‌ی ۱۴ عهدنامه‌ی ترکمانچای به او امان داد و رحیم‌خان در روسیه ماند تا ژانویه ۱۹۱۱/دی ۱۲۸۹ که دوباره به تبریز برگشت و هزینه و مشکلات دیگری روی دست دولت مشروطه گذاشت.

در مه ۱۹۱۰/اردیبهشت ۱۲۸۹ داراب‌میرزا شاهزاده‌ی ایرانی که تبعه‌ی روس و افسر قزاقی در هنگ روس مستقر در قزوین بود حرکتی را برای براندازی دولت مشروطه آغاز کرد. با همدی اعتراض‌های ایرانیان که مایل بودند نطفه‌ی شورش را خود در نطفه خفه کنند، روس‌ها خود را وسط انداختند و وانمود کردند او را دستگیر کرده‌اند. با او در راه بازگشت به قزوین بودند که به قوچی ایرانی که برای دستگیری وی اعزام شده بود برخوردند. تیراندازی درگرفت و افسر فرمانده فوج کشته شد. با این‌که روس‌ها منکر هرگونه دخالتی در تلاش برای برافروزی آتش جنگ داخلی در ایران شدند، کاشف به عمل آمد که کلنل روسی در قزوین برای گروهی از همدستان داراب‌میرزا تأمین‌نامه‌هایی با مهر و امضای خود فرستاده و حاملان نامه‌ها را تحت حمایت امپراتور روسیه خواننده و هر ایرانی

مزاحم آن‌ها یا وابستگان‌شان را تهدید به مجازات شدید کرده است.

در فوریه‌ی ۱۹۱۱/مهر ۱۲۸۹ سربازان روس قریب ۶۰ نفر ایرانی را شامل زن و کودک در روستای ورمونی نزدیک آستارا به قتل رساندند.

در این بین دولت ایران از دسامبر ۱۹۰۹/آذر ۱۲۸۸ از دولت‌های روس و انگلیس درخواست وامی کرده بود به مبلغ حدود ۲/۵ میلیون دلار، اما شرایطی که این دولت‌ها برای دادن وام تعیین کرده بودند به قدری برای استقلال کشور مضر و حتی مهلک بود که مجلس به‌ناچار با آن مخالفت کرد. اندکی بعد دولت ایران با بانکی خصوصی در لندن وارد مذاکره شد و چیزی به حصول توافق مرضی‌الطرفین غانده بود که در اکتبر ۱۹۱۰/مهر ۱۲۸۹ دولت انگلیس در اقدامی هماهنگ با دولت روس اعلام کرد ایران نمی‌تواند از جواهرات سلطنتی به‌عنوان وثیقه برای دریافت وام استفاده کند. در تمام این مدت روسیه بدون پرده‌پوشی تلاش کرده بود امتیازهای بزرگی از مجلس بگیرد تا نیروهای خود را از شمال ایران خارج کند. رفتار دو قدرت با ایران روی هم رفته روزبه‌روز خصمانه‌تر و ظالمانه‌تر می‌شد. جناح مشهور به حزب پیشرو در دولت روسیه قدرت و نفوذ بیش‌تری کسب می‌کرد و کنسول روسیه در تهران شدن مردی مثل موسیو پوخیتانوف، که در دوره‌ی کنسولی‌اش در تبریز به توطئه‌های خونین و خصومت بی‌رحمانه با مشروطه‌خواهان دست یازیده بود، به‌خوبی نشان می‌داد که دولت روسیه چه برخوردی با ملت ایران داشت. در ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰/۲۳ مهر ۱۲۸۹ دولت بریتانیا اولتیماتوم معروفش را به دولت ایران داد و از وضع جاده‌های جنوب و راه‌های بازرگانی گلایه کرد و خواست که عده‌ای از افسران ارتش هندوانگلیس را تحت نظارت عالی دولت بریتانیا مأمور مراقبت از این راه‌ها کند و هزینه‌ی آن‌ها از محل درآمد‌های گمرکات ایران پرداخت شود. این اقدام موجب نگرانی و اعتراض شدید در ایران و عثمانی شد و بعضی عناصر مسلمان در تلگرافی به امپراتور آلمان خواستار ابراز دوستی او با امت اسلام شدند. تنها تأثیر این تلاش برای کشاندن پای آلمان به امور سیاسی ایران ظاهراً تعجیل در عقد قرارداد پوتسدام^۱ بود که در ۵ نوامبر ۱۹۱۰/۱۳ آبان ۱۲۸۹ به امضا رسید و هر دو دولت فرانسه و بریتانیا را سخت غافلگیر کرد.^۲ این پیمان دوستی روس و آلمان، هم به سبب ماهیت موادی از آن که افشا شد و هم به

1. Potsdam

۲. قرارداد در فصل ۱۰ به تفصیل بررسی خواهد شد. ن.

علت تفاهمی که بعد شهرت یافت که تفاهم سرّی مشخص تر و مهم تری در پس آن نهفته بوده است، دست روسیه را باز گذاشت تا بدون ترس از مداخله یا اعتراض شریکش در قرارداد ۱۹۰۷ که بنا بر ادعا کلیه اقدامات روس و انگلیس در ایران براساس آن صورت می‌گرفت رفتار خشن تر و قاطع تری با ملت ایران در پیش گیرد.

۲۹ اکتبر ۱۹۱۰/۶ آبان ۱۲۸۹ حسین‌قلی‌خان، وزیر خارجه‌ی وقت ایران، به سفارت‌های روس و انگلیس اطلاع داد که دولت ایران به مکاتبات خائنانه‌ای بین شاه اسبق و بعضی سران طوایف ترکمن مرزهای شمال شرق کشور پی برده است و پیشنهاد کرد که بنابراین مطابق قرارداد ۲۵ اوت ۱۹۰۹/۳ شهریور ۱۲۸۸ پرداخت قسط بعدی مستمری او متوقف شود تا تحقیقات بیش‌تری صورت بگیرد. دو سفارت نه تنها از توجه به این ایراد بحق سر باز زدند بلکه این اهانت و قیحانه را نیز به وزیر خارجه روا داشتند که خدمتکاران سفارت را با لباس کارشان در خیابان‌های پایتخت به دنبال او و در متزلزل فرستادند تا پول را وصول کنند. این عمل، در عرف دیپلماتیک، اهانت و بی‌حرمتی ناموجه و بی‌سابقه‌ای بود. یک ماه بعد وزیرمختار روس برای اهانتی که مدعی شد در کاشان به نماینده‌ی کنسولی روسیه شده است از همین وزیر خارجه خواست که عذرخواهی کند. نماینده‌ی کنسولی در واقع فرد ایرانی بدنامی بود که دولت ایران به انتصاب او شدیداً اعتراض کرده بود. حسین‌قلی‌خان پس از آن که به تنگ عذرخواهی تن در داد برایش جای تردید نماند که قدرت‌های بیگانه مایل به ادامه‌ی کار او نیستند و یک ماه بعد استعفا کرد. در این میان شاه سابق آدسا را ترک گفته و آغاز به گردشی در اروپا ظاهراً به توصیه‌ی پزشکان کرده بود. اما قصد او در حقیقت برنامه‌ریزی برای براندازی دولت مشروطه بود که سرانجام به ورود او به خاک ایران با نیرویی مسلح در ژوئیه‌ی سال بعد/تیر ۱۲۹۰ منجر شد. اول فوریه/۱۱ بهمن ۱۲۸۹ در اصفهان یک مستخدم سابق نظمی حاکم مشروطه‌خواه شهر را زخمی کرد و پسرعموی او را کشت و سپس به کنسولگری روسیه در شهر پناه برد. پنج روز بعد دو گرگی در تهران وزیر مالیه‌ی ایران صنیع‌الدوله را به ضرب گلوله از پای درآوردند و چهار مأمور نظمی را هم مجروح کردند تا دستگیر شدند. مقامات کنسولی روس به دولت ایران اجازه‌ی محاکمه‌ی این افراد را ندادند و آن‌ها را تحت‌الحفظ از کشور بردند و ادعا کردند که به کیفر عمل خود خواهند رسید. در ۸ فوریه ناصرالملک

نایب‌السلطنه‌ی جدیدی که وقتی نایب‌السلطنه‌ی اول، عضدالملک، در ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۰/۳۰ شهریور ۱۲۸۹ از دنیا رفت جای او را گرفت به تهران رسید و اردوی روس‌ها در قزوین یک ماه بعد - گفته می‌شود به احترام او - نیروهایش را به‌استثنای حدود ۸۰ نفر قزاق عقب کشید.

مستشاران مالی امریکایی در این مقطع وارد ایران شدند. ولی پیش از ورود به شرح آن بد نیست چند کلمه‌ای درباره‌ی سیای طبیعی و جغرافیایی سرزمین شگفتی که این‌گونه دستخوش امواج سیاسی شده است توضیح دهم.

ایران فلات بلندی است با رشته‌کوه‌هایی در درون و گرداگردش. شمال آن در امتداد دریای خزر باران زیادی می‌بارد و انواع میوه و سبزی علاوه بر برنج می‌روید. مردم کرم ابریشم نیز پرورش می‌دهند. در تهران تقریباً از هرکس بپرسید بهترین مواد غذایی از کجا می‌آید، می‌گوید مازندران، که ولایتی در کنار دریای خزر است.

ایالت آذربایجان محصول انگور و خربزه و هلو و گلابی و آلو و... بی‌نظیری دارد. مرکز ایران کویر نمک بزرگی است.

مناطق کوهستانی عموماً کم‌درخت و دشوارگذرند. اما برف آن‌ها حکم ذخایر آبی را پیدا می‌کند و در تابستان هزاران جوی از آن‌ها سرازیر می‌شود و دشت‌ها را سیراب می‌کند. ولی زمین‌های وسیعی به علت نبود روش‌های مناسب آبیاری بی‌حاصل می‌مانند.

زمین با آبیاری زنده می‌شود و ثروت زراعی شگفتی کشور نامحدود است. با اطلاعات موجود از معادن فیروزه و طلا و مس و زغال‌سنگ، ذخایر معدنی کشور نیز قلم مهمی را تشکیل می‌دهد. تاکنون ایران خط‌آهنی به خود ندیده، مبادا روس و انگلیس یا عثمانی امتیازی سوق‌الجیشی به دست آورد یا از دست بدهد.

در حال حاضر با شتر و قاطر و الاغ هفته‌ها راه می‌روند تا کالاهای ایرانی را به بوشهر و بندرعباس و محمره در کنار خلیج فارس، اهواز در نزدیکی خلیج فارس و در ساحل رود کارون (که کشتی‌های بخار کمیانی لینچ^۱ در آن تردد می‌کنند)، یا انزلی و بنادر دیگر دریای خزر، و طرابزون عثمانی در ساحل دریای سیاه، یا از راه کرمانشاه به بغداد و رود دجله برسانند. به علت این‌که قیومت

بریتانیا بر افغانستان و بلوچستان مانع می‌شود، تجارت زیادی با شرق صورت نمی‌گیرد. بازرگانی داخلی، به‌ویژه حمل‌ونقل غله و اقلام خوراکی دیگر از نواحی حاصلخیز یا پرآب به نواحی دیگر، پررونق است. تهران که از خود غله ندارد از نقاط دیگر تغذیه می‌شود، هرچند مناطق مجاور آن مثل شاه‌عبدالعظیم در جنوب تهران، اگر آب کافی داشته باشند، گندم فراوانی تولید می‌کنند.

چوب و زغال‌سنگ را با چارپایان بارکش حمل می‌کنند. زغال‌سنگ از معادنی در فاصله‌ی حدود ۳۰ مایلی/۵۰ کیلومتری تهران استخراج می‌شود. از نوع مرغوب است و شباهتی با زغال‌سنگ قیری ویرجینیای غربی دارد.

یکی از راه‌های بازرگانی مهم از شمال تا جنوب کشور امتداد دارد و انزلی در ساحل خزر را از راه تهران و قم و کاشان و اصفهان و شیراز به بوشهر در جنوب وصل می‌کند. مرسولات پستی و اجناس تجاری هندوستان و گاه اروپا از این راه یعنی از بوشهر به تهران می‌رسند. راه دیگر که جاده‌ی لنج-بختیاری هم نامیده می‌شود در اصفهان به این راه می‌پیوندد و به اهواز در گوشه‌ی جنوب غربی ایران می‌رود، شهری در تنها منطقه‌ی نفتی کشور که تاکنون مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. اجناس اروپایی از طریق آبراه سوئز و دریای سرخ نیز به بوشهر و اهواز می‌رسند.

راه ترانزیتی هم از تهران به طبریز می‌رود که از قزوین و تبریز می‌گذرد. روسیه با تعرفه‌ی ترانزیت (عبوری) خودش بازرگانان خارجی را به راه‌های غیرمستقیمی از طریق طبریز یا خلیج فارس سوق می‌دهد که راه‌های طولانی خسته‌کننده‌ای‌اند، درحالی‌که خط آهن باتوم در کنار دریای سیاه و باکو شهر نفتی روسیه در ساحل دریای خزر کوتاه‌تر است. این تعرفه، به علاوه‌ی مزاحمت‌های گمرک باتوم، بسیار مؤثر بوده است.

راه‌های کم‌اهمیت‌تر دیگری نیز از تهران به شمال شرقی کشور می‌روند و این شهر را به مشهد و شهرهای ساحل شرقی دریای خزر پیوند می‌دهند. راهی از اصفهان به یزد و کرمان و سیستان و بندرعباس در جنوب شرقی ایران می‌رود. کرمان مرکز اصلی تولید فرش ایران است.

راه طولانی‌ای را که از میان منطقه‌ی بختیاری به اهواز می‌رود برف در

زمستان می‌بندد. جاده‌ی بوشهر به شیراز و اصفهان و تهران را گاهی راهزنان می‌بندند، اما نه آن‌قدر مکرر که تجار انگلیسی مایل‌اند تجار دیگر تصور کنند. تاجران انگلیسی که مقرشان در هندوستان است بدشان نمی‌آید که این جاده ملک طلق خودشان باشد.

خطوط تلگراف که بیش‌تر آن‌ها را انگلیسی‌ها کشیده‌اند از ایران به اروپا و عثمانی و هند وجود دارد و همه‌ی شهرها و شهرستان‌های مهم ایران نیز از طریق آن‌ها با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. خط تلفن از انزلی به تهران و همدان در دست احداث است، ولی تنها برای استفاده‌ی شرکت راه‌سازی در جاده‌های که روس‌ها ساخته‌اند. نقل و انتقال بسته‌های پستی در داخل کشور صورت می‌گیرد و نظام پستی قابل قبولی وجود دارد.

جمعیت ایران کاملاً خلاف واقع ذکر می‌شود. چیزی به اسم سرشماری که ۶۰ سال پیش انجام گرفته ظاهراً مبنای ارقام کوچکی است که در بعضی کتاب‌ها درج می‌شود و مورد استناد بیگانگان قرار می‌گیرد. از آن زمان به بعد سرشماری دیگری صورت نگرفته، ولی اروپایی‌های آگاه جمعیت ایران را ۱۳ تا ۱۵ میلیون نفر برآورد می‌کنند. جمعیت تهران در چهل سال گذشته از ۱۰۰،۰۰۰ به ۳۵۰،۰۰۰ نفر رسیده است.

ایران اقلیم بسیار مطبوعی دارد. هوا معمولاً صاف و خشک است و نشاط‌آور — حتی کمی بیش از حد، مخصوصاً در تهران که ۴،۰۰۰ فوت/۱۱۶۰ متر ارتفاع دارد.

هر سختی که از کمبودهایی چون راه‌آهن به تصور آید و هر خطایی که از فطرت انسانی منکوب و ملوث به لوث وجود اشراف زمیندار خودپرست سر بزند البته ممکن است یافت شود، ولی ایران — چون بدان انس‌گیری — سرزمین دلکش و جای راحتی برای زندگی است. هر خانه با هر مساحتی باغچه‌ی گل و میوه و حوض و فواره‌ای دارد. خدمتکاران، ای، نه خوب‌اند و نه بد. مردم مهربان و مهان‌نوازند و از قافله‌ی تمدن غربی باز نمی‌مانند. هزاران ایرانی خارج رفته و تحصیل کرده‌اند. عده‌ی زیادی فرانسوی می‌دانند؛ و بیش از پیش انگلیسی هم، مخصوصاً جوان‌ترها.



ناصرالدین شاه قاجار.

در ۲۹ شهریور ۱۲۲۷ به سلطنت رسید و در ۱۰ اردیبهشت ۱۲۷۵
به دست میرزا محمد رضا، روحانی غیور کرمانی، به قتل رسید.



یک زن ایرانی.



محمدعلی شاه با درباریان.



ناصرالدین شاه با جمعی از وزیران و ملازمان درگاه همایونی.



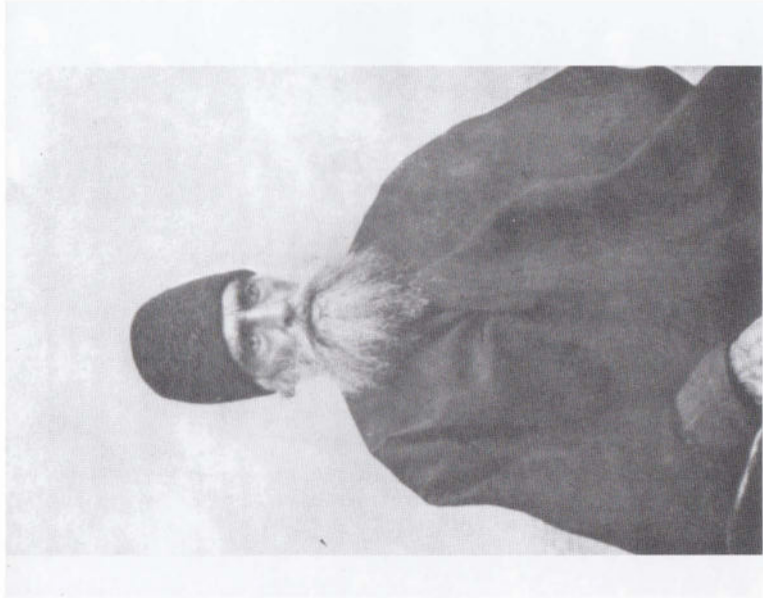
محمدعلی شاه با موكب همایونی.
در باغ شاه نزدیک تهران.



سلطان احمدشاه، شاه کنونی ایران.
او در ۲۷ تیر ۱۲۸۸ پس از برکناری پدرش محمدعلی شاه به سلطنت رسید.
پشت سرش در سمت چپ او ولیعهد دیده می شود. دیگران معلم های خاندان سلطنت اند.



ابوالقاسم خان ناصرالملک، نایب السلطنه‌ی کونوی ایران.



عضدالملک، نایب السلطنه‌ی منتخب آغاز عهد سلطنت احمدشاه.

او در ۳۰ شهریور ۱۲۸۹ از دنیا رفت و نایب السلطنه‌ی کونوی، ناصرالملک، جانشینش شد.

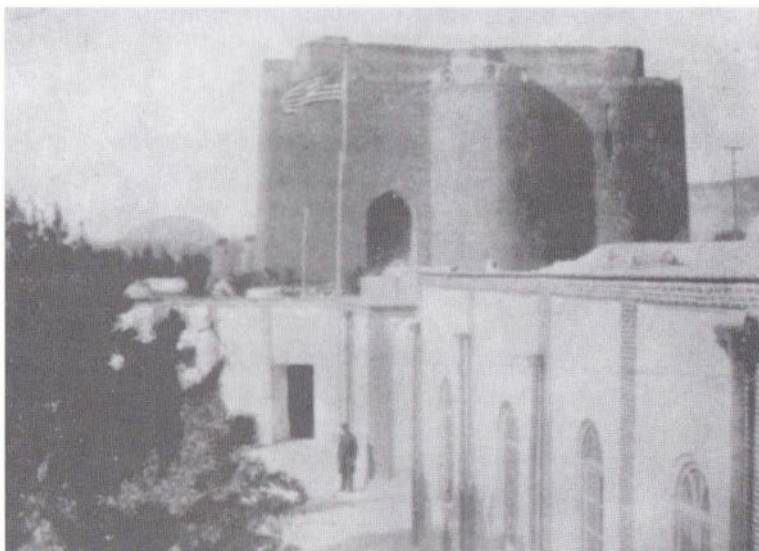


ناصرالملک، نایب السلطنه.

مقابل ساختمان مجلس اندکی پس از ورودش به تهران در بهمن ۱۲۸۹ برای شروع مسئولیت نیابت. صف جلو از چپ به راست عبارت‌اند از: مصمصام السلطنه، نایب السلطنه، سیه‌دار اعظم، محتشم السلطنه، امیر اعظم، سردار اسعد، و سردار جنگ.



موسیو نوز (ردیف جلو) بلژیکی بدنامی که چندی وزیر گمرکات ایران بود. عکس در مجلس پالماسکه‌ای گرفته شده و موسیو نوز لباس آخوندی به تن کرده است. این اهانت از چشم‌ها دور نماند و اخراج او را جلو انداخت.

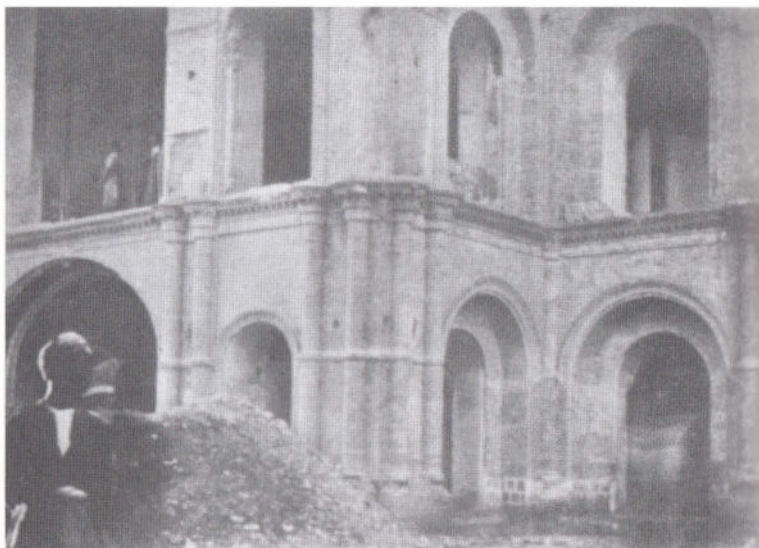


ارگ تبریز.

در آذر ۱۲۹۰ مورد حمله‌ی توپخانه‌ی لشکر ۴۰۰۰ نفره‌ی روس‌ها قرار گرفت.
۱۰۰۰ فدایی از آن دفاع کردند و چهار روز نگهش داشتند.
پرچم کنسولگری آمریکا در میانه‌ی میدان نبرد پیداست.



نمایی از شهر تبریز.
مرکز ایالت آذربایجان.



ساختمان مجلس.

پس از آنکه بریگاد قزاق به ریاست کلنل لیاخوف (در دوره ی اول مجلس) آن را به توب بست.



محوطه ی مقابل مجلس.



محمدعلی شاه سوار بر اسب محبوبش.



امین السلطان اتابک.

رجل مرتجعی که محمدعلی شاه به او مقام صدراعظمی داد.
او زیرک‌ترین و پرنفوذترین شخصیت تاریخ اخیر ایران است.



مشیرالدوله.

او در زمان حضور مستشاران مالی امریکایی در ایران
وزیر عدلیه بود.



عین‌الدوله از رجال حکومت سابق ایران.

او فرماندهی بخشی از قشون شاه را در جریان محاصره‌ی
تبریز در زمستان ۱۲۸۷ برعهده داشت و از ۴ بهمن ۱۲۸۳
تا مرداد ۱۲۸۵ صدراعظم بود.



تقی زاده، نماینده‌ی مشروطه خواهان تبریز در مجلس.
او به سبب آرای سیاسی خویش تبعید شد.



شاهزاده سلیمان میرزا رهبر دموکرات های مجلس.
او مشروطه خواهی پرشور و مین پرست بود.



وثوق الدوله، وزیر خارجه

در بیش تر مدتی که شوستر در ایران بود.
او نقش اصلی را در تشویق دولت ایران به قبول اوتیماتوم روس ها
داشت و از مسیبان اصلی نابودی مجلس در دوم دی ماه ۱۲۹۰ بود.



قوام السلطنه، وزیر داخله و برادر وثوق الدوله.



ممتاز الدوله.

وزیر مالیه. با شوستر در بدو ورودش به ایران
همکاری کرد. پیش‌تر رییس مجلس بود.



محتشم‌السلطنه.

وزیر خارجه در زمان ورود مستشاران مالی امریکایی به ایران.



حاجی آقا میررشتی.

یکی از انگشت‌شمار نمایندگان مرتجع مجلس.
او در توطئه‌ی سرنگونی دولت مشروطه دست داشت.



علاء الدوله.

رجل وایسگرای پرنفوذی که گمان می‌رفت در توطئه‌ی
بازگشت محمدعلی‌شاه دست داشته است و
در ۹ آذر ۱۲۹۰ در خیابانی در تهران کشته شد.



سردار بهادر، پسر سردار اسعد.
او جوان بختیاری مین پرستی بود که وقتی
بقیه طایفه‌اش در حال رویگردانی از
مشروطه بودند خود را وقف حراست از آن کرد.



ارشادالدوله.
از سران اصلی قشون محمدعلی میرزا در جنگ برای
بازپس‌گیری تاج و تخت در تابستان ۱۲۹۰.
تزدیک بود او با ۲۰۰۰ تنفنجچی ترکمن‌اش
تهران را بگیرد، ولی زخمی شد و دستگیرش کردند و
در میدان نبرد تیرباران شد.



ایوان، یکی از دو قاتل صنیع‌الدوله، وزیر مالیه،
که در بهمن ۱۲۸۹ کشته شد.



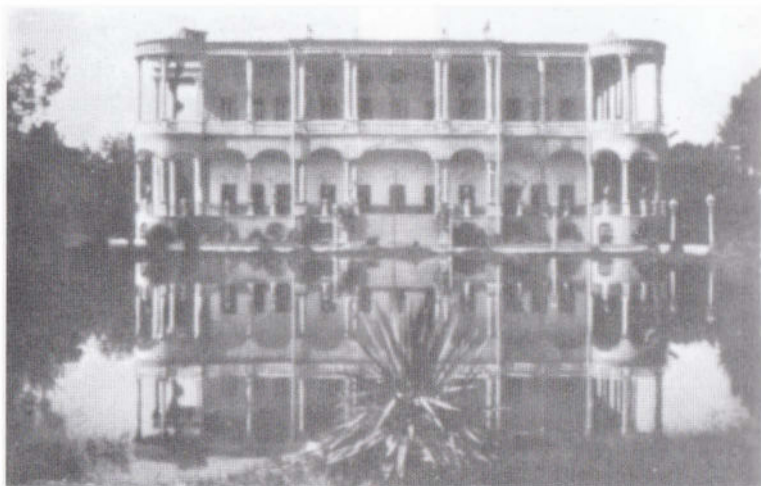
صنیع‌الدوله، وزیر مالیه.
او در بهمن ۱۲۸۹ به‌سبب ناسازگاری‌اش با روس‌ها
به قتل رسید. قاتلان او را که دو گرگی بودند
دولت روسیه تحویل گرفت.



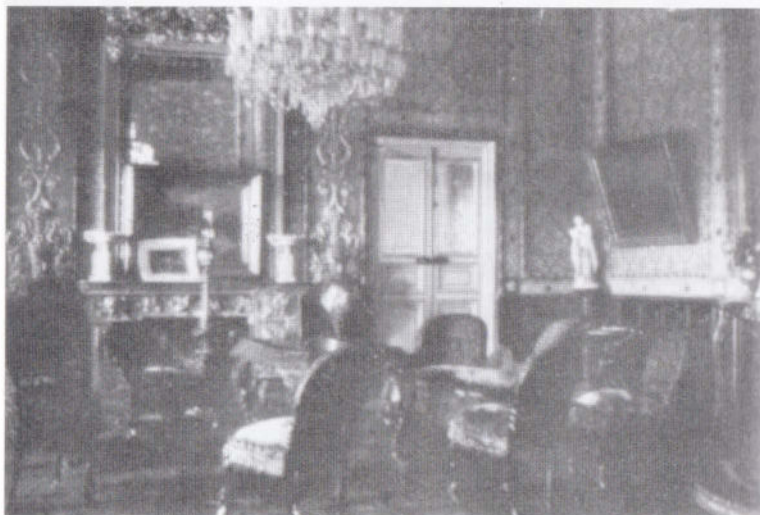
مورگان شوستر در دفتر کارش در پارک آتابک.



آقا و خانم شوستر در پارک آتابک.



نمای کاخ اتابک از سمت استخر.
شوستر با خانواده و دستیاران امریکایی اش در این ساختمان سکونت داشتند.



گوشه‌ای از تالار بزرگ کاخ اتابک.



هاوارد پاسکرویل ، معلم امریکایی در تبریز.
او در مقام فرماندهی یکی از حملات مدافعان تبریز برای شکستن
حلقه‌ی محاصره‌ی شهر در اول اردیبهشت ۱۲۸۸ کشته شد.



ویلیام مور.
جوان انگلیسی که با پاسکرویل فرماندهی یکی از حملات
مدافعان تبریز را به قشون محمدعلی شاه به عهده گرفت.



فرانسیس کرنز، مدیر مالیات‌ها
و معاون اول شوستر در ایران.



چارلز مکاسکی، مفتش عواید ایالات
و ولایات و معاون دوم خزانه‌دار کل.



کلنل یالمارسن.
افسر سوئدی که فرمانده ژاندارمری طرق و شوارع بود.



ماژور استوکس از ارتش هندوانگلیس.
شوستر قصد داشت فرماندهی ژاندارمری خزانه
را به او بپردازد که مخالفت روسیه مانع شد.



اجتماعی در کلوب دموکرات‌ها در تهران.
وزیر مختار امریکا، چارلز راسل، در صف جلو دیده می‌شود.



مقامات امریکایی و ایرانی خزانه‌داری، در مدخل ساختمان اداری معمار کاخ اتابک.



امیر اعظم (مست چپ با شمشیر) معاون وزیر جنگ با کارمندانش.

اختناق ایران

«زمان که با گذشت خود پاره‌ای دردها را فرو می‌نشانند
درد تقدیر بیدادگر ایران را جانکاه‌تر می‌کنند.»

فصل ۱

ایران تصمیم به استخدام مستشاران مالی از آمریکا می‌گیرد.
ورود مستشاران امریکایی به ایران.

در نوامبر و دسامبر ۱۹۱۰/آبان و آذر ۱۲۸۹ نمایندگان مجلس شورا در این باره بحث کرده بودند که مستشاران مالی از آمریکا بیاورند تا قارغ از نفوذ دول اروپایی بتوانند سروسامانی به وضع آشفته‌ی خزانه‌داری قرون وسطایی ایران بدهند.

از آن‌جا که این اقدام روزبه‌روز طرفداران بیش‌تری پیدا می‌کرد، در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۰/۳ دی ۱۲۸۹ دولت ایران از طریق وزیر خارجه‌اش حسین‌قلی‌خان دستورالعمل زیر را برای سفارت ایران در واشنگتن ارسال کرد:

واشنگتون: سفارتخانه‌ی ایران

فوراً به وزیر خارجه‌ی دولت آمریکا اظهار نمایید که شما را به کسانی که در امور مالی‌هی آمریکا مهارت تامی دارند معرفی نموده و مذاکرات ابتداییه را برای استخدام یک نفر خزانه‌دار کل که از مردمان کافی و کاردان بی‌آلایش آمریکا و امین و موثق باشد، به جهت تجدید تشکیل و پیشرفت و نظم جمع و خرج مالی‌هی ایران به مدت سه سال، به عمل بیاورید؛ و نیز یک نفر مستوفی و محاسب ماهر و یک ممیز برای نظارت و تعیین میزان لازمه‌ی مالیات ایالات و یک نفر رییس برای اداره کردن و تنفیذ مالیات‌های مستقیمه، به معاونت یک نفر مفتش کاردان که دارای صفات ممیز سابق‌الذکر باشد لازم، ولی قبول

مشارالیهم متوط به تصویب مجلس خواهد بود. وزیر مختار امریکا نیز اطلاع داده که وزیر خارجه برای مذاکرات مزبوره حاضر و راضی است. پس در این کار به آرا و نصایح دیگران اعتنا نکرده و از دخالت اشخاص غیرمسئول پرهیز و اجتناب غناید.

این تلگراف را به وزیر مزبور ارائه نموده و دستورالعمل‌های مشارالیه را عمل نموده و نتیجه‌ی اقدامات خودتان را مختصراً اطلاع دهید.

نمره‌ی ۹۸۷۶. حسین‌قلی^۱

در پی مذاکرات دوستانه‌ای که بین غنایندگی سیاسی ایران در واشنگتن و وزارت خارجه‌ی امریکا صورت گرفت، دولت ایران موافقت نگارنده را با قرارداد سه ساله‌ی تصدی مقام خزانه‌دار کل دولت شاهنشاهی برای سازماندهی و اجرای جمع و خرج درآمد‌های کشور به دست آورد. چهار دستیار امریکایی نیز به همین شکل استخدام شدند تا خزانه‌دار کل را در این امر خطیر یاری دهند.

پیش از آن من هرگز خواب رفتن به ایران را هم ندیده بودم، ولی برخورد گرم میرزا علی‌قلی‌خان کاردار ایران در واشنگتن تردیدهای اولیه‌ی مرا از بین برد و نهایتاً بر آن شدم که از هیچ کوششی برای کمک به ملتی که شواهد نشان می‌داد به نهادهای ما و روش‌های کاری ما اعتقاد پیدا کرده بودند فروگذار نکنم. یکی از نخستین کارهایی که انجام دادم خواندن کتاب پروفیسور براون درباره‌ی انقلاب ایران بود و امیدواری او به نهضت مشروطه‌ی نویای ایران و سعی او در ادای حق مطلب درباره‌ی آن عزم مرا راسخ‌تر کرد.

پیش از شروع کار به تفاهم روشنی با وزارت خارجه‌ی امریکا در زمینه‌ی چگونگی ارتباطش با این قضیه رسیدم و به‌خوبی برآیم تفهیم شد که من به‌هیچ‌وجه در مقام غناینده‌ای از جانب دولت امریکا به ایران نمی‌روم.

از وزارت خارجه اظهاریه‌ی مکتوبی درباره‌ی موضعش در این قضیه خواستم و بهترین راه بازگویی آن این است که عین پاسخ رسمی‌ای را که گرفتم این‌جا بیاورم:

۱. با اندکی دخل و تصرف در نقطه‌گذاری و املا، عیناً از ترجمه‌ی مرحوم ابوالحسن موسوی شوشتري نقل شد که ادعا می‌شود «سواد صحیح» (مطابق با اصل) است. رک: اختناق ایران، صفی‌علی‌شاه، ج ۲، آبان ۱۳۵۱، صص ۶۰-۶۲.

جناب آقای و. مورگان شوستر

۲۴ فوریه ی ۱۹۱۱

ساختمان یونیون تراست

واشنگتن، دی سی

با عرض سلام. نامه ی مورخ ۱۴م ماه جاری شما در مورد اقدام دولت ایران به استخدام پنج مستشار مالی امریکایی و سؤال شما در مورد مراحل انتخاب جناب عالی برای تصدی سمت خزانه دار کل دولت ایران به وزارتخانه حاصل شد.

در پاسخ به اطلاع می‌رساند که در دسامبر گذشته کنرادار ایران در واشنگتن مطابق دستوراتی از دولت متبوعش از این وزارتخانه تقاضا کرد پنج کارشناس مالی امریکایی به آن سفارت معرفی نماید تا نهایتاً دولت ایران به استخدام آن‌ها مبادرت ورزد. پیرو این درخواست، وزارتخانه یک صورت اسامی، شامل نام شما، از اشخاصی که مناسب تشخیص داد به کاردار تسلیم کرد. مایه ی خوشوقتی است که نامه ی شما و خبر ۱۷م ماه جاری سفارت ایران نشان می‌دهد جناب عالی به مقام خزانه دار کل تحت امر وزیر مالیه ی ایران انتخاب شده‌اید.

ارادتمند

از طرف جناب ناکس^۱

امضا: هانتینگتون ویلسون^۲، معاون وزیر خارجه

خبر موثق دارم که وقتی روس‌ها مطلع شده‌اند فکر استخدام مستشاران مالی از امریکا با استقبال نمایندگان مجلس روبه‌رو شده، قضیه را در تهران مورد توجه رسمی قرار داده‌اند. اولین کاری که کرده‌اند این بوده که بعضی نمایندگان بانفوذ معلوم الحال را به خدمت گرفته‌اند تا آن را در مجلس عقیم بگذارند. بعد از این که نمی‌توانند نظر اکثریت مجلس را عوض کنند با وزارت خارجه ی امریکا که هنوز هیچ اطلاعی از قصد دولت ایران نداشته تماس می‌گیرند و تلویحاً هشدار می‌دهند که فرستادن کارشناسان مالی امریکایی به ایران عملی خلاف مصلحت و غیردوستانه تلقی خواهد شد. وزارت خارجه به‌صراحت پاسخ می‌دهد که اطلاعی از موضوع

ندارد و در مورد آن هر زمان که مطرح شد تصمیم خواهد گرفت.

کمی بعد که دولت ایران از وزارت خارجه‌ی امریکا در مورد استخدام پنج کارشناس مالی امریکایی کمک می‌خواهد، از دولت بریتانیا سؤال می‌شود آیا انگلستان هم مثل روسیه با رفتن این امریکایی‌ها به ایران مخالف است؟ انگلیسی‌ها جواب می‌دهند که قبلاً نظر دولتشان این بوده، ولی دیگر مخالفتی ندارند. به این ترتیب دولت روسیه ناچار می‌شود یا علناً به استخدام این اتباع امریکایی اعتراض کند، یا به زبان محترمانه‌ی دیپلماتیک متوسل شود و بگذارد که کار روال عادی خودش را طی کند.

در ۲ فوریه‌ی ۱۹۱۱/۱۲ بهمن ۱۲۸۹ مجلس شرایط قرارداد ما را با اکثریت بالا و ابراز احساسات زیاد پذیرفت.

بنابراین ما با حسن نیت و با این تصور طبیعی به ایران رفتیم که دو قدرت دارای (به قول خودشان) «منافع ویژه» در ایران هیچ مخالفتی با کار بی‌غرضانه و شرافتمندانه‌ی ما در آن کشور ندارند.

در ۸ آوریل ۱۸/۱۹۱۱ فروردین ۱۲۹۰ من با گروهی امریکایی شامل آقایان چارلز مکاسکی^۱، رالف هیلز^۲، و بروس دیکی^۳ برای اجرای کار تجدید سازمان امور مالی دولت ایران از نیویورک حرکت کردیم. از آن‌جا که من و مکاسکی و هیلز، خانواده‌ها و خدمتکارانمان را هم با خود برده بودیم، روی هم ۱۶ نفر می‌شدیم. من به شرط این‌که در مورد امور مالی و عملیات پولی دولت ایران دارای اختیار تام باشم تصدی خزانه‌داری کل کشور را برای مدت سه سال پذیرفته بودم. مکاسکی سمت مفتش عواید ایالات و ولایات، هیلز سمت محاسب، و دیکی مقام مفتش مالیات‌ها را به عهده گرفته بود — همه برای سه سال و تحت ریاست من. فرانسیس کِرِنز^۴ که تحصیلدار گمرک ایلوئیلو در جزایر فیلیپین بود، منصب مدیر

۱. McCaskey؛ متولد ۷ اوت ۱۸۷۷ در مینه‌سوتا است. در مارس ۱۸۹۹ با پدربش ویلیام مکاسکی سرلشکر ارتش امریکا به فیلیپین رفت و در عملیات نظامی هنگ او شرکت کرد. از ۱۵ آوریل ۱۸۹۹ در گمرک مانیل مشغول به کار شد. در بهار ۱۹۰۵ که ایام مرخصی‌اش را در امریکا می‌گذراند ازدواج کرد و اکنون سه فرزند دارد. در اوایل ۱۹۰۷ بیماری همسرش او را وادار به بازگشت به امریکا کرد. ممیز گمرک بندر نیویورک بود تا زمانی که راهی ایران شد. ن. (خلاصه شد. م.)

2. Ralph Hills

۳. Dickey؛ متولد ۲۵ آوریل ۱۸۸۱ در مینه‌سوتا است. در ۱۸۹۹ راهی فیلیپین شد و در گمرک مانیل به کار پرداخت. تا رتبه‌ی ارزیاب کالا و رییس دایره‌ی مسافر و بار ترقی کرد. در ۱۹۰۸ استعفا داد و به کشورش بازگشت. او مجرد است. ن. (خلاصه شد. م.)

۴. Cairns؛ در زمان انتخابش برای کار در ایران تحصیلدار گمرک ایلوئیلو (Iloilo) دومین بندر بزرگ فیلیپین «

مالیات را تقبل کرده و قرار بود در اسرع وقت در تهران به ما ملحق شود. او معاون اول خزانه‌دار کل می‌شد. این مردان همگی سال‌ها تجربه در کارهای مشابه داشتند و با مسائل سازمانی و امور مالیاتی کشورهای عقب‌مانده کاملاً آشنا بودند.

از پاریس و وین گذشتیم و ۲۵ آوریل/۴ اردیبهشت به قسطنطنیه رسیدیم. از آن‌جا راهی باتوم در روسیه شدیم و ۳ مه/۱۲ اردیبهشت به آن‌جا رسیدیم و روز بعد با قطار به سمت باکو (بادکوبه) رفتیم. ۴ بعدازظهر ۶ مه با کشتی روسی باریاتینسکی^۱ از باکو حرکت کردیم، که شبانه از آن گوشه‌ی دریای خزر عبور کرد و صبح روز بعد حدود ساعت ۹ در بندر انزلی ایران بود. پیاده که شدیم و تشریفات گمرکی تمام شد، با لنج و قایق و بعد کالسکه به شهر رشت رفتیم که مرکز ایالت گیلان است. در آن شهر دو روز مهمان نایب‌الحکومه بودیم تا مقدمات انتقالمان با بارونبه به تهران فراهم آمد. این سفر با دلجان‌های یُست لکنته‌ای که یادگار عهد بوق بودند انجام گرفت. هر دلجان را چهار اسب ریزجته‌ی مردنی می‌کشیدند که هر ده دوازده مایل عوض می‌شدند. ساعت ۸:۳۰ صبح ۹ مه، گروه با چهار دلجان از رشت حرکت کرد. بارهای سنگینان را جلوتر با دو گاری فرستاده بودند. چون زن و بچه همراهمان بود توصیه کرده بودند آهسته‌تر برویم. بعد از اتفاقات جالبی که در طول راه برآیمان افتاد، حوالی ۲ بعدازظهر ۱۲ مه/۲۱ اردیبهشت به آخرین ایستگاه قبل از تهران رسیدیم. وسایلان زودتر رسیده بودند، ولی سه شبانه‌روز باران و خاک‌وخل و جست‌وخیز در گاری بی‌فنر دمار از روزگارشان درآورده بود. اگر در آخرین لحظه نصیحتان نکرده بودند که همه را در نمد ببیچیم، دیگر به هیچ دردی نمی‌خوردند. نزدیک تهران، تقریباً در چهار مایلی دروازه قزوین، با استقبال وزیرمختار امریکا مستر چارلز راسل^۲ روبه‌رو شدیم. همراهش خانواده‌ی او و عده‌ای میسیونر امریکایی و گروهی ایرانی هم آمده بودند. بلافاصله درشکه گرفتند و ما را به پارک اتابک^۳ بردند؛ باغی زیبا با عمارتی باشکوه که برای ما آماده کرده بودند و سابقاً کاخ تابستانی صدراعظم مرتجع بزرگی به همین نام بوده است. او به امین‌السلطان هم شهرت داشت و در ۳۱ اوت

>> بود. پیش از ۱۸۹۸ سال‌ها در خزانه‌داری امریکا کار کرده بود. پس از اول ژانویه ۱۸۹۹ که کوبا به اشغال نیروهای امریکایی درآمد رییس مأموران ویژه‌ی گمرک کوبا شد. این مقام را تا ۱۹۰۱ حفظ کرد و سپس راه فیلیپین را در پیش گرفت. ن. (خلاصه شد. م.)

1. Bariatinsky

2. Charles Russell

۳. در محل فعلی سفارت روسیه بود. م.

۸/۱۹۰۷ شهریور ۱۲۸۶ کشته شد. پارک اتابک با وسعت تقریباً هشت جریبی‌اش در منطقه‌ای از تهران است که سفارتخانه‌ها و منازل اروپاییان قرار دارد. صاحب جدید آن ارباب جمشید که تاجر زردشتی ثروتمند و وطن‌دوستی است آن را برای اقامت ما در تهران با سخاوت تمام در اختیار دولت گذاشته بود. عبارت از سنگ سفید و دواشکویه است. حدود سی اتاق کوچک و بزرگ دارد که پر بودند از اثاث مجلل و تحفه‌های عجیب و غریب از چهار گوشه‌ی دنیا و قالی‌های ایرانی بسیار نفیس و نادر. محوطه‌ی کاخ چند استخر و جوی آب دارد و دورتادورش را مثل اغلب خانه‌های بزرگ تهران دیوار آجری پهن و بلندی گرفته است.

هیجانی را که در بدو ورودمان به پارک اتابک در اوایل شب به ما دست داد خوب به خاطر می‌آورم. سه شبانه‌روز در گرد و خاک و باران، در سرمای کوه‌های البرز و گرمای دشت‌های باز، سفر کرده بودیم. شب‌ها در کاروانسراهای بدون امکانات خوابیده بودیم و هر غذایی که پیدا کرده یا همراه خود داشتیم خورده بودیم. فرسوده و آفتاب‌سوخته و سرتاپا چرک و خاکی شده بودیم. عبور از خیابان زیبایی که دروازه‌ی ورودی پارک را به مدخل عمارت باشکوه کاخ وصل می‌کرد، در هوای خنک شامگاهی، از میان درختانی که به آن‌ها فانوس آویخته و خدمتکاران و نگهبان‌هایی که لباس‌های مرتب یکدست به تن کرده بودند، در آن غروب زیبای ماه مه تغییری بود که تهران را برای ما تبدیل به جایی شبیه بهشت کرد. بعد از شام، ساعت‌ها در ایوان نشستیم و گوش به چهچه بلبلان ایرانی آشیان‌گزیده در درختان اطراف خانه سپردیم.

پیش از این‌که فرصت کنیم وسایلمان را باز کنیم، کسانی از هر سنخ برای ملاقات بر سرمان ریختند و تا دو ماه کار ما از صبح علی‌الطلوع تا دیروقت شب ملاقات با این افراد بود، که انگار تمامی نداشتند.

حتی دیدن یک نفر از هر ده نفری که اجازه‌ی ملاقات می‌خواستند خیلی از وقت ما را می‌گرفت، اما از همین راه توانستیم اطلاعات باارزشی به دست آوریم. گفته می‌شد آن‌ها اشخاص مهمی هستند و سخت به دل می‌گیرند اگر اجازه ندهیم افکارشان را درباره‌ی اوضاع مملکت بیان کنند و اقدامات لازم از نظر آن‌ها را برای تغییر ساختار دولت توضیح بدهند.

در انزلی با جوانی به نام هرمزخان آشنا شده بودیم که از طرف دولت برای خوشامدگویی به ما و همراهی‌مان تا پایتخت فرستاده بودندش. کارتش را هم به

ما داده بود که رویش نوشته بود «دانشجوی ایرانی». انگلیسی را نسبتاً راحت حرف می‌زد و خیلی دوست داشت کشورش تأثیر مثبتی روی ما بگذارد. گفت وگو با او و آوازه‌هایی که در راه و در توقفگاه‌های ما برآیمان می‌خواند از یکنواختی سفر تا حدودی می‌کاست. اگر بعد از ساعت‌ها طی طریق در صحرایی خشک فرسوده به نظر می‌رسیدیم، کوهی را در دوردست‌ها نشان می‌داد و از زیبایی‌های طبیعت دامن‌گسترده در برابر چشمان مسافر خسته داد سخن می‌داد. با این‌که مسلمان معتقدی بود، به کارایی گه‌گاه یک پیک کنیاک در سفرهایی از این قبیل هم اعتقاد داشت و مدتی که از نوبت قبلی می‌گذشت فرارسیدن زمان نوبت جدید را به فردی از گروه یادآور می‌شد. به تهران که رسیدیم هر مزخان گمان می‌کرد با خدماتی که در طول سفر به ما کرده شایستگی آن را به دست آورده که منصب معاون خزانه‌دار یا به اصطلاح پیشکار مالیه بی‌درنگ به او پاداش داده شود. چند روزی که گذشت و دستگیرش شد که من از این لطف کوچک در حق او معذورم، کینه‌ای از ما به دل گرفت که رفته‌رفته برآیمان در دسرساز شد.

روز بعد از ورودمان به تهران در جلساتی با وزیر مختار راسل و چند ملاقاتی دیگر از جمله ممتازالدوله وزیر مالیه‌ی وقت گذشت. مرد بسیار فهمیده‌ای که دوره‌ای به ریاست مجلس هم رسیده بود. او مثل همه‌ی ایرانی‌های تحصیل‌کرده خوب فرانسوی می‌دانست و با کمال ادب به ما قول همکاری و حمایت از مساعی ما برای تقویت دستگاه مالی کشور داد. کم‌کم پی بردیم که عده‌ی بسیاری ایرانی فهم از جنبه‌های مختلف که برای ما قابل تصور نبود ظاهراً پیوندی همیشگی با ما پیدا کرده‌اند. همه انگلیسی یا فرانسوی می‌دانستند و عده‌ای هفته‌ها آماده‌ی عرضه‌ی خدمت به عنوان مترجم، یا هر کمک دیگری، چشم‌انتظار ماندند تنها به امید این‌که کسانی که برای کمک به کشور آن‌ها و ملت آن‌ها آمده بودند برای کارشان آن‌ها را مفید تشخیص بدهند.

در ۱۶ مه ۲۵ اردیبهشت با قرار قبلی بین وزیر مالیه و وزیر خارجه محترم السلطنه، به اتفاق وزیر مختار راسل به وزارت خارجه رفتیم و در اولین جلسه‌ی رسمی صرف چای شرکت کردیم. هنگامی که سواره از خیابان‌های شهر و پیاده از خیابان‌های محوطه‌ی ساختمان‌های دولتی، موسوم به دربار، عبور می‌کردیم متوجه شدیم که همه با کنجکاوی عجیبی نگاهمان می‌کنند. اکنون که به آن زمان فکر می‌کنم هنوز نمی‌فهمم نام «امریکایی» چه چیزی القا می‌کرد، یا

فردی امریکایی چه عملی ممکن بود انجام داده باشد، که باعث شود آن گونه ما توجه ایرانیان را به خود جلب کنیم. همان روز عصر برای معارفه‌ی رسمی به حضور جناب اشرف ناصرالملک نایب‌السلطنه هم شرفیاب شدیم. نایب‌السلطنه را مردی فوق‌العاده مهربان و ظاهراً باهوش یافتیم. انگلیسی را روان صحبت می‌کند. فارغ‌التحصیل آکسفورد است و با سیر ادوارد گری وزیر خارجه‌ی فعلی انگلستان هم‌کلاس بوده‌اند. ده پانزده دقیقه‌ای با هم گفت‌وگو کردیم و او مخصوصاً از من خواست که هر موقع لازم شد بدون تشریفات به ملاقاتش بروم و درباره‌ی کارم آزادانه با او مشورت کنم.

همان شب با مردی آشنا شدم که بهترین و صدیق‌ترین دوست امریکایی‌ها در ایران در مدت اقامتشان در آن کشور از کار درآمد. ارباب کیخسرو مردی زردشتی است که در خارج درس خوانده و بعد از بازگشت به نهضت ملی پیوسته و از طرف مردم تهران برای نمایندگی مجلس دوم انتخاب شده است. او نماینده‌ی اقلیت زردشتی تهران و ملاک و تاجری ثروتمند بود. شخصیت بسیار دلچسبی داشت و راحت انگلیسی حرف می‌زد و بعدها نشان داد که سخت‌ترین شرایط هم نمی‌تواند خللی در صداقت و شهامت او پدید آورد. او در همان نخستین دیدارمان به من قول داد که از هیچ کوششی برای کمک به ما فروگذار نکند؛ و از همان دم تا روزی که ایران را ترک گفتیم، شب و روز برای توفیق ما در آن کشور و دفاع از مقامات مالی امریکایی در برابر هر حمله و دسیسه‌ای کار کرد.

روز بعد با وزیر مختار راسل به دیدار عالی‌جناب سیه‌دار اعظم رفتیم، بزرگمردی که آن زمان رییس‌الوزرا و وزیر جنگ بود. وزیر مالیه ممتازالدوله و امیر اعظم معاون وزیر جنگ هم در ملاقات حضور داشتند. کسانی که پیش درآمد کتاب حاضر را خوانده باشند به خاطر می‌آورند که گفتیم سیه‌دار اعظم نقش بسیار مهمی در دومین قیام ملی داشت که به یورش مشترک نیروهای ملی به تهران و فتح پایتخت و برکناری محمدعلی‌شاه در ژوئیه‌ی ۱۹۰۹/ تیر ۱۲۸۸ انجامید. پیش از آن، همه او را پشتیبان شاه و از رسواترین اشراف مرتجع می‌شناختند. زمین‌های بی‌حد و حساب و صدها ده در دو سه ایالت ایران داشت و ثروتمندترین مرد کشور به شمار می‌رفت. ق‌دبلند و باریک‌اندام و خمیده‌قامت بود و حدوداً ۶۰ ساله، با چشم‌های ریز، سبیل و موی جوگندمی، و حالتی عصبی که بیش‌تر به سرکرده‌ی توطئه‌گران شبیه‌اش می‌کرد تا فرمانده یک سپاه پیروز. او یکی از انگشت‌شمار

مقامات بلندپایه‌ی ایرانی بود که نه انگلیسی می‌دانست و نه فرانسوی. برای همین معاونش که غول گوشتالوی چرب‌زبانی بود و به فرانسوی تسلط داشت حکم مترجم ما را پیدا کرد. از این شخصیت برجسته به این علت با تفصیل بیش‌تری می‌نویسم که در وقایع بعدی دوره‌ی اقامت ما در ایران نقش داشت.

چهار روز بعد به ملاقات‌هایی با اعضای کابینه و نمایندگان شاخص مجلس گذشت. به درخواست ارباب جراید تهران در مصاحبه‌ای با آن‌ها شرکت کردم و رئیس برنامه‌ای را که ما امریکایی‌ها امیدوار به اجرای آن در ایران بودیم برشمردم. از آن لحظه به بعد ما از حمایت یکپارچه‌ی مطبوعات، نه تنها در پایتخت، که در سراسر کشور، برخوردار بودیم. یکی از نشانه‌های بی‌تجربگی ایرانیان در امور سیاسی حساسیت مضحک آن‌ها به هرگونه انتقاد مطبوعاتی است. همه‌ی مقامات حکومتی از بالا تا پایین مدام وحشت داشتند که مبادا مورد شهادت یا تفسخ روزنامه‌ای قرار بگیرند. با این‌که آزادی بیان در قانون اساسی تضمین شده است، زیاد اتفاق می‌افتاد که وزیر داخله روزنامه یا روزنامه‌هایی را به جرم انتشار مطلبی ناروا درباره‌ی کارها یا انگیزه‌های دولت می‌بست. اما روزنامه‌نگاران هم از میدان به در نمی‌رفتند و همیشه چند روزی یا هفته‌ای نگذشته کارشان را از سر می‌گرفتند. دو روزنامه‌ی عمده‌ی تهران در این زمان یکی «استقلال» نشریه‌ی حزب اعتدال بود و دیگری ایران نو که دموکرات‌ها منتشرش می‌کردند. دومی که شاید عالی‌ترین و برجسته‌ترین جریده‌ی کشور بود از روز ورود ما به تهران کمر به خدمت ما بست. در ۲۲ مه/۳۱ اردیبهشت رییس تشریفات وزارت خارجه محل کار ما را که موقتاً برایمان در دربار در نظر گرفته بودند نشانمان داد. معاون وزیر مالیه و رؤسای ادارات تابعه را هم به ما معرفی کردند و مقدار زیادی چای و سیگار صرف شد. همین‌طور وقت زیادی. هر ریسی میل داشت روزها و روزها در گفت‌وگوهای خصوصی با ما درباره‌ی تشکیلات اداره‌اش، آگاهی‌اش شخص او از کمبودها، و کوتاهی دولت در تخصیص بودجه برای روغنکاری چرخ‌های اداره‌اش سخنرانی کند.

ممتازالدوله وزیر مالیه از هیچ کمکی به ما دریغ نداشت و تازه به توافق اولیه برای شروع کار رسیده بودیم که در ۲۳ مه/۱ خرداد کابینه دچار «بحران» شد و او استعفا کرد. گویا رییس‌الوزرا سیه‌دار احساس کرده بود وزیر مالیه با آزادی

و فرمانبری کاملی که رییس‌اش حق داشت از او توقع داشته باشد حواله‌ها و مجوزهای بانکی را امضا نمی‌کند.

این تغییر در کابینه درست در آغاز کار ما کمی مرا نگران کرد، ولی بعد عادت کردم که این اتفاقات را با متانت بیش‌تری بپذیرم.

بین مقامات وزارت مالیه با انگلیسی‌فرانسوی‌تباری مشهور به مستر لُکُفر^۱ آشنا شدیم که سال‌ها در ایران کار کرده بود. او از هر نظر به فرانسوی‌ها شباهت بیش‌تری داشت و سمتش را در مالیه «کنترلور»^۲ می‌گفتند. بعد از این‌که همه از اتاق بیرون رفتند لُکُفر نشست، توی چشم‌های من نگاه کرد و گفت «از آمدنتان واقعاً خوشحالم آقای شوستر، چون حالا با هم می‌توانیم به وضع خراب امور مالی آن‌ها سر و سامانی بدهیم.» تشکر کردم که دلگرمی‌ام می‌داد.

در ۲۵ مه/۳ خرداد مستر هیلز و خانواده‌اش که به علت بیماری دختر شیرخوارشان اجباراً در قسطنطنیه مانده بودند به تهران رسیدند. متأسفانه یک فرزند دیگر آن‌ها هم بلافاصله بعد از ورودشان در بستر بیماری افتاد و هیلز ناچار شد از کار انصراف دهد و به امریکا برگردد. آن‌ها با افسوس فراوان همه‌ی گروه در ۲ ژوئن/۱۱ خرداد تهران را ترک گفتند.

در بدو ورودمان به پارک اتابک ۱۵-۲۰ نفری خدمتکار ورزیده دوروبرمان دیده بودیم که ایرانیان محترمی برای یکی دو روزی که طول می‌کشید تا با محیط آشنا شویم در اختیارمان گذاشته بودند. دو روز بعد که مدیریت خانه را خود به عهده گرفتیم طبعاً این خدمتکارها را که خیلی هم تعریفشان را کرده بودند نگه داشتیم. هفته‌ها بعد شنیدیم که شایع شده امریکایی‌ها یعنی ما بهایی^۳ هستیم و نه برای اصلاح امور بلکه برای تبلیغ بهائیت به ایران رفته‌ایم. دست‌آخر وزیر مالیه از من خواست قضیه را جدی بگیرم و توصیه کرد خدمتکارها را اخراج کنم «چون همه بهایی‌اند». موضوع برای من تازگی داشت. هرگز فکرش را هم نکرده بودم که از خدمتکاران شخصی‌ام امتحان بگیرم برای این‌که بی‌برم تا چه اندازه به اصول دین خود پایبندند، به‌خصوص چون در امریکا هم غیرقانونی است. به وزیر مالیه گفتم ما

۱. Lecoffre

۲. controlleur؛ مفتش، ممیز.

۳. یا بایی، عضو فرقه‌ای دینی در ایران که مسلمان‌ها به‌شدت از آن‌ها متنفرند. تا چندی پیش مورد آزار و بیگرد بی‌رحمانه‌ی مسلمانان سنی بودند. در حال حاضر با آن‌ها مدارا می‌شود و فرهیختگان و میهن‌پرستان بسیاری از میان آن‌ها برخاسته‌اند. ن.

بهایی نیستیم، ولی به دولت و ملت ایران هم توصیه می‌کنم دست از کنجکاوای در مورد دین ما یا خدمتکاران ما یا رنگ کراوات ما بردارند و اگر دولت مسئله‌ی مهم‌تری ندارد که درباره‌اش فکر کند بگردد چیز دیگری پیدا کند. دیگر از مجاری رسمی چیزی در این باره نشنیدم، اما کسانی که مخالف کار ما در ایران بودند به شایعه دامن می‌زدند و بعضی روزنامه‌های داخلی بر ایمن مضمون کوک می‌کردند. ولی مردم موقعی که دیدند ما سرمان به کار خودمان است قضیه را به فراموشی سپردند.

در همین گیرودار من با — به قول خودشان — آن‌تریک‌هایی که حول ما و کارهای پیش روی ما جریان داشت آشنا شدم. تقریباً با هر کس حرف می‌زدم در جایی از صحبت‌هایش این کلمه را به زبان می‌آورد. «کاپینه دارد علیه شما آن‌تریک می‌کند.» «گمرکچی‌های بلژیکی دارند علیه امریکایی‌ها آن‌تریک می‌کنند.» «آن‌تریک‌ها این‌جا را جهنم کرده‌اند مستر شوستر.» «ایران مملکت بلاگ^۱ و آن‌تریک است.» من هم خودم را از تک‌و‌تا نمی‌انداختم و می‌گفتم اتفاقاً امریکایی‌ها هم از آن‌تریک بدشان نمی‌آید؛ بگذارید کارشان را بکنند.

اولین آن‌تریک ملموس را موسیو مُرنارد^۲ بلژیکی که رییس کل گمرکات ایران بود بر ایمن ترتیب داد. این حضرت آقا در کشور خودش گمرکچی دون‌پایه‌ای بود. به ایران که آمده بود معاون هموطن بدنامش، موسیو نوز، شده بود که مظفرالدین‌شاه برای تشکیل و تأسیس اداره‌ی گمرک ایران استخدامش کرده بود. از آن‌جا که موسیو نوز کارش را به‌خوبی انجام داده بود به‌سرعت صاحب نفوذ و ثروتی شده و به‌خصوص ارج و قرب زیادی نزد روس‌ها پیدا کرده بود. مجلس اول در یکی از اولین مصوباتش در ۱۰ فوریه‌ی ۱۹۰۷/۲۰ بهمن ۱۲۸۵ شاه را وادار به اخراج موسیو نوز کرده بود که تا این زمان منصب‌های عالی دیگری را هم از آن خود کرده بود. حالا می‌گویند او در کاخ‌ها و املاک فراوانش در بلژیک زندگی شاهانه‌ای دارد. مذاکره‌های بعضی از امور مالی بسیار مهم دولت ایران از جمله تعرفه‌های گمرکی فعلی و دو وام روسیه را که اکنون بار سنگینی بر دوش ملت ایران است همین حضرت آقا پیش برده بود. از تعرفه‌های گمرکی در صفحات بعد بیش‌تر خواهیم نوشت.

۲. blague: لاف و گزاف.

۱. intrigue: دسیسه، خدعه.

۳. Mornard: «مرنار» نیز تلفظ می‌شد. م.

زمانی که ما وارد ایران شدیم، همراه با موسیو مُرنارد ۲۵-۳۰ نفری از هموطنان او هم در گمرکخانه‌های کشور مشغول به کار بودند. شنیدیم او با حمایت فعالانه‌ی سفارت‌های بلژیک و روسیه خیلی سعی کرده که منصب خزانه‌دار کل را هم مال خود کند، ولی گویا مجلس خواستار یک خانه‌تکانی کامل بوده. وقتی گمرکچی‌های بلژیکی از این راه به نتیجه نرسیده‌اند با نقشه‌ی دیگری کوشیده‌اند تأثیر استخدام امریکایی‌ها را تا حد امکان به صفر برسانند.

کمی پیش از ورود ما، مذاکرات اخذ وامی به مبلغ ۱۲۵۰,۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ از بانک شاهنشاهی ایران که شرکتی انگلیسی بود به پایان رسیده بود. همدی شرایط را پذیرفته بودند و حدود دو هفته پیش از رسیدن ما به تهران مجلس هم آن را تصویب کرده بود. عده‌ای از نمایندگان پیشنهاد کرده بودند کمی صبر کنند تا ما برسیم و نظر مشورتی ما را هم بپرسند، ولی دولت عجله داشت که هر چه زودتر قال قضیه را بکند و رأی لازم را گرفت.

موسیو مُرنارد با همدستی آیادی سرشناس روس‌ها در داخل و خارج مجلس و دولت پیش‌نویسی تهیه کرده بود برای قانونی که اختیار کامل نحوه‌ی مصرف این پول را به کمیسیون مرکب از ۱۵ عضو به ریاست شخص خود او واگذار می‌کرد. به این ترتیب من امریکایی که برای تصدی سمت رییس کل خزانه و قبول مسئولیت کلیه‌ی امور مالی دولت به ایران می‌رفتم بر سر یک دوراهی بامزه قرار می‌گرفتم: یا باید در این کمیسیون که قرار بود بر نحوه‌ی هزینه‌کردن پول نظارت کند زیر دست جناب مُرنارد می‌نشستم، یا کنار می‌ایستادم و تماشا می‌کردم که تنها پولی را که دولت در اختیار داشت دیگران چگونه خرج می‌کنند. طرح در دستور کار مجلس بود که تازه به اطلاع من رسید. من بی‌درنگ گزارشی کوتاه از وضع حاکم در وزارت مالیه برای دولت نوشتم و پرسیدم آیا می‌دانید که «می‌خواهید حجره‌ی دیگری به این آشفته‌بازار اضافه کنید؟» لایحه‌ی قانونی را هم که اختیار نحوه‌ی تخصیص و بودجه‌بندی براساس وام ۱۲۵۰,۰۰۰ لیره‌ای را به خزانه‌دار کل می‌داد - که حق مسلمش بود - به گزارش ضمیمه کردم.

دولت بلافاصله آن را تصویب کرد و به مجلس فرستاد و در ۳۰ مه ۸ خرداد از تصویب مجلس هم گذشت و وجاهت قانونی پیدا کرد. بدین سان نخستین تلاش عوامل بیگانه برای بستن دست ما پیش از شروع کارمان شکست خورد و نمایندگان مجلس اظهار خوشحالی کردند که توطئه را افشا کرده بودیم.

در این بین تجربه‌ای هم پیدا کردم که می‌ارزد آن را بازگو کنم تا ببینید شرقی‌ها برای چه مسائل پیش‌با افتاده‌ای اهمیت قائل می‌شوند. گفتم که از روز ورودمان به ایران من بدون اغراق صدها ایرانی و خارجی را — چنان‌که رسم مهمان‌نوازی در آن کشور ایجاب می‌کرد — به حضور پذیرفته بودم. روزی جوانی به ملاقاتم آمد که گفت منشی حضرت اشرف سردار اسعد است، کسی که اگر به خاطر آورید گفتم یکی از سران یا به اصطلاح خان‌های بختیاری بود که نقش مؤثری در براندازی حکومت شاه اسبق در ۱۲۸۸/۱۹۰۹ داشت. گفت عالی‌جناب بی‌صبرانه منتظرند به دیدارشان بروید و با شما آشنا شوند. گفتم من تقریباً هر روز از ساعت پنج به بعد در خانه (پارک اتابک) هستم و از دیدن ایشان خوشحال می‌شوم. جوان رفت و روز بعد یادداشتی برایم فرستاد به این مضمون که سردار اسعد همین امشب ساعت شش در منزلشان واقع در کوچه‌ی بختیاری‌ها منتظر شماست. روز بعد دوباره منشی سروکله‌اش پیدا شد و پرسید چرا حضرت اجل را منتظر گذاشتید؟ «ایشان فرد بسیار مقتدر و غیوری هستند.» جواب دادم ما در کشورمان اجازه نمی‌دهیم آداب اجتماعی و رسم مهمان‌نوازی تحت‌الشعاع این جور ملاحظات جزئی قرار بگیرد و من هنوز مشتاقانه منتظر پذیرایی از سردار بزرگ هستم. همان شب سردار اسعد آمد و با هم نشستیم دوستانه داشتیم. من هم روز بعد دیدنش را پس دادم. بعدها شنیدم او به تحریک خویشانش برای فخر فروشی و تحقیر رقیب بزرگش سپهدار اعظم سعی کرده بود خزانه‌دار کل را به خانه‌اش بکشاند. اگر در دامش افتاده بودم، دومی دشمن قسم خورده‌ام شده بود.

یک هفته بعد از ورود ما به تهران یکی از مهمانان ایرانی من موقعیتی را مختتم شرد و مؤدیانه پرسید کی فرصت می‌کنید به سفارت روسیه بروید؟ روزی دیگر فرستاده‌ای ظاهراً با مأموریت مشابهی از سفارت انگلیس آمد. جواب دادم بعد از آن سفر طولانی دست‌کم یک ماه طول می‌کشد تا وسایل منزل را تهیه و مرتب کنم. بعد از آن، روزی نبود که مستقیم یا غیرمستقیم به گوتم برسانند که سفارت‌ها انتظار ملاقات مرا می‌کنند. دو هفته‌ی دیگر که گذشت و قضیه واقعاً خنده‌دار شد، پرسیدم موقعی که صاحب‌منصبی ایرانی وارد پایتخت می‌شود رسم چیست و شنیدم که قاعدتاً مقامات دیگر به دیدنش می‌روند. شاید اغراق به نظر برسد، ولی به راستی این‌که آیا من به سفارتین (یعنی سفارت‌های روس و انگلیس) می‌روم یا نه، و اگر می‌روم کی، عملاً نقل محافل اروپایی و ایرانی در تهران شد.

قصه‌ی غم‌انگیز موسیو بیزو فرانسوی مشهور به «دکتر مالیه» را که حدود دو سال پیش از ما به تهران آمده بود شنیده بودم. او دیپلمات‌های خارجی از جمله روسی و انگلیسی را فوق‌العاده دوست‌داشتنی و مهربان‌نواز و همیشه آماده‌ی راهنمایی در مورد کارش دیده بود و چنان شیفته‌ی مصاحبت آن‌ها و مهربانی‌هایی که در سفارتخانه‌ها به افتخار او می‌دادند شده بود که پاک از یادش رفته بود برای کار ناقابل‌ی مثل اصلاح امور مالی کشور به ایران آمده نه برای دور هم نشستن و چای خوردن و بریج بازی کردن و گردش رفتن. اگر روزی از خواب غفلت بیدار می‌شد و تصمیم می‌گرفت از همان لحظه به کاری بپردازد که برای آن به ایران آمده بود، پی می‌برد که دیگر کار از کار گذشته و مجلس، درست یا غلط، او را در ردیف پیشینیان بلژیکی‌اش قرار داده و حالا تنها کمکی که می‌تواند به او بکند این است که به کشور قشنگش برش گرداند. به هر تقدیر موسیو بیزو در دو سال اقامتش در تهران بی‌عملی استادانه‌ای در اصلاح امور مالی کشور از خودش نشان داد و سرانجام تنها چیزی که برای دولت بردبار و خوش‌باور ایران به ارث گذاشت گزارش ۳۰ صفحه‌ای ماشین‌شده‌ای به زبان شیوای فرانسوی بود که نظر بیزو را در این مورد که برای تجدید سازمان نظام مالی ایران چه باید کرد توضیح می‌داد. او سرحال‌تر از پیش به سرکار سابقش در پاریس برگشت، ولی مالیه‌ی ایران ننگ‌نگان و تلوتلوخوران به راه پیشین خود ادامه داد.

آخرش نوبت نایب‌السلطنه بود که بیرسد کی خیال دارید به ملاقات وزیران مختار روس و انگلیس بروید. من که دیگر حوصله‌ام از بحث درباره‌ی این قبیل موضوع‌های حساسیت‌برانگیز سررفته بود مثل خود شرقی‌ها بهانه آوردم و گفتم فعلاً که گرفتارم؛ خانه و زندگی‌ام هنوز مرتب نیست و تهی‌ی لایحه‌ای مالی برای تقدیم به دولت و مجلس هم وقتم را گرفته است. عاقبت در یکی از جلسات دولت که من را هم خیلی وقت‌ها به آن‌ها دعوت می‌کردند وزیر خارجه محترم السلطنه، که مرد زبان‌بازی بود، در حضور همه موضوع را پیش کشید و گفت وزیر مختارها نمی‌دانند چرا شما به دیدنشان نرفته‌اید و از این بابت دلگیرند. «بلژیکی‌ها، فرانسوی‌ها، و مستخدمان دیگر دولت ایران همیشه با مباحثات به سفارت‌ها می‌روند. دیپلمات‌ها نمی‌فهمند چرا امریکایی‌ها از این قاعده پیروی نمی‌کنند.»

جواب دادم «حضرت والا، در این مسئله‌ی ظریف و غامض نکاتی نهفته است،

ولی پیش از این که وارد آن‌ها شوم سؤال می‌کنم آیا من اکنون از مقامات دولت ایران هستم یا خیر؟ اگر هستم، آیا نباید آداب معاشرت این دولت را رعایت کنم؟» بعد از بحثی، همه به توافق رسیدند که هیچ اجباری وجود ندارد که اول من به دیدن کسی بروم؛ و اتفاقاً برعکس است. ظاهراً خوششان هم آمد که دیدند یک خارجی خودش را جزو آن‌ها حساب می‌کند و فقط برای این که پولشان را بگیرد تسلیمشان نمی‌شود.

حالا که به آن روزها فکر می‌کنم بیش‌تر خنده‌ام می‌گیرد. وزرای مختار روس و انگلیس خبر داشتند که من قصد دارم لایحه‌ای مالی به مجلس بفرستم. کارگزاران و دست‌پروردگان دولت روسیه علناً تهدید کرده بودند که راه آن را می‌بندند یا دست‌کم بی‌اثرش می‌کنند. دیده بودند که اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس، بعد از حدود سه هفته آشنایی با ما، اعتماد عجیبی به برنامه‌های ما و نمایان به کمک به کشور آن‌ها پیدا کرده بودند و این دیپلمات‌ها از این که یک خارجی، یک غریبه، سروکله‌اش پیدا شده بود که بدون شرفیابی به محضر آن‌ها مشغول کارش شده بود به شدت عصبانی بودند.

از طرفی کافی بود فقط یک دعوت، حتی یک کارت دعوت، را قبول کنم. سرشان باز می‌شد و دعوت پشت دعوت بود که می‌آمد. بعد نوبت بازدیدها می‌رسید. آن وقت با محیط‌های بسته‌ی محافل دیپلماتیک شرق جور می‌شدیم. و از قضا مجلس هم لایحه را تصویب نمی‌کرد و بقیه‌ی اوقاتمان در ایران صرف بازی تنیس و بریج می‌شد.

در خلال این وقایع ضمنی، البته مردم هم قضاوت خود را داشتند. چشم‌هایشان را می‌مالیدند و چیز تازه‌ای می‌دیدند و می‌گفتند «انشاءالله مثل این که فرنگی تازه‌ای پیدا شده که از سفارت‌ها دستور نمی‌گیرد. بیاید کمکش کنیم.»

در مشرق‌زمین شایعات به سرعت برق پخش می‌شوند. در ۱۳ ژوئن/۲۲ خرداد یعنی درست یک ماه بعد از ورود ما به تهران، مجلس با رأی واقعاً یکپارچه‌ای لایحه را تصویب کرد و اختیار کامل امور مالی دولت ایران را به یک خارجی داد.^۱ ما هم آماده بودیم که بلافاصله کارمان را شروع کنیم.

حالا که فکر می‌کنم می‌بینم اگر دیپلمات‌های خارجی مجال می‌دادند ما کار

مبرم تعریف و تثبیت مقام و موقعیت رسمی خودمان را به موقع انجام بدهیم بعد به ملاقات آن‌ها هم می‌رفتم، ولی این آقایان با جار و جنجال و محفل‌بازی‌های خود از روز اول ورود ما چنان این وجه قضیه را بزرگ کردند و توجه همه را به آن جلب کردند که اگر من در آن لحظه تسلیمشان می‌شدم، با سوءظنی که مردم غالباً فریب خورده‌ی ایران به خارجی‌ها داشتند، آخرین فرصت کسب اعتماد آن‌ها و اختیار قانونی لازم برای توفیق در کارمان را از دست می‌دادیم. به این ترتیب ما از گرد راه نرسیده با یک توطئه‌ی دیپلماتیک کامل روبه‌رو شدیم. اگر بازنده از آن بیرون می‌آمدیم با یک ترفند ساده از همکاری قلبی ایرانیان محروم شده بودیم؛ و حالا که در دام نیفتاده‌ایم ما را به گناه کبیره‌ی بی‌تدبیری متهم کرده‌اند.

خواننده می‌تواند بخندد و نویسنده هم اعتراضی ندارد، چون برای خود او هم خنده‌دار است. اما این قصه را برای این گفتم که روح حاکم در بعضی بخش‌ها را در تهران نشان بدهم. بعد از آن نیز انواع و اقسام نقشه‌ها و نیرنگ‌ها را به کار بستند تا حقیقت را وارونه جلوه دهند، کارنامه‌ی ما را لکه‌دار کنند، و چند نفری را که نخواستند بودند بازیچه‌ی منافع سیاسی بیگانه شوند از چشم مردم بیندازند.

اول ژوئن / ۱۰ خرداد سپهدار اعظم در باغ زیبا و بزرگ خودش در تهران یک گاردن پارکی داد. گویا از این رهگذر خواسته بود ما امریکایی‌ها را با جامعه‌ی دیپلماتیک پایتخت آشنا کند. بعد از ظهر گرمی را که در خیابان‌های خاکی با همسرم رهسپار باغ سپهدار بودیم خوب به خاطر می‌آورم. بین راه به دروازه‌ی سفارت انگلیس نزدیک می‌شدیم که دیدیم وزیر مختار و همسرش در معیت سواران نیزه‌دار هندی از سفارت بیرون آمدند و جلوتر از ما رفتند. بار اولی بود که سیر جورج بارکلی^۱ را می‌دیدم. در باغ، هوا خنک و تازه بود. ده‌ها فواره این‌ور و آن‌ور باز بودند. از خیابان ماریجی که دو سمتش درخت و گل‌کاری داشت به طرف چادر پذیرایی رفتم. ارکستر دولتی مارش نظامی می‌زد.

به چادر که رسیدیم میزبان و همراهانش به ما خوشامد گفتند و ما را به میان جمعی زن و مرد عبوس عنق بردند که عمداً به ما کم‌محلی کردند و مثل مجسمه ایستادند و به تازه‌واردها خیره شدند. با این‌که چادر از سه طرف بسته بود و هوایی در آن جریان نداشت احساس کردم وارد یخچال شده‌ام. من و همسر

با خانم و آقای مکاسکی که همراه ما آمده بودند میان جمع ایستادیم و وضع را که این طور دیدیم من زیر گوش آن‌ها گفتم ما هم خودمان را مثل چهار نفر که وسط بیابان تنها مانده‌اند نشان بدهیم. تا حدودی تقصیر سپهدار و رییس تشریفاتش محتشم السلطنه وزیر خارجه بود. این گرامیان سعی خودشان را برای کشاندن «عناصر خارجی متخاصم» به زیر یک سقف کرده بودند، ولی در این مورد که اول کدام یک را به دیگری معرفی کنند — خیر، این را به خدا واگذار کرده بودند.

ایستادیم و ماقان برد به کلاه‌های سیلندر عتیقه‌ی منشی‌های رعنا‌ی سفارت‌ها. خیلی از کلاه‌ها از نظر مرغوبیت کم‌نظیر و خیلی از آن‌ها گشاد بودند. این که چرا باید جوان انگلیسی کلاهی سرش می‌گذاشت که اگر گوش‌هایش نبودند همدی سرش را می‌بلعید مسئله‌ای بود که تا مدتی بعد فکر مرا به خودش مشغول کرد. بعد دستگیرم شد که چون این حربه‌های اجتماعی در تهران عرضی محدودی دارند و حمل و نقل آن‌ها از فراز کوه‌های البرز هم دشوار است برای دیپلمات‌های جوان حکم ارتبده‌ی رسمی را پیدا می‌کنند. نتیجه گرفتم که پس لابد پیشینیان آن‌ها در سفارتخانه‌ها سرهای بزرگی داشته‌اند.

بعد از ده دقیقه‌ای که به روی مبارکمان نیاوردیم و خودمان را جوری سرگرم کردیم، یخ کم کم ذوب شد و مهان‌ها شروع به اختلاط با هم کردند. بعضی از دوستان دیگر ما هم رسیدند و مکاسکی به من اطلاع داد که سِر جورج بارکلی (که با او آشنا شده بود) مایل است مرا ببیند — چنان‌که من هم مایل بودم او را ببینم. پس از ملاقات با سِر جورج و ضمن گفت‌وگویی که با هم درباره‌ی وضعیت مالی ایران و امکان صورت‌دادن کاری در موردش داشتیم، متوجه مرد محترم متشخصی شدم که حالت معذبش به نظرم آورد که باید دیپلمات بلندپایه‌ای باشد. مدتی خیره به سِر جورج نگاه کرد و موقعی که عاقبت او متوجهش شد محترمانه سری برایش تکان داد. سِر جورج گفت «جناب خزانة‌دار عزیز، با وزیر مختار روسیه پاکلیوسکی^۱ آشنا شده‌اید؟ مرد فوق‌العاده‌ای است.» جواب دادم «متأسفانه سعادتش را نداشته‌ام.» سِر جورج گفت «فکر می‌کنم سراغمان بیاید. معرفی‌تان می‌کنم.» پس مرد بی‌قراری که دو سه متر آن طرف‌تر ایستاده بود موسیو

پاکلیوسکی کوزیل بود. درست در همین موقع او مثل این که به دلش افتاده باشد، عصاگردان و سرچرخان میان جمع، به راه افتاد. از کنارمان که می‌گذشت سیر جورج دست او را گرفت و نگهش داشت. و به همین شکل اتفاقی، پیش از این که تعادل دیپلماتیک دنیا بیش تر از این به هم بخورد، من و موسیو پاکلیوسکی با هم آشنا شدیم. وزیر مختار فرانسه هم در مهمانی حضور داشت، ولی یا نوبتش از یادش رفته بود، یا نظرش را عوض کرده بود. در طول مدت اقامت من در تهران هرگز سعادت ملاقات با او نصیب نشد.

سیر جورج بارکلی و موسیو پاکلیوسکی کوزیل این بار و بارهای دیگری که دیدمشان مردان بسیار خوش مشرب و بانزاکتی به نظر می‌آمدند. اما ظاهراً وظایف رسمی آن‌ها در ایران شخصیت آن‌ها را تحت الشعاع قرار می‌داد و متأسفانه خیلی از وظایف رسمی آن‌ها نفرت‌انگیز بود.

گاهی باید دیپلمات‌ها را از اقدامات رسمی آن‌ها که به دستور دولت‌های متبوعشان انجام می‌دهند جدا کرد، و گرنه اشتباهی رخ می‌دهد که بی‌انصافی است. بعضی دولت‌ها برای نمایندگانشان در خارج، خصوصاً در شرق، گاهی دستوری صادر می‌کنند که وارد جزئیاتش نمی‌شوند. مقامات دولت‌ها در داخل اغلب حوصله‌ی شنیدن جزئیات خسته‌کننده‌ی نحوه‌ی اجرای دستورها را ندارند.

یکی از نخستین مسائل مالی که در موردش از من نظرخواهی شد مسئله‌ی وصول مالیات نمک بود که از حدود یک سال قبلش وضع کرده بودند. مردم از آن به شدت ناراضی بودند. من از چند و چون آن پرسیدم و شنیدم که بر هر ۶۰۰ پوند/یک خروار نمک معادن داخلی ۶۴ قران (تقریباً معادل ۵/۷۰ دلار) مالیات بسته‌اند، درحالی که از همین مقدار نمک وارداتی فقط ۰/۰۹ دلار حقوق گمرکی می‌گیرند. از آن جا که طبق مقررات گمرکی از واردات در داخل کشور مالیاتی وصول نمی‌شد، مالیات نمک ایرانی اجحاف بزرگی در حق تولیدکنندگان داخلی آن بود. وانگهی دولت ایران در طول این یک سال از محل این اقدام صرفاً درآمدزا فقط مبلغ ناچیز ۴۲،۰۰۰ تومان (تقریباً برابر ۳۷،۰۰۰ دلار) کسب درآمد کرده بود، حال آن که رقم ناخالص مالیات وصولی حدوداً ۲۰۹،۰۰۰ تومان بود. به عبارت دیگر، اختلاف این دو رقم تماماً برای وصول مالیات، هزینه شده بود. من فوراً توصیه به الثمای این قانون بی‌ثمر و غیراقتصادی کردم و مجلس پیشنهاد را پذیرفت.

این اقدام نسبتاً بیش‌بافتاده به اعتبار دولت مشروطه در چشم مردم ولایات افزود، زیرا از مالیاتی که فقط جیب مأموران وصول آن را پر می‌کرد به‌راستی در عذاب بودند.

وضع سیاسی و مالی ایران در بدو ورود ما. قدرت نایب‌السلطنه و دولت و مجلس. شکل حکومت و منابع درآمد. دیون دولتی. قروض خارجی.

از روز اولی که ما وارد تهران شدیم مرتب شنیدیم که غی‌گذارند کار مهمی برای ایران صورت بدهیم؛ و این که مستشاران و مقامات خارجی دیگری هم که به ایران آمده و خواسته‌اند اصلاحاتی انجام بدهند مجبور شده‌اند یا رها کنند و بروند، یا «طرف دیگر را بگیرند»؛ و خلاصه این که بهتر است شما هم با صاحبان قدرت کنار بیایید. طولی نکشید که پی بردیم منظور از «طرف دیگر» و «صاحبان قدرت» دارودسته‌ی رجال مرتجع‌ی است که بیش‌تر آن‌ها پس‌مانده‌های نظام استبدادی پیشین‌اند. این جماعت از ثروت و قدرت و نفوذ بسیار برخوردار بودند و علی‌القاعده تربیت و تحصیلات اروپایی هم داشتند. این‌ها دیده بودند این‌تر و راحت‌ترند که آلت و عامل و دست‌نشانده‌ی مثلاً دولت روسیه باشند و از نفوذ فراوان این دولت در جهت اغراض خود استفاده کنند، تا این که طرف ملت خود را بگیرند که قهرمانانه مبارزه می‌کرد ولی بی‌تجربگی و بی‌اطلاعی‌اش از سازوکار حکومت‌های انتخابی باعث می‌شد که تلاش‌هایش به جایی نرسد.

ورد زبان جامعه‌ی دیپلماتیک تهران شده بود این که امریکایی‌ها سه ماه پیش‌تر دوام نمی‌آورند. همسر یک وزیر مختار سرشناس گفته بود یک ماه دیگر در راه انزلی می‌بینمشان. حتی تصور این که بشود امور مالی ایران را سر و سامان داد باعث خنده می‌شد.

بین راهبان به ایران پنج روز در قسطنطنیه مانده بودیم که یک جامعه‌ی ایرانی بزرگ دارد. پایتخت عثمانی همیشه روابط نزدیکی با تهران داشته است و آنجا ما به ایرانیان بسیاری برخوردیم که تازه از ایران آمده بودند. بعضی در تبعید سیاسی به سر می‌بردند، مثل تقی‌زاده غایبده‌ی مشروطه‌خواه سابق تبریز در مجلس که به دیدنم آمد و یک ساعتی با هم درباره‌ی گرفتاری‌های ایران گفت‌وگو کردیم. ایرانی‌های دیگری هم دیدیم، از کاسب و روحانی گرفته تا مقامات و مأموران پیشین وزارت خارجه، که در نهضت ملی شرکت کرده بودند. آنجا نخستین تصویر کلی را از اوضاع ایران به دست آوردم و اقرار می‌کنم که چشم‌انداز را چندان امیدوارکننده ندیدم.

دوستانه در مورد خیلی چیزها، از توطئه‌های خارجی گرفته تا صدمات شخصی، به من هشدار دادند. ولی بین انواع و اقسام نصیحت‌ها چیزی که درباره‌اش اتفاق نظر وجود داشت این بود که مجلس نماینده‌ی حقیقی جنبش پیشتاز مردم ایران است و هم به موجب قانون و هم بنا بر مشهور، غاد حب ملی و حریت ایرانی. دوستان ملاقاتی ما یکصدا می‌گفتند «اگر اعتماد و نظر مساعد مجلس را به دست آورید نصف کارتان انجام شده وگرنه زحمت نکشید چون به نتیجه نمی‌رسید.»

زیاد طول نکشید که به حقیقت این سخن پی بردیم. بی‌اطلاعی از این حقیقت، یا غفلت عمدی از اهمیت آن، صخره‌ای بود که کشتی همه‌ی مستشاران و مأموران خارجی قبلی را در ایران بدون استثنا خرد کرده بود. هیچ‌یک از آن‌ها در جلب اطمینان محافل دیپلماتیک بسته در تهران با مشکلی روبه‌رو نشده بودند — در واقع راه آن بسیار ساده و حتی اغواکننده بود — اما همین صمیمیتی که بدین ترتیب با نمایندگان بعضی قدرت‌های خارجی که ملت ایران آن‌ها را بدخواه خود می‌شناخت به دست می‌آمد دیگر جلب اعتماد و حمایت مجلس شورای ملی را محال می‌کرد و شکست مستشار و مستخدم خارجی رقم می‌خورد.

گروه دیپلمات‌های مقیم تهران را در این زمان وزرای مختار روس، انگلیس، آلمان، امریکا، ایتالیا، اتریش-مجارستان^۱، هلند و سفیر عثمانی تشکیل می‌دادند. به‌جز دو نفر اول و سفیر عثمانی که سه بازیگر نقش‌های سیاسی در ایران بودند، بقیه‌ی وزرای محترم تنها کارشان در ایران حفظ جریان عایدات و مقرری‌های

۱. در اصطلاح آن زمان: اطریش هنگری، که یک حکومت واحد داشت. م.

هوطنان و اتباعشان در این کشور از جیب دولت ورشکسته‌ی آن بود. غالب مقرری‌بگیرها صاحب عناوین فاخر بودند و به‌ندرت کم‌تر از کلنل بین آن‌ها پیدا می‌شد. یک افسر ایتالیایی که گمان می‌رفت نسبت دوری با وزارت جنگ ایران دارد عنوان «ژنرال تمام» را برای خودش ساخته بود.

کتاب حاضر نه تحقیقی درباره‌ی جغرافیای ایران است و نه تاریخی درباره‌ی زندگی اجتماعی در آن تمدن شرقی، با وجود این، بی‌انصافی است که از این بخش عبور کنیم و از بنیان واقعی دور باطل شایعات و تهمت‌ها و حرف‌های خاله‌زنکی که زندگی در میان اروپایی‌های مقیم تهران را دوچندان دلچسب می‌کند قدرشناسی نکنیم. دولتی زهرتی را مجسم کنید که زیر سقف خراب‌شده‌اش جماعت جوراجوری از گمرکچی‌های بلژیکی و ژاندارم‌های ایتالیایی و توپچی‌های آلمانی، با عالمان و اطبا و معلمان و مستشاران فرانسوی، معلمان نظامی اتریشی و کارمندان بانکی انگلیسی، ندیمان درباری ترک و ارمنی، و بالاخره مهم‌تر از همه یک لشکر افسر و مری و مشاق قزاق روس، همه به تکلیف روزانه‌ی خودشان عمل می‌کنند و ضمن این‌که تنه‌ی دیگری به دولت شاهنشاهی می‌زنند و به ورشکستگی کامل نزدیک‌ترش می‌کنند، با سقلمه‌ای به‌سمت منافع سیاسی یا شخصی خودشان هم هلش می‌دهند. تک‌تک آقایان دیپلمات و حتی بانوانشان به این تفریح مفرح سرگرم بودند، که ناگهان یک مشت امریکایی بدبخت با این تصور واقعاً عجیب که فقط دولت ایران کارفرمای آن‌هاست از راه می‌رسند و عیش آن‌ها را منغص می‌کنند. بعدها برای این‌که نمایش دیدنی‌تر شود ده یازده تایی افسر سوئدی هم به فهرست کسانی که رعیت ولایات باید خرج زندگی‌شان را می‌داد اضافه شد.

از دو سه هفته پیش از این‌که مجلس لایحه‌ی قانونی ۱۳ ژوئن (۲۳ جوزا) را تصویب کند ما به دنبال اطلاعات دقیقی در مورد وضع مالی کشور بودیم.

اداره‌ی گمرک موسیو مُرنارد دفاتر و اسنادی داشت، ولی آن موقع نمی‌توانستیم توقع گزارشی از آن‌ها داشته باشیم. هیچ‌کس برای ارائه‌ی آن پیشقدم نمی‌شد. در ادارات دیگر وزارت مالیه هم چیزی به اسم بایگانی یا آمار منسجم وجود نداشت. میز و صندلی اداره‌ها خودشان به اندازه‌ی کافی گویای مطلب بودند؛ به اندازه‌ی حضرات ایرانی موقر اما توداری که مقدرات مالی میهنشان را به دست داشتند.

می‌خواهم بگویم مالیه‌ی ایران کلافی سردرگم بود، بسیار سردرگم — اگر اصلاً کلافی وجود داشت. «دستگاه دارایی» به معنی رایج کلمه در کار نبود. وزارت

به اصطلاح مالیه به سرعت بین وزیرانی که پولشان ته کشیده بود و نیاز به بازپروری مالی داشتند دست به دست می‌شد. یرسئل و زارتخانه عده‌ی نامتشکلی از کارمندان جزء بودند که از طریق ادارات و دوایر مختلفش پول‌هایی را که به همه بدون استثنا مالیات می‌گفتند ظاهراً برای مصالح کشور از مردم وصول می‌کردند. چیزی به اسم دستگاه دولتی، یا سنجش و آزمون تعیین صلاحیت و قابلیت کار در آن، وجود نداشت. سمت‌ها را وزیر مالیه بین کسانی که خانواده‌های سرشناس یا نفوذ سیاسی داشتند تقسیم می‌کرد. هیچ مقامی شب که می‌خوایید مطمئن نبود فردا مقامش را داشته باشد. مثل معروف «دم را غنیمت شمار»^۱ کاملاً در مورد وضع کلی این وزارتخانه صدق می‌کرد. هرگز سعی نکرده بودند به درآمدها تمرکزی بدهند تا دولت بفهمد از محل مالیات‌های گوناگونش چه اندازه باید عایدی داشته باشد و چه مقدار کم دارد. در مورد نظارت بر خرج این درآمدها هم که ذراتی از آن‌ها به شکل عجیبی به داخل گاو صندوق‌های به اصطلاح خزانه نفوذ می‌کرد کاری صورت نگرفته بود. یکی از اولین تحقیقاتی که من انجام دادم درباره‌ی بودجه‌ی کشور بود. امیدوار بودم رقم کلی درآمدها یا دریافتی‌های ناخالص دولت را از همدی منابع، و مقادیری را که از قرار برای اداره‌ی وزارتخانه‌ها و ادارات مختلف به آن‌ها اختصاص می‌یافت، به دست آورم. ولی طولی نکشید که پی بردم چنین بودجه‌بندی‌ای وجود ندارد، اگرچه مستر لُکفر — که پیش‌تر یادی از او کردم — کبابیش دو سال در اوضاع شاقی برای نوشتن چیزی که بشود اسمش را بودجه گذاشت کار کرده بود. اطلاعات این شخص به‌تنهایی در مورد منابع مفروض درآمدها و مخارج مفروض وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی از مجموع اطلاعات قابل حصول از کلیه‌ی اسناد و حساب‌های به اصطلاح رسمی دولت بیش‌تر بود. او از روزی که شروع کرد مشخص بکند پول‌ها از کجا می‌آیند و به کجا می‌روند با کارشکنی هر وزیر مالیه و مدیر مالیاتی که بر سر کار بود روبه‌رو شد. بماند که دارودسته‌ی حاکم در وزارت جنگ هم دشمن‌اش شدند، حضراتی که تا اذهان یاری می‌کرد از امتیاز برداشت حدود نصف کل درآمدهای اسمی کشور برای کُمیسری‌ها و قورخانه‌ها، ستاد کل، مریضخانه‌ها، پیاده‌نظام و سواره‌نظام، و توپخانه‌ی ارتش ثابت ایران برخوردار بودند — ارتشی که خودش را می‌شد با

1. carpe diem

جن‌های کوتوله‌ی مزاحم خواب ریپ وِن وینکل^۱ یا با آن خیالی‌ترین ساخته‌ی ذهن بشری، پشم زرین^۲، مقایسه کرد. در هشت ماهی که من در تهران بودم و در چهار ماهش حکومت مشغول تدارک نظامی برای مقابله با لشکرکشی شاه قلدر سابق و برادر سفی‌ش سالارالدوله بود، تنها جایی که اثر چشمگیری از این ارتش ثابت دیدم لیست حقوق آخر ماه افرادش یا صورتحساب لباس‌ها و دیگر ملزومات آن‌ها بود که وزارت جنگ با افتخار برای تسویه به خزانه‌داری کل کشور تسلیم می‌کرد.

ایران چند ایالت یا استان دارد که هرکدام کرسی خود را دارند. مهم‌ترین آن‌ها در شمال کشور عبارت‌اند از آذربایجان (مرکز: تبریز)، مازندران (ساری)، گیلان (رشت)، خراسان (مشهد)؛ و در جنوب، اصفهان (اصفهان) و فارس (شیراز). در هر یک از این ایالت‌ها و شهرها و در خیلی از ولایت‌ها و مراکز دیگر، قرار بود پیشکار مالیه‌ای از جانب دولت مرکزی باشد که مالیات‌های مختلف را در طول سال از مردم بگیرد و پس از کسر مخارج جمع‌آوری، از جمله حقوق خودش، در وجه وزیر مالیه حواله کند. جزئیات بیش‌تر این نظام را در فصل دیگری خواهم گفت. فعلاً منظورم بیان این مطلب است که وزیر مالیه راحت‌تر می‌دید که به جای پرداخت تقدی صورتحساب‌های هم‌پالکی‌هایش در وزارت جنگ و وزارت عدلیه و وزارت علوم و وزارت داخله و وزارت خارجه چک یا حواله به دستشان دهد و به سراغ این صاحب‌جمع‌ها یا پیشکارهای مالیه بفرستدشان. این که آیا بولی از این دستخط‌ها، که وزیر مالیه فراوان به این و آن می‌داد، عایدشان می‌شد یا نه خارج از موضوع بود. و چون هر وزیر مالیه‌ای به طور طبیعی می‌خواست با عمل به همه‌ی تعهدات دولت از هر نوع در قبال تقاضاهای قانونی هم‌قطارانش و رعایا خودش را مدیر موفق نشان بدهد، رفته‌رفته در طول سال‌ها انبوهی از این پرندگان کاغذی، معادل میلیون‌ها دلاری که هیچ‌کس جرئت محاسبه یا تسویه‌ی آن را به خودش نمی‌داد، از خزانه‌داری مرکز پرواز کرده و در جیب‌های طلبکارانی مثل کسبه‌ی خرده‌پا، مستخدمان جزء، و مستمری‌بگیرهای کم‌بیش از همه‌جایی‌خبر لانه کرده بودند. هنگامی که از دیون دولت ایران سخن می‌رود این خیل تعهدات شناور و ناملموس در نظر گرفته نمی‌شود. مسئله‌ی آن‌ها را مگر گذشت زمان حل کند.

۱. قهرمان قصه‌ای از واشینگتون ایروینگ نویسنده‌ی امریکایی. م.

۲. پشم سحرآمیز قوچی در اساطیر یونانی. م.

در ۱۳ ژوئن/۲۲ خرداد بعد از این که لایحه‌ی قانونی پیشنهادی من به تصویب مجلس رسید، از جناب معاون‌الدوله که وزیر مالیه‌ی جدید بود تقاضا کردم که به موجب قانون جدید کلبه‌ی اعتبارات بانکی و وجوه نقدی متعلق به خزانه‌ی عمومی را به من تحویل دهد. عالی‌جناب لبخندی زدند و پذیرفتند که درستش همین است. «موسیو شوستر، من آماده‌ام که این امور مهم را بی‌درنگ به شما بسپارم. در حال حاضر حساب ما نزد بانک شاهنشاهی است. گسبان می‌کنم ۴۴۰,۰۰۰ تومان (حدود ۴۰۰,۰۰۰ دلار) کسری یا اضافه‌برداشت داشته باشیم. این هم نامه‌ای که به بانک نوشته و دستور داده‌ام حساب را به اسم خزانه‌دار جدید کنند.» از ایشان تشکر کردم و از همان روز کارم را با عنوان «ریس کل خزانه‌ی مملکت ایران» در سایه‌ی مبارک این کسری آغاز کردم. و از همان لحظه با هجوم همکاران ایشان در دولت روبه‌رو شدم که هر کدام برای کاری که می‌گفتند عاجل است و اگر عقب بیفتد کشور بر باد خواهد رفت از من پول می‌خواستند — جمعاً معادل ۷۰۰,۰۰۰ دلار ناقابل.

در وزارت مالیه فقط یک اداره بود که بفهمی نفهمی با پول نقد کار می‌کرد: ضرابخانه‌ی دولتی، که چند مایلی خارج از تهران بود و ماشین‌آلاتی کهنه و فرسوده داشت و سکه‌ی قران نقره را (که تقریباً معادل ۹ سنت امریکایی است) از شمش نقره‌ای که تحت قراردادی با بانک شاهنشاهی از خارج می‌آورد ضرب می‌کرد، چون خود بانک به مقدار زیادی از آن برای کار روزانه‌ی خودش نیاز داشت. من قبلاً برای تحویل گرفتن ضرابخانه یکی از معاونان امریکایی‌ام، مستر دیکلی، را برای بازرسی‌اش فرستاده بودم.

به این ترتیب پشت میز در دفتری که در اختیارم گذاشته بودند می‌نشستم و به معاون دیگرم، مستر مکاسکی، که مقابلم نشسته بود نگاه می‌کردم و سعی می‌کردم مجسم کنم که مسئول «کل جمع و خرج عایدات مملکت ایران»‌ام.

نامه‌ای به همه‌ی پنج بانکی که در تهران کار می‌کردند فرستادم و ابلاغ کردم که از این تاریخ به بعد هیچ چک، برات، حواله، دستور پرداخت یا تعهد پرداخت دولتی بدون امضای خزانه‌دار کل معتبر نخواهد بود. همچنین ابلاغ کردم که هر حساب و وجهی به نام هر اداره و مقام دولتی در بانک‌ها باید به حساب خزانه‌داری کل منتقل شود و تابع دستور او گردد. یک نتیجه‌ی این اقدام ظاهراً بی‌سابقه این بود که فهرست نسبتاً جمع و جوری از حساب‌ها و وجوه قابل توجهی

که شاید از هیچ راه دیگری نمی‌شد به وجودشان پی برد فراهم آمد. یکی از حساب‌ها مشهور به «حساب اف آر سی» که هیچ نظم و ترتیبی نداشت به نام موسیو مُرنارد رییس بلژیکی گمرکات بود.

از وضع سیاسی ایران در این گیر و دار، لزومی ندارد که به تفصیل صحبت کنم. نوع حکومت را شاید به درستی سلطنت مشروطه می‌نامیدند، ولی قید سلطنت در آن خلاصه می‌شد در وجود شاهی که فعلاً به علت صغر سن ناپبی داشت و هر جا می‌رفت گله‌ی بزرگی از انگل‌های پرخرجی که به اصطلاح درباریان را تشکیل می‌دادند همراهی‌اش می‌کردند. وظایف حکومتی را در حقیقت مجلس شورای ملی انجام می‌داد که قریب ۸۰ نماینده داشت و نمایندگان در ایالات و ولایات به تناسب جمعیت آن‌ها انتخاب می‌شدند. هر چند وقت کابینه‌ای با ۷ عضو که با نظر نایب‌السلطنه انتخاب می‌شدند برای تصویب به مجلس معرفی می‌شد. اما از آن‌جا که مجلس، مطابق قانون اساسی، تنها نهاد دارای اختیار قانون‌گذاری در کشور بود و علاوه بر آن در هر زمان که اراده می‌کرد می‌توانست کابینه را با رأی عدم اعتماد برکنار کند، قدرت واقعی در دست نمایندگان مجلس بود که کم‌وبیش با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شدند.

دو قدرت بیگانه‌ای که به قول خودشان «منافع ویژه» در ایران داشتند روس و انگلیس بودند. چنان‌که پیش‌تر گفتیم، این دو دولت طی قراردادی در سال ۱۲۸۶/۱۹۰۷ ه.ش. برای این منافع خود محدوده‌ی جغرافیایی تعریف کرده بودند، و روسیه شمال ایران را برداشته بود و انگلیس جنوب را. دولت مشروطه‌ی ایران در این زمان لاقلاً اسماً دولت مستقلی بود که نمایندگان دیپلماتیک دولت‌های اروپایی و نیز دولت آمریکا، مطابق موازین، اعتبارنامه‌های خود را تسلیمش می‌کردند و دولت‌های روس و انگلیس هم حتی در قرارداد ۱۹۰۷ داوطلبانه استقلالش را شناخته و اعلام کرده بودند.

دیون خارجی دولت ایران تشکیل می‌شد از وام‌هایی که دولت روسیه از طریق بانک استقراضی ایران، که شعبه‌ای از بانک ملی روسیه در تهران بود، به پادشاهان ایران داده بود. دولت بریتانیا هم ۱۰ امی، موسوم به وام دولت هند، از وجوه امپراتوری هندوستان به شاهان سابق ایران داده بود. یک وام دیگر هم مشهور به وام ۱۹۱۱ بانک شاهنشاهی درست پیش از ورود ما پرداخت شده بود. در فصل دیگری به جزئیات این وام‌ها اشاره خواهم کرد. علاوه بر این‌ها، ادعاهای

خارجی زیادی در مورد طلب از دولت ایران وجود داشت که رقم دقیق آن‌ها معلوم نبود. بیش‌تر آن‌ها تسویه نشده بودند و سرجمع آن‌ها به میلیون‌ها دلار می‌رسید.

این بود وضع کلی دولت ایران در ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱/۲۲ خرداد ۱۲۹۰ که من مسئولیت امور مالی آن را به عهده گرفتم.

فصل ۳

برنامه‌ی عمومی که برای تجدید سازمان مالی کشور اتخاذ شد. قانون ۲۳ جوزا. واکنش دولت‌های بیگانه. قضیه‌ی استوکس. ژاندارمری خزانه. «روح» قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس.

به نظر ما مثل روز روشن بود که تا مرجع ذیصلاح در ایران به کسانی که قصد حل مشکل را داشتند اختیار تام نمی‌داد کوشش برای دفع بجران مالی به نتیجه نمی‌رسید. با ایفای نقش مشورتی برای وزیران و دولتمردان دیگری که تا این زمان متصدی جمع و خرج درآمدها بودند تلاش برای حل مسئله بی‌فایده بود. این آقایان برای اجرای کار نسبتاً بی‌اجر و مزد مقابله با دزدی و رشوه‌خواری که انگ مالی‌های ایران در تهران و دیگر نقاط کشور بود نه تجربه و مهارت کافی را داشتند و نه لیاقت و اهلیت لازم را.

پس اگر قرار بود کاری انجام پذیرد، باید با ابتکار مستقل مدیران مالی خارجی صورت می‌گرفت و بدون نیاز به حمایت یا تأیید مقامی که چند صباحی بر مسند وزیر مالیه تکیه می‌زد، یا دخالت گروه‌هایی به نام کابینه که پیایی می‌آمدند و می‌رفتند.

قصد من از تهیه‌ی قانون ۲۳ جوزا (۱۳ ژوئن ۱۹۱۱) ایجاد تشکیلاتی مرکزی به نام «اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران»^۱ بود که مسئول و مجری جمع و خرج همه‌ی درآمدها و دریافتی‌های دولت از هر مأخذی می‌شد. همه‌ی پرداخت‌ها

۱. عین عنوانی است که در سربرگ‌های رسمی آمده است. م.

هم، به هر منظوری، از جانب دولت مرکزی، از مجرای این اداره صورت می‌گرفت. تا این تاریخ، وصول مالیات‌ها تنها از طریق مأموران وزارت مالیه انجام نگرفته بود و اداراتی از وزارت پست و تلگراف، وزارت عدلیه، وزارت داخله، وزارت علوم و معارف، و اداره‌ی تذکره‌ی وزارت خارجه هم عوارضی دریافت می‌کردند. به همین ترتیب، ادارات مختلف بدون نظارت یا دخالتی از بالا وجوهی را که می‌گرفتند خودشان خرج می‌کردند. به عبارت دیگر، هیچ مرکزی وجود نداشت که این خط‌ها یکدیگر را در آن نقطه قطع کنند. روشن است که به این شکل، دولت هر قدر مایل بود که بدانند چه میزان درآمد دارد، منابع درآمدش چیست، یا درآمدها کجا می‌روند، محال بود به جوابی برسد. اگر ما صبر کرده بودیم تا تشکیلات کاملی به وجود آوریم و آن وقت به این مسئولیت سنگین بپردازیم، بعید نبود که در این فاصله بین دست‌اندرکاران که مدام در معرض دسیسه‌ها و حتی تهدیدهای عمال مرتجع مخالف اصلاح اوضاع بودند تغییر عقیده یا مزاجی رخ دهد و چه‌بسا تلاش برای نوسازی نظام مالی کشور هم ناممکن شود. با ترتیب تازه، به‌رغم مشکلاتی که مجریان قانون جدید با آن‌ها روبه‌رو بودند و با وجود شرایط جنگی و ناپسامانی که چند هفته بعد از تصویب این قانون بر ایران حاکم شد، در هشت ماهی که ما در آن کشور کار کردیم بخش زیادی از مالیات‌هایی که باید وصول می‌شدند جمع‌آوری شدند، مخارج سنگین مقابله با تلاش محمدعلی میرزا برای بازپس‌گیری تاج و تخت بدون فوت وقت پرداخت شد، نمایندگان دیپلماتیک ایران در خارج برای نخستین بار بعد از سال‌ها سر وقت حقوقشان را گرفتند، همه‌ی دیون خارجی و حقوق جاری مستخدمان وزارتخانه‌ها به‌موقع پرداخت شد، و سابقه‌ی کامل و دقیق هر پرداخت و دریافتی در اداره‌ی مرکزی خزانه‌داری کل به ثبت رسید.

تصورش دشوار است که این برنامه، یا اجرای آن، چه چیزی ممکن بود داشته باشد که خصومت دولتی خارجی را، با هر منافع مشروعی در ایران، برانگیزد. بی‌تردید تا جایی که به حقوق و منافع بستانکاران خارجی — دولت‌ها یا اشخاص — مربوط می‌شد، تنها تغییری که در نظام پیشین رخ داده بود این بود که اکنون پرداخت‌ها ضمانت و امنیت بیش‌تری داشتند. ولی از روزی که این قانون به تصویب رسید، با این‌که مجلس در چند جلسه‌ی علنی درباره‌اش بحث کرده بود، سفارت روس علناً به آن اعلان جنگ داد و وزیرمختار روس اعلام کرد که گمرکچی‌های

بلژیکی نباید تحت اختیار یا نظارت خزانه‌دار امریکایی کار کنند و تا بدان جا پیش رفت که تهدید به اشغال گمرکخانه‌های شمال و واگذاری آن‌ها به مقامات روسی کرد. دو هفته سفارت‌های روس و فرانسه و آلمان و ایتالیا و اتریش-مجارستان در تهران، اغلب با غیردیپلماتیک‌ترین و بی‌ادبانه‌ترین و زشت‌ترین زبان، وزارت خارجه را زیر رگیار اعتراض گرفتند و وقیحانه کوشیدند دولت ایران را وادارند که از حق تصمیم‌گیری به صلاح خود در مورد این موضوع کاملاً داخلی بگذرد. سفارت‌های انگلیس و هلند و عثمانی و البته امریکا دخالت نکردند.

در این جنگ دیدنی، کنت کوات^۱ وزیرمختار وقت آلمان در تهران در یادداشت اعتراضی به دولت ایران صدور چک در وجه بعضی اتباع آلمانی به امضای خزانه‌دار جدید راه، به‌جای موسیو مُرنارد رییس گمرکات که قبلاً آن‌ها را امضا می‌کرد، منافی منافع آن‌ها دانست. وقتی رسیدگی کردم دیدم این «منافع» عبارت‌اند از دو فقره کمک‌هزینه‌ی سالانه‌ی ۶،۰۰۰ تومانی (۵۴۰۰ دلار) برای دو آلمانی که مریضخانه و مدرسه‌ی آلمانی تهران را اداره می‌کردند — کمک‌هزینه‌هایی که یکی از ثروتمندترین و پرقدرت‌ترین دولت‌های اروپایی از دولت مقلس ایران می‌گرفت. کنت کوات در یادداشت رسمی‌اش با تمسخر ظریفی از خزانه‌دار کل دولت ایران با عنوان «کسی موسوم به موسیو شوستر» یاد کرده بود. کاردار ایتالیا هم که گویا تنها منفعتش در ایران این بود که ایتالیایی فرتوت متشخصی به اسم ژنرال حقوق یک معلم نظامی را از دولت ایران بگیرد — اگرچه پرتحرک‌ترین کاری که از این ژنرال برمی‌آمد نشستن روی صندلی راحتی‌اش بود — برای این‌که از همقطار آلمانی‌اش عقب نماند در یادداشت اعتراضی به دولت ایران مرا «این به اصطلاح خزانه‌دار» خواند.

به این ترتیب موسیو مُرنارد هم با پشتگرمی روبه‌رو شده اعلام کرد که نه قانون جدید را — قانون دولتی که حقوق او را می‌پرداخت — به رسمیت می‌شناسد و نه خزانه‌دار جدید را. این‌که چرا او به این موضع تن در داد اندکی بعد روشن شد. از بیم آن‌که مجلس قرارداد پرسودش را لغو کند — زیرا من ناچار شده بودم به درخواست آن از مجلس تهدیدش کنم — با اکراه دفاثر حسابش را تحویل داد و ما در آن‌ها به مواردی برخوردیم که از بی‌نظمی شدید در کارش حکایت می‌کرد.

این جدال عذاب‌آور تا نیمه‌های ماه زوییه/اواخر تیر ادامه یافت و عاقبت گمرکچی‌های بلژیکی به اطاعت از قانون رضایت دادند و موسیو مُرنارد آن را به اطلاع من رساند. اما این تغییر موضع بعد از آن رخ داد که بانک‌ها تعدادی از چک‌های در وجه مستخدمان خارجی دیگر از محل درآمد‌های گمرکات را نپذیرفتند. بعد از این‌که از بانک‌ها قول گرفتیم به قانون احترام بگذارند و چک‌های با امضای کسی جز خزانه‌دار کل را نقد نکنند، کافی بود صبر کنیم تا مستخدمان خارجی، که البته مواجیشان را می‌خواستند، از دست نمایندگان دیپلماتیک کله‌شق‌شان زله شوند و نارضایتی آن‌ها را از قبول چک‌های یک امریکایی ندیده بگیرند.

در این بین خزانه‌داری جدید مشکلاتی با کابینه پیدا کرده بود. رییس‌الوزرا سپهدار با همدی وجود از توصیه‌های من در مورد قانون مالی جدید حمایت کرده و بارها به من اطمینان داده بود که از هیچ پشتیبانی و همکاری در دفع مفاسد دستگاه حکومتی فروگذار نخواهد کرد. حتی با فروتنی پذیرفته بود که هرچند دارای نبوغ نظامی است، شاید چیزهایی در تشکیلات وزارت جنگ باشد که از آن‌ها سر درنیارود و خوشحال می‌شود که در این موارد از راهنمایی‌های من استفاده کند. چون این بخش حکومت پاتوق مشعشع‌ترین اونیفورم‌پوش‌های بیکاره‌ای به نام ژنرال و کمیسر و آجودان، و لانه‌ی حقیرترین رشوه‌گیران و خنده‌روترین خونخواران و پست‌ترین ارادلی بود که من تا به امروز دیده‌ام؛ اعتراف بزرگوارانه‌ی سپهدار احترام او را نزد من بسیار بالاتر برد. او به‌خصوص مشتاق بود بدانند که من کی می‌توانم تنخواهی در بانک فراهم آورم و گفت فقط با نفوذ و اعتبار شخصی‌اش پیش مردم بوده که توانسته جلوی فروپاشی حکومت را بگیرد، تا چندغازی برای سربازان ارتش ثابت تهیه شده است. در ۴ ژوئن/۱۳ خرداد یعنی پیش از این‌که قانون مالی جدید به تصویب مجلس برسد، من با مستر وود^۱ رییس کل بانک شاهنشاهی ترتیبی دادم که علی‌الحساب ۲۵۰،۰۰۰ تومان از وام جدید پرداخت شود. ساعت هفت شب بود که کالسکه‌ی سپهدار به پارک اتاپک آمد و گفتند ایشان با وزیر مالیه در منزل حضرت والا منتظر دیدار جناب‌عالی‌اند. هوا داشت تاریک می‌شد که به باغ زیبای سپهدار رسیدیم. از بین دو ردیف

طولانی از سربازان و صاحب‌منصبان با درجات نظامی مختلف گذشتیم و از محوطه‌ای عبور کردیم و به ساختمان کوچک دنجی رسیدیم و مرا به پشت‌بام آن بردند که کف کاشیکاری و قالی‌های نفیس و میز و صندلی داشت. دیدم وزیر مالیه با حالتی عصبی مشغول قدم‌زدن است. چراغ‌ها را روشن کردند و چای و سیگار محتوم صرف شد و منتظر ورود حضرت اجل نشستیم.

هوا صاف و دلچسب بود و از روی پشت‌بام و از فراز دیوار شهر، در فاصله‌ی تقریباً دوازده مایلی، کوه‌های پربرف شمال را می‌دیدیم. در کوهپایه و دامنه‌ی آن‌ها مقرهای تابستانی سفارت‌ها، زرگنده، قلحک، تجریش و روستاها و کاخ‌های بیلاقی اعیان تهران قرار داشتند.

ناگهان صدای فرمان خبردار و برخورد قنداق تفنگ‌ها با زمین و «سلام، سلام» گفتن صف مضاعف خدمتکارها از جلوی ساختمان آمد؛ و دنبالش صدای قدم‌های عصبی سریعی از روی پله‌ها. سپهدار اعظم وارد شده بود.

یک سلام نظامی سرسری، خستگی مشغله‌ی فکری زیاد، و سپهدار که کنارمان نشست. هنوز سر صحبت را باز نکرده بودیم که روحانی پیری آمد و گویا از سپهدار لطفی خواست. داشت پا به پا می‌کرد که رییس‌الوزرا صاحب‌منصبی را صدا کرد و با تشر دستوری داد و روحانی رفت.

وزیر مالیه با متانت سری تکان داد و به فرانسوی به من گفت «می‌بینید موسیو شوستر، عالی‌جناب چه قدرت و صلابتی دارند. متوجه شدید که درخواست ملاً را رد کردند و زندانی را فردا صبح دار می‌زنند؟»

هنگامی که سپهدار فراغتی پیدا کرد و دقایق از وقت ذقیمتش را به ما داد اشاره‌ای به نیازهای مالی وزارت جنگ کرد. چون خودش فارسی حرف می‌زد (فقط کمی فرانسه می‌دانست) از وزیر مالیه خواست برای من ترجمه کند و درباره‌ی بحران خطرناکی که پیش رو داشتیم برایم توضیح بدهد. وزیر از زبان رییس گفت «پول نرسد جان ما هم در امان نیست!»

این اولین باری بود که واژه‌ی «پول» را تشخیص دادم و بعد از آن بارها از زبان ایرانیان شنیدمش.

جسارتاً همین بحران مالی خطرناک را که ما هم در خزانه‌داری با آن روبه‌رو بودیم برای عالی‌جناب تشریح کردم و پرسیدم حداقل مبلغی که قشون ناراضی را موقتاً ساکت می‌کند چقدر است؟

رییس‌الوزرا کاغذی از جیبش درآورد و به دست وزیر مالیه داد تا برای من بخواند. وزیر که شروع کرد، رییس‌الوزرا ظاهراً فکر دیگری به سرش آمد و دقایق پایین رفت. وزیر تک‌تک ارقام و جمع کل آن‌ها را خواند. سرجمعش ۴۰۶,۰۰۰ تومان می‌شد و جای چانه هم نداشت. فقط حدود نصف آن برای حقوق‌های عقب‌افتاده‌ی سربازان بود و بقیه‌اش برای تجهیزات و البسه و اسب‌های توپخانه و اقلام متفرقه‌ی دیگر.

چیزی نگفتم. رییس‌الوزرا با ظاهر گرفتار و نگران برگشت. عصبانیت را هم در چشم‌هایش دیدم. شاید هم اشتباه می‌کردم.

وزیر مالیه گفت «عالی‌جناب مایل‌اند جواب شما را بشنوند.» دست راستم را به نشانه‌ی نومیدی بالا انداختم و گفتم «محال است عالی‌جناب.»^۱

سپهدار یکمرتبه مثل فتر از جا پرید. به نظرم آمد که رگبارهایی از خواهش‌های دوستانه و دشنام‌های نظامی به‌نویت از دهانش بیرون ریخت. وزیر مالیه رنگ به‌رنگ شد و دوستانه به من گفت دارید اشتباه می‌کنید. سعی کردم، به فرانسوی، از عالی‌جناب بشنوم آیا راهی وجود دارد که بشود از سنگ خون درآورد؟^۲ جوابی نداشت و فقط گفت که به هر صورت پول باید فراهم شود.

پس از سه ساعت بر سر ۱۰۰,۰۰۰ تومان به توافق رسیدیم و همین مقدار هم، بعد که تجربه و اطلاعات بیش‌تری کسب کردم، مایه‌ی عذاب وجدانم شد.

هنگام رفتن انگار می‌شنیدم که عالی‌جناب رییس‌الوزرا زیر گوش عالی‌جناب وزیر مالیه می‌گفت «فرنگی کله‌شوق است، ولی کم‌کم انشاءالله رامش می‌کنیم.»

۱۱ روز گذشت و در تمام این مدت من افتخار آن را داشتم که دست‌کم روزی یک بار عالی‌جناب امیراعظم معاون وزیر جنگ به ملاقاتم بیاید. او استادانه‌تر از وزیرشچاگین نقاش صحنه‌های هراس‌انگیز شورش و چپاول و کشتاری را برایم ترسیم می‌کرد که اگر پول ناقابلی را که سپهدار اعظم، قهرمان ملی، خواسته بود فراهم نمی‌کردم رخ می‌داد. فقط اگر دلی از سنگ با گاو‌صندوق خالی دست به یکی می‌کرد گوش انسان می‌توانست بدهکار این درخواست‌های عاجزانه نباشد.

در ۱۵ ژوئن/۲۴ خرداد یعنی درست دو روز بعد از این که قانون مالی جدید

1. C'est impossible, Excellence.

۲. از کف دست مو کند؟ م.

اختیار مطلق پول‌های دولت را به خزانه‌دار کل واگذار کرد، سپهدار اعظم در مجلس بلند شد و از این‌که قید مستبدانه‌ای مانع از اجرای وظایف سنگین او در مقام رییس دولت و وزیر جنگ می‌شود ابراز نارضایتی کرد. چون چهره‌های بی‌اعتنای نمایندگان را دید که از تلاش‌های دلیرانه‌ی او برای تأمین هزینه‌ی وزارت جنگ آگاه بودند خونسش به جوش آمد و سینه را جلو داد و از مجلس بیرون آمد. در کالسکه‌اش که با سواران محافظ او انتظارش را می‌کشید نشست و به سورچی گفت «برو فرنگستان!» کالسکه به سرعت از شهر خارج شد و راه انزلی را در پیش گرفت. درست در همین زمان شایع شد که شاهزاده سالارالدوله برادر شاه مخلوع تبریز را گرفته است و به مردم وعده داده که اگر او صاحب تاج و تخت شود همه‌ی مالیات‌ها را به‌جز آن‌هایی که برای تأمین مخارج شخصی او ضرورت دارند می‌بخشد. از این رو عده‌ای می‌گفتند شاید رییس‌الوزرای عصبانی به‌جای این‌که از راه دریا عازم روسیه و اروپا بشود دست در دست برادر شاه مخلوع بگذارد.

یک هفته پیش از آن هم ناصرالملک نایب‌السلطنه از این‌که مجلس بدون مشورت با او از سر و ته بودجه‌ی دربار زده بود به خشم آمده و گفته بود از ایران می‌رود. این جناب هم روز ۸ ژوئن ۱۷ خرداد پی من فرستاد و در خانه‌اش سه ساعت درباره‌ی گرفتاری‌ها و نگرانی‌هایش که البته بی‌مورد هم نبودند برای من سخنرانی کرد. به او گفتم رفتنش از کشور در این زمان، حتی شایعه‌ی آن، هم امور مالی را مختل می‌کند و هم کل حکومت را.

او قول داد فکر رفتن را از سرش بیرون کند، ولی ما بعد از این‌که با بعضی نمایندگان مجلس مشورت کردیم مصلحت دیدیم که با سیر جورج بارکلی وزیر مختار انگلیس صحبت کنیم و از او بخواهیم که سیر ادوارد گری وزیر خارجه را تشویق به فرستادن پیامی خصوصی برای نایب‌السلطنه کند، زیرا برای او احترام زیادی قائل بود و به خواست او در تهران می‌ماند. این کار صورت گرفت اما در این بین گویا خود نایب‌السلطنه هم از رفتن منصرف شده بود.

در این مدت من تقریباً هر روزه ملاقاتی با حضرت اجل داشتم و او را بسیار نگران وضع کشور می‌دیدم. به این‌که ملت بتواند حکومتش را نگه دارد هیچ امیدوار نبود. دولت و مجلس یکسره با هم کشمکش داشتند و حزب‌ها و دسته‌های مختلف چشم دیدن همدیگر را نداشتند.

رفتن ناگهانی سپهدار به سردرگمی و پلاتکلیفی دامن زده بود. ۱۸ ژوئن ۲۷

خرداد به رشت رسیده بود و برخی از وزرا تلگرافی با او تماس داشتند. گویا دیگر خشمش فروکش کرده بود، ولی هنوز می‌گفت برای سلامتت قصد سفر به اروپا دارد. وزرا معتقد بودند یا باید برگردد، یا استعفا بدهد.

این روزها در جلسات هیئت دولت شرکت کرده و کوشیده بودم و خامت اوضاع را به آن‌ها بفهامم تا دیگر از من پول‌های هنگفت نخواهند. بلندترین صدای شاکی در پیش‌بینی هولناک فاجعه‌ی قریب‌الوقوع از آن‌عالی‌جناب امیراعظم بود که حالا شأن و مقام کفیل وزارت جنگ را هم یدک می‌کشید. امیراعظم شخصیتی بود که اگر مردم می‌شنیدند به حبس درازمدتی در سیاهچالی محکوم شده هیچ تعجب نمی‌کردند. من کارمندی را مأمور بازرسی بدهستان‌های مالی وزارت جنگ و مخصوصاً حساب‌های بانکی شخص او کردم. بنابراین موقعی که در جلسه‌ی ۱۹ ژوئن ۲۸/ خرداد هیئت دولت که من هم در آن حضور داشتم، او مدعی شد که اگر فوراً ۴۲،۰۰۰ تومان برای «قشون تهران» فراهم نشود همان فردا خواهند شورید، من مؤدبانه پرسیدم عین همین مبلغ را که من ده روز پیش برای بدهی‌های معوقه‌ی ماه قبل به جناب‌عالی پرداختم چه کردید؟ جواب داد «تمام شد و رفت. هه‌اش بین تفنگچی‌های بدبخت گرسنه تقسیم شد.» پرسیدم «چیزی باقی نماند؟» گفت «یک قران در خزانه‌ی جنگ باقی نمانده.» فرصت را مناسب دیدم و دفترچه‌ای را که با خودم برده بودم بیرون آوردم و نشان دادم که حضرت اجل همه‌ی دریافتی‌های ماه پیش و خیلی مبالغ دیگری را هم که به اسم قشون گرفته بود و سرجمعشان به ۸۳،۰۰۰ تومان می‌رسید به صرافی ایرانی سیرده که اکنون هم نزد او موجود است و قیام موعود قشون تهران فقط غایبی با همکاری افسران دلاور جناب امیر است. تاریخ‌ها و مبلغ‌های سپرده را از روی دفترچه خواندم و پرسیدم صحت ندارند؟ حضرت اشرف، امیراعظم، معاون و کفیل وزارت جنگ، ۲۴۰ پوند مغز و شکبه‌اش را از روی صندلی بلند کرد و تمام‌قد، با شش فوت و پنج اینچ درازی، سر پا ایستاد. دستش را روی قلبش گذاشت و با غرور به همکاران بلندپایه‌اش نگاه کرد و پرسید آیا منظور هتک حیثیت اوست؟ چون ظاهراً در این مورد تردید بود به صحبت ادامه داد و با این جمله به پایان رساندش که اگر هم ۸۳،۰۰۰ تومان در حساب او پول باشد او روحش از آن بی‌خبر است. این گفته چنان باورنکردنی بود که اعضای کابینه را به شک انداخت و پیشتهاد کردند عالی‌جناب حسابدار قسم خورده‌اش را احضار کند. کرد و به درخواست من همه نشستیم تا حسابدار

آمد. امیر بلند شد بیرون رفت و شتاب زده با خزانه دار امین وزارت جنگ صحبتی کرد و با خنده‌ی چندش آوری به اتاق برگشت و گفت حق با شماست. گفت با کمال تعجب تازه فهمیده که پول ماه قبل را (با این که دستورش را داده بوده) به قشون نپرداخته‌اند و برای همین پول بوده که قیامت به پا کرده‌اند. عیب از اطلاعات ناقص بود! قیام قشون به همین سادگی منتفی شد.

همان شب با ورود مستر کِرتز که پیش از حرکتان از واشنگتن قرار شده بود مدیر مالیات و معاون اول من شود گروه ما تقویت شد. او تحصیلداری گمرک ایلوئیلو را رها کرده و از فیلیپین به تهران آمده بود.

در ۲۳ ژوئن/۱ تیر خبر دادند که سپهدار از رشت به نایب‌السلطنه تلگراف زده و گفته که به شرطی حاضر است برگردد و کارش را از سر بگیرد که بعضی مواد قانون مالی ۱۳ ژوئن (۲۳ جوزا) تعدیل شود تا او حق دخالت بیش‌تری در تصمیم‌گیری راجع به مصرف درآمدهای عمومی پیدا کند. مجلسیان از شنیدن آن خنده‌شان گرفت.

همین‌طور شایع شد که بین ایرانی‌ها، به‌خصوص ممیزان یا به‌اصطلاح مستوفی‌ها که کارشان رسیدگی به مالیات‌ها در ایالات و ولایات بود، یک «انجمن ضد امریکایی» تشکیل شده است.

تقریباً روزی نمی‌شد که اعتصابی در وزارتخانه‌ای سازماندهی نشود. بنابراین ما ناچار شدیم اعلام کنیم که هرکس سر کارش حاضر نشود برای همیشه از خدمت منفصل خواهد شد. در این بین من همه‌ی ادارات و دوائر وزارت مالیه را به دست خود گرفته و زحمت صدور یا امضای هر جور حواله‌ای را از دوش وزیر و معاون و مدیر کل و رییس کابینه برداشته بودم.

از ۱۳ ژوئن موسیو مُرنارد و موسیو پاکلیوسکی کوزیل به‌نوبت با تهدید و ترغیب کوشیده بودند بانک شاهنشاهی را وادارند که چک‌های مُرنارد را بپذیرد. مهم‌ترین آن‌ها چکی به مبلغ ۳۶۰,۰۰۰ روپل در وجه دولت روسیه بود در مقابل محموله‌ای از تفنگ‌های دست دومی که می‌گفتند چند ماه قبلش سپهدار — اقتصاددان نخبه — برای دولت ایران خریده بود. باید تفنگ‌ها تحویل وزارت جنگ می‌شدند ولی هنوز به انزلی هم نرسیده بودند. همین تفنگ‌ها را به یک‌سوم آن قیمت می‌شد از بازار اروپا خرید. بهتر است خود سپهدار و دولت روسیه توضیح بدهند که این تفاوت قیمت به جیب چه کسانی می‌رفت.

به هر تقدیر مدیر کل بانک شاهنشاهی سرپیچی از قانون مصوب مجلس را نپذیرفت و چون من سفارش کرده بودم به وزیر مختار روس بگویند که به محض تحویل تفنگ‌ها پول پرداخت خواهد شد، او و مُرنارد به ناچار دست از پافشاری برداشتند.

تا این زمان من هنوز موسیو مُرنارد را ندیده بودم و چون در ۲۹ ژوئن ۷ تیر هیئت دولت در مصوبه‌ای از او خواستار پیروی از قانون ۲۳ جوزا شده بود، من به کفیل ریاست وزراء، محترم السلطنه، نوشتم که بیش از این اجازه‌ی ادامه‌ی این وضع را نمی‌دهم و اگر موسیو مُرنارد از مجلس و قانون مصوبش اطاعت نکند من ناچار می‌شوم موضوع را مستقیم با خود مجلس در میان بگذارم.

۲ ژوئیه ۱۰ تیر گفتند دولت استعفا کرده، ولی بعد معلوم شد اعضای آن توقع دارند همچنان به کارشان ادامه دهند. استعفا‌ی دولت‌ها در ایران معمولاً اقدامی نمایشی است و در بدترین حالت، حاکی از این‌که بعضی از اعضای آن از چیزی دلخورند.

در این میان وزیر مختار انگلیس با عدم دخالتش در قضیه‌ی مُرنارد نشان می‌داد که با برنامه‌ها و سازماندهی مالی تازه‌ای که ما در تلاش اجرای آن بودیم موافق است.

نیروی بلژیکی شاغل در گمرکات دسته‌جمعی تهدید به استعفا می‌کردند و مایل به کار در زیر دست خزانه‌دار کل نبودند. رفتار تهدیدآمیز روس‌ها هم مزید بر علت شده و دولت را تحت فشار شدیدی قرار داده بود. برخی از اعضای کابینه مثل محترم السلطنه کفیل رییس‌الوزرا و وزیر خارجه هم چندان علاقه‌ای به تغییر روال اداره‌ی امور مالی نشان نمی‌دادند. این عضو متشخص کابینه خود قبلاً صورتحسابی به من داده بود بالغ بر ۱۴,۰۰۰ تومان برای خدمات بی‌اجرمانده‌ای که سال‌ها پیش‌تر در کمیسیون مرزی ایران و عثمانی انجام داده بود. در واقع کم‌تر دولتمردی در ایران پیدا می‌شد که برای خدماتی که در گذشته به ملت کرده بود اما ملت چنان‌که باید و شاید دستمزدش را نداده بود ادعای طلبکاری از دولت نکند. سرانجام در ۸ ژوئیه ۱۶ تیر هیئت وزیران از موسیو مُرنارد خواست که در جلسه‌ی دولت حضور یابد و بی‌پرده بگوید که آیا قانون ۲۳ جوزا را در مورد واگذاری اختیار کامل همه‌ی ادارات مالی دولت از جمله گمرکات به شخص خزانه‌دار کل به رسمیت می‌شناسد و بدان گردن می‌نهد یا نه. موسیو مُرنارد ساعت

۱۰ صبح آمد و نطقی به فرانسوی برایش ایراد کرد. کار گمرکچی‌های بلژیکی را شرح داد و مشکلاتی را که در صورت تغییر روش کار آن‌ها پیش می‌آمد برشمرد و گفت که هرگز قصد سرپیچی از قانون را نداشته است. کفیل از من پرسید شما صحبتی دارید؟ جواب دادم من به جلسه نیامده‌ام که درباره‌ی اطاعت کردن یا نکردن مقامی از قانون «مذاکره» کنم؛ همین که موسیو مرنارد خود می‌گویند قانون را می‌پذیرند دیگر جای صحبت باقی نمی‌گذارد و کافی است ایشان به گفته‌ی خود عمل کنند. بعد از این جلسه، موسیو مرنارد را فوق‌العاده باادب، دلسوز، و مشتاقی گفت‌وگو درباره‌ی اوضاع گمرکات و امور مالی آن دیدم و من هم از آن استقبال کردم. ضمناً قول داد که سیاهه‌ی همه‌ی سپرده‌های دولتی خودش را در بانک‌های مختلف در اختیارم بگذارد و طبق تجویز دفتر من برای هر نوع تقاضای بودجه‌ای بزرگ درخواست رسمی پر کند.

تا این زمان با وابسته‌ی نظامی سفارت بریتانیا ماژور (سرگرد) استوکس^۱ هم که مدت چهار ساله‌ی مأموریتش در ایران اندکی بعد به پایان می‌رسید آشنا شده بودم. خیلی‌ها در مورد او به من هشدار داده بودند که خیرچین و جاسوس دولت‌های انگلیس و روس و مخالف آمال ملت ایران است. استوکس افسر ارتش هندوانگلیس بود. فارسی را راحت حرف می‌زد و می‌خواند و می‌نوشت. سفرهای زیادی به چهار گوشه‌ی کشور کرده بود، آداب و رسوم و منش مردم ایران را خوب می‌شناخت، و با اهل سیاست در ایالات آشنا بود. من از چندی پیش‌تر به فکر ایجاد نیروی ژاندارم ویژه‌ای تحت امر خودم برای کمک به مأموران غیرنظامی خزانه‌داری در کار وصول مالیات‌ها افتاده بودم. البته ژاندارمری موجود کشور هم می‌توانست در این کار کمک کند، اما این نهاد هم کابیش مثل ارتش ثابت ایران موجودی خیالی بود. بگذریم از این‌که در خارج از تهران چه بسا در عوض وصول مالیات‌ها در اتلاف آن‌ها کمک می‌کرد. از طرفی هم تحت امر وزیر داخله بود و در تهران از افسرانی فرمان می‌برد که چندان علاقه‌ای به اصلاح امور مالی کشور نداشتند. از این‌رو به نظر کاملاً ضروری می‌آمد که برای جمع‌آوری مالیات‌های نقاطی به‌جز پایتخت و دو سه مرکز مهم دیگر کشور از قبیل تبریز و قزوین و اصفهان و شیراز، نیروی ویژه‌ای برای این کار تشکیل شود.

بنابراین تصمیم گرفتم نهادی به نام ژاندارمری خزانه، تابع اداری خزانه‌داری، به وجود آورم. امیدوار بودم ظرف یک سال چند هزار نفر برای آن استخدام و تربیت کنم و بعد از چند سال عده‌ی آن‌ها به ۱۰-۱۲ هزار تن افزایش پیدا کند. به این ترتیب جمع‌آوری به‌موقع درآمدهای دولت ضمانت عملی پیدا می‌کرد. در ایران کشاورزان و کارگران و خرده‌مالکان در خودداری از پرداخت مالیات لجاجت به خرج نمی‌دهند، ولی شرایط خاص کشور ایجاب می‌کرد که حکومت نیرویی داشته باشد تا به پشتگرمی آن بتواند به وصول مالیات از طریق مأموران غیرنظامی‌اش امیدوار باشد. پس از گفت‌وگوهای با مازور استوکس متقاعد شدم که او بهترین کس برای سازماندهی این نیرو و آموزش اصول کار به مأموران آن است. و چون دیدم او خود نیز تمایلی به ترک ایران ندارد و به سرنوشت و آبادانی ایران هم قلباً علاقه‌مند است منصب رییس ژاندارمری خزانه را تحت امر و نظارت مستقیم خودم در گفت‌وگویی خودمانی به او پیشنهاد کردم. سپس نامه‌ای برای سِر جورج بارکلی وزیر مختار انگلیس فرستادم و نوشتم که بعد از پایان مأموریت مازور استوکس در مقام وابسته‌ی نظامی سفارت بریتانیا خوشحال می‌شوم که از همکاری او در سازماندهی ژاندارمری خزانه بهره‌مند شوم. پس از تماس‌های دیگری با سفارت بریتانیا روز ۲۲ ژوئیه/۳۰ تیر یادداشتی از وزیر مختار دریافت کردم به این مضمون که دولتشان می‌گوید «ماژور استوکس پیش از قبول فرماندهی ژاندارمری باید از سمتش در ارتش هند استعفا کند.» پیشنهاد اولیه‌ی من به مازور استوکس شرط کناره‌گیری از ارتش هندوانگلیس را نداشت، اما چون دولت ایران هم برای تأیید استخدام سه‌ساله‌ی او از این شرط استقبال می‌کرد، من طبعاً حدس می‌زدم که او شرط دولتشان را برآورده کند - که کرد، تلگرافی و بلافاصله - و درخواست استعفا فوراً پذیرفته شود. ولی بعد از دو هفته که خیال می‌کردیم قال قضیه کنده شده، با کمال تعجب دیدیم دولت انگلیس در یادداشتی به تاریخ ۸ اوت/۱۶ مرداد که برای وزارت خارجه‌ی ایران فرستاده، به دولت ایران هشدار داده که «نباید بر استخدام مازور استوکس اصرار ورزد مگر آن‌که در شمال ایران از او استفاده نشود.» در ادامه‌ی این یادداشت حیرت‌انگیز آمده بود که «اگر دولت ایران پافشاری کند دولت بریتانیا حق روسیه (!) را در مبادرت به هر اقدامی که برای حفظ مناقش در شمال ایران ضروری تشخیص دهد به رسمیت خواهد شناخت.»

باز در یادداشت دیگری به تاریخ ۱۹ اوت/ ۲۷ مرداد «تذکر روز ۸ ماه جاری» تکرار شد.

به این ترتیب، دولت ظاهراً عاقل و بالغ انگلیس که درخواستی برای استخدام سه ساله‌ی یکی از اتباعش در ایران به منظور مشارکت در تجدید سازمان یکی از بخش‌های دولت دریافت کرده و رسماً آن را پذیرفته و فقط شرط گذاشته بود که او باید از سمتش در ارتش هندوانگلیس استعفا بدهد، یکباره بدون این که جوانب قانونی کار یا حقوق طرفین زیربط تغییری بکند از این رو به آن رو شده بود. از توافق خود برگشته و در حرکتی جابرنانه با دولت خارجی دیگری همراه شده بود تا با ارباب دولت ایران وادارش کند از ابتدایی‌ترین حق حاکمیت خود بگذرد.

علت تمایل من به استخدام مازور استوکس مطلقاً ارتباطی با تابعیت انگلیسی او نداشت. علتش فقط و فقط این بود که من او را برای کار مهمی که باید صورت می‌گرفت و اجرای فوری و کامل آن برای کل برنامه‌ی اصلاحات مالی در ایران حیاتی بود کارآمدترین و شایسته‌ترین گزینه می‌دانستم. قرار نبود ژاندارمری خزانه بشود زینتی برای تشکیلات مالی ما. برعکس از اجزای ضروری آن می‌شد، چون بدون نیروی آموزش‌دیده و تجهیز شده‌ای که به صاحب‌جمع‌ها کمک کند و با صرف حضور خودش نظمی در ایالات و ولایات پدید آورد هیچ امیدی به کسب درآمد از منابع مالیاتی نبود. من با چند افسر بازنشسته‌ی ارتش امریکا شخصاً آشنا بودم و می‌توانستم از آن‌ها استفاده کنم و می‌دانستم که از هیچ کوششی در کار خود فروگذار نمی‌کردند؛ اما کسی که هم شرایط لازم را برای کار در این موقعیت داشت و هم خصوصیات را که فرد دیگری بدون تجارب او هرچند با همان میزان هوشمندی محال بود داشته باشد مازور استوکس بود و من تنها به همین سبب او را برگزیدم. تا امروز من هنوز نفهمیده‌ام دقیقاً کدام «منافع» نامعلوم در شمال ایران بود که هر دو دولت روس و انگلیس روی آن‌ها تأکید می‌کردند. در قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس سخنی از آن‌ها به میان نیامده بود. دولت ایران هم که اطلاعی از آن‌ها نداشت، همین‌طور دولت انگلیس تا پیش از ۲۲ ژوئیه/ ۳۰ تیر، وگرنه اصولاً لزوم کناره‌گیری استوکس از ارتش هندوانگلیس برای امضای قرارداد و قبول سمت ریاست ژاندارمری خزانه را مطرح نمی‌کرد.

برای تکمیل گزارش ماجرا اضافه کنم که سفارت روس در ۱۹ اوت/ ۲۷ مرداد یادداشتی برای وزارت خارجه‌ی ایران فرستاد و یادآوری کرد که «دولت

امپراتوری روسیه به عللی که برای دولت ایران توضیح داده است اقدام آن دولت به استخدام مازور استوکس برای تصدی مقام ریاست نیروی مسلحی موسوم به ژاندارمری به منظور جمع‌آوری مالیات‌ها را مغایر منافع خود می‌داند و من مأمورم که به آن اعتراض کنم. در صورت عدم ترتیب اثر، دولت امپراتوری این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که به هر عملی که برای حفظ منافع خود در شمال ایران ضروری تشخیص دهد مبادرت ورزد.»

من وقتی از یادداشت اولی که سفارت انگلیس در تهران برای دولت ایران فرستاده بود مطلع شدم نامه‌ای برای وزیر مختار انگلیس نوشتم از این قرار:

جسارتاً مایلیم درباره‌ی موضوعی که برای کار من در ایران بسیار حائز اهمیت است نکاتی را خصوصاً با جناب عالی در میان بگذارم. امروز عصر که مطلع شدم دولت شما یادداشت اعتراض یا اخطاری در مورد پیشنهاد استخدام مازور استوکس برای ژاندارمری خزانه تسلیم وزیر خارجه‌ی ایران کرده است غرق حیرت شدم. حضرت عالی بی‌گمان از جریان امر تا امروز مستحضرید. به من حق بدهید که با توجه به لحن نامه‌ی دولت شما که در ۲۲ ژوئیه‌ی گذشته به اطلاع من رساندید و در آن قید شده بود که مازور استوکس بعد از استعفا از ارتش هند می‌تواند منصب پیشنهادی مرا بپذیرد، این تغییر موضع ناگهانی آن‌ها را در یادداشت امروز درک نکنم.

... آیا دولت شما می‌داند با این مشارکتش با قدرتی دیگر در جلوگیری از اِعمال اصولی‌ترین حقوق حاکمیتی که هر دو دولت خارجی بارها خود را به رعایت آن ملزم ساخته‌اند مرا در چه موقعیتی در برابر ملت و دولت ایران قرار می‌دهد؟

احساسات شخصی من به کنار، توفیق یا شکست من در وظیفه‌ام هم برای ایرانیان اهمیت دارد که امور مالی کشورشان را به دست من سپرده‌اند و هم برای هموطنان خودم که علاقه‌ای طبیعی به اجرای آبرومندانه‌ی این وظیفه دارند. پیش از پذیرش این کار به من تفهیم شد که هیچ‌یک از دو قدرت بزرگ ذینفع در ایران مخالفتی با آن ندارند و بدون شک این گفته فقط ادعایی توخالی نبود.

مطمئنم کسی بهتر از خود شما نمی‌داند که گزینش مازور استوکس با هیچ انگیزه‌ی سیاسی‌ای صورت نگرفته و هیچ انسان فهیمی مرا به دلالتی سیاسی در

این مورد متهم نخواهد کرد — مگر این که بخواهم خود را مضحکه‌ی خاص و عام کنم و خط بطلانی روی همی کار خود بکشم.

پس باید چه نتیجه‌ای بگیرم وقتی می‌بینم همین نخستین اقدام حیاتی که برای حاکم کردن نظم بر هرج و مرج در پیش می‌گیرم با معانعت و مخالفت لاجوجانه‌ی همان دو دولتی روبه‌رو می‌شود که به کرات از علاقه‌مندی صمیمانه‌ی خود به پیشرفت و بهروزی ملت شوریده‌بختی که من قصد خدمت به او را کرده‌ام سخن گفته‌اند؟

آیا وزارت خارجه‌ی شما می‌داند که با اتخاذ موضع اخیرش لاجرم این تصور را در اذهان مردم ایران به وجود می‌آورد که با اجرای موفقیت‌آمیز کار من مخالف است و مرا نیز وامی‌دارد نتیجه بگیرم که در چنین موضوع مهمی نمی‌توانم از دولت شما دوستانه انتظار مساعدت معنوی داشته باشم؟

اگر ایران کشوری به‌قاعده بود و نسبتاً به‌وفور افراد آموزش‌دیده و توانمند و باتجربه داشت نتیجه‌ی مخالفت دولت شما (اما نه اصل آن) چندان ناگوار به نظر نمی‌رسید، ولی این‌جا — چنان‌که خود می‌دانید — انسان‌های شایسته انگشت‌شمارند و موضع شما کم از توی عملی تلاش‌های من و حذف امکان توفیقم نیست.

امیدوارم جناب‌عالی بتوانید قضیه را از این زاویه در معرض توجه دولت خود قرار دهید، جدای از این‌که — بی‌پرده بگویم — اقدام شما به گمان من مداخله‌ی کاملاً بی‌موردی در امور روزمره و داخلی تشکیلات مالی‌ای است که من در صدد ایجاد آنم.

این موضوع برای شخص من چنان اهمیتی دارد که ناگزیرم می‌سازد اطلاع‌رسانی به هموطنانم در این مورد را دست‌کم با نامه‌ای سرگشاده دربارہ‌ی آنچه از بدو ورودم به تهران بر من گذشته است در دستور کار خود قرار دهم. ناگفته پیداست که این راه را با کمال تأسف برمی‌گزینم، ولی در روابط بین دولت‌ها و انسان‌ها نیز قرار بر رعایت انصاف است. شک ندارم که کارنامه‌ی من در این زمینه روشن است و تاب واری موشکافانه را می‌آورد.

مروری بر این واقعه نشان می‌دهد که قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس فقط اگر غایبی فریبکارانه بود می‌توانست ارتباطی با پیشنهاد استخدام مازور استوکس

پیدا کند. اول، به این علت که مقدمه‌ی قرارداد از قراری که در روزنامه‌ی ورلد^۱ به چاپ رسید اعلام می‌دارد که بریتانیا و روسیه متفقاً تعهد می‌دهند که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند و از تمایل صادقانه‌ی دو امضاکننده به حفظ نظم در سراسر این کشور و توسعه‌ی صلح‌آمیز آن دم می‌زند. اما یکی از اصول اولیه‌ی استقلال هر کشوری حق تصمیم‌گیری‌اش در مورد امور داخلی خود دست‌کم در چارچوب قوانین بین‌المللی است و بی‌گمان انتصاب مقامات از این محدوده خارج نیست. دوم، لبّ کلام قرارداد این بود که هیچ‌یک از دو قدرت امضاکننده نباید در به اصطلاح حوزه‌ی نفوذ قدرت دیگر به دنبال تحصیل امتیاز سیاسی یا اقتصادی — از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانک، تلگراف، راه، حمل‌ونقل، بیمه و غیره — برای خود یا برای کمک به اتباعش برآید. ولی استخدام مازور استوکس چه ربطی به «امتیاز» داشت؟ او نه بانک بود نه راه‌آهن، نه امتیاز سیاسی یا اقتصادی؛ و واگذاری آزادانه‌ی منصبی به او در دولت ایران را هیچ ذهن خیالی‌بافی نمی‌توانست تعبیر به «تحصیل» یا «کمک به تحصیل» امتیازی کند.

مغلطه‌ی دوم در موضع دو قدرت را می‌توان از این نکته استنباط کرد که وزارت خارجه‌ی بریتانیا خود به فکرش نرسیده بود که استخدام مازور استوکس را عدول از «روح» قرارداد ۱۹۰۷ تفسیر کند، تا روزی که روس‌ها این کار را کردند. به گواهِش پیش از این اشاره کردم.

دولت ایران ضمن این که اعمال یا اعتبار قرارداد ۱۹۰۷ را به هیچ‌وجه به رسمیت نمی‌شناخت می‌توانست ادعا کند که نص آن کاملاً روشن و نمایان است و نیازی به تفسیر روح آن نیست.

بین آدم‌ها این‌گونه رفتاری که دولت انگلیس با دولت ایران یا خزانه‌دار کل آن کرد غرض‌ورزی نام می‌گیرد. سیر ادوارد گری وزیر خارجه‌ی بریتانیا از آن پس بارها کوشیده است خلف وعده‌اش را در مورد صدور مجوز استخدام مازور استوکس با این توضیح لایوشانی کند که بهره‌گیری دولت ایران از او مغایر «روح» قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس بوده است. اما همین استفاده‌ی او از واژه‌ی «روح» نشان می‌دهد که در نص قرارداد چیزی نبوده است که چنین تفسیری را توجیه کند. وانگهی اگر استخدام مازور استوکس مغایر «روح» قرارداد ۱۹۰۷ بود،

می‌توان پرسید چرا وزارت خارجه‌ی بریتانیا در همان آغاز مذاکره بدان پی نبرد و چگونه بود که به شرط کناره‌گیری او از مأموریتش در ارتش هندوانگلیس به عدول از قرارداد رضایت داد؟ حقیقت این است که مطبوعات نیمه‌رسمی روسیه و در رأسشان نوونه ورمیا^۱ بی‌گمان به تحریک وزارت خارجه‌شان شروع به جنجال‌آفرینی درباره‌ی این استخدام کرده بودند و از آن‌جا که تنش در اروپا بر سر غائله‌ی مراکش در همین زمان بالا گرفته بود، سر ادوارد گری ظاهراً احساس می‌کرد ناچار است بهانه‌ای از خودش دربیآورد تا بتواند وعده‌اش را در مورد اجازه‌ی استخدام مازور استوکس پس بگیرد، مبادا کاری انجام دهد که به مذاق روس‌ها خوش نیاید، چون در صورت بروز درگیری‌های ناگواری با آلمان‌ها به حمایت روسیه نیاز داشت. تعبیر بدیع و معجزه‌گر «روح قرارداد» در این شرایط متولد شد تا به کمکش هر دو دولت امضاکننده‌ی قرارداد ۱۹۰۷ بتوانند هر اقدام دولت ایران را که مایل بودند، تجاوز به منافع من‌درآوردی خود قلمداد کنند، منافعی که در آن سند معروف به آن‌ها اشاره شده بود ولی هرگز با دقت تعریف نشده بودند. یکشنبه ۹ ژوئیه/۱۷ تیر سیهدار گریزیا بی‌سروصدا به تهران برگشت و خودش را در خانه‌اش زندانی کرد و هیچ‌کس را به حضور نپذیرفت مگر چند مونس و محرّمش را. از این‌رو شایع شد که خودش را آماده می‌کند برای انتقام‌جویی از مجلس و به‌خصوص خزانه‌دار کل که او مدعی بود از اقتدار و امتیازهایی که به سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ در پیشاپیش نیروهای ملی با شمشیر به دست آورده بود محروم‌ش کرده است. در این میان شاهزاده سالارالدوله، برادر شاه سابق، از حوالی بغداد در ترکیه‌ی عثمانی به خاک ایران وارد شده و مشغول بسیج طوایف گرد برای تصاحب تاج و تخت بود. نیروهای دولتی در اطراف همدان به نظر عاجز از دفع شر او می‌رسیدند و اوضاع به‌قدری آشفته بود که من ناچار شدم به نایب‌السلطنه گوشزد کنم اگر اقدامی برای مقابله با این تهاجم صورت نگیرد عواقب وخیمی در پی خواهد داشت.

از آن‌جا که موسیو مُرنارد به وعده‌اش عمل نکرده و حساب بانکی‌اش را تحویل من نداده بود، روز اول ژوئیه/۹ تیر هم یادداشت و هم تلگرافی به اقامتگاه تابستانی‌اش در حومه‌ی تهران فرستادم و گفتم اگر تا ساعت چهار بعدازظهر نشنوم

که همدی حساب‌های گمرکات را در بانک‌ها به نام من کرده‌اید مجبور می‌شوم امتناع شما را به مجلس گزارش کنم و اقدام شما را عهدشکنی تلقی کنم. او بلافاصله بعد از دریافت تلگراف و قبل از دریافت یادداشت کتبی من که به‌وسیله‌ی ژاندارم سواری برایش فرستاده بودم تلگراف زد که به بانک مراجعه کنید و همین جواب تلگرافی را نشان بدهید و وجوه گمرکات را تحویل بگیرید.

۱۳ ژوئیه/۲۱ تیر از بیم آن‌که بانک روس (یا به عبارتی بانک استقراضی ایران) برای بی‌اعتبارکردن تشکیلات جدید خزانه‌داری از واریز قسط اصل و فرع وام روس‌ها که موعد سررسیدش همان روز بود از محل وجوه هنگفت وصولی گمرکات خودداری کند صبح شخصاً به بانک رفتم. موسیو دیامانتوپولوس اکتفیل مدیر بانک را دیدم و از زبان خودش شنیدم که انتقال در دفاتر بانک ثبت شده و باقی‌مانده‌ی وجوه، پس از کسر مبلغ قسط، مطابق قرارداد وام، به حساب خزانه‌دار کل دولت ایران واریز شده است.

تا این زمان مجلس لوایح مرا در مورد استخدام قراردادی عده‌ای مستشار امریکایی دیگر تصویب کرده بود و من می‌کوشیدم افراد شایسته‌ای برای این منظور انتخاب کنم. در روزهای بعد چند نامه‌ی دیگر از سفارت انگلیس به دستم رسید که می‌پرسیدند آیا مایل به استخدام افسری سوئدی برای ریاست ژاندارمری خزانه نیستم، یا این‌که آیا نمی‌توانم از مازور استوکس فقط در به‌اصطلاح حوزه‌ی نفوذ انگلیس دو جنوب ایران استفاده کنم؟ هیچ‌یک از پیشنهادها ارزش عملی نداشت. افسر سوئدی نه زبان را می‌دانست و نه کشور را می‌شناخت. در مورد پیشنهاد دوم نیز همه می‌دانستند که دولت ایران مصرانه از شناسایی تقسیم کشور به دو «قلمرو نفوذ» سر باز زده بود. از طرفی یکی از بزرگ‌ترین مشکلات من در کسب اجازه‌ی مجلس برای استخدام قراردادی مازور استوکس این بود که مبادا درست همان کاری را انجام بدهم که انگلیسی‌ها از من می‌خواستند - یعنی او را فقط به جنوب بفرستم و با این کار خود رسماً مهر تأییدی بر دو «حوزه‌ی نفوذ»ی بزنم که روسیه و انگلستان سعی کرده بودند به دولت ایران بقبولانند.

روز ۱۷ ژوئیه/۲۵ تیر یادداشتی را نشاتم دادند که دیپلمات دیگری از وزیر مختار انگلیس دریافت کرده بود. وزارت خارجه‌ی بریتانیا در تلگرافی به

سفارت انگلیس در تهران از وزیر مختار خواسته بود در منازعه بر سر اختیار عواید گمرکی در کنار دولت روسیه بایستد. محرمانه شنیدم که سیر ادوارد گری در نامه‌ای به وزیر مختار نوشته بود اوضاع عمومی اروپا (منظور غائله‌ی مراکش) دولت بریتانیا را ناگزیر از اتخاذ این موضع می‌کند. شنیدم این نامه چنان وزیر مختار را آشفته کرده که نتوانسته از نقل مضمون آن برای یکی از همکارانش خودداری کند.

۱۸ ژوئیه/۲۶ تیر درست موقعی که داشتم بعضی از منابع درآمد دولت را کشف می‌کردم، بلای دیگری مثل اجل معلق بر سر مملکت نازل شد. اواخر شب تلگرافی به دستم رسید که می‌گفت محمدعلی، شاه سابق، که بنا بود در آدسا تحت نظر دولت روسیه باشد، همان روز با جمعی از طرفدارانش، در گمش‌تپه از بنادر دریای خزر در نزدیکی مرز روسیه، در خاک ایران پیاده شده است.^۱ فقط همین را کم داشتیم. با این‌که از زمان تجاوز برادر شاه، سالارالدوله، به غرب ایران این شایعه وجود داشت، کم‌تر کسی در تهران فکر می‌کرد روسیه این قدر وقاحت داشته باشد که شرط مهم و صریحی را که خودش در قرارداد دو سال پیش‌اش با بریتانیا زیر آن را امضا کرده بود این‌طور علنی زیر پا بگذارد.

۱. خبری که گزارشگر تایمز لندن در ۱۸ ژوئیه از تهران فرستاد این بود:

«شاه سابق ایران، محمدعلی، با نیم‌دوجین هوادارش در گمش‌تپه پیاده شده. یکی از همراهان او برادرش شجاع‌السلطنه و دیگری امیربهدار جنگ است. انتظار می‌رود پنج‌شنبه راهی استرپاد شود که در حال حاضر حاکمی ندارد.»

از روزی که او، ظاهراً به قصد وین و کارل‌باد، آدسا را ترک گفت این‌جا شایع شد می‌خواهد به ایران برگردد. دولت ایران توجه دولت روسیه را به این شایعات و همچنین خبر حضور ارشدالدوله، عامل شاه، در ایران جلب کرد. می‌گویند او چندی پیش با گذرنامه‌ی جعلی و مقدار زیادی تیر و تفنگ از راه پاکو وارد شده است. دولت روسیه هیچ کمکی به ایران نکرده و ارشدالدوله تا ترکمن صحرا پیش آمده است.

شاه اسبق قریب یک سال است که با ترکمن‌ها تبتانی کرده. دولت ایران پاییز گذشته در مورد پرداخت قسط سه‌ماهه‌ی مستمری شاه توجه دولت روسیه را به این قضیه جلب کرد. در قرارداد ۱۹۰۹، روسیه به صراحت تعهد کرده که جلوی این‌گونه توطئه‌ها را بگیرد، در غیر این صورت مستمری شاه سابق قطع می‌شود. اکنون او با کشتی خود روس‌ها به ایران آمده و نظر همه این است که تحرکات او در روسیه با اطلاع مقامات آن کشور بوده.

این‌جا در محافل روسی علناً از اسکان بازگشت شاه سابق ابراز خوشحالی می‌شود. گویا تصور می‌شود که ملت همه از مجلس متفرزند. عمال شاه سابق حمایت شاهسون‌ها و ترکمن‌ها را به دست آورده‌اند. برادرش سالارالدوله در کردستان رسماً از او اعلام حمایت کرده. سبهدار هم در تهران بدش نمی‌آید که حکومت استبدادی پیشین برگردد. سفر اخیر او به رشت را به این تمایل وی ارتباط می‌دهند. در این محاسبات از همبستگی حیرت‌انگیزی که به‌تازگی بین مجلس و مطبوعات در پی احساس خطر پدید آمده است غفلت می‌شود. در وفاداری ۱۲۰۰ فتنگی بختیاری مستقر در تهران به مجلس تردید نیست و در صورت ادامه‌ی آن بعید است شاه اسبق به مقصودش برسد. او در ترغیب شاهسون‌ها و ترکمن‌ها به فعالیت در خارج از مناطقی که نیز به‌احتمال توفیق نخواهد یافت. منابع مالی او هم معلوم نیست چقدر باشد. * ن.

فصل ۴

تلاش محمدعلی میرزا، شاه سابق، برای بازپس‌گیری تاج و تخت،
توطئه‌ها و تبهانی روس‌ها، اقدامات نظامی علیه شاه سابق و برادرانش،
پیروزی نیروهای ملی، شکست و مرگ ارشدالدوله.

نخستین خبرهای مربوط به پیاده‌شدن محمدعلی میرزا در گمش‌تپه حاکی از آن
بودند که دو روز بعد، پنج‌شنبه، به استرآباد وارد می‌شد.

۱۹ ژوئیه/۲۷ تیر، روز بعد از رسیدن این خبرها، همدی احزاب سیاسی در
تهران گرد هم آمدند و دولتی ائتلافی به مجلس معرفی کردند که تأیید شد. اعضای
این دولت عبارت بودند از: سپهدار، رئیس‌الوزراء؛ صمصام‌السلطنه (خان بختیاری)
وزیر جنگ؛ وثوق‌الدوله، وزیر داخله؛ قوام‌السلطنه (برادر وثوق‌الدوله)، وزیر
عدلیه؛ مشیرالدوله، وزیر پست و تلگراف؛ حکیم‌الملک، وزیر علوم و معارف؛
معین‌الدوله، وزیر مالیه؛ و محتشم‌السلطنه، وزیر خارجه.

عصر همان روز مجلس با تصویب قانون سفت و سختی وضعیت فوق‌العاده در
کشور اعلام کرد و اجرای حکومت نظامی را به هیئت دولت و وزیر جنگ سپرد.
با وجود این نمایش شجاعانه، ترس بر تهران سایه افکند. ملیون از آن بیم
داشتند که روس‌ها قصد احیای سلطنت شاه سابق را داشته باشند و تفنگچی‌های
ترکمن که با او بودند شهر را غارت کنند. اما طرفداران ارتجاعی او هم از این
می‌ترسیدند که ملیون تلافی‌اش را سر آن‌ها دربیابورند و هر لحظه منتظر بودند که
دستگیرشان کنند و به حسابشان برسند.

حال ارتشی هم در کار نبود مگر روی کاغذ. ژاندارمری و نظمیه بر روی هم

بیش تر از ۱۸۰۰ سرباز نداشتند و اسلحه و تجهیزاتشان هم کافی نبود. عملاً همه‌ی این نیرو فقط برای حفظ نظم در تهران کفایت می‌کرد.

خبر پشت خبر بود که از بسیج ترکمن‌ها در مرزهای شمال شرقی کشور زیر پرچم شاه سابق حکایت می‌کرد. بیم آن می‌رفت که یکی دو هفته‌ی دیگر پشت دروازه‌های تهران باشد.

سالارالدوله برادر شاه سرگرم تاخت و تاز در اطراف همدان بود و طبق گزارش‌ها هزاران کُرد را با خود همراه کرده بود. کابینه‌ی جدید از ترس به خود می‌لرزید.

تا این لحظه، حکومت شور و هیبستگی‌اش را تا حدودی حفظ کرده بود. ولی هنگامی که ترس بر پیکرش مستولی شد رفته‌رفته واداد و چند روزی نگذشته چیزی از حکومت باقی نماند مگر تک‌توک مردانی که یکنه برای حفظ مشروطیت و سرکوب دشمنان آن سینه سپر کرده بودند.

پیشاپیش این مردان، یفرم‌خان رییس نظمی و ژاندارمری تهران بود که در فصل‌های گذشته از او یاد کردیم. یفرم‌خان ارمنی ترک‌تباری است که سال‌ها پیش به رشت آمده و کار گِل پیشه کرده بود. از پدران‌ش کسی چیزی نمی‌دانست. امروزه همه بر این باورند که سرکرده‌ی حقیقی مجاهدین رشت او بوده و سپهدار اعظم رهبری اسمی آن‌ها را بر عهده داشته است.

پس از فتح تهران در ۱۲۸۸/۱۹۰۹ و بازگشت حکومت مشروطه، یفرم‌خان به مقام ریاست نظمی‌های پایتخت منصوب شد، منصبی که در ایران مسئولیت سنگین‌تر و منزلت بیش‌تری دارد تا در جوامع پیشرفته‌تر.

در این مقام، او تنها نیروی متشکل و نسبتاً مجهز دولت مشروطه را تأسیس و حفظ کرد و به‌وسیله‌ی آن توانست نظم کاملی در شهر برقرار کند. یفرم‌خان جاذبه‌های داشت که مردان وفاداری را به‌سوی‌ش جلب می‌کرد و در کنارش نگه می‌داشت. درس زیادی نخوانده بود اما فراوان تدبیر و شجاعت و هوش نظامی داشت.

در بحرانی که اکنون مردم ایران با آن روبه‌رو بودند یفرم‌خان دوباره در کانون توجه قرار گرفت. مسیحی بود و غیرمسلمان، اما به‌رغم این عیب بزرگ از نظر مسلمانان، و حسادتی که با افزایش قدرت و نفوذش برمی‌انگیخت، کسی تردید نداشت که امنیت شهر و چه‌بسا نجات حکومت مشروطه از تظاول نیروهای شاه سابق در گرو او بود.

۱۹ ژوئیه/۲۷ تیر با اعلام حکومت نظامی، مصمصام السلطنه، وزیر جنگ، حاکم نظامی تهران شد و عملاً اختیار مرگ و زندگی هوطنانش به دست وی افتاد. یکی از نخستین اقداماتی که پیشنهاد شد دستگیری تفاله‌های دسیسه‌گر و نسبتاً پرشمار حکومت پیشین برای جلوگیری از تحریکات آن‌ها علیه دولت مشروطه بود. کابینه فهرستی با ۳۰-۴۰ نام نوشت و به نایب‌السلطنه نشان داد و به دست یفرم‌خان سپرد تا دستگیرشان کند.

۲۰ ژوئیه/۲۸ تیر نایب‌السلطنه پی من فرستاد و ساعتی با هم درباره‌ی اوضاع گفت‌وگو کردیم. من توصیه کردم که پی‌درنگ نیرویی از تهران به مقابل شاه سابق گسیل شود، بیش‌تر به جهت تأثیر روانی آن در کسانی که شک داشتند دولت مشروطه در برابر او ایستادگی کند. نایب‌السلطنه پیشنهاد را پذیرفت و جلسه‌ای با شرکت من و مصمصام السلطنه و یفرم‌خان تشکیل داد. پیشنهاد دیگر من به نایب‌السلطنه این بود که مجلس قانونی بگذرانند و اعلام کند شاه سابق و دو برادرش که دست به قیام مسلحانه علیه حکومت قانونی کشور زده‌اند یاغی محسوب می‌شوند و هرکس آن‌ها را زنده یا مرده تحویل دهد پاداش هنگفتی خواهد گرفت. حضرت اشرف این فکر را هم پسندید و گفت که دنیالش را در کابینه و مجلس خواهد گرفت. این را هم اضافه کرد که یفرم‌خان عده‌ای از مرتجعان سرشناس را در یکی دو روز آینده دستگیر خواهد کرد. من گفتم بهتر است هر چه زودتر دست به کار شود، چون هر روزی که می‌گذرد ترس و دودلی و سردرگمی مردم بیش‌تر می‌شود.

همان روز صبح کاملاً محرمانه شنیده بودم دولت بریتانیا به سفارتش در تهران پیغام داده که انگلستان در مورد عدول روسیه از وعده‌ها و توافق‌هایش و مواد قرارداد رسمی‌ای که دو قدرت در سپتامبر ۱۹۰۹ با دولت مشروطه امضا کرده‌اند و به موجب آن اجازه نداشته‌اند که شاه مخلوع را برای بازپس‌گیری سلطنت آزاد بگذارند اعتراض خواهد کرد. بنابراین بدون واژه به حضرت والا گفتم حتی دولت انگلیس هم بعید است این پیمان‌شکنی آشکار محمدعلی‌میرزا را ندیده بگیرد و می‌توانیم به ابراز ناخرسندی‌اش امیدوار باشیم. نایب‌السلطنه دلگرم شد.

همان شب سیه‌دار تلگرافی از شاه اسبق دریافت کرد. گفته بود دولت را به دست بگیرید و نظم را برقرار کنید تا من برسم. سیه‌دار اعلام کرد که جوابش داده

که «ملت دیگر یوغ شما را تحمل نمی‌کند.» ولی این که آیا واقعاً این جواب را داده بود جای تردید داشت.

حالا مثل روز روشن بود که بعضی از اعضای دولت از جمله سپهدار، محتشم‌السلطنه و معین‌الدوله با جان و دل تدارک مقاومت را نمی‌دیدند. سپهدار منفعلانه در خانهدی شیرانش مانده بود و برای صدور فرمان دستگیری به یفرم‌خان مدام امروز و فردا می‌کرد. مردم تهران به سرعت از او سلب اعتماد کردند و کابینه عملاً دود شد و به هوا رفت.

۲۱ ژوئیه/۲۹ تیر گفت‌وگویی داشتم با صمصام‌السلطنه. گفت ۲۰,۰۰۰ تفنگچی بختیاری دستور گرفته‌اند فوراً در اصفهان جمع شوند و آماده‌ی حرکت به سمت تهران باشند. سفر نیرویی به این تعداد تا پایتخت کمابیش ده روز طول می‌کشید. من تلگرافی دستور دادم مبلغی برای مخارج اولیه به حاکم اصفهان که او هم از خان‌های بختیاری بود پرداخت کنند. صمصام‌السلطنه قول داد از دولت و مجلس بخواهد جایزه‌ای ۱۰۰,۰۰۰ تومانی برای سر محمدعلی میرزا و ۲۵,۰۰۰ تومان برای هر یک از برادران او — سالارالدوله و شعاع‌السلطنه — تعیین کنند. وزیر جنگ از این فکر چنان بر سر شوق آمد که گفت اگر مجلس تردیدی در این مورد از خود نشان داد من جایزه‌ها را از عایدات املاک می‌پردازم.

صمصام‌السلطنه شصت و اندی سال داشت و بسیار بلندقد و راست قامت بود. سواد چندانی نداشت اما مردی با عزت نفس فراوان بود و بسیار ساده‌اندیش، چنان که ذهنیت‌اش را می‌شد کمابیش کودکانه شمرد. فوق‌العاده خوش‌قلب بود و زود تحت تأثیر برادران و بستگان نیرنگباز خود قرار می‌گرفت. مسئولیت‌های ناآشنایی که این روزها بر دوشش افتاده بود آزارش می‌دادند و مشتاق بود که هر چه زودتر آبرومندانه خودش را از زیر بار آن‌ها خلاص کند. برادرش سردار اسعد دو سه هفته پیش تر راهی اروپا شده بود و اکنون صمصام‌السلطنه خان خانان ایلات بختیاری بود.

در همین ملاقاتمان گفت چنان سرسپرده‌ی مشروطیت است که همان روز صبح به نایب‌السلطنه پیشنهاد کرده به اسم پیک برود نزد شاه مخلوع و تپانچه‌اش را از زیر لباسش درآورد و مردک را هلاک کند. گفت «دیگر چیزی از عمر من نمانده و اگر بتوانم با ریختن خونم کشورم را از شر این حاکم جبار نجات دهم جانم را به قیمت خوبی فروخته‌ام.» نایب‌السلطنه پیشنهادش را نپذیرفته بود.

بعد صمصام‌السلطنه پرسید آیا در مقام حاکم نظامی این اختیار را دارد که مبلغی را خرج دفاع از ملت کند؟ وقتی جواب دادم طوری که از قانون می‌فهم می‌توانید، از من خواست که ۱۰۰،۰۰۰ تومان برایش فراهم کنم تا کسانی را بفرستد محمدعلی میرزا و برادرانش را بکشند. گفتم به گشام بهتر است این جور کارها را بگذاریم برای سران قشون و نظمی. به سپهدار و محترم‌السلطنه و معین‌الدوله ابراز بی‌اعتنایی کرد. در ضمن پذیرفت که من از آن پس هر وجهی را مستقیم به «قشون مرکزی» در تهران بپردازم؛ به عبارت دیگر، پس از مشاهده‌ی عینی قشون و نه براساس لیست حقوقی که وزارت جنگ تهیه و ارسال می‌کرد. با این اقدام، پرداختی ماهانه به حساب قشون از ۴۲،۰۰۰ تومان به حدود ۱۲،۰۰۰ تومان کاهش پیدا کرد.

تا این لحظه عده‌ای از عناصر مرتجع در روستای زرگنده که مقر تابستانی سفارت روسیه در تهران است تحصن کرده بودند، چون روس‌ها به دولت ایران اجازه‌ی ایجاد مزاحمت در آن روستا را نمی‌دادند. در تمام طول نبردهای نظامی که بعد از آن درگرفت، این افراد از آن مکان امن به دسیسه‌چینی علیه دولت مشروطه مشغول بودند.

یک فوج بختیاری در تهران مستقر بود که عده‌ی آن‌ها بالغ بر ۶۰۰ نفر فرض می‌شد و گارد تشریفات خان‌های بختیاری ساکن تهران به شمار می‌رفت، اما حقوق آن‌ها را ماهانه دولت می‌پرداخت. این فوج هسته‌ی مرکزی قوای اعزامی را تشکیل داد.

یفرم خان نقشه‌ی عملیات نظامی‌اش را برای من توضیح داد، ولی گفت جرئت نمی‌کند آن را یا هیچ‌یک از وزرا در میان بگذارد چون به آن‌ها اعتماد ندارد. به افرادش دستور داد توپ اشتنايدر را خودشان یک بار از نو خرج‌گذاری کنند، زیرا از بریگاد قزاق تحویلش گرفته بود و به آن اطمینان نداشت. گفت سپهدار باید حلق آویز یا تیرباران شود و از مجلسیان هم عصبانی بود که هنوز با پرداخت مقرری مختصری که برای ماژور هازه^۱ تقاضا کرده بود موافقت نکرده بودند. هازه‌ی آلمانی که از توپخانه سررشته داشت سال قبلش در حال اجرای دستورات یفرم، زخمی شده بود. برای مقابله با نیروی رهسپار از استرآباد به خدمات او نیاز

داشتند، ولی هازه از نامهربانی‌ها دل‌زده بود. چون او را تنها برای آموزش توپخانه استخدام کرده بودند، این‌که شخصاً در جنگ شرکت بکند یا نه، به تصمیم خود او بستگی داشت. من زود توانستم مقرری او را درست کنم و او هم پذیرفت که یفرم را همراهی کند.

شاید مین پرست‌ترین رهبر ایرانی در این زمان حسین‌قلی‌خان نواب بود، مردی که با خصایل و کمالاتش هر جای دنیا و در هر شرایطی که بود جایگاه رفیعی پیدا می‌کرد. او وزیر خارجه بود تا دسامبر ۱۹۱۰/آذر ۱۲۸۹ که رفتار توهین‌آمیز سفارت‌های روس و انگلیس ناچار به کناره‌گیری‌اش کرد. از آن پس دیگر هیچ منصب سیاسی نپذیرفت و شب و روزش را وقف اصلاح امور و وطنش کرد.

حسین‌قلی‌خان حدوداً ۵۵ سال داشت، خوش‌قد و قامت بود، تحصیلات اروپایی عالی داشت، انگلیسی و فرانسوی را به روانی فارسی تکلم می‌کرد، و مهم‌تر از همه این‌که به شرافتمندی در کار و زندگی شهرت داشت. در سیاست دموکرات بود و همه او را رهبر حقیقی حزب دموکرات می‌دانستند، یا این‌که خیلی دموکرات‌های دیگر در داخل و خارج مجلس از او سرشناس‌تر بودند. من در تمام مدت مرادهم با او تا زمانی که تهران را ترک گفتم او را جز بزرگمردی بلندنظر و مین‌پرستی سرسپرده‌ی مصالح کشورش نیافتم.

در ملاقاتی که در خانه‌ی نواب پیش آمد، یفرم‌خان گفت همان روز صبح فرمان دستگیری حدود ۲۰ نفر ضدانقلاب را از هیئت وزیران دریافت کرده، ولی یک ساعت بعدش هنوز دستور را اجرا نکرده سپهدار تلفن زده و دستور قبلی را لغو کرده است. (سپهدار هنوز رسماً رییس‌الوزرا بود.) لحظه‌ای بعد یکی از افسران یفرم‌خان وارد شد و گزارش داد که افراد نظمیۀ مردی به اسم نظام‌السلطنه را با چند مرتجع دیگر دستگیر کرده‌اند، ولی آن‌ها مدعی شده‌اند که مشغول سازماندهی نیروی داوطلبی به فرمان سپهدار بوده‌اند. یفرم گفت مطمئنم که سپهدار دستور می‌دهد آزادشان کنم و اگر دستورش را اجرا نکنم او که روابط گرمی با بعضی روحانیان دارد به من انگِ کافر می‌زند و خودش قهرمان مسلمانان قشری می‌شود. یفرم‌خان معتقد بود که خود سپهدار را باید دستگیر کرد، اما به علتی که گفتم مایل نبود خودش دست به این کار بزند.

طرحم را درباره‌ی ایجاد ژاندارمی خزانۀ با آن‌ها در میان گذاشتم و یفرم‌خان

بی تعارف گفت که بوی تقسیم ایران بین روس و انگلیس از آن می آید، خصوصاً اگر ریاستش به ماژور استوکس سپرده شود.

در همین ملاقات، قرار شد نیروی سوار داوطلبی تحت امر یفرم خان تشکیل شود.

صبح روز بعد، ۲۳ ژوئیه/۳۱ تیر صحمام السلطنه و ارباب کیخسرو برای رایزنی با من به پارک اتابک آمدند. اولی سپهدار را خیانتکار و نایب السلطنه را بی اراده و ناتوان می دانست. گفت لایحه‌ی تعیین جایزه برای دستگیری شاه سابق و برادرانش را در هیئت دولت مطرح کرده، اما وزرا گفته‌اند به قدری «غیرعادی» است که از فرستادنش به مجلس بیم دارند. اضافه کرد که به اصفهان هم تلگراف زده و خواسته که ۳,۰۰۰ بختیاری دیگر راهی تهران شوند. گفت که ضمناً هیئت دولت با ارائه‌ی لایحه‌ی من به مجلس در مورد پرداخت حقوق به ماژور استوکس بعد از این که از سمتش در ارتش هندوانگلیس استعفا می داد مخالفت کرده است.

روزیه روز وضع تهران خراب تر و طرفداری بعضی قشرها از شاه سابق بیش تر می شد. دولت ائتلافی جدید که انتظار زیادی از آن می رفت علناً تجزیه شده بود و سه عضو اعتدالی آن، سپهدار و محتشم السلطنه و معین الدوله، آشکارا با چهار همکار دموکرات خود دشمنی می ورزیدند. از دستگیری و مجازات وطن فروشان سرشناس که بی پرده در حال فعالیت علیه دولت مشروطه بودند خبری نبود و سپهدار هم هنوز آن قدر طرفدار در مجلس داشت که نگذارند اقدامی علیه او صورت گیرد.

به من دستور داده بودند فوراً ۵۰۰ ژاندارم برای خزانه استخدام کنم. دو روز بعد نیز صرف تهیه‌ی البسه و تجهیزات برای آن‌ها شدند. در این مدت بارها دیدارهایی با سران دو جناح مجلس داشتم و گویا آن‌ها هم به این نتیجه رسیده بودند که بیش تر نباید دست روی دست گذاشت.

۲۵ ژوئیه/۲ مرداد مجلس با اکثریتی قوی به دفع شر سپهدار و محتشم السلطنه رأی داد و بی درنگ هیئتی به نزد نایب السلطنه فرستاد و خواستار استعفای این دو وزیر شد و خواسته‌اش تحقق یافت. همه نفس راحتی کشیدند و اقدامات برای تشکیل دولت جدیدی که باید قلباً به پاسداری از حکومت مشروطه اهتمام می ورزید آغاز شد.

دو روز قبلش افراد یفرم‌خان مجدالدوله را به جرم خیانت گرفته بودند و در دادگاه نظامی به اعدام در روز ۲۵ ژوئیه محکوم شده بود، ولی اندکی پیش از اجرای حکم، وزیرمختار انگلیس سیر جورج بارکلی نامه‌ای برای دولت ایران فرستاد و خواستار محاکمه‌ی رسمی متهم شد و به‌صراحت نوشت که اعدام او موجب ناخرسندی سفارت بریتانیا خواهد شد. مجدالدوله هم مثل وزیرمختار از پادشاه بریتانیا نشان «کی سی ام جی»^۱ گرفته بود.

این مداخله اثر بدی داشت که بی‌گمان سیر جورج بارکلی حساب آن را نکرده بود، زیرا برای بزدلان جای تردید باقی نگذاشت که هر دو دولت روس و انگلیس پنهانی از نقشه‌های شاه معزول طرفداری می‌کنند. حتی یفرم‌خان هم این‌طور فکر می‌کرد. موقع دستگیری مجدالدوله یک ژاندارم و دو خدمتکار — که یکیشان زن بود — کشته شده بودند.

۲۶ ژوئیه/۳ مرداد دولت جدید با این اعضا تشکیل شد: رئیس‌الوزرا و وزیر جنگ، صمصام‌السلطنه؛ وزیر خارجه، وثوق‌الدوله؛ وزیر مالیه، حکیم‌الملک؛ وزیر عدلیه، مشیرالدوله (برادر مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس)؛ وزیر علوم و معارف، علاء‌السلطنه؛ وزیر داخله، قوام‌السلطنه؛ وزیر پست و تلگراف، دبیرالملک.

روز بعد خبر آمد که جلوداران قشون محمدعلی میرزا به چند مایلی شهر مهم شاهرود رسیده‌اند. پیشکار مالیاتی من از آن‌جا تلگراف زد که شاهزاده شعاع‌السلطنه پیغام داده است اگر جانت را دوست داری فی‌الفور مالیات‌ها را جمع می‌کنی و تحویل حاکم منصوب محمدعلی شاه می‌دهی. این مشروطه‌خواه و قادیار تلگراف را خودش فرستاده و خواهش کرده بود جواب آن را ندهم چون دریافت تلگرافی از من به قیمت جان او تمام می‌شد. روز بعد یک تلگراف دیگر زد به این مضمون که ۴۰۰ ترکمن غافلگیرانه به شاهرود حمله کرده و همه‌ی ادارات دولتی و حتی خانه‌ی او را غارت کرده‌اند. او توانسته بود با خانواده‌اش بگریزد و در منزل یک دوست ارمنی پنهان شود.

تا ۲۸ ژوئیه/۵ مرداد همه‌ی وزرا لایحه‌ی انعقاد قرارداد با مازور استوکس را امضا کرده بودند و من با خریداری اسناد قرضه‌ای از محل وام سال ۱۹۱۱ بانک

1. Knight Commander of the Order of St. Michael & St. George

از نشان‌های عالی دولتی در بریتانیا که بیش‌تر به اتباع بیگانه و انگلیسی‌های شاغل در مستعمرات بریتانیا داده می‌شود. م.

شاهنشاهی توانستم منبع مالی لازم را برای پرداخت حقوق او بعد از استعفایش فراهم آورم.

همان روز یکی از غایبندگان مجلس یک فدایی را پیش من آورد (نامش را به علتی روشن نمی‌آورم) و گفت که اقرار کرده ملاقاتی با یک نایب‌کنسول روس در تهران داشته و برای کسب حمایت و نظر مساعد روس‌ها حاضر شده است. مرا که «موی دماغ روس‌ها در ایران شده‌ام» با گلوله یا زهر از پای درآورد. با این‌گونه ملاقات‌ها کنسولگری روسیه در واقع می‌خواست به طور رمزی پیامی را به گوش شاه اسبق برساند، پیامی که این خبرچین ناقل آن می‌شد. قصه نامحتمل به نظر نمی‌رسید، ولی من خواستم که مسکوتش بگذارند، چون کار مرا پیچیده‌تر از پیش می‌کرد.

روزی هم در یک مراسم سلام در دربار از فرج‌الله‌خان نامی شنیده بودند عضو دسته‌ای است که برای کشتن مستر شوستر به همان صورتی که صنایع‌الدوله را کشته بودند تشکیل شده. خبرش به عوامل نظمی‌ی یفرم‌خان رسیده بود و آقازاده‌ی ازجان‌گذشته را فلک کردند و به زنجیر کشیدند.

۲۹ زوییه/۶ مرداد مجلس با تصویب قانونی ۱۰۰,۰۰۰ تومان برای سر محمدعلی میرزا و ۲۵,۰۰۰ تومان برای سر هر یک از دو برادرش جایزه تعیین کرد. لایحه‌ی مقرری مازور استوکس هم به تصویب رسید. همان روز عصر وزیر مختار روسیه به وزارت خارجه رفت و خواست که قراردادی با مازور استوکس امضا نشود و تهدید کرد که وگرنه دولت روسیه غرامت سنگینی مطالبه خواهد کرد! وزیر خارجه‌ی ایران چنان وحشت کرد که یادداشتی برای من فرستاد و نوشت که تا نایب‌السلطنه زیر قانونی را امضا نکند لازم‌الاجرا نیست — چیزی که هر دو می‌دانستیم دروغ است. در ایران به این می‌گویند «حفظ ظاهر».

کمی پیش از آن، محموله‌ی تیر و تفنگی که سپهدار قراردادش را با سفارت روسیه بسته بود به انزلی رسیده و در راه رشت به تهران بود. زمان ارسال آن این خطر بزرگ را به وجود می‌آورد که به چنگ ایادی شاه سابق بیفتد، ولی خوشبختانه بخش اعظم صندوق‌ها که محتوی ۷,۰۰۰ تفنگ و ۴,۰۰۰,۰۰۰ فشنگ بود نسبتاً صحیح و سالم به قزوین رسید و بعد در تهران تحویل اسلحه‌خانه‌ها شد. بدون آن‌ها دولت مشروطه تقریباً هیچ سلاحی برای دفاع از خودش نداشت. من هم ۱۵۰۰ تفنگ و ۶۰۰,۰۰۰ فشنگ گرفتم و در زیرزمین‌های منزلمان در پارک

اتابک پنهان کردم برای روزی که ژاندارمری خزانه به آن‌ها نیاز پیدا می‌کرد. در ایران اسلحه در هر تعداد سند رسمی هم ثبت شده باشد ممکن است در یک چشم‌به‌هم‌زدن غیب شود. بنابراین اگر انسان واقعاً به آن نیاز دارد نباید یک لحظه چشم از آن بردارد.

جا دارد که از برخورد دولت روسیه با تلاش‌های محمدعلی میرزا برای بازپس‌گیری تاج و تخت بیش‌تر صحبت کنیم. مقامات روسی منفعل نبودند و بیکار ننشستند.

دولت روسیه که برای خود و دولت انگلیس کار می‌کرد از دو سال پیش‌تر تعهد کرده بود که شاه سابق را به قول خودداری‌اش از تحریک سیاسی علیه دولت مشروطه پایبند نگه دارد. این چیزی بود که ماده‌ی ۱۱ قرارداد ۹ سپتامبر ۱۸/۱۹۰۹ شهریور ۱۲۸۸ که به امضای هر دو قدرت رسیده بود می‌گفت. اما دولت روسیه که به او اجازه داده بود از آدسا بگریزد و از خاک روسیه عبور کند و سوار یک کشتی روسی شود و از راه دریای خزر به خاک ایران قدم بگذارد، عملاً از هرگونه «اقدام مؤثر» برای جلوگیری از نه‌تنها تحریک سیاسی بلکه اعمال خصمانه‌ی او علیه دولت ایران طفره رفته بود. محمدعلی میرزا با چند افسر، یک ریش مصنوعی، یک محموله تفنگ و یک عراده توپ سریع که می‌گویند روی آن‌ها برچسب «آب معدنی» زده بوده‌اند از همه‌ی گلوگاه‌های نیازمند گذرنامه در خاک روسیه عبور کرده بود. این‌ها به‌علاوه‌ی گذرنامه‌ی جعلی‌اش که او را تاجری بغدادی به نام خلیل معرفی می‌کرده گویا کافی بوده است تا مأموران روس از همه‌جایی خبر گذرگاه‌ها را فریب بدهد. دولت روسیه ظاهراً می‌توانست به دنیا بقبولاند که لزومی نمی‌دیده برای محمدعلی میرزا مراقب بگذارد. او مدتی را در وین گذرانده و اسلحه خریده و تدارک لشکرکشی‌اش را دیده بود. بعضی اتفاقاتی را که در وین افتاده بود بعدها ارشدالدوله، رییس قشون شاه اسبق، پیش از مرگش نقل کرد. او با شاه به ایران برگشت و نیروهای تحت امر یفرم‌خان دستگیر و تیربارانش کردند.

مستر مور خبرنگار تایمز لندن در تهران که شب پیش از تیرباران ارشدالدوله در محل شورای نظامی حضور داشته گفته‌های او را در این زمینه چنین گزارش می‌کند:

در وین با محمدعلی ملاقات کردم. بعد سفیر روسیه^۱ به دیدن آمد و ما درخواست کمک کردیم. گفت روسیه از کمک معذور است. روسیه و انگلستان در مورد ایران قراردادی امضا کرده‌اند که نمی‌توانند آن را زیر پا بگذارند. تعهد کرده‌اند که در امور داخلی ایران دخالت نکنند. اضافه کرد «ولی راه باز است. اگر کاری برایتان نمی‌کنیم، جلوی کارتان را هم نمی‌گیریم. این‌که تا چه حد امکان موفقیت داشته باشید به خودتان بستگی دارد. اگر فکر می‌کنید می‌توانید سلطنت را از آن خود کنید یا پیش بگذارید. فقط بدانید که کمکی از ما ساخته نیست و اگر شکست خوردید ما مسئول آن نخواهیم بود.» ما گفتیم «ولی یک کمک از دست شما ساخته است. مبلغی به ما قرض بدهید.» جواب داد «بحال است.» و با این‌که خیلی خواهش کردیم و یک بار دیگر هم او را دیدیم زیر بار ترفتنه فقط راهنمایی کرد که اگر محمدعلی رسید جوهراتی را که در گرو بانک روسیه در تهران است داشته باشد با آن می‌توان پولی فراهم کرد. ولی محمدعلی رسید نداشت و راه به جایی نبردیم.

محمدعلی میرزا با همراهان و تدارکات نظامی‌اش سوار بر کشتی روسی خریستوفوروس^۲ از بندری روسی در شمال باکو (بادکوبه) به راه افتاد و در گمش‌تپه‌ی ایران یا به خشکی گذاشت. با این‌که ناختمل به نظر می‌رسید، دنیا اگر سندی در دست نداشت فرض می‌کرد که فرار شاه سابق تماماً غافلگیرانه صورت

۱. مستر مور فارسی را خوب می‌فهمد و براساس شهادت او به جرئت می‌توان گفت که سفیر روسیه در وین این گفت‌وگوهای گزارش شده را با شاه سابق و رییس قشونش داشته است. ولی بعد از این‌که من در نامه‌ی سرگشاده‌ام به تاریخ مورخ ۲۱ اکتبر آن‌ها را نقل کردم دولت روسیه در یادداشتی رسمی انکار کرد که سفیرش در وین این حرف‌ها را زده و مدعی شد که همه جعل شده‌اند. این انکار رسمی، بعد که در مجلس عوام بریتانیا مطرح شد، حاضران را به خنده انداخت.

اما بعد من بی‌بردم که شاید دست‌کم در این یک مورد روس‌ها راست گفته باشند — البته اگر راست‌گویی را فقط در لفظ خلاصه کنیم. ظاهراً سفیر روسیه در وین نبوده که با محمدعلی میرزا و ارشدالدوله مذاکره کرده، ایرانی‌ها در زبان خود برای «سفیر» و «وزیرمختار» از یک لثت استفاده می‌کنند. وقتی ارشدالدوله در حضور مستر مور و افسران مشروطه‌خواه در شب پیش از مرگش می‌گوید که این مذاکرات با وزیرمختار روسیه در وین صورت گرفته است، مور و دیگران تصور می‌کنند منظور او همان سفیر روسیه است. ولی گویا وزیرمختاری که از او یاد می‌شود همان موسیو هارتویگ معروف است که سابقاً وزیرمختار روسیه در تهران بوده و هم‌ی سعی‌اش را برای حفظ سلطنت محمدعلی میرزا کرده و حالا سفیر کشورش در بلگراد بود. در زمان وقوع این مذاکرات، او بارها به وین رفته و گفت‌وگوها را با محمدعلی میرزا و ارشدالدوله بیش برده بود. این اطلاعات را من در ژانویه‌ی گذشته به دست آوردم که در راه بازگشت از ایران در وین بودم. ن.

گرفته و دولت روسیه در مورد این قصد شاه مطلقاً دستوری به نماینده‌ی دیپلماتیکش در بلغراد یا وین نداده بوده؛ اما شواهد فراوانی نشان می‌داد که نه تنها مقامات عالی دولت روسیه بلکه همه‌ی دستگاه اداری آن کشور هم از لشکرکشی محمدعلی میرزا برای بازپس‌گیری تاج و تخت ایران مطلع بوده‌اند. ده روز پیش از ورود محمدعلی میرزا به خاک ایران، وزیرمختار روسیه در ضیافت شامی در تهران گفته بود دو سه هفته‌ای بیش‌تر از عمر دولت مشروطه باقی نمانده است. حرف او بسیار موجب حیرت حاضران شده بود، اما در ۱۸ ژوئیه/۲۶ تیر که خبر ورود شاه معزول به پایتخت رسید آن‌ها به معنی گفته‌ی وزیرمختار پی بردند. بر کسی پوشیده نبود که نمایندگان کنسولی روسیه در هر جای ایران که بودند از شنیدن این خبر به وجد آمدند. حتی سعی نکردند این گرایش و احساس واقعی خود را پنهان کنند و انگار این هم کفایت نمی‌کرد، با اقدام یکپارچه و قاطعانه‌ای در بسیاری از نقاط به قشون و ایادی شاه یاری رساندند. روس‌ها محمدعلی میرزا را بهترین گزینه برای پیشبرد سیاست‌های تجاوزگرانه و استعماری خود در ایران می‌دانستند. دیده بودند دولت مشروطه، با مجلس انتخابی ۸۰ نفره‌اش، به مراتب سرکش‌تر از شاه مستبد تنهایی است که با تهدید می‌توان مرعوبش کرد یا با پول به خدمت امپراتوری روسیه درآوردش.

در ۲۳ ژوئیه/۳۱ تیر دولت ایران با ارسال یادداشتی به تک‌تک سفارت‌های مقیم تهران قانون جدید حکومت نظامی را به آن‌ها اطلاع داد. اغلب سفارت‌ها پاسخی طبیعی دادند و صرفاً توجه دولت را به بعضی مواد عهدنامه‌ی ترکمانچای جلب کردند، اما سفارت روسیه از ابتدا واکنش خصمانه‌ای نشان داد و مدعی شد این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که در هر زمان «هر تبعه‌ی روس غیرمجازی را که در وقایع جاری کشور دخالت کرد» دستگیر کند. روس‌ها با طرح این ادعا در این زمان قصد داشتند بهانه‌ای برای سفارت و کنسولگری‌های خود در ایران فراهم آورند تا هر مجاهد ایرانی‌ای را که در مقابل شاه اسبق طرف دولت مشروطه را گرفت با این ادعا که ممکن است تبعه‌ی روس باشد دستگیر کنند. اگر این تهدید به دستگیری هر تبعه‌ی روسی «که در وقایع جاری کشور دخالت کرد» بی‌تبعیض اجرا می‌شد، باید بیش‌تر کنسول‌های روسیه و کارمندانشان دستگیر می‌شدند.

در رشت کنسول روسیه فراتر رفت و به دولت ایران اطلاع داد که قصد دارد

هرکسی را که گمان برد تبعه‌ی روس است بگیرد و سر فرصت از او بازجویی کند و نگه داردش تا غائله بخوابد.

۳۱ ژوئیه ۸/ مرداد که هنوز چیزی از ورود محمدعلی میرزا به ایران نگذشته و چندان کاری برای بازپس‌گیری کشور صورت نداده بود، بریتانیا و روسیه یادداشتی رسمی در مورد اقدام خصمانه‌ی شاه مخلوع تسلیم دولت ایران کردند:

نظر به این‌که شاه معزول برخلاف توصیه‌های مکرر دولت‌های انگلستان و روسیه به اجتناب از هرگونه تحریک علیه دولت ایران اکنون به خاک ایران وارد شده است، دولت بریتانیا (نیز روسیه) اعلام می‌دارد که وی از این پس از حق دریافت مستمری تعیین‌شده در قرارداد محروم است. ولی از طرفی دولت بریتانیا (نیز روسیه) معتقد است حال که شاه مخلوع در ایران به سر می‌برد دولت بریتانیا (نیز روسیه) نمی‌تواند مداخله کند. بنابراین دولت بریتانیا (نیز روسیه) اعلام می‌دارد در مناقشه‌ی تأسف‌باری که در ایران رخ داده است به هیچ‌وجه مداخله نخواهد کرد.^۱

از این رو دولت مشروطه به واسطه‌ی غفلت رذیلانه یا تبانی لاقفل یکی از دولت‌هایی که تعهد داده بودند دقیقاً از همین اتفاق جلوگیری کنند گرفتار جنگ داخلی شد. ولی حتی زمانی که دست‌ها رو شد و این به اصطلاح اعلامیه‌ی بی‌طرفی دو قدرت منتشر شد، اگر آن‌ها بی‌طرفی را صادقانه مراعات کرده بودند دولت ایران به سرعت می‌توانست مشکلات بزرگی را که برایش تراشیده بودند از پیش پا بردارد. وقایعی که نقل خواهیم کرد نشان می‌دهند که مقامات روس در ایران تا چه اندازه به حفظ بی‌طرفی مدعای دولشان پایبند ماندند.

۲۹ ژوئیه ۶/ مرداد جانشین کنسول روس در اصفهان بر پایه‌ی برداشت خود از مفهوم بی‌طرفی به وزارت خارجه‌ی ایران نوشت:

بر اساس اطلاعات واصله به این کنسولگری، حکومت اصفهان در صدد تشکیل جلسه‌ای با حضور روحانیان و اعیان و اشراف و تجار به منظور تنظیم متن تلگرافی برای ارسال به نمایندگی‌های دول خارجی است به این مضمون که مردم محمدعلی را نمی‌خواهند و به ورود او در خاک ایران معترض‌اند. این جانب

پیشاپیش از شما می‌خواهم به افراد ذریع گوئید که چون این قضیه به ایران و ایرانیان مربوط است ایجاد مزاحمت برای سفارت امپراتوری و کنسولگری‌های روسیه حاصلی نخواهد داشت.

همین مقام دوباره نوشت:

نباید بیخود در مورد محمدعلی‌شاه به سفارت امپراتوری و کنسولگری‌های روسیه زحمت بدهید. پیشگیری و جلوگیری از این‌گونه وقایع وظیفه‌ی نمایندگان وزارت خارجه و دولت ایران است و باید به وظیفه‌ی خود عمل کنند.

رشیدالملک‌نامی را که سابقاً حاکم اردبیل بود به فرماندهی فوجی دولتی گهاشته بودند. او خائنانه از برابر دسته‌ی کوچک‌تری از شاهسون‌ها که همیشه سنگ محمدعلی‌میرزا را به سینه می‌زدند گریخت و متهم به وطن‌فروشی شد و دستگیرش کردند و در تبریز زندانی شد. ۲۷ ژوئیه/۴ مرداد سرکنسول روسیه در تبریز پس از آن‌که از نایب‌الحکومه خواستار آزادی رشیدالملک شده و پاسخ شنیده بود که به فرمان دولت مشروطه در زندان است، ۳۰۰ سرباز روس تا بن دندان مسلح را به دارالحکومه فرستاد که پس از ضرب و شتم نگهبانان ایرانی و اهانت به نایب‌الحکومه رشیدالملک را آزاد کردند و با خود بردند.^۱ اندکی بعد او به نیروهای شورشی شجاع‌الدوله^۲ پیوست که برای تبریز دندان تیز می‌کردند.

موارد متعدد دیگری هم از مداخله‌ی خصمانه‌ی دولت روسیه در امور داخلی همسایه‌ی مستقلش وجود داشت.^۳ کاپیش هر یک از آن‌ها اگر بین دو دولت همسنگ رخ می‌داد به جنگ منتهی می‌شد. در هر مورد طبق قاعده دولت ایران نامه‌ی اعتراضی تسلیم وزیرمختار روسیه در تهران می‌کرد. عین این اعتراض‌ها را

۱. دولت ایران رسماً در این مورد به سفارت روسیه اعتراض کرد و روس‌ها رسماً پذیرفتند که به سرکنسولستان در تبریز فرمان داده‌اند برای جلوگیری از مجازاتی که انتظار رشیدالملک را می‌کشید «اقدامات لازم» را انجام بدهد. دیدیم که سرکنسول چه اقداماتی را لازم دید — کارهایی که اگر پای دو قدرت هم‌تراز در میان بود به جنگ ختم می‌شد. تنها توجیهی که سفارت روسیه برای این افتضاح خود تراشید این بود که «نمایندگان دولت روسیه به رشیدالملک پناه داده بوده‌اند». واقعیت این است که حتی یک کلمه در این مورد بر زبان نیامده بود. هرچند اگر هم آمده بود از قبح عمل نمی‌کاست. ن.

۲. شجاع‌الدوله لقبی است که رحیم‌خان، راهزنی که در پیش‌درآمد از او سخن گفتیم، بر خود نهاده بود. اطراف تبریز او دائم تحت حفاظت سربازان روس بود و با افسران روس حشروشنتر داشت. او برای روس‌ها دستاویزی بود تا در آذربایجان نیرو نگه دارند. ن.

۳. برای نمونه‌های دیگر نگاه کنید به نامه‌ی نویسنده به روزنامه‌ی تایمز لندن در پیوست ۳. ن.

سفارت‌های ایران در سن پترزبورگ و لندن نیز صورت می‌دادند. ولی حتی یک مورد گزارش نشده که دولت روسیه به این اعتراض‌ها توجه کرده یا مقامی روسی را به سبب اعمالش توبیخ کرده باشد.

بعد از ظهر ۳۰ ژوئیه ۷ مرداد نظامی ایرانی باصلاتی به دیدنم آمد و اطلاع داد که دولت فرماندهی نخستین لشکرکشی علیه شاه مخلوع را به او سپرده است. نام او سردار محیی بود و سابقاً به معزالسلطان شهرت داشت. در سال ۱۲۸۸/۱۹۰۹ با مجاهدین تحت امر سپهدار در فتح تهران شرکت کرده بود و جنگاوری دلاور شناخته می‌شد. موقعی که به دفتر من آمد به سر تا پایش تیر و تفنگ و تپانچه بسته بود و چند قطار فشنگ با بیش از ۳۰۰ گلوله مثل حلقه‌های گل از سینه و کمر و شانم‌هایش آویزان بود. مرد تنومندی بود و چکمه‌های زرد براق بلندی به پا داشت. او پذیرفته بود که فوجی با چند صد سوار داوطلب فراهم آورد و به جنگ با ترکمن‌ها در شاهرود برود. مقدماً کاغذی به امضای وزیر جنگ بیرون آورد که درخواست حدود ۲۶,۰۰۰ تومان پول کرده بود. بیش‌تر این مبلغ را حقوق او در دو سمت فرمانده فوج مهاجم و حاکم شهر استرآباد تشکیل می‌داد (شهری که بعید بود پایش به آن‌جا برسد). مبلغ هنگفتی هم تنخواهی بود که خود او تصمیم می‌گرفت کجا خرجش کند. ایشان قبلاً هم ۶,۰۰۰ تومان پیشاپیش به‌عنوان حقوق حاکم کرمان گرفته بودند، ولی هنوز یا به کرمان نگذاشته بودند. من بعد از مکاتبات نسبتاً دوستانه‌ای با کابینه مبلغ درخواستی را پرداختم، اما زود پی بردم که این تازه اول دست‌درازی‌های کابینه به خزانه‌ی عمومی است و ادامه پیدا کرد تا پنج ماه بعد که من تهران را ترک گفتم. گویا هرکس به هر بهانه‌ای از دولت پول می‌خواست تأیید کابینه یا وزیر جنگ را می‌گرفت و به‌سراغ خزانه‌داری می‌آمد. این جریان بی‌وقفه ادامه داشت. متأسفانه تلاش‌هایی که دولت برای مقابله با شاه مخلوع صورت می‌داد آلوده به اشتیاق آشکاری به جبران مالی زحمات نورچشمی‌ها بود.

همین روزها تفنگچی‌های بختیاری با خان‌های خود دسته‌دسته به تهران می‌رسیدند و پول‌هایی که مطالبه می‌کردند به‌قدری نامعقول و بی‌تناسب با اجرت عادلانه و نیازهای واقعی آن‌ها بود که من طی ماه‌های بعد بارها ناچار شدم کابینه را تهدید کنم که چنانچه دست از تأیید این غارتگران خزانه برندارد استعفا خواهم داد. حتی وزیر مالیه حکیم‌الملک هم از این حرکات خان‌های بختیاری شرمند بود و او هم تهدید کرد که اگر کابینه به تأیید آن‌ها ادامه دهد استعفا خواهد کرد. اولین

فوج بختیاری که به تهران رسید تحت فرماندهی خان جوانی به نام معین‌همایون بود که خود را مبین‌پرستی واقعی نشان داد و در نبردها شجاعت فراوانی از خود به نمایش گذاشت.

۳ اوت/ ۱۱ مرداد شاهزاده سالارالدوله به کرمانشاه در غرب ایران رسیده و به تجار دستور داده بود از پرداخت حقوق گمرکی خودداری کنند و خواسته بود که به او ۵۰,۰۰۰ تومان «قرض» بدهند. همین درخواست را از شعبه‌ی بانک شاهنشاهی در کرمانشاه هم کرده بود ولی بانک نپذیرفته بود.

حالا کابینه، از جمله شخص رییس‌الوزرا صمصام‌السلطنه، به سبب اعتراض‌های من به غارت رسمی خزانه، علناً با من دشمنی می‌ورزید. رییس‌الوزرا که وعده داده بود در سازماندهی ژاندارمری خزانه به من کمک کند اکنون طفره می‌رفت و به وزارت جنگ اجازه نمی‌داد سرپایزخانه و تجهیزات در اختیارم بگذارد.

قشون دولتی در این زمان مرکب بود از عده‌ی نامعینی بختیاری نامتشل و پراکنده در اصفهان و راه تهران و مستقر در تهران به علاوه‌ی ۱۲۰۰ مأمور نظمیه و ۵۰۰ ژاندارم در پایتخت. ۵۰۰ ژاندارم دیگر هم تحت امر یک نایب (ستوان) یفرم‌خان در قزوین بودند و حدود ۲۰۰ داوطلب ارمنی که «حربی حرفه‌ای» شناخته می‌شدند.

۸ اوت/ ۱۶ مرداد خبر آمد که ارشدالدوله یک فوج دولتی را که در دامغان مستقر بودند شکست داده است. عده‌ای از افراد آن به اردوی شاه معزول پیوسته بودند. سپهدار زمانی که وزیر جنگ بود این فوج را با دو عراده توپ آن‌جا مستقر کرده بود. این توپ‌ها با دیگر ملزومات و مهات آن‌ها حالا به دست قشون محمدعلی‌میرزا افتاده بود. خیلی‌ها اعتقاد داشتند که حادثه‌ی ناگوار با زمینه‌چینی قبلی خود سپهدار اتفاق افتاده است. دیگر کم‌تر کسی در خیانتکاری او تردید می‌کرد. در ماه اوت چند فوج از نیروهای ملی به مقابل محمدعلی‌میرزا و ایادی‌اش در شمال ایران گسیل شدند. نخستین پیروزی بزرگ را نیروهای دولتی در فیروزکوه واقع در کوه‌های شمال شرقی تهران به دست آوردند. در تنگه‌ای معین‌همایون، خان جوان بختیاری، رشیدالسلطان را گرفت و ۶۰ نفر از افرادش را کشت.

شب ۱۵ اوت/ ۲۳ مرداد شاهزاده سالارالدوله با ۸۰۰ سوارش همدان را اشغال کرد. قشون دولتی که گمان می‌رفت آن‌جا مستقر باشد هیچ ایستادگی‌ای از خود نشان نداد.

از تحرکات و محل استقرار خود شاه کسی درست خبر نداشت. گزارش می‌شد از این‌که شنیده ۱۰۰،۰۰۰ تومان جایزه برای سرش گذاشته‌اند ترس برش داشته و شایع شده بود که دمش را روی کولش گذاشته و برگشته به همان کشتی روسی که در ساحل لنگر انداخته بود. در این میان یفرم‌خان دسته‌های کوچکی از افراد زبده را مأمور محافظت از گردنه‌های کوهستانی منتهی به تهران کرده و امید بسته بود که بتواند نیرویی به پشت اردوی شاه بفرستد و ارتباطش را با دریا قطع کند. یفرم‌خان خود با توجه به اوضاع بحرانی پایتخت قصد نداشت تهران را برای رفتن به جنگ قشون شاه، تا به نزدیکی تهران نرسیده بودند، ترک کند.

۱۱ اوت/ ۱۹ مرداد به مهمانی شام کلنل پدوز^۱ نماینده‌ی شعبه‌ی لندن شرکت برادران سلیگمن^۲ رفتم. سِر جورج بارکلی وزیرمختار بریتانیا، موسیو پاکلیوسکی کوزیل همتای روس او، و مستر مور خبرنگار تایمز لندن هم حضور داشتند. آزادانه درباره‌ی اوضاع کشور گفت‌وگو کردیم و وزیرمختار روس پیش‌بینی کرد که به‌زودی شاهد ورود پیروزمندانه‌ی شاه سابق به تهران خواهیم بود. در مورد استخدام مازور استوکس هم مفصل بحث کردیم. بعد از شام چند دست بریج بازی کردیم و وزیرمختار روس خوش‌شانسی من در بازی را ظاهراً به حساب ورزشی‌های امریکایی‌ها در امور مالی گذاشت.

شب با وزیرمختار در ایوان خانه قدم زدیم. موسیو پاکلیوسکی مرد جذابی بود. دوباره از بی‌لیاقتی دولت مشروطه سخن گفت و بی‌پرده از من پرسید آیا مایلیم پس از بازگشت محمدعلی میرزا هم در ایران بمانم و سمت خزانه‌دار کل یا وزارت را با همان اختیار کاملی که فعلاً داشتم بپذیرم؟ خاطرم را هم جمع کرد که اگر پیشنهادش را بپذیرم از حمایت کامل دولت روسیه برخوردار خواهم شد و از کارم پشیمان نخواهم شد. در انتخاب کلمات دقت کرد ولی معنی حرفش روشن بود. شک ندارم که وزیرمختار پیشنهادش را کاملاً معقول می‌دانست و به هیچ‌وجه قصد اهانت نداشت. ولی اگر زبان دیپلماتیکش را کنار می‌گذاشتی لب مطلب این بود که به من پیشنهاد می‌شد دیگر با دولت فعلی همکاری نکنم و بگذارم زودتر ورشکسته و نابود شود تا بعد کمر به خدمت هیولای سیاهدل خونخواری بیندم که توکر دست‌نشانده‌ی دولت روسیه می‌شد. جواب دادم من پذیرفته‌ام که با همه‌ی وجود در خدمت دولت

فعلی باشم و به هر قیمت تمام شود برای محمدعلی میرزا کار نخواهم کرد.

حالا که فکر می‌کنم می‌بینم ابراز علاقه‌ی پرشور دیپلمات‌های روسیه در تهران و وین به بازگشت محمدعلی شاه آشکارتر از این بود که وزارت خارجه‌ی بریتانیا بتواند مدعی عدم اطلاع یا مشارکت روسیه در تقض قرارداد سپتامبر ۱۹۰۹ شود. ۱۵ اوت/۲۳ مرداد نایب‌السلطنه در گفت‌وگویی طولانی با من تصویر بسیار ناامیدکننده‌ای از اوضاع کشور برام ترسیم کرد. با این حال از مدیریت امور مالی دولت ابراز رضایت کرد و گفت در ایران هر وقت نظارت مؤثری بر این امور صورت گرفته صدای همه درآمده.

سه افسر سوئدی هم که دولت ایران برای آموزش ژاندارم‌های وزارت داخله استخدام کرده بود برای شروع کار خود وارد تهران شدند.

بعد از چند جلسه مذاکره‌ی طولانی با کابینه عاقبت به توافق رسیدیم که حقوق به اصطلاح «قشون مرکزی» را خود خزانه‌داری مستقیماً بپردازد نه وزارت جنگ. صرفه‌جویی فراوانی از این رهگذر ممکن شد.

۲۰ اوت/۲۸ مرداد گزارش آمد که شاهزاده سالارالدوله با ۱۰,۰۰۰ نفر در همدان آماده‌ی حرکت به سوی تهران است. اکنون کل نیروهای ملی مستقر در داخل و اطراف پایتخت از ۳,۰۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد و دوباره ترس در دل‌ها افتاد.

سه شنبه ۲۲ اوت/۳۰ مرداد چهاردهمین سالروز ولادت شاه صغیر بود و مراسم سلام باشکوهی به مناسبت آن در کاخ تابستانی او در حومه‌ی تهران برگزار شد. من نتوانستم شخصاً در مراسم شرکت کنم، ولی معاون اولم مستر کِرِنز در آن حضور یافت و یک عاج نهنگ قطبی را که آدمیرال (دریاسالار) پیری^۱ از سفر اکتشافی اخیرش آورده بود به والا حضرت تقدیم کرد. کاشف مشهور خودش سوغات گرانبها را امضا کرده بود. کاردار ایران در واشنگتن تحویلش گرفته بود و به کِرِنز سپرده بودش تا به ایران بیاورد.

احمدشاه پیش از آن کِرِنز را ندیده بود و به علت اشتباه مترجمان تا مدتی تصور کرده بود او همان کاشف است که عاج را برایش آورده. ولی عاقبت اشتباه رفع شده و کِرِنز نفس راحتی کشیده بود.

این روزها زندگی در تهران چندان دلچسب نبود. گرما، با وجود خشکی هوا،

انسان را کلافه می‌کرد. ولی بدتر از آن گرد و خاک رفت‌وآمد در کوی و برزن بود که از صبح علی‌الطولوع به هوا بلند می‌شد و تا دیروقت شب به زمین نمی‌نشست. خوشبختانه عمارت اتابک مثل اغلب خانه‌های بزرگ تهران زیرزمین‌های وسیعی درست مطابق مساحت طبقه‌ی همکفش داشت که همیشه، حتی در داغ‌ترین ساعت‌های روز، خنک بودند و من دفتر کارم را به زیرزمین منتقل کرده بودم. در تمام تابستان، از اواسط ژوئن تا اواخر سپتامبر، همی سفارت‌های خارجی و بیش‌تر اروپایی‌های مقیم تهران و بسیاری از اعیان تهران به بیلاق‌های دامنه‌ی کوه‌های شمال شهر نقل مکان می‌کنند. اما چون من تازه کار سازماندهی خزانه‌داری را آغاز کرده بودم لازم می‌دیدم در شهر که ادارات دولتی بودند بمانم. در نیمه‌ی دوم اوت پول‌خواهی خان‌های بختیاری در تهران چنان ابعاد زشتی پیدا کرد که ناچار شدم هر درخواست پولی را، تا عملیات نظامی مشخصی انجام نمی‌گرفت، رد کنم. بوبرده بودند که دولت به خاطر بی‌کفایتی ارتش ثابتش در تنگنا قرار دارد و ظاهراً نهایت استفاده را از آن می‌کردند. رفتار پول‌پرستانه‌ی آن‌ها چنان صورت آشکاری داشت که نفرت زیادی از آن‌ها در تهران به وجود آمده بود. در خلال ملاقات‌هایی با وزرای مختار روس و انگلیس درباره‌ی وام ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ای که مدتی بود من سرگرم پیشبرد مذاکراتش با شعبه‌ی لندن شرکت برادران سلینگمن بودم صحبت کردیم.

چندی بعد سیر جورج بارکلی از مشکلاتی که وضع راه‌های جنوب برای دولت او پیش آورده سخن گفت و پرسید نمی‌شود فکری برایش کرد؟ توضیح دادم خروج تفنگچی‌های بختیاری از این نواحی برای شرکت در دفاع از دولت مشروطه باعث شده که بسیاری از تکه‌های جاده‌های بازرگانی بدون محافظ رها شوند و انصافاً دولت ایران را نمی‌توان مسئول آن دانست. سیر بارکلی پیشنهاد کرد پس شما خودتان مراقبت از این راه‌ها را به عهده بگیرید، یا لاقلاً بخشی از ژاندارمری خزانه‌تان را مأمور احیای نظم در آن‌ها کنید. گفت اگر به دولتتان اطلاع بدهم که شما عهده‌دار این کار شده‌اید وزارت خارجه از زیر فشار خارج خواهد شد، چون مدام به اتهام ناتوانی در حراست از منافع تجاری بریتانیا در این بخش از ایران مورد سؤال و انتقاد مجلس عوام است. جواب دادم اگر دولت بریتانیا کمک کند که ژاندارمری خزانه با نیروی کافی هر چه سریع‌تر تشکیل شود، من، با تأیید دولت ایران، این مسئولیت را خواهم پذیرفت؛ اما عامل اصلی در سازماندهی این ژاندارمری

بهره‌گیری از کار مازور استوکس است و تا موقعی که خزانه‌داری از خدمات ارزشمند او محروم باشد نمی‌دانم این مسئولیت بزرگ اضافی را، با همه‌ی علاقه‌مندی دولت بریتانیا به تحقق آن، چگونه می‌توانیم به انجام برسانیم.

در همین ملاقات به رفتار توجیه‌ناپذیر دولت بریتانیا و خلف وعده‌اش در مورد مازور استوکس و همسویی آشکارش با دولت روسیه در نقض یکی از ابتدایی‌ترین حقوق حاکمیت ایران نیز اشاره کردم. به شوخی گفتم اگر دولت‌های روس و انگلیس از این خصومت‌ورزی خود با مصالح ملت ایران دست برندارند شاید بد نباشد امتیازاتی به آلمان‌ها داده شود که از مدتی پیش راهی برای ورود به غرب ایران می‌جستند. وزیر مختار از این شوخی بی‌مزه نزدیک بود پس بیفتد. زود موضوع را عوض کردم.

همین روزها یک نیروی بختیاری به فرماندهی امیر مفخم برای جلوگیری از پیشروی سالارالدوله در حوالی همدان مستقر شده بود. تفنگچی‌های بختیاری قبلاً اجرت این خدمت خود را گرفته بودند، ولی خان‌های بختیاری در تهران — به‌خصوص یکی از برادرهای صمصام‌السلطنه به نام سردار جنگ — ۶۰,۰۰۰ تومان دیگر می‌خواستند تا به امیر مفخم پیغام بدهند که نبرد را آغاز کند. این میل به چابیدن دولت ورشکسته‌ی خودی به قدری وقیحانه بود که من ناچار شدم آن را با مطبوعات داخلی در میان بگذارم و وقتی خبرش در تهران پیچید پاک مایه‌ی آبروریزی خان‌های بختیاری شد.^۱

۲۸ اوت/ ۵ شهریور ترکمن‌ها تحت فرماندهی ارشدالدوله در مسیر خود به سمت تهران به ایوانکی رسیدند و در این نقطه با فوج کوچکی از قشون نامنظم دولتی روبه‌رو شدند و شکست‌شان دادند. حالا تقریباً ۵۶ مایل/ ۹۵ کیلومتر با تهران فاصله داشتند. بی‌درنگ نیرویی کمکی به فرماندهی امیر مجاهد، یک برادر کوچک صمصام‌السلطنه، به مقابلشان گسیل شد.

۴ سپتامبر/ ۱۲ شهریور خبر آوردند ارشدالدوله به پایتخت نزدیک شده و به حوالی امامزاده جعفر در ۴۰ مایلی جنوب شرقی تهران رسیده است. بلافاصله

۱. در وفاداری شخص امیر مفخم به دولت مشروطه هم تردیدهای جدی وجود داشت. او دو سال پیش‌تر (۱۹۰۹) در مقابل نیروهای ملی جانب‌شاه سابق را گرفته بود. اندکی بعد تردیدها به حقیقت پیوست و او در یکبار با بخشی از قشون سالارالدوله خود را مردی بزدل نشان داد. نیروهای دولتی بدون ایستادگی چندانی در برابر شورشیان به‌سختی شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند. ن.

یفرم‌خان با ۳۵۰ تفنگچی زیده و مازور هازه معلم آلمانی توپخانه حرکت کرد. یک مسلسل ماکسیم و سه توپ اشنایدر را به هازه سپرده بودند. حالا خبر شکست نیروی بختیاری امیر مجاهد هم رسیده بود. آقایان مور و مالونی^۱، گزارشگران تایمز لندن و خبرنگاری رویترز، و آقای مریل^۲، امریکایی دیگری که تازه به تهران رسیده و به معاونت من ریاست ژاندارمری خزانه را به عهده گرفته بود، از بی قشون دولتی رفتند تا نبرد را از نزدیک ببینند.

سه‌شنبه ۵ سپتامبر/۱۳ شهریور ساعت ۱۱ صبح نیروهای ملی تحت امر یفرم‌خان به قشون شاه مخلوع که از حدود ۲,۰۰۰ نفر ترکمن و فارس به فرماندهی ارشدالدوله تشکیل می‌شد حمله کردند. ۱۴۰۰ نفر از قشون دشمن سوار بودند. نیروهای دولتی را قریب ۵۰۰ تفنگچی بختیاری و ۱۸۰ داوطلب ارمنی و ژاندارم تشکیل می‌دادند که سه توپ اشنایدر و یک مسلسل ماکسیم هم داشتند. سواران بختیاری مستقیماً از سردار بهادر و سردار محترم فرمان می‌بردند. دیگر نیروهای دولتی هنوز تحت فرماندهی امیر مجاهد با قشون سالارالدوله در دو مایلی جنوب امامزاده جعفر درگیر بودند. این عده هم کمابیش ۴۰۰ بختیاری و چند ژاندارم را شامل می‌شدند. یک ساعت پیش از ظهر ارشدالدوله روی تپه‌ای به دام افتاد و مغلوب توپ‌ها شد. ۳۰۰ نفر ترکمن‌اش را برای ایجاد وحشت به روستای ورامین فرستاده بود. اوایل صبح که نیروهای دولتی تحت امر یفرم‌خان به آن حوالی رسیده بودند صدای تیراندازی بین فوج امیر مجاهد و ترکمن‌ها را شنیده بودند.

یفرم‌خان مازور هازه را با مسلسل ماکسیم و سردار بهادر را با سوارانش به ارتفاعی در جناح راست قشون ارشدالدوله فرستاد. آن‌ها دور از چشم در جایی مشرف بر ترکمن‌ها مستقر شدند و ایشان را به گلوله بستند. به گفته‌ی خود ارشدالدوله (که بعد دستگیر شد) ترکمن‌ها از شلیک‌های پیاپی مسلسل ماکسیم به وحشت افتادند و میان‌شان اغتشاش افتاد. فرماندهانشان نتوانستند نظم را برقرار کنند و در همین موقع سواران بختیاری به فرماندهی سردار بهادر به آن‌ها یورش بردند. آن‌ها پراکنده شدند و پا به فرار گذاشتند. ارشدالدوله از پا زخمی شد و توانست بگریزد و بختیاری‌ها دستگیرش کردند.

ترکمن‌ها بین ۶۰ تا ۷۰ کشته و ۳۰۰ تا ۴۰۰ مجروح و اسیر دادند. بقیه هراسان به جنوب گریختند و از جاده‌ی مشهد راهی مرز شمال شرقی شدند. جنگ ساعت یک بعدازظهر سه‌شنبه پایان گرفت. بختیاری‌ها دشمن را تعقیب نکردند. می‌گویند سواری طولانی شبانه و صبح بعدش خسته‌شان کرده بود.

ارشدالدوله را نیمه‌شب سه‌شنبه به مقر یفرم‌خان بردند و سران ملیون در رفتار با او هرگز از حدود ادب خارج نشدند. زخمش را بستند و برایش دشکی پهن کردند و غذا و نوشیدنی و سیگار به او دادند. یفرم‌خان، مازور هازه، خان‌های بختیاری و آقایان مور و مالونی و مریل به دورش حلقه زدند.

آن وقت از او درباره‌ی تحرکات شاه سابق در وین و پس از ترک وین پرسیدند. جواب داد با هم در وین دو بار سفیر روسیه را دیدیم و او گفت روسیه و انگلستان مایل به دخالت در مناقشه‌ی داخلی که پس از ورود شما به ایران بروز می‌کند نیستند، اما اگر بخواهید تاج و تخت را پس بگیرید مانع شما نمی‌شوند. شاه سرباز و پول و اسلحه خواست و سفیر جواب سربالا داد. با این حال، به شاه دلگرمی داد و گفت می‌توانید سه توپ اتریشی بسته‌بندی شده از وین به باکو ببرید و نگران بازرسی گذرنامه‌ها و بار و بنده‌تان در خاک روسیه نباشید. وقتی پرسیدیم صندوق‌های اسلحه‌ی سنگین را چگونه می‌توانیم از همه‌جا عبور دهیم، گفت روی آن‌ها بنویسید «آب معدنی». ارشدالدوله اضافه کرد که محمدعلی میرزا گذرنامه‌ای جعلی داشت که او را تاجری بغدادی به نام خلیل معرفی می‌کرد.

ارشدالدوله مقدار زیادی مهمات، مردان مسلح به تفنگ‌های پیشرفته، و صندوقی پر از پول ایرانی داشت.

از سران ملیون به‌التماس، اما نه با پرگویی، خواست که از جانش بگذرند و عاجزانه تقاضا کرد که به گفت‌وگو ادامه دهند. آن‌ها اطمینان دادند که شب می‌تواند راحت بخوابد و منتظر فردا باشد.

سحرگاه روز بعد حدود ۲۰ نفر ژاندارم ارشدالدوله را درحالی که روی زخمش را باز کرده بودند مقابل دیواری گذاشتند و به گلوله بستند. بدنش به جلو خم شد و دست‌هایش را به شکل تأثرانگیزی بالا انداخت، ولی وقتی معاینه‌اش کردند دیدند هنوز زنده است و فقط یک تیر به بدنش اصابت کرده. روی زمین رهایش کردند تا صنی از داوطلبان ارمنی جای فارس‌ها را، که تیراندازان قابلی نشان نداده بودند، گرفتند. الاغی را هم که بین او و دیوار قرار گرفته بود از مهلکه دور کردند. در این

بین ارشدالدوله روی زانو بلند شد و فریاد زد «زنده باد محمدعلی شاه!» رگبار دوم بدنش را آبکش کرد و آنجا جان داد.

نه یفرم خان و نه هیچ یک از سران بختیاری در محل حضور نداشتند و فقط مور و مالونی و مریل صحنه را دیدند.

ارشدالدوله بدون ترس یا پشیمانی از اقداماتش علیه دولت مرد، بیش از مرگ خواست که جنازه اش را برای همسرش به تهران بفرستند و زنجیر و گردنبند طلایش را با او دفن کنند. نعش او را در ۶ سپتامبر ۱۴/ شهریور به تهران آوردند و روز بعد در میدانی به تماشا گذاشتند. به یک گاری تکیه اش دادند و جمعیت زیادی مشاهده اش کردند. علت این عمل نسبتاً غیرعادی این بود که دولت لازم می دید به مردم بیاوراند که سپهسالار مشهور واقعاً به هلاکت رسیده و قشون ترکمن اش تار و مار شده اند. روزی یفرم خان به من گفت به خاطر این او را همان جا کشتیم که مجبور نشویم به تهران بیاوریمش، چون آن وقت سفارت روسیه شفاعتش را می کرد. شکست ارشدالدوله را همه تیر خلاصی به امکان دستیابی شاه سابق به تهران ارزیابی کردند. ارشدالدوله دلیرترین و ورزیده ترین سردار او بود و با یورش برق آسایی تا چهل مایلی پایتخت پیش آمده بود. اگر نیروهای یفرم خان راهش را نبسته و شکست اش نداده بودند، تهران بدون هیچ مقاومت مؤثری به چنگش می افتاد و تحویل ترکمن ها می شد تا خاکش را به توبره بکشند. ریختن چند هزار یغماگر در شهر و صدور مجوز برای هر عملی که دلشان می خواست، نتایجی به بار می آورد که حتی فکر کردن به آن ها مو بر تن راست می کند. در چند روز بعد اسیران ترکمن بسیاری را که خیلی از آن ها پیرمردانی ریش سفید بودند به همراه چهار عراده توپ و تعداد زیادی تفنگ غنیمتی به تهران آوردند. بیکره ی اصلی قشون ترکمن از راه مشهد گریخت. گویا از سواران بختیاری انتظار می رفت که تعقیبشان کنند، اما با این که حتی یک سوار بختیاری به دنبالشان نرفت آن قدر تاختند که اسب هایشان از نفس افتادند. چند تلگرافخانه ی کوچک متعلق به شعبه ی مشهد کمپانی تلگراف هندواروپا در راه مشهد هست. مسئول انگلیسی شعبه ی مشهد در تهران بلافاصله بعد از این که مطلع شد ترکمن ها شکست خورده اند دستور گرفت به همه ی تلگرافچی های مسیر آن ها تلگراف بزنند که به ترکمن ها بگویند بختیاری ها «سایه به سایه» ی آن ها دنبالشان اند. با این ترفند، یاغیان با سرعت به فرار ادامه دادند و فرصت چپاول مردم و روستاهای بین راه

را پیدا نکردند، کاری که بی‌گمان اگر این ترفند مؤثر نمی‌افتاد انجام می‌دادند. در همین زمان از تبریز خبر می‌رسید که شهر در معرض تهدید جدی شجاع‌الدوله با قوج بزرگی از شاهسون‌هاست. ولی حالا که ارشدالدوله شکست خورده بود تنها نیروی باقی‌مانده‌ای که محمدعلی میرزا و هوادارانش می‌توانستند بدان امید بیندند قشون برادر دیگر شاه، سالارالدوله، در همدان بود.

جنگ با شاهزاده سالارالدوله. پیروزی نیروهای دولتی.

پیامدهای مصادره‌ی دارایی‌های شاهزاده شعاع‌السلطنه. نامه‌ی من به تایمز لندن.

اوایل سپتامبر / اواسط شهریور قشون دولتی تحت فرمان امیر مقخم، خان بختیاری، در حوالی ملایر از قشون سالارالدوله شکست خورد. بختیاری‌ها ۲۰۰ کشته یا اسیر دادند و توپ و تیر و تفنگی هم به دشمن واگذار کردند. فرمانده خائن آن‌ها مدعی شد ۱۵,۰۰۰ تومان پولی را هم که تازه از شعبه‌ی بانک شاهنشاهی در همدان گرفته بود از دست داده است. امیر نظام هم در شرایط مشکوکی چند توپ بزرگی را که دولت برای دفاع از همدان در اختیارش گذاشته بود تسلیم سالارالدوله کرد.

۱۱ سپتامبر / ۱۹ شهریور نبردی در سوادکوه بین معین‌هایون و افواج همراه محمد علی میرزا و برادرش شعاع‌السلطنه رخ داد. نیروهای شاه سابق به کلی تارومار شدند و شاه با برادرش در مه غلیظ از مهلکه گریختند. گزارش شد که او فقط با هفت همراه به گمش تپه رفته است.

۱۸ سپتامبر / ۲۶ شهریور سالارالدوله ظاهراً بدون این‌که هیچ نیروی دولتی مانعش باشد از همدان راهی تهران بود. در اعلامیه‌هایی که خطاب به ملت انتشار می‌داد خود را «شاه» می‌خواند و در تلگرافی به مجلس شورا و هیئت وزرا آن‌ها را «مجلس من» و «وزیران من» خطاب کرد. ۲۷ سپتامبر / ۴ مهر نیروهای بختیاری پس از آن‌که داوطلبان و توپخانه‌ی یفرم‌خان هم به آن‌ها پیوستند در روستای باغ

شاه بین قم و نواران در ۹۰ مایلی / ۱۵۰ کیلومتری جنوب شرق تهران با فوج اصلی قشون سالارالدوله درگیر شدند و شکست‌شان دادند. سردار بهادر و سردار محترم و سردار جنگ، خان‌های بختیاری، هم با یفرم‌خان بودند. سالارالدوله بر روی هم نزدیک ۶،۰۰۰ تفنگچی داشت که ۵۰۰ نفر کشته و ۲۰۰ نفر اسیر شدند. عده‌ی نیروهای ملی به ۲،۰۰۰ تن نمی‌رسید. بنابراین گزارش‌ها تلفات آن‌ها از میزان حیرت‌انگیز دو نفر کشته و شش نفر زخمی تجاوز نمی‌کرد. شش عراده توپ و مقدار زیادی مهمات به دست آمد. سالارالدوله با سرعت تمام به جنوب غربی گریخت و بخت تصرف تهران و غصب تاج و تخت را در یک چشم‌به‌هم‌زدن از دست داد. اگر نیروهای دولتی با جدیت دنبالش می‌کردند بی‌گمان گرفتار می‌شد، زیرا یک بار فقط دو سه مایل از آن‌ها جلوتر بود.

از این‌رو تا اوایل اکتبر / اواسط مهر ملتی‌ها از دو جنگ سربلند بیرون آمده بودند و محمدعلی‌میرزا و برادرانش فرار را بر قرار ترجیح داده و لشکریان آن‌ها کاملاً قلع و قمع شده بودند.

این دو پیروزی بزرگ تقریباً به تمامی با فعالیت و مهارت و شجاعت یفرم‌خان به دست آمد. پس از بازگشت به تهران، مجلس شمشیری مرصع به وی اهدا کرد و ۳۰۰ تومان مقرری ماهانه برایش تعیین شد و سمت «رییس قشون شمال» به او تعلق گرفت.

اما هنوز دسته‌هایی از هواداران شاه اسبق در نزدیکی استرآباد پرسه می‌زدند و در حول و حوش ۸ اکتبر / ۱۵ مهر معین‌همایون با ۵۰۰ تفنگچی راهی قلع و قمع آن‌ها شد.

نایب‌حسین، راهزن کهنه‌کار، دوباره در حوالی کاشان مزاحمت ایجاد کرده بود. به پیشنهاد من ۲۵۰ نفر قزاق با چند افسر روس راهی منطقه شدند تا با همکاری ۳۰۰ تفنگچی بختیاری که از اصفهان می‌آمدند شر او را از سر مردم کم کنند. ولی قزاق‌ها بدون این‌که کار مفیدی صورت بدهند به تهران برگشتند.

۴ اکتبر / ۱۱ مهر هیئت دولت دستور مصادره‌ی اموال و املاک دو شاهزاده، شعاع‌السلطنه و سالارالدوله، را به من ابلاغ کرد و از من خواست که در مقام خزانه‌دار کل، آن‌ها را به دارایی‌های خزانه اضافه کنم.

دستور کاملاً قانونی و منصفانه بود چون سه نفری که قرار بر مصادره‌ی دارایی‌هایشان بود هم توافق‌های خود با دولت مشروطه را نقض کرده بودند و

هم در رأس نیروهای مسلح آشکارا و بی‌شرمانه بر این دولت شوریده بودند. بعد از این که دولت تصمیم به این کار گرفت، تنها برای این که حسن نیت خود را نشان بدهد، یک مقام وزارت خارجه را به سفارت‌های روس و انگلیس فرستاد تا آن را به اطلاع آن‌ها برساند و بگوید که اگر منافعی در داری‌های این اشخاص دارند دولت ایران آن‌ها را محترم خواهد شمرد. هیچ یک از دو سفارت اعتراضی نکردند.

فرمان مصادره هم تبصره‌ای به همین مضمون داشت.

دوشنبه ۹ اکتبر/ ۱۶ مهر دستورات لازم را برای اجرای آن صادر کردم. از آن جا که انتظار کم‌ترین مخالفتی را در این شرایط با مصادره‌ی داری‌ها نداشتم جمعاً شش گروه روانه کردم. هر گروه از یک مأمور غیرنظامی خزانه‌داری، یک افسر ژاندارمری خزانه، و پنج ژاندارم تشکیل می‌شد. آن‌ها دستور داشتند که داری‌های این اشخاص را در داخل و خارج شهر به نام دولت مصادره کنند.

عمده‌ی این داری‌ها باغ و کاخ شاهزاده شعاع‌السلطنه در داخل شهر و در حوالی پارک اتابک بود. عمارت باشکوه در میان باغ بزرگی با دیوارهای بلند قرار داشت و لبریز از اثاث و قالی‌ها و پرده‌ها و خرده‌ریز کمیاب و گرانها بود. چند زن و فرزند شعاع‌السلطنه با مادرش هنوز در آن سکونت داشتند.

مأموران مصادره‌ی اموال با صحنه‌هایی رویه‌رو شدند که شرحشان را در گزارش رسمی که برای هیئت دولت در ۱۰ اکتبر/ ۱۷ مهر فرستادم آوردم. ترجمه‌ی آن از متن فرانسوی از این قرار است:

خدمت هیئت وزیران تهران، ۱۰ اکتبر ۱۹۱۱

مفتخراً گزارش زیر را از وقایع مربوط به اجرای فرمان مصادره‌ی کلیه‌ی اموال یاغیان شعاع‌السلطنه و سالارالدوله به نام دولت شاهنشاهی که در تاریخ ۴ اکتبر ۱۹۱۱ از آن هیئت به این جانب ابلاغ شد تقدیم می‌دارم.

مطابق فرمان، دستورات لازم را به شش دسته ژاندارم که هرکدام مرکب از یک مأمور غیرنظامی، یک افسر ژاندارمری خزانه، و پنج ژاندارم بودند دادم و نشانی‌های شش پارچه ملک یاغیان را گفتم و هر دسته را به محلی اعزام کردم.

چهار پارچه ملک در مالکیت شعاع‌السلطنه بود از این قرار: یک باغ در داخل تهران، باغی در نزدیکی قلعه‌ک به نام چیندر، و دو پارچه ملک در

خارج تهران به اسامی دولت آباد و منصورآباد. دو پارچه ملک هم متعلق به سالارالدوله بود: یکی در ناحیه‌ی شهریار و دیگری موسوم به مردآباد. مأموران من دستور داشتند که پیش از مصادره‌ی بدون خشونت املاک به نام دولت شاهنشاهی به اشخاصی که ممکن بود املاک را در اختیار داشته باشند شرایط و مواد فرمان هیئت وزیران را تفهیم کنند و توجه ویژه آن‌ها را به این نکته جلب نمایند که هر قراردادی با اتباع بیگانه مورد احترام دولت شاهنشاهی قرار می‌گیرد، اما چنانچه اجاره‌نامه‌ای با اتباع خارجی امضا شده باشد اجاره‌بهای ملک باید تا زمان انقضای مدت اجاره به خزانه‌داری کل پرداخت شود.

همچنین با صراحت تمام به مأموران خود گوشزد کردم که در صورت بروز هر حادثه‌ی غیرمترقبه‌ای با نهایت احتیاط عمل کنند و از خود صبر نشان دهند و تحت هیچ شرایطی، مگر با کسب دستور از شخص من، به خشونت متوسل نشوند.

دیروز ۹ اکتبر حدود ساعت ده صبح یکی از دسته‌های اعزامی، مرکب از یک مأمور غیرنظامی و دو مأمور کاداستر^۱ با یک افسر ژاندارمری خزانه و چهار سرباز، به در باغ شعاع السلطنه در داخل شهر مراجعه کرد. این دسته در ۹ اکتبر گزارشی داد به امضای علی‌اصغر، افسر ژاندارمری خزانه، و محمد نظر، مأمور غیرنظامی، که ترجمه‌ی آن را در زیر می‌آورم:

خدمت مستر شوستر، رئیس کل خزانه‌ی مملکت ایران

در ۱۵م شوال جاری، ساعت ۱۰ صبح، این‌جانب امضاکننده‌ی ذیل به اتفاق میرزا علی‌اصغرخان و دو مأمور کاداستر و چهار ژاندارم به باغ شعاع السلطنه عزیمت کردیم. جلوی در، چند قزاق ایرانی مانع از ورود ما شدند. ما دستور مصادره‌ی همه‌ی اموال شعاع السلطنه را به آن‌ها ابلاغ کردیم و یک ژاندارم مقابل در گذاشتیم و شروع به گشودن اتاق‌ها و صورت‌برداری از اثاث کردیم.

در این بین یکی از قزاق‌ها تلفنی با بریگاد قزاق تماس گرفته بود و ما دیدیم

دو افسر روس وارد خانه شدند و با تشر گفتند شما حق ورود به باغ را نداشته‌اید و باید فی‌الفور خارج شوید.

وقتی میرزا علی‌اصغر خان به روسی جوابشان داد که ما از دولت دستور داریم، شروع به تهدید ما کردند و گفتند اگر فوراً بیرون نروید می‌دهیم قزاق‌ها حالتان را جایبآورند. مجال هم ندادند و یک دو جین قزاق روسی را که پشت‌شان ایستاده بودند صدا زدند و گفتند ما را بزنند. کسی هم محل میرزا علی‌اصغر نگذاشت که اجازه می‌خواست تلفن بزند.

ما که اجازه‌ی پافشاری بیش از این را نداشتیم افرادمان را صدا زدیم که از باغ خارج شویم. ولی افسرها و قزاق‌های روس ول‌کن نبودند و تا در باغ دنبلمان آمدند و تهدیدمان می‌کردند که هر چه سریع‌تر بیرون برویم.

امضا: محمدنظر و علی‌اصغر

بنابر تفصیل ماقوع در گزارش شفاهی این دو مأمور، دو افسر کنسولگری روسیه (که اوتیفورم کامل به تن داشته‌اند) و قزاق‌های مسلح روس که تحت امرشان بوده‌اند آن‌ها را تهدید به مرگ کرده‌اند.

مأموران ایرانی پس از ترک محل برای ارائه‌ی گزارش خود به نزد این‌جانب آمدند. حوالی ساعت ۱۱:۳۰ پیش از ظهر من تلگراف زیر را برای عالی‌جناب پاکلیوسکی کوزیل و وزیر مختار روس ارسال کردم:

عالی‌جناب پاکلیوسکی کوزیل، وزیر مختار روس، زرگنده

با تأسف به اطلاع حضرت عالی می‌رسانم که امروز ضیح حدود ساعت ۹ این‌جانب نمایندگان خود را برای ضبط اموال شعاع‌السلطنه مطابق فرمان مصادره‌ی دولت شاهنشاهی روانه کردم، ولی بعد از این‌که نماینده‌ی من باغ را ضبط می‌کند مشغول صورت‌برداری رسمی بوده که دو افسر روس از کنسولگری شما با ده قزاق روس پیداشان می‌شود و به نماینده و مأموران من دستور خروج می‌دهند و تهدید می‌کنند که چنانچه محل را ترک نکنند به آن‌ها شلیک خواهند کرد؛ و اگر دوباره در آن حوالی مشاهده شوند نیز به همچنین. نمایندگان من از ترس جان محل را ترک می‌کنند. این‌جانب اطمینان دارد که حضرت عالی می‌پذیرید این اقدام مأموران کنسولی شما به کلی غیرموجه و

غیرقانونی است. بنابراین از شما دوستانه تقاضا می‌کنم فوراً به کنسولگری خود دستور فرمایید مأموران‌شان را از محل خارج کنند و خروج آن‌ها را به اطلاع من برسانید.

ویلیام مورگان شوستر
خزانه دار کل

پس از ارسال این تلگراف، نامه‌ای هم برای موسیو پاکلیوسکی کوزیل فرستادم و ضمن تصدیق متن تلگراف، بند ذیل را که عین انگلیسی آن را می‌آورم بدان افزودم:

از آن‌جا که فرمان هیئت وزرا صریح و لازم‌الاجراست و لذا من چاره‌ای جز اجرای فوری آن ندارم، به اطلاع حضرت عالی می‌رسانم که فردا صبح ساعت ۱۰ نمایندگان را برای ضبط باغ مزبور خواهم فرستاد و صمیانه ابراز اطمینان می‌کنم که ترتیبات لازم صورت گرفته باشد تا از هرگونه حادثه‌ی ناگوار پرهیز شود.

جناب وزیر عزیز، ضمن اظهار مجدد تأسف قلبی‌ام از سوء تفاهمی که در این مورد به وجود آمده، صمیانه آرزو می‌کنم... الخ.
نزدیک یازده شب بود که جواب تلگرافی زیر از موسیو پاکلیوسکی به دستم رسید:

محرمانه

موسیو مورگان شوستر، تهران
تلگراف و نامه‌ی شما رسید. ملک دولت آباد در اجاره‌ی دو تبعه‌ی روس است و هیچ اقدامی علیه آن نباید صورت گیرد تا زمانی که سرکنسول تضمین کند کلیه‌ی حقوق اتباع روسیه تأمین خواهد شد و قرارداد آن‌ها محفوظ خواهد ماند. فقط به این شرط است که اقدامات دولت ایران علیه ملک شعاع‌السلطنه با اعتراض سفارت روسیه روبه‌رو نخواهد شد. ضمناً این سفارت دولت ایران را مسئول هر ادعای دیگری می‌داند که ممکن است علیه شعاع‌السلطنه مطرح شود.

امضا: پاکلیوسکی

توجه ویژه هیئت وزیران را به این نکته جلب می‌کنم که جناب وزیر مختار نه تنها به تقاضای من در مورد خروج نیروی مستقر شده در باغ شعاع السلطنه در تهران که در تلگرافم مطرح کرده بودم جواب نداد بلکه صحبت از ملک دولت آباد به میان آورد که بیرون شهر است و من در مکاتباتم هیچ اشاره‌ای به آن نکرده بودم.

بعد از این که به جناب وزیر مختار اطلاع دادم که امروز صبح ساعت ۱۰ نمایندگان من برای مصادره‌ی اموال به باغ شعاع السلطنه در تهران مراجعه خواهند کرد و جوابی در این مورد به دستم نرسید، بالطبع باید این قصد را عملی می‌کردم.

بنابراین امروز صبح ساعت ۱۰ نماینده‌ام مستر کیرنز را با نیروی مرکب از پنجاه ژاندارم خزانه‌داری به فرماندهی پنج افسر ایرانی به محل فرستادم. فرماندهی کل نیرو را یکی از معاونان امریکایی من مستر مریل به عهده داشت. این جانب شخصاً به مستر مریل و مأموران دیگر دستور اکید داده بودم که تا حد امکان بدون توسل به خشونت باغ را ضبط کنند؛ و چنانچه اجرای دستور با مقاومت قهری روبه‌رو شد تحت هیچ شرایطی اولین شلیک‌کننده نباشند و اجازه دهند اولین تیر را قزاق‌ها در کنند؛ اما در هر حال باید دستور را اجرا و ملک را ضبط کنند.

مستر کیرنز و مستر مریل پس از دریافت این دستورات به محل می‌روند و با یک افسر ژاندارمری خزانه که روسی می‌دانسته به کنسولگری روسیه که در همان اطراف است مراجعه می‌کنند و با موسیو یوخیتانوف سرکنسول روسیه ملاقات می‌کنند. مستر کیرنز غرض از ملاقات را توضیح می‌دهد و فرمان مصادره را برای او می‌خواند و دستوراتی را که گرفته به وی می‌گوید و ضمناً به او اطمینان می‌دهد که حقوق بیگانگان محترم شمرده خواهد شد و الخ. آن وقت از سرکنسول تقاضا می‌کند نیروی را که در باغ مستقر شده است خارج کند.

بعثی درمی‌گیرد و سرکنسول از خارج کردن نیرو به کلی امتناع می‌کند. لازم به ذکر است که سرکنسول در تمام طول مذاکره با مستر کیرنز و مستر مریل وانمود می‌کرده که نیرو با دستور خود او در باغ مستقر شده است و تکرار می‌کنم که مطلقاً از بیرون بردن آن‌ها سر باز زده است. بنابراین مستر کیرنز به وی گفته که پس ناچار است باغ را قهراً ضبط کند.

ژاندارم‌ها بعد از دریافت دستورات لازم به جلوی دروازه‌ی آهنی باغ می‌روند و شش هفت قزاق ایرانی مسلح به تفنگ در باغ می‌بینند. می‌گویند در را باز کنید و اگر با زبان خوش اجازه‌ی ورود ندهید به‌زور متوسل خواهیم شد. قزاق‌ها می‌گویند کلید در را نداریم. ژاندارم‌ها معطلی را جایز نمی‌بینند و به سمت یک در دیگر باغ می‌روند و از آن‌جا وارد می‌شوند. تفنگ‌های قزاق‌های ایرانی را می‌گیرند و می‌گویند اگر سرتان را پایین بیندازید و بروید کارتان نداریم. قزاق‌ها قبول می‌کنند و بدون تفنگ‌هایشان می‌روند و ژاندارم‌های خزانه باغ را کاملاً به تصرف خود درمی‌آورند.

در باب صورت‌برداری از اثاث دستورات اکید داده و به رییس دسته گفته شده بود برای زنان اندرونی ایجاد مزاحمت نشود و ایشان می‌توانند به میل خود بمانند یا بروند. علاوه بر این من عضوی از خانواده را هم که در اندرونی به سر می‌برد فرستادم که تأسف مرا از بابت اقداماتی که ممکن بود اسباب ناراحتی آن‌ها شود به ایشان ابلاغ کند و بگوید که ما قصد مزاحمت نداریم و آن‌ها می‌توانند همان‌جا بمانند تا برای آینده‌شان فکری بکنند.

امروز بعدازظهر حدود ساعت ۲:۳۰ افسر ایرانی که باغ را به او سپرده بودیم تلفن زد و گفت چند دقیقه قبلش سه افسر مسلح که گویا دو نفرشان از کنسولگری روسیه آمده بوده‌اند و دیگری ایوب‌خان، سرهنگ بریگاد قزاق، بوده است به در باغ مراجعه کرده‌اند. نگهبان‌ها با دست به آن‌ها علامت داده‌اند که کسی اجازه‌ی ورود ندارد. افسر قزاق از درشکه پیاده شده. روس‌ها گفته‌اند «مواظب باش با تیر می‌زنندت.» قزاق جواب داده «نه» و نگهبان‌ها هم گفته‌اند قصد تیراندازی ندارند. آن وقت، طبق اطلاع من، افسرهای روس شروع به فحاشی و تهدید افسرها و ژاندارم‌ها کرده‌اند. بعد دیگر اتفاقی نیفتاده و رفته‌اند. دیروز عصر حوالی ساعت ۶ گزارش‌های شفاهی افسران و مأموران را شنیدم که برای تصاحب املاک دولت‌آباد و منصورآباد فرستاده بودم.

غایندگان دولت وقتی با افرادشان به این دو محل رسیده‌اند فرمان مصادره را به ساکنان آن‌ها ابلاغ و بدون خشونت دو ملک را تصاحب کرده‌اند. دو افسر پس از گهاستن نگهبانانی وارد خانه‌ها شده‌اند. اما کمی بعد ناگهان دو افسر کنسولی روسیه با چهارده پانزده قزاق روس سر رسیده و وارد خانه‌ی دولت‌آباد شده‌اند. یک افسر کنسولی و یک قزاق روس دو دست افسر

ژاندارمری خزانه را گرفته و دنبال اسلحه سرتاپایش را گشته‌اند. بعد قزاق‌ها ژاندارم‌ها را یکی‌یکی سرپست‌شان غافلگیر و خلع سلاح و زندانی کرده‌اند. آن وقت همه را داخل اتاق ریخته و سه قزاق را مراقبشان گذاشته‌اند. بعد فوج قزاق به منصورآباد در فاصله‌ی حدود دو کیلومتری رفته و همین صحنه‌ها تکرار شده است. افسرهای کنسولی زندانیان را جمع کرده‌اند؛ افسرها را در درشکه‌ها نشاندند و ژاندارم‌ها را سوار الاغ کرده‌اند؛ و همه را تحت‌الحفظ در محاصره‌ی قزاق‌ها به کنسولگری روسیه در تهران آورده‌اند.

آنجا افسران کنسولی روسیه به آن‌ها هشدار داده‌اند که دیگر این اعمالشان را در مورد املاک شعاع‌السلطنه و سالارالدوله «که اتباع روسیه‌اند» تکرار نکنند. آن وقت بعد از اظهارهای مکرر اسلحه‌ی ژاندارم‌ها را پس داده و آزادشان کرده‌اند.

در باب ملک چیذر در حوالی قلهک، دسته‌ای که برای مصادره فرستاده شد می‌گوید که کارش را بدون مشکلی به انجام رسانده و در حال حاضر ملک در اختیار آن‌هاست.

در مورد املاک دورتر سالارالدوله هنوز خبری به دست این جانب نرسیده است.

در پایان لازم می‌دانم به صراحت ابراز دارم که در کلیه‌ی این وقایع سرکنسولگری روسیه و مأموران آن کاملاً غیرموجه و تماماً مغایر با قوانین و حق حاکمیت دولت شاهنشاهی عمل کرده‌اند. در عین حال یادآور می‌شوم که نمایندگان این جانب در شرایطی فوق‌العاده دشوار رفتاری بسیار شایسته و زیننده از خود نشان داده‌اند.

پس از این وقایع، بیانیه‌ای از سفارت روسیه در مطبوعات به چاپ رسید به این مضمون که مستر کِرِنز جلسه‌ای با سرکنسول روسیه را به هم زده است، یا این‌که آخرین مورد مصادره زمانی صورت گرفته که هنوز «کنفرانس» آن‌ها جریان داشته است.

ولی البته هیچ کنفرانسی به معنی مورد نظر بیانیه در کار نبود. دیدار محترمانه‌ی مستر کِرِنز بود با موسیو پوختانوف برای جلوگیری از آنچه امکان داشت حوادثی بسیار ناگوار باشد. ولی مستر کِرِنز بعد از این‌که دیده بود هیچ توضیح یا تضمینی

نمی‌تواند این مقام زبردست را از روشی که در پیش گرفته بود منصرف کند فقط گفته بود که امیدوار است در مصادره‌ی ملک با مانعی رویه‌رو نشود و رفته بود. چنان‌که گفتیم، دو ساعت بعد از این‌که مأموران خزانه‌داری بدون توسل به خشونت این محل را ضبط کردند، مسیو پتروف^۱ و موسیو هیلدبراندا^۲، همان دو نایب‌کنسولی که روز قبلیش اولین تهاجم قزاق‌های روس را فرماندهی کرده بودند، به مقابل دروازه آمدند و شروع به هتاکی و تهدید به مرگ نگهبانان ایرانی کردند و هر ناسزایی که به دهانشان آمد نثار آن‌ها کردند — فقط برای این‌که بدبخت‌های از همدجایی‌خبر را عصبانی کنند تا عملی صورت بدهند که این مقامات کنسولی بتوانند آن را اهانت به دولت روسیه قلمداد کنند. به عبارت دیگر، این مقامات روس چون دیده بودند که نتوانسته‌اند، ولو به طور غیرقانونی، مالکیت این املاک را به دست آورند عمداً در پی کشاندن پای دولتشان به این معرکه بودند.

خوشبختانه ژاندارم‌های خزانه دستورات اکیدی در مورد خویشتنداری گرفته بودند و توجهی به دشنام‌ها و اهانت‌های این کنسول‌های شجاع نکرده بودند، آقایانی که بعد رفته و به‌دروغ گزارش داده بودند جنگ و جدالی که خودشان برای ایجاد آن رفته بودند واقعاً اتفاق افتاده است.

این اکاذیب را خود موسیو پوخیتانوف رأساً به سن‌پترزبورگ گزارش می‌کرد، مستقل از وزیرمختارشان که من به ضرس قاطع اعتقاد دارم کاملاً مخالف اقدامات سرکنسولشان در کل ماجرا بود. با این‌همه، موضعی که دولت روسیه اندکی بعد رسماً اتخاذ کرد حکایت از نبود حیرت‌انگیز هرگونه انضباط یا هماهنگی در وزارت خارجه‌ی روسیه داشت. راه برای تحقیق و تجویز نمایندگان دیپلماتیک در تهران باز بود، اما دولت سن‌پترزبورگ که اکنون حزب به‌اصطلاح پیشرو با روی کار آمدن موسیو کاکوفتسوف^۳ در آن دست‌بالا را پیدا کرده بود کاری با حقیقت و عدالت نداشت و به بهای حیثیت وزیرمختارش سرکنسول را بر او مسلط کرده بود تنها به این علت که گزارش‌های دروغین پوخیتانوف زمینه را برای عملی‌کردن اهداف پنهانی آن دولت آماده می‌کرد.

در تهران همه می‌دانستند که وزیران مختار روس و انگلیس هیچ‌یک احترامی برای موسیو پوخیتانوف قائل نبودند. سر جورج بارکلی او را تحویل نمی‌گرفت و

1. Petroff

2. Hildebrand

3. Kokovtsoff

اعمال او را در قضیه‌ی شعاع‌السلطنه اعمال مردی دیوانه خواند. از آن به بعد رابطه‌ی پوختانوف با موسیو پاکلیوسکی کوزیل به اندازه‌ای تیره شد که سرکنسول و کارمندان و خانواده‌اش هیچ‌کدام در مهمانی رسمی سالانه‌ی سفارت روسیه در ۱۹ دسامبر ۲۷/ آذر شرکت نکردند، با این‌که تقریباً همه‌ی اروپایی‌های دیگر مقیم تهران در آن حضور پیدا کردند.

بعد از ظهر روزی که قزاق‌های پوختانوف ژاندارم‌های خزانه را از باغ شعاع‌السلطنه بیرون کردند، موسیو پاکلیوسکی کوزیل از اقامتگاه تابستانی‌اش در زرگنده به سرکنسول تلفن می‌زند و می‌پرسد برای چه در قضیه دخالت کرده. بحث داغی تلفنی بین آن‌ها در می‌گیرد و آخرش وزیر مختار از پوختانوف می‌پرسد چه توجیهی برای اعمالتان دارید. سرکنسول پاسخ می‌دهد این به خودم مربوط است. پاکلیوسکی می‌گوید اگر توجیهی ندارید بهتر است هر چه زودتر پیدا کنید چون فلائی (شوستر) تلگراف شکایتی فرستاده است. آن وقت پوختانوف می‌گوید «مدارکی خواهم فرستاد.»^۱

پوختانوف بی‌درنگ پیکی به بانک استقراضی می‌فرستد تا برایش سند ساختگی تعهدی را بیاورد که ظاهراً شعاع‌السلطنه سال‌ها پیش‌تر در زمان تنظیم مواد قرارداد عزل محمدعلی شاه به بانک داده بوده است. شعاع‌السلطنه این سند را به این امید داده بوده که بانک استقراضی روس — که با او تباہی داشته — بتواند با این ادعا که برادر شاه مخلوع به بانک بدهکار بوده است حدود ۲۲۵,۰۰۰ تومان از دولت ایران بگیرد. ولی در واقع او نه تنها به بانک مقروض نبود، که طلب زیادی هم داشت. این را من بعد توانستم براساس نسخه‌ی مطابق اصلی از وصیت‌نامه‌ی او که پیش از ترک ایران نوشته بود ثابت کنم.^۲ این تلاش بانک ملی روسیه برای

۱. کل این گفت‌وگو را همان شب یک تلفنچی ایرانی که روسی می‌دانست و صحبت آن‌ها را شنیده بود به من گزارش کرد. ن.

۲. بندهای ۴ و ۶ وصیت‌نامه‌ی او که به فرانسوی تنظیم شده از این قرار است:

«(۴) در این تاریخ مبلغ ۱۸,۰۰۰ تومان در حساب جاری‌ام در بانک استقراضی و حدود ۲۰,۰۰۰ تومان در بانک شاهنشاهی دارم که به علت اختلاف حسابی آن را نداده و بدون توجیه قانونی نگه داشته‌اند. ورنه‌ی من سعی کنند بی آن را بگیرند و نگذارند از بین برود.

(۶) در این تاریخ تنها دین من عبارت است از سند بدهی ۴۶,۰۰۰ تومان به مادرم نزهة‌السلطنه که ۳,۰۰۰ تومان از آن پرداخت شده و ۴۳,۰۰۰ تومان مابقی را به موجب دستخط منتخب‌الدوله هنوز بدهکارم.

به‌جز این مبلغ که به مادرم مقروض هیچ بدهی دیگری ندارم و چنانچه سند دیگری ارائه شد جعلی و بی‌اعتبار است.

همه‌ی دیون من همین بود و بس. ن.

کلاهبرداری از دولت ایران چنان شرم‌آور بود که وزیر مختار انگلیس هم طرف ایرانی‌ها را گرفت و نقشه شکست خورد. پوختانوف برای اثبات این ادعای خود که باغ شعاع السلطنه در گرو بانک استقراضی بوده به همین مدرک ساختگی دلخوش بود. ریز ارقام حساب شعاع السلطنه در بانک را آن شخص محرمانه به اطلاع من رساند و ضمناً خبر داد که پوختانوف هم این سند را همان روز از بانک گرفته است. به هر صورت، دولت روسیه هرگز کوچک‌ترین مدرکی ارائه نکرد تا ثابت کند بانک استقراضی در املاک شعاع السلطنه ذینفع بوده است.

از روز ۸ اوت/۱۶ مرداد که دولت‌های روس و انگلیس بنای تهدید دولت ایران را گذاشته بودند تا از خدمات مازور استوکس برای سازماندهی ژاندارمری خزانه استفاده نکنند، من شروع به مذاکره‌ی غیررسمی و کاملاً دوستانه‌ای با موسیو پاکلیوسکی کوزیل و سیر جورج بارکلی کرده بودم تا هم مزایای تغییر موضع دولت‌هایشان و هم زشتی رفتار نامنصفانه‌شان با دولت ایران را به آن‌ها تفهیم کنم. به جرئت می‌توانم بگویم هر دو بزرگوار دیگر شک نداشتند که خواسته‌ی من کاملاً منطقی و تنها انگیزه‌ی من استخدام کمی کارآمد برای کاری نسبتاً دشوار بود. اما دولت سن پترزبورگ به هر هدفی فکر می‌کرد جز تجدید سازمان سریع مالیه‌ی ایران. دولت روسیه از یکی دو واقعه‌ای که من تردید دارم جای گفتن آن‌ها این‌جا باشد نتیجه گرفته بود که از مستشاران مالی امریکایی در ایران نمی‌تواند متوقع باشد به همان راهی بروند که مقامات بلژیکی گمرکات رفته بودند.

سراجمان در ۱۵ اکتبر/۲۲ مهر موسیو پاکلیوسکی کوزیل به من نوشت که دولتش دست از مخالفت با استخدام مازور استوکس بر نمی‌دارد. این لجباجت دولت روسیه، همچنین رفتار آن‌ها در قضیه‌ی املاک شعاع السلطنه، و اقدامات دیگرشان که امکان دریافت وام ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ای دولت ایران از «برادران سلیگمن» با شرایط خوب را به کلی از بین برد — وامی که مذاکراتش را من غیررسمی با نمایندگان شرکت پیش برده بودم — مجلس و مرا قانع کرد که روسیه در صدد است از اوضاع آشفته‌ی اروپا و دو گزک بزرگی که وزارت خارجه‌ی انگلیس در کل روابطش با روس‌ها نسبت به ایران به دست آن‌ها داده بود تا جایی که می‌تواند بهره‌برداری کند.

محروم شدن از خدمات مازور استوکس و سد شدن راه اصلاحات پایدار و مصارف درآمدزایی که قرار بود از محل وام ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ای منتفی شده تأمین

هزینه شوند همه‌ی امید مرا به صورت دادن کار مالی سازنده‌ای برای ایرانیان از بین برد. شایسته ندیدم این واقعیت‌ها بیش‌تر پنهان بمانند و در ۱۷ اکتبر/۲۴ مهر در مصاحبه‌ای با گزارشگران تایمز لندن و خبرگزاری رویترز فرصت را مغتنم شمردم و گفتم مخالفت نهایی روسیه با ترک موضع ناموجه اعمال فشار به دولت ایران در قضیه‌ی ماژور استوکس و همراهی کامل انگلستان با روسیه برای اعمال فشار به روشنی نشان می‌دهد که این دو دولت ابداً از اصلاح مالی و ترقی عمومی ایران خشنود نیستند. آنچه گفتم به گمان کسانی که از نزدیک با سنگ‌اندازی‌های صورت‌گرفته برای بی‌اثرسازی تلاش‌های ما آشنا بودند شرح بسیار خوددارانه‌ای از حقایق بود، با این حال تایمز لندن در شماره‌ی ۱۹ اکتبرش سخنان مرا نامتصفانه و بی‌پایه نامید. چون این روزنامه معمولاً سخنگوی نیمه‌رسمی وزارت خارجه‌ی انگلیس به شمار می‌رود، من لازم دیدم از خود در برابر این انتقاد دفاع کنم و واقعیت‌ها را به مردم بریتانیا عرضه دارم به امید آن‌که دولتشان باز ترغیب شود که بر استقلال و حاکمیت ملی ایران، چنان‌که دو قدرت رسماً خود را بدان متعهد ساخته‌اند، تأکید ورزد.

از این رو بیانیه‌ی کوتاهی درباره‌ی اوضاع آماده کردم و در ۲۱ اکتبر/۲۸ مهر پس از رایزنی با چند ایرانی صاحب‌نظر و کسب اجازه‌ی غیررسمی کابینه نامیه‌ی سرگشاده‌ای برای تایمز فرستادم و خواستار انتشار آن شدم.^۱ نامه در دو بخش در شماره‌های ۱۰ و ۱۱ نوامبر به چاپ رسید. هنگامی که اخبار مطبوعاتی لندن در روز نخست از انتشار این نامه خبر آورد، وزیرمختار انگلیس پیکی فرستاد و نسخه‌ای از نامه خواست و من زود برایش فرستادم. نامه در مطبوعات بریتانیا با نظرهای متفاوت روبه‌رو شد و باعث طرح سؤال‌هایی از وزیر خارجه‌ی بریتانیا در مجلس عوام آن کشور شد.

اولین اولتیماتوم روس‌ها به ایران. دولت انگلیس به ایران توصیه می‌کند اولتیماتوم را بپذیرد. عذرخواهی دولت ایران از روس‌ها. دومین اولتیماتوم.

در اواخر اکتبر/اوایل آبان دولت روس قشونی در انزلی پیاده کرد و قشون بزرگ‌تری در بادکوبه (باکو) گرد آورد. دولت انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که دوگردان سوار هندی به بوشهر می‌فرستد تا برای «حراست کنسولی» راهی شیراز شوند. سردار محیی، عالی‌جناب چکمه‌زردی که در مطالبه‌ی پول از من برای شرکت در جنگ پیشقدم شده بود، در بندر جز (گز) از ترکمن‌ها شکست خورد و قایق‌های توپدار و کنسول روسیه بی‌پرده طرف یاغی‌ها را گرفتند.

۲ نوامبر/۱۰ آبان موسیو پاکلیوسکی کوزیل وزیر مختار روس شخصاً به وزارت خارجه‌ی ایران رفت و شفاهاً به نام دولتش از دولت ایران خواست که ژاندارم‌های خزانه را فوراً از باغ شعاع السلطنه خارج کند و ملک را به قزاق‌های ایرانی بریگاد قزاق تحویل بدهد. همچنین خواستار پوزش‌خواهی دولت ایران ظاهراً از بابت «اهانت» اش به مأموران کنسولی روسیه شد. وزیر مختار از توجه به اعتراض دولت ایران به نقض حاکمیت ملی خود و مداخله‌ی دولت روس در امور داخلی ایران سر باز زد و حتی اعتراض کتبی را با این‌که قبلاً عین آن را گرفته و پذیرفته بود قبول نکرد.

گفت دستور دارد که همان‌جا بدون معطلی از دولت ایران جواب مثبت یا منفی‌اش را بگیرد.

وزیر خارجه‌ی ایران گفت در چنین امر مهمی نمی‌تواند بدون رایزنی با همکارانش عمل کند.

پس از دو روز مشاوره، کابینه از من نظر خواست و من ضمن ابراز عدم تمایلم به دخالت در این امور کاملاً سیاسی گفتم که معتقدم خواسته‌ی روس‌ها غیرقانونی و نامنصفانه است و اگر دولت ایران بخواهد جایی بر حقوق حقه‌ی خود پافشاری کند این بهترین جاست.

روزی که این اولتیماتوم شفاهی داده شد اتفاق دیگری هم افتاد.

بعد از تلاش‌های بی‌ثمر بسیار برای گرفتن مالیات از بعضی اعیان تهران، دسته‌های کوچکی از ژاندارم‌های خزانه را فرستادم تا چنان‌که در ایران مرسوم است مالیات‌ها را به‌زور بگیرند. یکی از بی‌شرم‌ترین طفره‌رونده‌ها شاهزاده علاءالدوله از اعضای خاندان سلطنت و حاکم سابق شیراز بود.

بعد از این‌که او مأمور مالیات را با فحش و قضیحت از خانه‌اش بیرون انداخته بود من مأمور را با پنج ژاندارم به‌سراغش فرستادم. آن‌ها بیرون خانه می‌ایستند و به شاهزاده می‌گویند اگر مالیاتش را ندهد خانه‌اش مصادره خواهد شد. علاءالدوله از در دیگر خانه خارج می‌شود و سراغ صمصام‌السلطنه، رئیس‌الوزرای بختیاری، که خانه‌اش همان اطراف بوده می‌رود. با چشم‌های پر از اشک می‌گوید مأموران خزانه کنکش زده‌اند و چنان رفیقش رئیس‌الوزرا را تحت تأثیر قرار می‌دهد که او برادرش امیر مجاهد یک خان دیگر بختیاری را می‌فرستد تا ژاندارم‌ها را از خانه‌ی علاءالدوله دور کند. از طرفی امیر مجاهد به خاطر این‌که من چند مورد درخواست پول کلان او برای افواجش را رد کرده بودم دشمن خوبی من شده بود. با پسر علاءالدوله، که سرهنگی در ارتش ثابت بود، و چند قراول بختیاری می‌رود و ژاندارم‌ها را غافلگیر می‌کند و با چاقش آن‌ها را می‌زند و تفنگ‌هایشان را می‌گیرد. حالا دم‌دمای غروب بود.

صبح روز بعد یادداشتی از رئیس‌الوزرا در مورد کاری که کرده بود به دستم رسید. فوراً جوابی نوشتم و خواستار عذرخواهی کتبی، مجازات طرف‌های مقصر، و پرداخت بی‌درنگ مالیات شدم. روز بعد رئیس‌الوزرا در جلسه‌ی هیئت دولت با شهادت عذرخواهی کرد و یک عذرخواهی کتبی هم برای من فرستاد و نوشت که به علت کهولت سن تندمزاج شده است و «وقتی دیدم شاهزاده‌ی معظم علاءالدوله با چشم‌های گریان به‌سراغم آمده عنان عقلم را از کف دادم.»

آجودان رئیس الوزرا تفنگ‌های ژاندارم‌های خزانه را در ملاءعام به آن‌ها پس داد و مالیات هم تماماً پرداخت شد. از تأثیر این واقعه هر چه بگویم کم گفته‌ام. اعتبار خزانه‌داری را بسیار بالا برد و عده‌ای از اعیان و اشراف دیگر هم که هنوز امیدوار بودند از زیر پرداخت مالیات شانه خالی کنند بدون معطلی مالیات‌های خود را پرداختند. اگر اهانت به ژاندارم‌های خزانه را ندیده گرفته بودیم باید دکانمان را هم تخته می‌کردیم. این‌گونه حوادث کوچک در ایران، که مهم‌تر از هر چیز برای هر شخص یا دولتی این است که حیثیت‌اش را حفظ کند، فوق‌العاده اهمیت پیدا می‌کنند.

بعد از چند روز تبادل نظر، دولت در ۶ نوامبر/۱۴ آبان یک مقام وزارت خارجه را فرستاد تا جواب اولتیماتوم روس‌ها را شفاهاً منتقل کند. دولت ایران با حفظ عزت خود پیشنهاد داد تحقیق بی‌طرفانه و موشکافانه‌ای در مورد غائله‌ی شعاع‌السلطنه صورت بگیرد.

در این بین گزارش‌های مطبوعاتی از تهدید شریرانه‌ی روس‌ها به تصرف گیلان و طالش در شمال ایران حکایت می‌کردند. دولت روسیه بی‌تردید از موضع راسخ و لحن یاسخ دولت ایران یکه خورده بود.

۷ نوامبر/۱۵ آبان یادداشتی از سِر جورج بارکلی وزیرمختار انگلیس به دستم دادند. خواسته بود مرا ببیند و تلگرافی را که دولت‌ش زده بود برایم بخواند. روز بعد آمد. تلگراف از سِر ادوارد گری بود. از سِر جورج خواسته بود به اطلاع من برساند که اقدام من به اعزام مستر لُکفر انگلیسی به تبریز برای تفتیش مالیه به اعتراض روس‌ها که مایل به «حفظ منافع خود در منطقه» اند منجر خواهد شد و خطر اشغال شمال ایران را در پی خواهد داشت. مثل روز روشن بود و رفتار وزیرمختار هم نشان می‌داد که وزارت خارجه‌ی انگلیس به خواست روس‌ها تلگراف را فرستاده بود. راستش من چند هفته جلوتر تصمیم گرفته بودم مستر لُکفر را به تبریز بفرستم تا به حیف و میل حدود ۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان مالیات دو سال اخیر آن‌جا رسیدگی کند. او یکی از انگشت‌شمار دستیاران اروپایی من بود که فارسی می‌دانست و از ریزه‌کاری‌های نظام مالیاتی ایران سر درمی‌آورد. در ضمن قبلاً هم به تبریز رفته بود و از اوضاع آن‌جا خبر داشت. اعتراض روس‌ها بی‌اغراق مرا متعجب کرد چون مستر لُکفر تقریباً دو سال هم در تهران کار کرده بود و منصب مهم و مؤثری هم داشت. تهران هم البته به‌زعم روس‌ها در «حوزه‌ی شمالی» و در

«قلمرو نفوذ روسیه» بود و من با اعزام لُکُفَر به تبریز او را فقط در شمال ایران جا به جا کرده بودم.

به سِر جورج بارکلی جواب دادم من به مراعات کلیه منافع مشروع روسیه و هر قدرت دیگری در ایران همیشه مقید بوده‌ام و هنوز هستم، ولی در این مورد هم مثل قضیه‌ی استوکس وجود «حوزه‌های نفوذ» را در ایران برای هیچ دولت بیگانه‌ای به رسمیت نمی‌شناسم — چنان‌که دولت ایران هم رسماً از آن سر باز زده بود و مرا هم بارها از آن منع کرده بود. اضافه کردم اگر دولت روسیه فقط یک واکنش دوستانه به کار من در ایران نشان بدهد من تضمین می‌کنم که به عالی‌ترین وجه جواب بگیرد.

سِر جورج انتقال پیغامش را مثل بیماری که دارویش را می‌خورد به انجام رساند و بدون این‌که خودش را درگیر بحث کند رقت.

۱۱ نوامبر/۱۹ آبان مجلس به اتفاق آرا قانونی گذراند که به من اجازه می‌داد ده امریکایی دیگر برای امور مالی استخدام کنم.

همان روز ظهر موسیو گیرس^۱ دبیر بخش شرقی سفارت روسیه صورت مطالبات اولیه‌ی دولت روسیه را این بار کتیباً تسلیم دولت ایران کرد و گفت چنانچه ظرف ۴۸ ساعت برآورده نشوند روابط دیپلماتیک دو کشور قطع خواهد شد.

تایمز لندن در پایان سرمقاله‌ای که درباره‌ی نامه‌ی من به چاپ رساند مرا متهم به «همکاری» با ملیون ایرانی کرد. نمی‌دانم وقتی در استخدام دولت مشروطه بودم تایمز انتظار داشت با چه کسانی همکاری کنم!

همین روزها برگردان فارسی نامه‌ی من به تایمز به صورت جزوه‌ای منتشر و وسیعاً در تهران پخش شد. خوشبختانه به مجرد این‌که مرا به دروغ متهم به انتشار آن کردند روزنامه‌ی داخلی تمدن مسئولیت چاپ و انتشار آن را به عهده گرفت.

دولت ایران که از تدارک گسترده‌ی روس‌ها ظاهراً برای اشغال شمال کشور سخت به وحشت افتاده بود بعد از دریافت اولتیماتوم کتبی آن‌ها همان روز از دولت بریتانیا نظر مشورتی خواست. سِر ادوارد گری تلگرافی و بی‌معطلی پاسخ داد که بهتر است اولتیماتوم را بپذیرید و عذرخواهی کنید.

رییس‌الوزرا صمصام‌السلطنه در نامه‌ای از من خواست که همه‌ی ژاندارم‌هایم

را از باغ شعاع السلطنه خارج کنم. ناگفته نماند که این خان ییر ساده لوح از چندی پیش زیر نفوذ شدید روس ها قرار گرفته بود و حتی مجلسی ها به او بدگمان شده بودند.

از این رو من پس از دریافت فرمان که فقط رییس الوزرا امضایش کرده بود و، برخلاف فرمان صادره، امضای دیگر اعضای کابینه را نداشت پاسخ دادم که فرمان هیئت وزرا تنها با دستور لازم الاجرائی به همان قوت قابل ابطال است. همچنین پافشاری کردم که یا املاک باید در اختیار مأموران من بماند، یا کاملاً از خود سلب مسئولیت خواهم کرد.

این روزها باز مطابق معمول، کابینه دستخوش «بجران» بود. چه بسا امروز وزیر مالیه را در خیابان می دیدی و می شنیدی که استعفا کرده و فردا می دیدی در جلسه هیئت دولت نشسته است.

۱۸ نوامبر ۲۶ آبان سفارت روسیه به دولت ایران اطلاع داد که چون اولتیماتوم را نپذیرفته روابط دیپلماتیک قطع شده است، اما روابط تجاری را مثل گذشته کنسول های روس اداره خواهند کرد. گزارش شد که ۴۰۰۰۰ سرباز روس از راه قفقاز عازم ایران اند.

کابینه پس از گفت و گو درباره ی توصیه ی سیر ادوارد گری به این که مطالبات روس ها را بپذیرد تصمیم به قبول آن گرفت و در فرمانی مکتوب از من خواست که املاک شعاع السلطنه را به نمایندگان آن ها تحویل دهم و ژاندارم هایم را فراجنوازم من دستور را اجرا کردم و گفتم برای هر چه که پس می دهند رسید بگیرند.

حالا معلوم می شد وزارت خارجه ی انگلیس می دانسته که تهدیدهای دولت روسیه جدی است و برای این به دولت ایران توصیه کرده بود تسلیم شود که روس ها به خاک ایران تجاوز نکنند، چون در غیر این صورت تخطی روسیه از قرارداد ۱۹۰۷ با انتقاد پارلمان روبه رو می شد.

در این بین دولت جدیدی در ایران بر سر کار آمد و رأی به عذرخواهی از روس ها داد.

۲۴ نوامبر ۲/ آذر وثوق الدوله وزیر خارجه با اونیفورم کامل به سفارت روسیه رفت و دست وزیر مختار را فشرد و گفت «عالی جناب، من مأمورم که به نام دولت ایران از بابت اهانتی که در قضیه ی شعاع السلطنه به مأموران کنسولی دولت جناب عالی صورت گرفت از شما عذرخواهی کنم.» آن وقت شوخی دیپلماتیک

غم‌انگیزی شروع شد که فقط دولتی مثل روسیه که مطلقاً با انصاف و ادب بیگانه بود به فکرش می‌رسید.

وزیران ایرانی طبعاً گه‌گه می‌کردند با تحقیر خویش و تحویل املاک، خشم روس‌ها فروکش می‌کند و غائله ختم به خیر می‌شود. نمی‌دانستند که دولت روسیه چه خواهی برای ایران دیده است. برآورده کردن خواسته‌های دولت روس آخرین چیزی بود که روس‌ها از ایرانیان انتظار داشتند. اگر روسیه فقط قصد اعاده‌ی حیثیت مأموران کنسولی خود را داشت معذرت‌خواهی و ثوق‌الدوله به ماجرا پایان داده بود. ولی آنچه روسیه قلباً می‌خواست داشتن بهانه‌ای برای ادامه‌ی اشغال شمال ایران با قشونش بود — کاری که حتی پیش از اولتیماتومش به ایران آن را شروع کرده بود. سِر ادوارد گری از طریق سفارت انگلیس در تهران به دولت ایران اطمینان داده بود که اگر معذرت‌خواهی کند قشون روسی که وارد ایران شده بود عقب‌نشینی خواهد کرد. گردن‌نهادن دولت ایران به خواسته‌های دولت روسیه به پشتوانه‌ی همین اطمینان خاطری بود که سِر ادوارد گری به دولت ایران داد — با چه اختیاری، معلوم نشد.

با این تفصیل حالا می‌فهمیم که چرا وقتی وزیرمختار روسیه در مقابل عذرخواهی و ثوق‌الدوله جواب داد که توافق ایران با مطالبات اولتیماتوم اول پذیرفته است، بعد اضافه کرد که اما مأموریت دارد به اطلاع دولت ایران برساند که یک اولتیماتوم دیگر هم در راه است!

فقط مجسم کنید قیافه‌ی حیرت‌زده‌ی نماینده‌ی دولت ایران را بعد از شنیدن این جوک بی‌مزه. ترتیب ملاقات را وزیرمختار انگلیس داده بود. هیچ اتفاق تازه‌ای در کشور نیفتاده بود که زمینه‌ساز این ابتکار جدید شده باشد. فقط مثل روز روشن بود که روسیه قصد داشت قزاق‌هایش را به شمال ایران بریزد و کاری هم نداشت که دولت‌های انگلیس یا ایران چه می‌گفتند یا چه می‌کردند. لحظه‌ی تحقق رؤیای دیرینه‌ی روس‌ها در مورد دورزدن هندوستان و رفتن به سمت خلیج فارس فرارسیده بود. آتش جنگ دیپلماتیک در مراکش هنوز آن قدر زبانه داشت که روس‌ها را نگران اعتراض انگلستان نکند.

طبق وعده، ظهر روز ۲۹ نوامبر/۷ آذر دولت روسیه متن اولتیماتوم دومش را تسلیم ایرانیان کرد و برای پذیرش آن ۴۸ ساعت به دولت ایران مهلت داد. به علت اهمیتی که لحن این سند دارد آن را کامل نقل می‌کنم.

متن اولتیماتوم دوم روسیه

در ملاقات روز جمعه (۲۴ نوامبر) با جناب عالی این افتخار را داشتم که توضیح بدهم چه عللی موجب شد دولت امپراتوری روسیه چند پیشنهاد دیگر نیز برای دولت ایران مطرح کند و تا امروز منتظر بودم دستورات دولت متبوعم را در این زمینه دریافت کنم.

اکنون دستورات به دستم رسیده‌اند و افتخار دارم از طرف دولت روسیه این پیشنهادها را تقدیم کنم:

- (۱) انفصال مستر شوستر و مستر لُکفر. تکلیف سایر افرادی که مستر شوستر استخدام کرده است در پیشنهاد دوم معین خواهد شد.
- (۲) تعهد دولت ایران به این‌که بدون جلب رضایت سفارت‌های روس و انگلیس اقدام به استخدام اتباع خارجی نکند.
- (۳) تعهد دولت ایران به پرداخت غرامت به دولت روسیه برای جبران هزینه‌ی لشکرکشی فعلی. مبلغ و نحوه‌ی پرداخت و جبران پس از دریافت پاسخ دولت ایران معین خواهد شد.

(توضیحات وزیرمختار روسیه)

وظیفه‌ی خود می‌دانم توضیح بدهم که اسباب این اقدامات عبارت‌اند از:

- (۱) ضرورت اکید اخذ غرامت به علت این‌که دولت امپراتوری اجباراً و به سبب اعمال توهین‌آمیز اخیر مستر شوستر نسبت به روسیه وادار به اعزام لشکر شد.
- (۲) تمایل صمیمانه‌ی دولت امپراتوری به رفع منشأ اصلی اختلاف در حال حاضر و بنای اساسی در آینده که شالوده‌ی استواری برای مناسبات دوستانه و دیربای دو دولت گردد و راه‌حل عاجل و رضایت‌بخشی برای همه‌ی امور و مسائل باقی‌مانده‌ی روسیه فراهم آورد.^۱
- (۳) علاوه بر نکات فوق لازم می‌دانم اخطار کنم که دولت امپراتوری بیش از ۴۸ ساعت منتظر اجرای این پیشنهادها نخواهد ماند و در این مدت لشکر روس در رشت اطراق خواهد کرد. چنانچه پاسخی رضایت‌بخشی یا هیچ‌گونه

پاسخی تا انقضای این مهلت دریافت نشود لشکر پیشروی خواهد کرد و در این صورت بدیهی است که غرامت عهده‌ی ایران به دولت روسیه افزایش خواهد یافت.^۱

این‌که چه حالی از شنیدن این «پیشنهاد»‌های مختصر به کابینه، مجلس، و ملت ایران دست داد قابل تصور است و بی‌نیاز از بیان.

زبان اولتیماتوم عمداً دوپهلوست، خصوصاً آن‌جا که صحبت از «غرامت» و «راه‌حل عاجل و رضایت‌بخشی برای همدی‌امور و مسائل باقی‌مانده‌ی روسیه» می‌کند.

همزمان با تسلیم متن اولتیماتوم، وزیرمختار روسیه در یادداشتی هم به دولت ایران اطلاع داد «نزهةالسلطنه مادر شعاع‌السلطنه به‌واسطه‌ی تلگرافی که برای اعلی‌حضرت تزار و علیاحضرت تزارینای ممالک روسیه فرستاده از این پس با اموالش تحت حمایت دولت روسیه است.»

نزهةالسلطنه ایرانی بود، روس‌ها تلگرافی از این قید آزادش کردند.

۱. از متن کتاب ترجمه شد که جمله‌بندی دقیق‌تری دارد. برای اطلاع از متنی که در مجلس دوم قرائت شد، رک؛ روزنامه‌ی رسمی کشور شاهنشاهی ایران، مشروح مذاکرات مجلس دوم، ج ۳، ص ۱۹۱۷، م.

فصل ۷

بلوای نان. مجلس اولتیماتوم روسیه را رد می‌کند. هجوم لشکر روس. ایران برای دفاع آماده می‌شود. سهم زنان ایران. ناپودی مجلس با کودتای ۲ دی.

در اولتیماتوم ۲۹ نوامبر ۷/ آذر نام دولت انگلیس هم به میان آمده بود درحالی‌که وزیرمختار انگلیس هیچ اطلاعی از آن نداشت. اگر ایران این خواسته‌های دولت روسیه را می‌پذیرفت تقریباً مثل این بود که حق حاکمیت خود را دودستی تقدیم روس و انگلیس کرده باشد. کمی بعد از طرح این اولتیماتوم، در پارلمان انگلیس از سیر ادوارد گری خواستند توضیح بدهد که چرا از دولت انگلیس در آن نام برده شده. او پاسخ داد که به روسیه حق می‌دهد این مطالبات را مطرح کنند، شاید به استثنای غرامت‌خواهی که باعث می‌شود ایران دیگر بودجه‌ی مراقبت از راه بازرگانی جنوب را نداشته باشد و موجب ضرر و زیان به تجارت بریتانیا شود. این ظاهراً تنها ایراد احتمالی اولتیماتوم از نظر وزارت خارجه‌ی انگلیس بود. سیر ادوارد گری در صحبت‌هایش مرا هم متهم کرد که سعی کرده‌ام در ایران «ساعت را به عقب برگردانم.» و گفت به همین علت است که شکست خورده‌ام و باید بروم.

نایب‌السلطنه بعد از ظهر روز ۲۹م، تقریباً دو ساعت بعد از دریافت اولتیماتوم، دنبالم فرستاد. دیدم اعضای دولت دورش را گرفته‌اند، از جمله دوست عزیز خودم محترم السلطنه که به طور اسرارآمیزی توانسته بود قاپ رئیس‌الوزرا صمصام‌السلطنه را بدزد.

نایب‌السلطنه گفت دولت از «وضع نان» کلافه است. در ایران نان ارزان و

قراوان شیشه‌ی عمر کابینه‌هاست. قوت غالب مردم به‌خصوص در شهرها نان گندم است. معمولاً در خانه‌ها پخته نمی‌شود و آن را از نانوائی‌ها می‌خرند. در تهران صدها نانوائی هست. نان‌ها به صورت قرص بزرگی است به ضخامت نیم اینچ، که مثل ورق کاغذ تا می‌کنندش. مسافر می‌تواند پنیر و میوه‌اش را هم لای نانش بیچد. در فصل برداشت گندم در تابستان، دولت نسبتی از آن را به‌جای مالیات می‌گیرد. از اطراف پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر این گندم دولتی را به داخل شهر می‌آورد و در انبارهای غله ذخیره می‌کند برای زمستان تا باز بتواند ارزان و قراوان به مردم عرضه‌اش کند. در ایران دولت‌ها از گذشته‌های دور این کار را کرده‌اند. اگر نمی‌کردند و این گندم دولتی را می‌فروختند، اشراف با صاحبان ثروتمند اراضی گندم خیز دست‌به‌یکمی می‌کردند و گندم را احتکار می‌کردند و ذره‌ذره وارد بازار می‌کردند تا قیمت را بالا ببرند. نان کمیاب و گران می‌شد و بلوا رخ می‌داد و به قول ایرانی‌ها شهر شلوغ می‌شد. برای پیشگیری از این وضع، دولت‌ها از اول پاییز گندم را به قیمتی منصفانه در اختیار نانوائی‌ها قرار می‌دادند. این کار به علاوه‌ی خاطر جمعی از این بابت که دولت گندمی ذخیره کرده است قیمت نان را در سطح معقولی نگه می‌داشت و از تبانی صاحبان سرمایه هم جلوگیری می‌کرد.

حالا همین وضع گندم یا نان بود که نایب‌السلطنه و دولت را نگران کرده بود. از شمال ایران، مخصوصاً اطراف تهران، محصول دندان‌گیری به دست نیامده بود؛ که تا حدودی به خشکسالی برمی‌گشت و یک علت دیگر آن هم نابسامانی عمومی و نابودی محصولات و غارت مزارع بود، وضعی که از هنگام بازگشت محمدعلی میرزا به ایران بر منطقه حاکم شده بود. جنگ در تابستان و تداوم حضور عده‌ی زیادی تفنگچی بختیاری و افواج نامنظم دیگر در حول و حوش پایتخت هم مزید بر علت شده و قاطرچی‌ها و شتردارانی را که گندم به شهر می‌آوردند رم داده بود.

وظیفه‌ی ثابت خزانه‌داری در مورد گندم صرفاً این بود که مراقبت کند مالیات این محصول — مثل محصولات دیگر: جو، برنج، پنبه، کاه و غیره — وصول شود و گندم به شهرها حمل و ذخیره شود. اما دولت هم که پیش‌بینی وخامت اوضاع را می‌کرد و می‌دانست که انبارهای گندم دولتی همیشه محل زدوبند پرسودی برای حاکم و سایر مقامات پایتخت بوده است، از من خواسته بود عرضه و مقصد گندم را به‌دقت زیر نظر بگیرم.

از این رو من بسیار تلاش کرده بودم پیش از این که راه‌ها بسته شوند گندم از

اطراف و اکناف به شهر برسد. سعی کرده بودم نگذارم قوت غالب مردم مثل سال‌های قبلیش وسیله‌ی کسب درآمد برای مقامات بلدی‌ی تهران شود. عده‌ای از اعیان مرتجع دست به دست هم داده بودند برای این‌که جیب‌هایشان را پر کنند و چوب لای چرخ دولت مشروطه بگذارند.

به نایب‌السلطنه و کابینه گفتم اگر مایل باشند، من آمادگی‌اش را دارم که به اوضاع رسیدگی کنم و تهران را به حاکم درستکاری بسپارم. قول دادند تغییرات لازم را صورت بدهند، اما طبق معمول آن‌قدر تعلل کردند که اوضاع خراب‌تر شد. شلوغی‌هایی بر سر نان پیش آمد، ولی زود سرکوبشان کردند.

در زمینه‌ی عرضی نان، اتفاق تکان‌دهنده‌ای هم رخ داد. رییس ناوایان تهران یکی از اعضای اصلی دار و دسته‌ی بلدی‌ی بود که برای خزانه‌داری هم زیاد در دسر درست می‌کرد. کارنامه‌ی سیاهی داشت و می‌گفتند بارها اتفاق افتاده بود که زیردستان معترضش را در تنور انداخته بود. یک روز که با چند مشروطه‌خواه سرشناس صحبت از او به میان آمد گفتم اکثر مشکلات عرضی نان در پایتخت زیر سر اوست و نان خوبی هم دست مردم نمی‌دهد و باید «شرش کنده شود». یکی دو روز بعد، صبح که وارد دفترم شدم یکی از دستیاران ایرانی‌ام گفت «نانوا مطابق میل شما کشته شد!» می‌گذارم خواننده خود حدس بزند که چه حالی به من دست داد. هرچند من بین حرف آن روز خودم و قتل او ارتباطی نمی‌دیدم، تصمیم گرفتم که از آن به بعد بیش‌تر مواظب حرف‌هایم باشم. جان‌باخته خودش مردی زالوصفت بود و با دزدیدن از مردم فقیری که آه در بساط نداشتند پول و پله‌ای به هم رسانده بود. پس اتفاق ناعادلانه‌ای نیفتاده بود. اما تعبیر دستیار جوان من از مرگ ناهنگام او مرا حسابی غافلگیر کرد. با رفتن او وضع نان بهتر شد.

عصر ۲۹ نوامبر/ ۷ آذر اتفاق غیرعادی در مجلس افتاد. رییس‌الوزرا صمصام‌السلطنه از کاخ نایب‌السلطنه به مجلس آمد تا کابینه‌ی جدیدی معرفی کند. یکی از وزرای پیشنهادی محترم‌السلطنه بود برای وزارت عدلیه. حتی نمایندگانی که از مدت‌ها پیش به تأیید وزرای بدنام عادت کرده بودند از این پیشنهاد به خشم آمدند. رییس‌الوزرا روابط بسیار دوستانه‌ای با سفارت روسیه پیدا کرده بود و اصرار او، در مقابل انکار همکارانش، بر استفاده از محترم‌السلطنه در کابینه به علت رابطه‌ی صمیمانه‌ی این شخص با نمک‌پروردگان و نورچشمی‌های سرشناس روس‌ها در ایران بود.

موقعی که رییس الوزرای سالخورده در قرائت صورت اسامی وزیران پیشنهادی به نام وزیر عدلیه‌ی جدید رسید در مجلس همه‌ه افتاد.

شاهزاده سلیمان میرزا رهبر دموکرات‌های مجلس پشت تریبون رفت و اعلام کرد که شخص رییس الوزرا مورد اعتماد مجلس است ولی دموکرات‌ها نمی‌توانند عضوی از کابینه‌ی خائن سپهدار را بپذیرند. در میان فریادهای اعتراض اعتدالیون، رییس الوزرا پشت تریبون رفت و شروع به رجزخوانی علیه دموکرات‌ها کرد. مؤتمن‌الملک رییس مجلس از او خواست که نظم مجلس را رعایت کند و رییس الوزرا درحالی‌که از مجلس خارج می‌شد تهدید کرد که تفنگچی‌های بختیاری‌اش را صدا می‌کند تا همه‌ی دموکرات‌ها را بکشند. امام‌جمعه‌ی تهران به رییس و دموکرات‌ها حمله کرد. رییس مجلس متوسل به چکش و فراش‌ها شد و سه بار به امام‌جمعه اخطار کرد، که آخری به معنی زندان برای متخلف بود. مجلس به هم ریخت و این جلسه لکهای سیاهی در کارنامه‌ی آن شد.

این جلسه‌ی مجلس و خبر اولتیماتوم روس‌ها پایتخت را دستخوش التهاب کرد. فقط وجود یفرم‌خان در رأس نظمی و ژاندارمری بود که از سوءاستفاده‌ی عناصر متعصب و آشوبگر جلوگیری می‌کرد. در این زمان ژاندارمری خزانه از حدود ۸۰۰ نفر تشکیل می‌شد که تقریباً همه‌ی آن‌ها در تهران بودند. آموزش خوب و تجهیزات کامل داشتند و فرماندهی آن‌ها بر عهده‌ی چهار افسر امریکایی بود که سه تن از آن‌ها تازه آمده بودند.

تلاش رییس الوزرا برای قبولاندن محتمل‌السلطنه به مجلس و تهدید او به استفاده از بختیاری‌ها علیه دموکرات‌ها برای اینان جای شک باقی نگذاشت که اعمال نفوذ روس‌ها در کابینه ادامه دارد و دولت مشروطه دوباره در خطر است. کاشف به عمل آمد که شاهزاده علاءالدوله، مردی که به‌زور حاضر به پرداخت مالیاتش شده بود، با چند مرتجع سرشناس دیگر باز در صدد برآمده‌اند که از دولت روسیه تقاضا کنند محمدعلی میرزا را به سلطنت بازگرداند. عرض حالی رسمی به امضای این شاهزاده و چند نفر دیگر را نظمی توقیف کرد.

یک روز بعد از تسلیم اولتیماتوم، حسین‌قلی خان نواب و یفرم‌خان به دیدنم آمدند و نظرم را درباره‌ی اوضاع پرسیدند. گفتم از جانب من به اطلاع مجلس و دولت برسانید که هر تصمیمی به صلاح ملت ایران می‌بینند، بدون این‌که به من یا دستیاران امریکایی‌ام فکر کنند، بگیرند. آن روز تا شب بسیاری از نمایندگان مجلس

با من تماس گرفتند و نظرم را جویا شدند. به همه همین جواب را دادم و گفتم چون کاری که دولت می‌کند تأثیر زیادی در شهرت و آینده‌ی من دارد، به هیچ وجه نمی‌خواهم نمایندگان را تحت تأثیر افکار خود قرار دهم. و قول دادم که مجلس هر تصمیمی درباره‌ی اولتیماتوم روس‌ها گرفت ما امریکایی‌ها مطیع آن باشیم.

صبح روز بعد، اول دسامبر/۹ آذر وارد دفترم که شدم شنیدم علاءالدوله را کشته‌اند. داشته از خانه‌اش بیرون می‌آمده که سه نفر از بالاخانه‌ی همسایه به او شلیک کرده‌اند. دوام نیاورد و مرد.

سوء قصد دیگری به جان مشیرالسلطنه رئیس الوزرای شاه اسبق شد. او را در حال سواری زده بودند. تیر به پایش خورده بود و برادرزاده‌اش که همراهش بود قربانی‌اش شده بود.

این قتل‌ها بی‌گمان نشان می‌داد انجمن‌های سری تهران به این نتیجه رسیده بودند که توطئه‌ی سازمان‌یافته‌ای برای سرکوب نهضت مشروطه و احیای استبداد و انتقام‌جویی در قالب سلطنت محمدعلی میرزا در کار است. این که واپس‌گرایان عملاً در حال فروش وطن به روس‌ها بودند به آتش خشم مشروطه‌خواهان دامن می‌زد. انجمن‌ها که در سال‌های گذشته نقش پراهمیت و قهرمانانه‌ای در مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی ایرانیان ایفا کرده بودند هنوز وجود داشتند. هنگامی که مشروطه در خطر به نظر نمی‌رسید به خواب زمستانی فرومی‌رفتند و تا آرمان خود را در خطر می‌دیدند از خواب می‌جستند. اعضای آن‌ها معمولاً فدایی نامیده می‌شدند و همیشه آماده بودند که برای دفاع از اصولشان سلاح بردارند.

قتل علاءالدوله همه را تکان داد و وحشت بر هر رجل و مسئول دولتی‌ای که وجدان آسوده‌ای از بابت رفتارشان با هموطنانش نداشت مستولی شد.

صمصام‌السلطنه وقتی خبر قتل رفیقش علاءالدوله را شنید به گریه افتاد و از خودپی‌خود قسم خورد ریشه‌ی کسانی را که مسئول آن می‌دانست بسوزاند و گفت «۲۰ نفر دموکرات به جایش می‌کشم!»

برای اولتیماتوم دوم روس‌ها دو بهانه عنوان می‌شد که ولو حقیقت داشتند در بهترین حالت می‌شد بجگانه خواندشان. این که من لُکُفر انگلیسی را در حوزه‌ی نفوذ روسیه به کار گرفته بودم و این که نامه‌ام به روزنامه‌ی تایمز را در ایران ترجمه و منتشر کرده بودم هر دو به دور از حقیقت بودند.

با وجود این، اولتیماتوم روس‌ها به ایرانیان یا زمینه‌سازی فریبکارانه‌ای که

برای توجیهش صورت گرفت ملت ایران را متعجب کرد. دولت مشروطه با این که در سال‌های گذشته به زورگویی‌ها و خودخواهی‌های دولت روسیه عادت کرده بود انتظار این ضربه‌ی مهلک را نداشت.

دولت سن پترزبورگ می‌دانست که صلح در اروپا با خصومت‌ورزی روزافزون انگلستان و آلمان به خطر افتاده و غائله‌ی مراکش، هرچند در حال فروکش بود، هنوز ادامه داشت. روس‌ها گمان می‌کردند سیر ادوارد گری به قدری دلمشغول بجران اروپایی شده که اهمیت مسائل آسیایی را برای امپراتوری بریتانیا فراموش کرده است. بنابراین آن‌ها به راحتی می‌توانند نقشه‌های دیرینه‌ی خود را عملی کنند و ایران را ببلعند و به خلیج فارس برسند و پایگاهی دریایی در کنار آن ایجاد کنند. روسیه تا زمانی که دست‌کم وانمود می‌کرد به قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس پایبند است می‌توانست مقاصد خود را در ایران پیش ببرد و ضمناً با این ترفند به وزارت خارجه‌ی انگلیس هم کمک کند که دچار زحمت توضیح در مورد عدول روسیه از قرارداد به پارلمان بریتانیا نشود.

با این همه، از قرار معلوم ایرانی‌ها چنان به قداست مواد قرارداد و الفاظ رسمی دو کشور مسیحی بزرگ اروپا اعتماد کرده بودند که باورش‌ان‌غی شد کل موجودیت و حقوق ملی آن‌ها این‌طور یک‌شبه به بهانه‌هایی واهی و مسخره مورد تهدید قرار بگیرد.

دیر به حقیقت پی بردند؛ هرچند اگر زودتر هم پی برده بودند معلوم نبود بتوانند کاری صورت بدهند. اگر روسیه به این بهانه هم متوسل‌غی شد بهانه‌ی دیگری پیدا می‌کرد یا می‌تراشید. دامی که برای ایران پهن شد کار دست‌ها یا تقدیری بود که حرکت دور از انتظاری را در صفحه‌ی شطرنج اروپایی تابستان ۱۹۱۱ اروپا موجب شد و خرس با زبردستی توانست پیش از این که فرصت از دست برود شکار را به دام اندازد.

در این بجران ناگهانی که دام‌نگیر دولت ایران شد همه به همدیگر شک کردند. حکومت آن‌ا به دو جناح تجزیه شد. کابینه به ریاست صمصام‌السلطنه به راهی رفت و نایب‌السلطنه را هم تا حدودی با خود همراه کرد. جناح دیگر مجلسی‌ها بودند که صادقاته خود را غنایندگی آمال و اقتدار ملی ایرانیان می‌دانستند و مایل به ادای مسئولیت خود بودند.

رجال و خان‌های تشکیل‌دهنده‌ی کابینه در این زمان، خواه به علت این که

شمشیر آخته‌ی پشت تهدیدهای روسیه را واضح‌تر از هموطنان مجلسی خویش می‌دیدند، و یا چون از شرکت در بازی ناعادلانه‌ای که همیشه در آن می‌باختند خسته شده بودند، به سرعت تصمیم گرفتند اولتیماتوم دوم روس‌ها را هم با همدی اختناق و ظلمی که برای ملت ایران به دنبال می‌آورد بپذیرند، ولو متهم به وطن‌فروشی شوند.

بنابراین در اول دسامبر ۹/ آذر اندکی پیش از انقضای مهلت ۴۸ ساعته، کابینه در صدد جلب موافقت قانونی مجلس با تصمیمش برآمد.

از یک ساعت به ظهر مانده محوطه‌ی خارج و داخل ساختمان‌های مجلس از جمعیت هیجان‌زده پر شد. بزرگان از همدی قشرها و نمائندگان بسیاری از سفارت‌ها هم بالکن‌های مجلس را پر کردند. سرتوشت ملت ایران ظهر رقم می‌خورد.

دولت که تصمیمش بر تسلیم بود برای این‌که لایحه‌اش را به تصویب مجلس برساند به هر ترفندی متوسل شد. رئیس‌الوزرا صمصام‌السلطنه می‌دانست که با انقضای عنقریب مهلت مسخره‌ی ۴۸ ساعته عملاً فرصتی برای بحث و مذاکره درباره‌ی لایحه باقی نمی‌ماند. از این رو لایحه را به صورت قطعنامه‌ای به مجلس ارائه کرد که به موجب آن مجلس به دولت اجازه می‌داد مطالبات روس‌ها را بپذیرد.

لایحه را در سکوت محض خواندند. تمام که شد صدا از کسی درنیامد. ۷۶ نماینده، پیر و جوان، ملا و فقیه، پزشک و بازرگان و شاهزاده، روی صندلی‌های خود میخکوب شده بودند.

روحانی پیری برخاست، داشت دیر می‌شد. ظهر که می‌گذشت دیگر رأی آن‌ها به درد نمی‌خورد. بنده‌ی خدا حاشیه نرفت. گفت «حالا که ظاهراً اراده‌ی خداوند بر این قرار گرفته که آزادی و استقلال ما را به‌زور از چنگان درآورند نگذاریم با امضای خودمان باشد!» دست‌های لرزانش را به‌سوی جمعیت دراز کرد و سر جایش نشست.

کلمات ساده‌ای که به هدف می‌نشستند. به زبان راحت بود، ولی بسیار دشوار در برابر قدرت مستبد ظالمی که نمک پروردگانش از بالکن‌ها نظاره‌گر بودند و در اذهانشان او را نشان می‌کردند برای حبس و شکنجه و تبعید و بدتر از آن.

نمائندگان دیگر از او پیروی کردند. در نطق‌هایی کوتاه — به علت تنگی وقت — از غرور ملی سخن گفتند و از حق زندگی و حاکمیت مستقلی که به‌سختی به دست آورده بودند.

چند دقیقه به ظهر مانده رأی‌گیری آغاز شد. یکی دو نماینده‌ی بی‌دل‌وجرئت، در جست‌وجوی گوشه‌ی عافیت، پاورچین از صحن مجلس بیرون رفتند. نام‌ها را یک به یک می‌خواندند و هر نماینده از جای خود برمی‌خاست و رأی خود را اعلام می‌کرد. رأی‌گیری علنی بود.

هر نماینده، پیر یا جوان، روحانی یا غیرروحانی، با رأیی که داد سرنوشت‌اش را رقم زد و جان خود و خانواده‌اش را کف دستش گرفت و به خرس بزرگ شمالی پاسخ یکپارچه‌ی ملت مظلوم و مستأصلی را داد که آینده‌ی مبهم پروحشت را به تقدیم داوطلبانه‌ی شرف ملی و حق نویافته‌ی تعیین سرنوشت خویش ترجیح می‌داد.

در میان گریه و هلهله‌ی تماشاگران، اعضای کابینه دلخور و وحشت‌زده بیرون رفتند و نمایندگان در فکر راه تاریکی که ملت پیش رو داشت پراکنده شدند. با این رأی، کابینه مطابق قانون اساسی منحل شد. مردم دسته‌دسته به لاله‌زار ریختند و شعار مرگ بر خائن دادند و آمادگی خود را برای شهادت در راه وطن اعلام کردند.

چند روز بعد در جلسه‌ای محرمانه بین نمایندگان مجلس و اعضای کابینه‌ی معزول، رأی مشابهی به رد مطالبات روس‌ها داده شد. در این میان، هزاران سرباز روس با افواج قزاق و توپخانه از راه زمینی قلیس و جلفا، و راه دریایی باکو به انزلی، به شمال ایران سرازیر شدند و از فراز کوه‌های البرز به سوی قزوین و تهران حرکت کردند.

دولت در تهران جلسه پشت جلسه برگزار کرد. توطئه علیه نمایندگان مجلس جای خودش را به تهدیدهای علنی داد. ولی مجلسی‌ها با این‌که خطر جانی را بیش از پیش احساس می‌کردند سر رأی خود ماندند.

توصیف روزها و شب‌های آکنده از دهره و دودلی و دلشوره‌ی این ماه تاریک دسامبر/آذر در پایتخت دشوار است. ترس در فضا موج می‌زد و کوه‌های پربرف شمال تهران نیز از روزهای تلخی که کشور سپری می‌کرد متأثر نشان می‌دادند.

علما اجناس روسی و انگلیسی را تحریم کردند. یک‌روزه تراموای قدیمی تهران^۱

به ظن این که مال روس‌هاست متروک شد و وزیر مختار بلژیک دادش درآمد و با اعتراض و التماس به وزارت خارجه سعی کرد به گوش مردم برساند که تراموا متعلق به هوطنان بلژیکی اوست. تراموا خالی می‌رفت و برمی‌گشت. گروه‌هایی از جوانان و محصل‌ها و زنان به خیابان‌ها می‌ریختند و سرنشین‌های گاهی از همه جای خبر تراموا را بیرون می‌کشیدند و ویت‌ترین‌های مغازه‌هایی را که هنوز اجناس روسی داشتند خرد می‌کردند و به کسی اجازه‌ی نوشیدن چای — که محصول هندوستان بود ولی از روسیه می‌آمد — نمی‌دادند و جلوی در سفارتخانه‌ها تظاهرات می‌کردند و از نمایندگان دیگر دولت‌ها خواستار رفتار عادلانه با ملت مظلوم ایران می‌شدند.

یک روز شایع می‌شد که آیات عظام در نجف حکم جهاد علیه روس‌ها داده‌اند^۱ و روزی دیگر پخش می‌شد که قشون روسیه قزوین را با خاک یکسان کرده و رهسپار تهران است.

تحریم کالاهای انگلیسی در جنوب چنان ابعاد وسیعی پیدا کرد که تهیه‌ی غذا برای سربازان ارتش هندوانگلیس در شیراز دشوار شد و وقتی علما اسکناس‌های بانک شاهنشاهی را هم — که شرکتی انگلیسی بود — نجس خواندند مردم برای تعویض آن‌ها با سکه‌های دولتی به بانک هجوم بردند و یک‌روزه ۲۰,۰۰۰ تومان اسکناس را پس دادند.

روزی امنیه دو نفر را که خبر رسیده بود نیست سوء قصد به جان خزانه‌دار کل دارند جلب کرد. مأموران به خانه‌شان ریختند و مقداری نیتروگلیسرین و وسایل ساخت بمب به دست آوردند. زیر بازجویی اعتراف کردند فلان عناصر مرتجع اجیرشان کرده‌اند تا در خیابان به سمت من بمب پرتاب کنند.

این روزها زندگی در تهران به مزاجم نمی‌ساخت. در دفترم نشسته بودم که می‌شنیدم گلوله‌هایی که در درگیری‌های خیابانی اطرافان شلیک می‌شد صفیرکشان از فراز درختان پارک اتابک می‌گذشتند. تقریباً شبی نبود که ارکستر تیانچه‌های موزر^۲ برنامه نداشته باشد. افسران روسی که از اردوی احتیاط روس‌ها

۱. ۱۳ دسامبر/۲۱ آذر مجتهد بزرگ نجف، ملا محمد کاظم خراسانی، به شکلی مشکوک و ناگهانی درگذشت. درحالی که شایع بود قصد دارد به ایران بیاید تا حکم جهاد بدهد. همه می‌گفتند عمال روس سم‌خورش کرده‌اند. او و دو مجتهد دیگر در نجف، حامی حسین ابن خلیل و ملا عبدالله مازندرانی، از برجسته‌ترین روحانیان حامی مشروطه‌خواهان بودند. ن.

در قزوین آمده بودند صبح اول وقت نگهبانان پارک را شناسایی می‌کردند و برایشان خط و نشان می‌کشیدند. این‌که روسیه علناً لشکر بزرگی را برای اخراج من به ایران فرستاده بود، در کنار حمله‌های کینه‌توزانه‌ای که مطبوعات نیمه‌رسمی روسیه به من می‌کردند، حکم فراخوانی را داشت برای خیل عناصر شریر و رانده‌شدگان سیاسی از قفقاز (که صدها نفر از آن‌ها در تهران بودند) تا با کشتن من (مثل صنایع‌الدوله) دوباره از حمایت و الطاف دولت روسیه برخوردار شوند.

یک شب با همسرم آماده‌ی رفتن به مهمانی شام مختصری بودیم که خبر آوردند سه قفقازی در خیابان مجاور انتظارم را می‌کشند. وقتی از صحت خبر مطمئن شدم دیدم بهتر است نروم.

همین روزها عده‌ای از ملیون خواهش کردند اجازه دهم برای مراقبت از جانم دسته‌ای محافظ بگذارند. پذیرفتم و از آن پس این محافظان داوطلب تا بیدار بودم چشم از من بر نمی‌داشتند.^۱

۱۴ دسامبر/ ۲۲ آذر مازور استوکس برای پیوستن به هنگش در هندوستان از ایران رفت.

روز بعد سفارت روسیه به دولت ایران اطلاع داد چنانچه ظرف مدت شش روز شرایط اولتیماتوم برآورده نشود لشکر روس — که به ۴,۰۰۰ نفر بالغ می‌شد — از قزوین به سمت تهران حرکت خواهد کرد. دو سه روز بعد به همین بهانه، حدود ۲,۰۰۰ ترکمن از مازندران به سمت پایتخت حرکت کردند و تا دامغان پیش آمدند و شهر را در وحشت فروبردند. تهران بیش از ۶۰۰ نفر نمی‌توانست به مقابلشان بفرستد. همین نیرو به فرماندهی یکی از افسران یقروم‌خان گسیل شد.

سیل تلگراف‌ها و پیغام‌های پشتیبانی و همبستگی از سراسر جهان اسلام به تهران سرازیر شد. بعضی از آن‌ها باید کابینه‌ای را که از ابتدا دست‌ها را بالا برده بود پاک خجالت داده باشد.

الحجین دفاع ایرانیان کلکته به کابینه تلگراف زد:

«تسلیم مطالبات تازه نشوید. از جوی که در منجستر و بین مسلمانان جهان به وجود آمده بهره‌برداری کنید. در هند حتی زن‌ها تحریک شده‌اند. فشار از شمال

۱. چند هفته بعد از ترک ایران با کمال تأسف شنیدم یکی از آن‌ها را به علت این‌که فدایی خطرناکی شناخته بودند به دار زده بودند. ن.

به خاطر امتیاز راه آهن است. به توصیه‌ی جناب اعتماد نکنید. رابطه با امریکا را گسترش دهید.»^۱

یک سخن وزیر خارجه‌ی عثمانی در پاسخ سؤالی در مجلس‌شان طنز تلخی هم به داستان افزود. وزیر بدله‌گو جواب داد که امکان ندارد استقلال ایران به خطر بیفتد، چون در قرارداد روس و انگلیس تضمین شده است. وزیر موقعی داشت این لطفه را می‌گفت که ۱۲,۰۰۰ سرباز روس در شمال کشور شاهنشاهی ایران مستقر شده بودند.

در مجلس پیشنهادهای گوناگونی برای خروج از بن‌بست ظاهری مطرح شد. یکی از بدیع‌ترین آن‌ها ایجاد بهانه‌ای برای دولت امریکا بود تا پایش به ایران کشیده شود. یک شب عده‌ای از سران احزاب و مجلس به دفتر من آمدند و خواهش کردند پیش‌نویس تک‌ماده‌ای قانونی را بنویسم برای اعطای امتیاز احداث خطوط آهن مهمی که درباره‌شان بحث شده بود. گفتند جای اسم را خالی بگذارید تا بعد از تصویب فوری تک‌ماده، نام سرمایه‌داری امریکایی یا گروهی از سرمایه‌داران در آن درج شود و امتیازنامه را در اسرع وقت به نیویورک تلگراف کنید و از صاحبان امتیاز بخواهید که خواستار حمایت دولت ایران شوند. به وسعت خیالشان آفرین گفتم، ولی از شرکت در این نقشه عذر خواستم.

مشیرالدوله که اسماً وزیر عدلیه بود اما بعد از اولتیاوم، دیگر در جلسات کابینه شرکت نکرده بود برایم پیغام فرستاد که آیا حاضرید از مجلس اختیار تام بگیرید و با روس و انگلیس وارد مذاکره شوید؟ گفت برادرش که رییس مجلس است از این فکر استقبال می‌کند و اکثریت مجلس هم با آن موافق‌اند. من تشکر کردم، ولی گفتم این قبیل امور به خود کابینه مربوط می‌شوند نه به شخص خزانه‌دار کل. مخصوصاً حالا که خودش یکی از موضوع‌های اولتیاوم است. چند نماینده‌ی مجلس هم پیشنهاد کردند دولت با عزل من از مقام خزانه‌دار کل موافقت کند ولی من با عنوان «مستشار عام» به استخدام مجلس دربیام.

مجلسی‌ها، در مانده، هیئتی ۱۲ نفره به نزد نایب‌السلطنه فرستادند و به اطلاع

۱. این پیام نیمه‌رمزی از درک فوق‌العاده‌ای از واقعیت‌های انگلستان و تهران و نقاط دیگر حکایت می‌کرد. در ایران همه معتقد بودند اگر مجلس امتیازاتی در مورد راه آهن به روس‌ها بدهد لشکرشان را عقب می‌کشند و به مصالحه‌ای در مورد اولتیاوم رضایت می‌دهند. در جمله‌ی آخر تلگراف، اشاره به نگارنده است. ن.

حضرت والا رساندند که چون به اعضای کابینه اعتماد ندارند مجلس تصمیم گرفته است در قطعنامه‌ای از نایب‌السلطنه خواستار مذاکره‌ی مستقیم با روس و انگلیس از جانب دولت ایران شود. نایب‌السلطنه نزدیک بود پس بيفتند. رنگش از وحشت مثل گچ سفید شد. آب دهنش را که قورت داد تهدید کرد که اگر یک بار دیگر این پیشنهاد را از کسی بشنود آن‌ا کالسکه‌اش را صدا می‌زند و راه انزلی را در پیش می‌گیرد.

روزی هر چهار حزب بزرگ ایران — دموکرات، اعتدال، اتحاد و ترقی، و دانشناکسیون که حزب آرامنه بود — با گفت‌وگوهای غایب‌گان‌شان به این نتیجه رسیدند که نباید گذاشت لشکر روس بیش از این به سمت پایتخت پیشروی کند. مجموع قشونی که ایران می‌توانست به جنگ روس‌ها بفرستد عبارت بود از حدود ۲۰،۰۰۰ تفنگچی بختیاری، قریب ۳۰۰ تن از آرامنه با چند مسلسل، و شاید نزدیک به ۳،۰۰۰ فدایی داوطلب که قسم خورده بودند تا پای جان از مشروطه دفاع کنند. کل نیرو از مردانی شجاع اما بدون سازماندهی و تجهیزات تشکیل می‌شد. البته همین عده هم می‌توانستند گردنه‌های کوهستانی راه تهران را حتی بر ۱۵،۰۰۰ سرباز روس ببندند. اشتیاق فداییان به دست و پنجه نرم کردن با روس‌ها دو سه هفته بعد نیز با قهرمانی و دلاوری برادران آن‌ها در تبریز به نمایش درآمد. تبریزی‌ها شش روز در برابر لشکر روسی به تعداد پنج برابر خود مقاومت کردند، درحالی‌که تویی هم نداشتند و روس‌ها با دو آتشبار پیشرفته بر سر آن‌ها گلوله می‌ریختند. علاوه بر این نیروها حالا ۱۱۰۰ ژاندارم خزانه هم بودند که از چهار افسر شجاع و ورزیده‌ی امریکایی تعلیم می‌دیدند. این ژاندارم‌ها زبده‌ترین جوانان مہین‌پرست ایرانی بودند که سودایی جز خدمت به وطن در سر نداشتند و من‌خواسته بودم که از آموزش و اسلحه و تجهیزات خوب برخوردار شوند. اندکی بعد که ۳۵ افسر ایرانی فرمانده آن‌ها خبر انحلال مجلس را شنیدند پیش من آمدند و خواهش کردند که اجازه دهم برای کشورشان بجنگند و معلوم بود که اشتیاق زیادی به گوشمالی دادن روس‌ها داشتند.

اواخر شبی که رهبران چهار حزب تصمیم به جلوگیری از پیشروی لشکر روسیه گرفتند اعضای کمیته‌ی حفاظت به ملاقاتم آمدند و در مورد بهترین طرز عمل از من نظر خواستند. فضای غیرواقعی جلسه را خوب به خاطر دارم. ۱۲ نفر، از قشرهای مختلف ملت خارجی کاملاً بیگانده‌ای، آمده بودند با کسی که «کافر»

تلقی می‌شد مشورت کنند. می‌خواستند بدانند که چگونه می‌توانند شجاعانه و قهرمانانه عمل کنند که به ویرانی کشور و گزند جانی و مالی ملت هم منجر نشود. سه ساعت گفت‌وگو کردیم و من سرانجام ناچار شدم بگویم که کافی است تعرضی در شمال تهران به سربازان روس صورت بگیرد تا به محض این‌که برف‌ها آب شدند و بهار فرارسید ۵۰,۰۰۰ قزاق روس خاک ایران را به توبره بکشند و از کشته پشته بسازند و چه‌بسا کودکان و بیوه‌زنان را هم زنده نگذارند تا بر گور سربازانشان بگریند. در آن صورت اثری از آثار آزادی هم در ایران باقی نخواهند گذاشت.

ملاقات عجیب غم‌انگیزی بود. شاید آن‌ها حق نداشتند مسئولیت چنین تصمیمی را بر دوش یک خارجی بگذارند، ولی خوشحالم که عواقب اجتناب‌ناپذیر تعرض آن‌ها را به آن‌ها گوشزد کردم. موقعی که فکر مقاومت منفی در برابر مطالبات روس‌ها را پذیرفتند و یک‌به‌یک بیرون رفتند، فصل کوتاه دیگری از کتاب رقم خورده بود که ممکن است برای جهان اهمیتی نداشته باشد اما برای کسانی که این کتاب عین واقعیت است پیامدهای بسیار دارد.

از همین روزها که در تهران شایع شد مجلس با تهدیدها و رشوه‌هایی که بعضی نمایندگان از دست‌پروردگان سرشناس روس‌ها می‌گیرند تسلیم خواهد شد، زنان ایرانی دوباره ایفاگر عالی‌ترین نقش ملی اصیلی شدند که در انقلاب مشروطه نیز آن را به نمایش گذاشته بودند.

زنان ایرانی از آن زمان یکباره با جهشی بیش‌ترین، اگر نگویم انقلابی‌ترین، چون جهان شده بودند. اگر این گفته خیالی صدها ساله را آشفته کند چه باک، چون عین حقیقت است.

گزاف نیست اگر بگویم که بدون نیروی معنوی عظیم این به اصطلاح «امتعه»ی اشرف مخلوقات در مشرق‌زمین، جنبش انقلابی نگون‌بخت — هر قدر که مردان ایرانی با درایت آن را پیش می‌بردند — زود تبدیل به اعتراض ساده‌ای می‌شد و رنگ می‌باخت. زنان توانستند روحیه‌ی آزادی‌خواهی را زنده نگه دارند. از آن‌جا که خود تحت ظلم مضاعف سیاسی و اجتماعی بودند، اشتیاق بیش‌تری به تقویت نهضت ملی مشروطه‌خواهی و نشر معیارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی غربی داشتند. شگفتا که این شوق مردم با حمایت عده‌ی بسیاری از قشر روحانی

هم روبه‌رو شد، که خیلی از نفوذ و امتیازاتش را بر اثر تحولات تازه از دست می‌داد.

در تمام طول پنج سال بعد از انقلاب بدون خونریزی ۱۳۸۵/۱۹۰۶ علیه ستمکاری و بیدادگری مظفرالدین‌شاه، آتش هیجان و گاه غضب در چشمان زنان محجب ایرانی زبانه کشیده بود و آن‌ها در مبارزه برای آزادی و مظاهر امروزی‌اش برخی از مقدس‌ترین رسوم دیرینه‌ی دامنگیر زن در ایران را زیر پا گذاشته بودند. من این فرصت را به دست آورده بودم که جلوه‌های فراوانی از عزم و نفوذ زنان مسلمان را به چشم ببینم.

ما در اروپا و آمریکا به مشاهده‌ی نقش روزافزون زنان غربی در اقتصاد و علم و ادب و سیاست خو کرده‌ایم، اما اگر زنان محجبی را در خاورمیانه ببینیم که یک‌شب معلم و روزنامه‌نگار می‌شوند و باشگاه برای زنان دایر می‌کنند و سخنران در امور سیاسی می‌شوند چه می‌گوییم؟ اگر ببینیم در سرزمینی که تا چندی پیش استبداد کهن در آن نفس‌ها را بریده بوده است زنان به ترویج مترقی‌ترین آرا در مشرق‌زمین می‌پردازند چه فکر می‌کنیم؟ آن‌ها این شوق مشارکت در بازسازی سیاسی و اجتماعی کشور خود و این اعتقاد راسخ به نهادهای سیاسی و اجتماعی ما را از کجا آورده‌اند؟ در این‌که به هر صورت به وجود آمده و باقی مانده است شکی نیست؛ اما در کنار آن، قوه‌ی تشخیصی هم پیدا شده است که علی‌القاعده پس از سال‌ها تجربه‌ی عملی به دست می‌آید.

زنان ایرانی نمونه‌های چشمگیری از توانایی اذهان بی‌آلایش در جذب سریع افکار تازه به جهان عرضه کرده‌اند و با شور مجاهدی که رسالتی در برابر خویش می‌بیند بی‌درنگ دست‌به‌کار تحقق بخشیدن به آرمان‌های خود شده‌اند.

من این بخت را داشتم که در کوتاه‌زمانی پس از ورودم به ایران اعتماد مجلس شورای ملی را به دست آورم، نهادی که نماینده‌ی امیدها و آرزوهای توده‌ی عظیم ملت ایران بود. سپس پی بردم که کسان ذینفوذ دیگری هم پنهانی با حسادت، ولی با چشمان پر مهر، مراقب کار من‌اند. در تهران همه می‌دانستند که ده‌ها محفل زنانه‌ی کمابیش سرّی وجود دارد که از تشکیلاتی مرکزی پیروی می‌کنند. رهبران این جمعیت را تا امروز نه نامشان را شنیده و نه چهره‌شان را دیده‌ام، ولی صدها بار به اشکال گوناگون پی بردم که هزاران فرد مبین‌پرست از جنس لطیف کمک و حمایت می‌کنند.

خوب است چند نمونه بیاورم. یک روز صبح در تابستان گذشته در دفترم نشسته بودم که گفتند یک کارمند ایرانی خزانه‌داری کار مهمی با شما دارد. در مشرق‌زمین اطلاعات از هر منبع عجیب و دور از انتظاری ممکن است برسد؛ بنابراین نباید ردش کرد. جوانی داخل شد. قبلاً ندیده بودمش. به فرانسوی گفت‌وگو کردیم و او بعد از این‌که اجازه خواست آزادانه حرفش را بزند با عذرخواهی بسیار گفت مادر من که از دوستاناران شماست از من خواسته به شما بگویم که به همسران بگویید به خانمی فلان اشراف‌زاده که دعوتش کرده است نروید، چون از دشمنان مشروطه است و رفتن همسر شما به خانمی او باعث بدگمانی ایرانی‌ها به شما می‌شود. من تشکر کردم، ولی خودم از این دعوت خبر نداشتم و بعد که باخبر شدم به توصیه عمل کردم. گفتم دوباره جوان ایرانی را آوردند و پرسیدم مادرت این دعوت خصوصی از همسر مرا از کجا فهمیده؟ گفت در محفل سرتی که عضو آن است مطرح شده و درباره‌اش بحث کرده‌اند و تصمیم گرفته‌اند به شما در موردش هشدار بدهند.

در گونه‌ای جدیدتر، جمع بزرگی از زنان فقیر به مقابل پارک اتابک آمدند تا به علت این‌که خزانه‌داری قادر به پرداخت مستمری‌های دولتی نبود — که از یک میلیون دلار تجاوز می‌کرد — علیه من تظاهرات کنند. پولی که خزانه‌داری در اختیار داشت برای پرداخت به سربازان داوطلب جنگ با نیروهای شاه سابق لازم بود. یکی از منشی‌های ایرانی‌ام را فرستادم با زن‌ها صحبت کند و بپرسد چه کسی یادشان داده ببینند علیه من تظاهرات کنند. برگشت و از رجل مرتجع سرشناسی نام برد که طرفداری‌اش از محمدعلی شاه بر کسی پوشیده نبود. گفتم برو بگو فردا جوابشان را می‌دهم و فعلاً بهتر است آرام متفرق شوند. زن‌ها رفتند.

شرح ساده‌ای از مشکلات مالی کشور و عدم امکان پرداخت مستمری‌ها به علت نیاز دولت مشروطه به پول را برای یکی از انجمن‌های زنان فرستادم و خواهش کردم مانع از تحریک بیش‌تر علیه خزانه‌داری شوند. با این‌که بعد از آن هم نتوانستم مستمری‌ها را بپردازیم، دیگر زنان تظاهراتی برای آن نکردند.

در تهران مشهور است که می‌گویند وقتی زن‌ها علیه کابینه‌ای شلوغ کردند کارش تمام است.

بعد از این‌که املاک شعاع‌السلطنه مصادره شد، دولت روسیه با توجه به این‌که سرکنسولش هم دستاویزی قانونی یا عملی برای اقداماتش نداشت این بهانه را از

خودش اختراع کرد که باغ شعاع السلطنه در رهن بانک روسیه در تهران است و صاحب قبلی باغ حدود ۲۲۵,۰۰۰ تومان به بانک بدهی داشته است. همه می‌دانستند که ادعای یوج و مسخره‌ای بود، ولی چون در ایران روال مشخصی برای ثبت رهن وجود ندارد و از طرفی خود شاهزاده هم برای نجات ملکش از مصادره به راحتی امکان داشت قسم دروغ بخورد، من متحیر بودم که چگونه کذب این ادعا را ثابت کنم. هر قدر هم از بانک روسی درخواست می‌کردیم دفاتر و دیگر اسناد این بدهی را در اختیارمان بگذارد محلمان نمی‌گذاشت.

این جا باز گونه‌ی دیگری از شهامت و مین‌پرستی زن ایرانی و ارزش عملی حمایتش را مشاهده کردم.

یکی از کارمندان ایرانی من که مرد وطن‌دوستی با تحصیلات عالی بود به دیدنم آمد و گفت خواهرش که یکی از زنان شعاع السلطنه است نسخه‌ای از وصیت‌نامه‌ی او را دارد. وصیت‌نامه در همان سال و درست پیش از خروج او از ایران و با رعایت همه‌ی ترتیبات و تشریفات که قانون کشور و شریعت اسلام از مردی در آن جایگاه بلند می‌طلبد تنظیم شده بود.

زن به برادرش گفته بود این سند صورت موجودی کاملی از همه‌ی املاک و اموال شاهزاده و اظهارنامه‌ی مفصلی در مورد کلیه‌ی طلب‌ها و قرض‌های او و در واقع گزارش تام و تمامی از وضع مالی اوست. خواهر این کارمند از او خواسته بود سند را به من نشان دهد و با این کارش جان و مال خود و فرزندانش را به خطر انداخته بود، چون نسبت به وطنش احساس وظیفه می‌کرد. با این سند من توانستم ثابت کنم ادعایی که روس‌ها براساس آن قصد توجیه اعمال خصمانه و غیرقانونی مأموران کنسولی خود را در این ماجرا داشتند دروغ محض است.

در روزهای تاریکی که شایعات زیادی درباره‌ی موضع مجلس راجع به اولتیماتوم بر سر زبان‌ها بود، زنان ایرانی، با شور آزادی‌خواهی و عشق غیورانه‌ی خود به وطن، آخرین موانع جنسیتی را هم فروریختند و جلوه‌های خیره‌کننده‌ای از شهامت سیاسی خود به منصفی ظهور رساندند. بارها شایع شد مجلس در جلسات غیرعلنی تصمیم گرفته که به مطالبات روس‌ها گردن نهد. در بازار و بین مردم نگرانی موج می‌زد. ملتی‌ها چگونه می‌توانستند نمایندگان خود را موظف به وظایفشان نگه دارند؟

پاسخ را زنان فراهم آوردند. ۳۰۰ نفر از جنس لطیف با گونه‌های افروخته از

خشم و با چادرهای مشکی و روبنده‌های سفید از چار دیواری خانه‌ها و حرمسراها بیرون آمدند. بسیاری از آن‌ها زیر لباس‌های خود تپانچه مخفی کرده بودند. مستقیم به مجلس رفتند و خواستار ملاقات با رئیس مجلس شدند. این‌که غایندگان عالی‌رتبه‌ی سرزمین «شیر و خورشید» درباره‌ی این ملاقات عجیب چه گمان کردند، جایی نوشته نشده است. رئیس مجلس پذیرفت که با غایندگانی از جانب زنان صحبت کند. در سرسرا با آن‌ها ملاقات کرد و این مادران و همسران و دختران خانه‌نشین برای این‌که او و همکارانش در عزم آن‌ها تردید نکنند تپانچه‌ها را نشان دادند و قسم خوردند که اگر مجلس از وظیفه‌ی حفظ آزادی و شرف ملک و ملت ایران کوتاه بیاید با دست خود، شوهران و پسرانشان را می‌کشند و خود را هم در کنار آن‌ها هلاک می‌کنند.

هرچند مزدوران روس یکی دو هفته بعد در کودتایی مجلس را نابود کردند، مجلس بدون تنگ وطن‌فروشی از میان رفت.

آیا جا ندارد که بر عزت زن محجب ایرانی درود بفرستیم؟ زنی که همچنان اسیر سنت‌های دست‌وپاگیر است، زنی که هنوز بازیچه‌ی میل و هوس مردان است، زنی که از همدی فرصت‌های تحصیل متناسب با آرمان‌های امروزی محروم است، زنی که هنوز پاییده می‌شود و تودهنی می‌خورد و رانده می‌شود — با این‌همه، از جام آزادی‌خواهی سیر می‌نوشد و سهم خود را به وطنش ادا می‌کند و با حسادت مادرانه، خادمانش را می‌باید و حتی در لحظه‌ی ناگوار فاجعه خود را غمی بازد، لحظه‌ای که دل مردان از ترس فلج‌کننده‌ی زندان و شکنجه و گلوله و طنابی که گریبانگیر دلیرترین مردان وطن شده بود می‌لرزید.

چون نه تهدید و نه رشوه نتوانست مجلس را به تسلیم وادارد، روس‌ها حکم به نابودی آن دادند.

عصر روز ۲۴ دسامبر ۲/ دی کابینه‌ی برکنار شده، که به طرق شناخته‌شده‌ای کاملاً در این مورد قانع شده بود، دست به کودتایی علیه مجلس زد و با تظاهرات زاندارم‌ها و تفنگچی‌های بختیاری‌اش توانست همه‌ی غایندگان و کارمندان مجلس را از محوطه‌ی آن بیرون بریزد. سپس درها را بستند و قفل زدند و دسته‌ی پیرشاهی از سربازان گارد همایونی را به مراقبت گماشتند. غایندگان را تهدید کردند که در صورت بازگشت به مجلس یا تجمع در هر نقطه‌ی دیگری با جان خود بازی کرده‌اند و در تهران حکومت نظامی اعلام شد. شورای خودخوانده‌ی هفت نفره‌ی

که به این شاهکار شبهه‌انگیز دست یازید ابتدا از بابت آمادگی فوج بختیاری اطمینان حاصل کرده بود. قریب ۲,۰۰۰ ایلیاتی بختیاری که در سپتامبر/شهریور گذشته همزمان با شکست قشون شاه اسبق در پایتخت گرد آمده بودند حالا در خدمت همان عمال روسی قرار داشتند که زود توانسته بودند به کابینه‌ی معزول بقبولانند که منافع حقیقی آن‌ها در همسویی با روس‌ها نهفته است. به‌دشواری می‌توان گفت که چه اندازه ترس و چه میزان طمع اعضای دولت معزول را به جانبداری از اجانب واداشت، ولی بی‌گمان هر دو دخیل بودند. رییس‌الوزرا از خان‌های بزرگ بختیاری بود و سردار محترم، خان دیگر، عنوان وزارت بی‌خاصیت جنگ را یدک می‌کشید. این خان‌ها همیشه مخلوط عجیب و متلونی از کوهپایه‌نشین میهن‌پرست و شهرنشین دسیسه‌گر بوده‌اند؛ یا شاید سرباز وفادار و چپاولگر مزدور. روحیه‌ی مزدوری، احتمالاً همراه با احساس درماندگی نسبی در برابر قزاق‌ها و توپ‌های روسی، باعث شد که پول و وعده‌های فریبده‌ی اجنبی را بپذیرند. به این ترتیب با فروش وطن در ازای مشتی پول و این وعده‌ی اغواکننده‌تر که منصب «وزارت عظمی» (وزارت مالیه) در خانواده و طایفه‌ی آن‌ها موروثی شود دوران کاری پرفراز و نشیب خود را که تا این زمان نسبتاً آبرومندانه طی کرده بودند به سر آوردند. هنگامی که اینان تصمیم به مقابله با مجلس گرفتند که هیچ‌وقت به آن‌ها اعتماد نکرده بود، نیروی مسلح دیگر دولت مشروطه — ژاندارمری تهران — به ریاست یفرم‌خان نیز گویا خود را باخته و این دلاورمرد ارمنی هم گول نقشه‌های کابینه را خورده بود. بین این دو نیرو آخرین بقایای مشروطیت نیز لگدمال شد و کشور به دست هفت سیاستمداری افتاد که خود را به روس‌ها فروخته بودند. چه پایان فضاحت‌باری برای مبارزه‌ی جانانه‌ی ملت ایران در راه آزادی و روشنگری!

همان روز عصر عده‌ی زیادی از نمایندگان مجلس برچیده به دفتر آمدند. کسانی بودند که می‌شناختمشان؛ افرادی با تحصیلات اروپایی که در بی‌باکی و درستکاری و میهن‌پرستی‌شان ذره‌ای تردید نداشتیم. به چشم آن‌ها عمل غیرقانونی هموطنان دولتی‌شان از یک فاجعه‌ی سیاسی محض فراتر می‌رفت؛ یک توهین به مقدسات، یک بی‌حرمتی بزرگ، یک جنایت بی‌شرمانه بود. با چشمان گریان و صداهای لرزان و دل‌های پرکینه آمدند؛ و بر سر این دوراهی که آیا وزیران کابینه را بکشند و ایللیاتی‌های خیانتکار را بیرون بریزند، یا مثل شرقی‌ها دست

به خودکشی بزنند از من نظر خواستند و من که نمی‌دانستم آیا حق دارم مانع از ریختن خون وطن‌فروشان شوم، عاقبت قانعشان کردم که هیچ‌یک از دو راه را انتخاب نکنند. کشتن هموطنان خیانتکارشان چه سودی داشت جز این‌که شاهد مثالی فراهم آورد برای این ادعای روس و انگلیس که ایرانیان قادر به حفظ امنیت کشور خود نیستند.

هنگامی که آخرین نهاد نماینده‌ی دولت مشروطه که هزاران نفر برایش جنگیده و رنج برده و جان داده بودند بدون خوتریزی از صفحه‌ی روزگار محو شد، ملت ایران چنان خویشتنداری و بردباری و اعتدالی از خود به نمایش گذاشت که مثال آن را شاید هیچ کشور متمدن دیگری در چنین حال و روز و خیمی نتواند بروز دهد.

بسیار از من پرسیده‌اند آیا ایرانیان به‌راستی توانایی اصلاح امور خود را دارند؟ آیا رو به انحطاط نگذاشته‌اند و عرق ملی خود را از دست نداده‌اند؟ می‌دانیم که دادن شعارهای مین‌پرستانه در روزهای آرام صلح و در جامعه‌ای منظم و متعارف، زمانی که خطر گردن‌کشی در برابر قدرت‌های پلیدی هم در کار نیست، آسان است. اما وقتی ۷۰ نماینده‌ی مجلس یکسره در ترس از این به سر می‌برند که قدرت جباری آن‌ها را زندانی و بدتر از آن گرفتارشان کند و مدام در معرض توطئه و رشوه و تهدید عالی که قدرت قهار به‌راحتی استخدامشان می‌کند قرار می‌گیرند و با این حال ترجیح می‌دهند در بیم و فراموشی زندگی کنند اما سست فروش عزت و حاکمیت ملی را امضا نکنند، گمان می‌کنم باید تأمل کرد و پاسخ منصفانه‌تری برای مسئله‌ی عرق ملی یافت.

بعید بود کسی با این نمایندگان آن قوم شوربخت در آن روزهای تاریک آشنا باشد و محبت ایرانیان را به دل نگیرد و از آمال عادلانه‌ی آن‌ها جانبداری نکند. تقصیر از آن‌ها نبود. ایراد از محیط و سنت‌های غلط بود.

همان محافل که بنای کارشان بر انکار قبل از تحقیق است، ایرانیان را در اداره‌ی امور خود ناتوان می‌خوانند. شک نیست که ایرانی‌ها با واقعیت‌های سیاسی و روش کار در چارچوب حکومت مشروطه‌ی پارلمانی آشنایی نداشتند، اما حق داشتند که به اقتضای سنت‌ها، منش، طبیعت و تمایلات خود عمل کنند. پنج سال در عمر یک ملت زمان کوتاهی است. حتی برای اصلاح یک فرد زمان درازی نیست. با وجود این، بعد از پنج سال آزرگار که ملت ایران با تحمل همه‌ی مشکلات

خود و کارشکنی‌های دو قدرت به اصطلاح دوست توانست نقشه‌های شاه مستبدی را برای گرفتن آزادی‌های به‌سختی به‌دست آمده‌ی ایرانیان نقش بر آب کند. اکنون همان دو قدرت اروپایی به جهانیان می‌گویند ایرانی‌ها صلاحیت ندارند، به راه انحطاط افتاده‌اند، و از ایجاد دولت یائبات و بسامانی برای خود عاجزند.

با آگاهی از علل سقوط ایران پرده از برابر چشمان دیرباور فروخواهد افتاد. شک نیست که ایران قربانی بی‌دفاع بازی کثیفی شده که چند قدرت اروپایی، با مهارتی که حاصل قرن‌ها تجربه است، هنوز بدان مشغول‌اند. قمار بر سر ملت‌های ضعیف‌تر است و حیات و شرف و ترقی کل یک قوم جریمه‌ای است که بازنده می‌پردازد.

فصل ۸

روابط من با حاکمان واقعی ایران.

کشتارهای سربازان روس از مردمان تبریز و رشت و انزلی. خروج من از ایران.

از روز اول دسامبر ۹/ آذر که دولت صمصام‌السلطنه لایحه‌ی پذیرش اولنپاتوم روس‌ها را تقدیم مجلس کرد، رفتار وزیران با من از این رو به آن رو شد. اکنون که تصمیم گرفته بودند در برابر خواسته‌های روس‌ها هیچ ایستادگی نکنند، مایل بودند که من کار را برایشان آسان کنم و خود از منصب کناره بگیرم تا دیگر نیازی به جلب نظر مجلس نداشته باشند.

درحالی‌که من خود میل به این کار داشتم، تا بعد از این‌که مجلس دو بار با رأی خود مخالفتش را با نظر دولت اعلام کرد، به من پیشنهاد نشده بود. بعد از این رأی‌گیری‌ها استعفای من حکم سلب حق مجلس را در تصمیم‌گیری راجع به چنین مسئله‌ی مهمی پیدا می‌کرد. با وجود این در ملاقات‌های مکرر با سران مجلس و مقامات دیگر به‌صراحت برایشان توضیح دادم که من برای کمک به ایران آمده‌ام و اگر استعفای من کمک بزرگ‌تری به آن‌ها می‌کند کاملاً آمادگی‌اش را دارم. پاسخ همیشه این بود که شما را مجلس استخدام کرده است و اگر به‌رغم میل مجلس استعفا کنید عهدشکنی کرده‌اید. هرروزه عده‌ی بسیاری در ملاقات‌های رسمی و غیررسمی از من می‌خواستند که تحت هیچ شرایطی استعفا نکنم، چون به‌زعم آن‌ها کناره‌گیری من نقطه‌ی پایانی بر همه‌ی امیدهای دولت مشروطه در ایران بود.

کابینه‌ی صمصام‌السلطنه با رأی قاطع عدم اعتمادی که از مجلس گرفت از

ظهر اول دسامبر قانوناً مشروعیت خود را از دست داد. با وجود این، از آنجا که خان‌های بختیاری از ماه‌ها قبلش که صمصام‌السلطنه به ریاست وزرا رسیده بود طعم قدرت را چشیده بودند، مطلقاً تمایلی به ترک آن نداشتند. از طرفی به تازگی روابط گرمی هم با سفارت روسیه پیدا کرده بودند و مثل روز روشن بود که روس‌ها توانسته بودند آن‌ها را با خود همدستان کنند.

پس از آن که مجلس رسماً دست رد به سینه‌ی روس‌ها زد — که دولت روسیه شاید انتظار آن را نداشت — مقامات روس و گماشتگان سرشناس آن‌ها در تهران کوشیدند پذیرش اولتیماتوم را گزینه‌ی معقولی نشان دهند. در روزهای تب‌وتاب و اضطراب، مبالغ هنگفتی پول به نام دولت روسیه بین فقرا تقسیم شد. در چند مسجد، مثل همیشه که در ایام کمبود نان خرج می‌دادند، هزاران شکم را سیر کردند و بر سر زبان‌ها انداختند که خرجش را روس‌ها تقبل کرده‌اند و فقط خصومت مجلس با آن‌هاست که موجب قحطی شده است. می‌گفتند روس‌ها دست‌کم ۱۰۰,۰۰۰ روبل داده‌اند.

عصر روز اول دسامبر، بعد از سوء قصد به جان علاءالدوله و مخالفت مجلس با دولت، مطلع شدم که چند خان بختیاری کینه‌توزتر و ناسازگارتر، به تحریک امیر مجاهد و سردار جنگ و امیر مفخم، در صدد حمله به منزل و دفتر من در پارک اتابک‌اند تا خزانه را بگیرند و اسناد را بسوزانند و امریکایی‌ها را از مناصبشان برکنار کنند. امیر مجاهد و چند نفر دیگر در تابستان قبلش پول‌های کلانی برای مقاصد نظامی گرفته بودند و من قصد داشتم از آن‌ها حساب‌کشی کنم.

بلافاصله بعد از دریافت خبر، دوستی ایرانی را به مقر بختیاری‌ها فرستادم و پیغام دادم که اگر به راستی چنین فکر احمقانه‌ای در سر دارند بهتر است پیش‌تر بدان بیندیشند. البته مقصود من بیش‌تر این بود که نشان بدهم از دلشان بی‌خبر نیستم. ۵۰ نفر به افراد ژاندارمری خزانه در پارک افزودم و عده‌ی آن‌ها به ۱۵۰ تن رسید. ولی بختیاری‌ها پیداشان نشد.

کمی بعد، اختلافات شدیدی بین یفرم‌خان و خان‌های بختیاری بروز کرد و تا چند روز، هر لحظه منتظر شروع زدو خوردی مسلحانه بین نظمیه و ژاندارمری بودیم. سپس یفرم‌خان از ریاست نظمیه‌ی شهر استعفا کرد. شایع بود بختیاری‌ها که روزی‌به‌روز بیش‌تر خود را زیر نفوذ روس‌ها نشان می‌دادند نقشه دارند که به

کمک بریگاد قزاق، که حالا فرماندهش کلنل وادبولسکی^۱ بود، افراد یفرم‌خان را خلع سلاح کنند و نظمیه‌ی تهران را تحت فرمان خود درآورند. این سوءظن به ناآرامی و بی‌سامانی شهر دامن زد. هر آن انتظار شورش و خونریزی می‌رفت و فداییان، که به ۲,۰۰۰ نفر بالغ می‌شدند، پیغام می‌دادند که برای مقابله آماده‌اند. اختلاف بین یفرم‌خان و بختیاری‌ها سرانجام حل و فصل شد و او دوباره ریاست نظمیّه را بر عهده گرفت.

در پارک اتابک، ما این افتخار را داشتیم که گه‌گاه افسران روس تحت نظر بگیرندمان. ۴ دسامبر/۱۲ آذر یکی از آن‌ها نگیبانان جلوی در را مفتخر به دریافت فحش و ناسزا کرد.

رفتار وثوق‌الدوله وزیر خارجه و برادرش قوام‌السلطنه وزیر داخله که قبلاً با من بسیار دوستانه بود حالا آشکارا به سردی گراییده بود. تغییر زمانی رخ داد که پی بردند من مستر لُکفر را به تبریز فرستاده‌ام تا به حیف و میل‌ها و حساب‌سازی‌های کلانی که از یک سال پیش از ورود من به تهران از محل درآمدهای عمومی در آن‌جا شده بود رسیدگی کند. عواید مالیاتی ایالت آذربایجان را حدود ۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان برآورد می‌کردند. ولی از ماه‌ها پیش از شروع کار من و در تمام طول تابستانی که خزانه‌دار بودم، به گزارش پیشکار ایرانی‌ام حتی یک قران مالیات از آن‌جا به دست نیامده بود. و این در تابستان بود که فصل مناسب برای وصول مالیات‌ها به شمار می‌رفت. خصوصی به اطلاع رساننده بودند که پیشکار بار خودش را بسته است و به ریش دولت مرکزی و خزانه‌دار کل می‌خندد. علت این جسارت و احساس امنیت او شاید نسبت‌اش با آن دو وزیر بود. وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه فرزندان جناب پیشکار بودند. به‌جز این چه عاملی امکان داشت باعث خصومت‌ورزی آن‌ها با من بعد از انتشار خبر اعزام لُکفر به تبریز باشد؟

در ایران توطئه‌ها و منافع شخصی به قدری تعیین‌کننده‌اند که اگر به خاطر آوریم یکی از مطالبات روس‌ها در اولتیاتوم دومشان «انفصال فوری مستر لُکفر» از خدمات دولتی در ایران بود، علت تمایل این دو وزیر را به قبول اولتیاتوم متوجه می‌شویم.

این نکات را از این جهت یادآور می‌شوم که نشان بدهم بعد از کودتای کابینه علیه مجلس در ۲۴ دسامبر/۲ دی رابطه‌ی من با کابینه چه صورتی پیدا کرد. کارفرمای من مجلس بود. مجلس بود که ترتیب استخدامم را داده و زیر قراردادم را امضا کرده و در ۱۳ ژوئن/۲۲ خرداد قانونی گذرانده بود که یکی از اهداف مشخص آن دادن استقلال کاری به من و بیرون آوردنم از زیر نفوذ یا اختیار هر کابینه‌ای بود که بر سر کار می‌آمد. همین فکر و انگیزه در مورد جایگاه قانونی دست‌اندرکاران «قرضی عثمانی» هم عمل کرده بود.

از این رو پس از انحلال قهری مجلس، ما امریکایی‌ها بدون کارفرما و اعتبار قانونی ماندیم، مگر این که کابینه‌ی حاکم را به رسمیت می‌شناختیم، کابینه‌ای که خود را دولت قانونی کشور می‌دانست و نظمی را هم از آن خود کرده بود. من نه اجازه داشتم و نه مایل بودم که به این عمل دست بزنم. با نابودی مجلس، آخرین امید هم به اجرای کار مثبتی برای ملت ایران از دست رفته بود و من چاره‌ای نداشتم جز این که بپذیرم کار ما در ایران به پایان رسیده است.

پیش از ۲۴ دسامبر، کابینه بارها از زبان افراد مختلف به من پیشنهاد کناره‌گیری داده بود. برای این که تشویق کند، علاوه بر پرداخت غرامت به من مطابق قراردادم با دولت ایران، یک نشان درجه یک «شیر و خورشید» هم به نشانه‌ی رضایت کامل از خدماتم به من می‌داد که تا آن زمان فقط به امرای عالی‌رتبه اهدا شده بود. حق انتخاب جانشین نیز به‌اضافه‌ی پاداش‌های دیگر به من داده می‌شد. در برابر همدی این پیشنهادها پاسخ من این بود که تا به طور موثق، ولو غیررسمی، نشنوم که نمایندگان مجلس استعفای مرا خیانت به منافع ایرانیان نخواهند شمرد کناره‌گیری نخواهم کرد. در مورد دیگر مشوق‌ها هم گفتم نه مدال الماس نشان را می‌خواهم، نه تقدیرنامه‌ی کتبی را، و نه پاداش‌های دیگر را، مگر از دست نمایندگان قانونی ملت ایران باشد که فقط به رضای آن‌ها راضی‌ام. مطلع شدم که پاسخم اعضای کابینه را خوشحال نکرده است.

از چند روز پیش از کودتای ۲۴ دسامبر/۲ دی کابینه به خصومت‌ورزی بی‌پرده با من پرداخت و خان‌های بختیاری تهدید به حمله به منزل و غارت خزانه را از سر گرفتند.

نابودی مجلس پایان عمر مشروطیت در ایران بود.

عصر روز بعد که با کریسمس مصادف شد، منشی مخصوص وزیر خارجه

به دیدنم آمد و این نامه‌ی فارسی را به دستم داد:

خدمت عالی جناب مستر شوستر

چنان‌که خود مطلعید، کمیسیون‌ی که غروب ۲۹م ذیحجه‌ی ۱۳۲۹ انتخاب شد و برای حل مسئله‌ی اولتیماتوم دولت روسیه از مجلس اختیار تام گرفت، روز آخر همین ماه پس از مشاوره با هیئت وزرا تصمیم به قبول مواد اولتیماتوم گرفت و این تصمیم به سفارت روسیه اطلاع داده شد.^۱

به جهت آن‌که شرایط اولتیماتوم اقتضا می‌کند حضرت عالی از خدمت دولت ایران مستعفی شوید و از امور مالی مملکت کناره بگیریید، بدین وسیله آن را به اطلاع جناب عالی می‌رسانیم. در باب اداره‌ی خزانه‌داری کل و فردی که دفاتر و مسئولیت را تحویل او خواهید داد، همچنین وضع کارگزاران امریکایی که به استخدام دولت ایران درآمده‌اند، تصمیم دولت متعاقباً اعلام خواهد شد.

هفت وزیر پیشین از جمله صمصام‌السلطنه و وثوق‌الدوله زیر نامه را امضا

کرده بودند.

پس از دریافت این حکم عزل کاملاً غیرقانونی، من سه گزینه در برابرم داشتم: قبولش کنم، جواب سر بالا بدهم، یا جواب ندهم و بگذارم حرکت بعدی را هم کابینه‌ی حاکم انجام بدهد. در این صورت اخیر، شاید تا امروز به بهانه‌ای در ایران مانده بودم. اما سرپیچی از فرمان کابینه، ولو آن را غیرقانونی می‌دانستم، مساوی بود با آشوب و خونریزی در تهران. مردم از نابودی مجلس خشمگین بودند و اگر من هم علناً در برابر شورایی که خود را مجری قوای حاکمه وانمود می‌کرد می‌ایستادم معلوم نبود چه عواقبی به دنبال می‌آورد.

اکثریت بزرگی از نمایندگان معزول در حال برنامه‌ریزی برای تجمعی بودند تا انحلال مجلس را خلاف قانون اساسی اعلام کنند و نایب‌السلطنه را به عدم پابندی به سوگندش متهم کنند و وزیران را خیانتکار معرفی کنند. فقط اقدامات شدید نظمیه‌ی یفرم‌خان و حضور بیش از ۲,۰۰۰ تنگچی بختیاری در تهران و گشت‌زنی دسته‌های بزرگی از آن‌ها در خیابان‌ها بود که مردم را از شورش باز می‌داشت.

۱. این کمیسیون نه قانونی انتخاب شد، نه هرگز افرادی که گفته می‌شود اعضای آن بودند چنین تصمیمی گرفتند. نگارنده همه‌ی اسناد تاریخی آن را در اختیار دارد، اما روشن‌ترین گواهی آن‌که مجلس هیچ‌گاه چنین اختیاری به کسی نداد همین است که وزرا برای اخراج من لازم دیدند مجلس را منحل کنند. ن.

یفرم‌خان و وزرا، خصوصاً وثوق‌الدوله، دور تا دور منازلشان نگهبان داشتند و علاوه بر آن، فکر وجود بریگاد قزاق و نیروی روس تازه‌نفس کنسولگری روسیه در تهران و حضور لشکر روس‌ها در قزوین مانع از حمله‌ی مردم به وزیران و کسان دیگری می‌شد که خائن شناخته می‌شدند.

در این شرایط و پس از تأمل فراوان، نتیجه‌ای که گرفتم این بود که خود را از صحنه خارج کنم و این‌که ادامه‌ی حضور ما امریکایی‌ها در ایران دیگر بی‌فایده است. در ۲۶ دسامبر/۴ دی نامه‌ای برای شورای حاکم فرستادم به این شرح:

در پاسخ، مفتخرم به استحضار برسانم که اعلام اتمام قرارداد این‌جانب با دولت شاهنشاهی در مقام رییس کل خزانه‌ی مملکت ایران بلافاصله بعد از تعیین فردی که باید مسئولیت‌های رسمی خود را تحویل او دهم و تعیین تکلیف ۱۴ همکار امریکایی‌ام^۱ که اظهار می‌شود نام‌های دیگری درباره‌اش از آن شورای محترم دریافت خواهم کرد ملاک عمل این‌جانب به طریق مقتضی است. در حال حاضر عمده‌ی نگرانی این‌جانب از بابت وضع آتی همکاران امریکایی من است.

چند روز پیش از کریسمس اطلاع داده بودند که معلمان امریکایی و افسران ایرانی ژاندارمری خزانه می‌خواهند دسته‌جمعی برای تبریک عید به دیدنم بیایند. اقدامی که دولت در ۲۴ دسامبر علیه مجلس صورت داد آن روز هنوز احتمالش نمی‌رفت.

افسران را عصر روز عید سر ساعت مقرر به حضور پذیرفتم. چون می‌دانستم چه علاقه‌ای به شایعه‌سازی در تهران هست و از روز قبلش اقدام دولت پایتخت را دچار التهاب کرده بود، در سخنرانی کوتاهی به مهیاناتم گوشزد کردم که فراموش نکنید شما فقط مأموران دستگاه مالی کشورید و نباید در هیچ فعالیت یا تظاهرات سیاسی شرکت کنید. عمده‌ای خدمتکار و ناظر دیگر هم حضور داشتند. با وجود این، همان چیزی که از آن می‌ترسیدم اتفاق افتاد و بلافاصله شایع شد

۱. علاوه بر آقایان مکاسکی و دیکی که با هم به تهران رفتیم و آقای کیرنز که در ۱۹ ژوئن به پایتخت رسید، چند امریکایی دیگر نیز با مجوز مجلس در زمان‌های مختلف به استخدام من درآمدند که اسامی آن‌ها از این قرار است: آقایان لورینگ جوردان (Jordan) و رابرت برات (Brott) به‌عنوان منشی؛ آقایان فرانک ویتنی (Whitney) و فیتس‌سیمونز (Fitzsimmons) به‌عنوان حسابدار؛ آقایان مریل (Merrill)، اسکار پیروس (Preuss)، جان گرین (Green) و لوری (Lowry) برای تعلیم ژاندارم‌های خزانه‌داری؛ و آقایان اودانسون (O'Donovan)، تورین بون (Boone) و واترز (Waters) به‌عنوان دفتردار. اکثر آن‌ها تازه در نوامبر و اوایل دسامبر به تهران رسیدند. ن.

که من به ژاندارمری خزانه آماده باش داده‌ام و قصد دارم به وسیله‌ی آن مجلس را باز کنم. هنوز چند ساعت نگذشته بود که نامه‌ی پیش‌گفته را از وزرا دریافت کردم.

۲۴ دسامبر ۲/ دی از نایب‌الحکومه‌ی تبریز پیغام آمد که لشکر روس در آن‌جا آغاز به کشتار اهالی کرده است. اندکی بعد خط تلگراف هندواروپا قطع شد (بعد گفتند بر اثر تیراندازی بوده) و دیگر خبری نیامد. لشکر روس دیگری از جلفا راهی تبریز بود. گزارش شد چند سرباز روس حوالی ساعت ده شب ۲۰ دسامبر ۲۸/ آذر به پشت‌بام مقر نظمیه رفته و به گفته‌ی خودشان قصد کشیدن یک سیم تلفن داشته‌اند که نگهبان‌ها اخطار می‌دهند و آن‌ها شروع به تیراندازی می‌کنند. روز بعد جنگ خیابانی شدیدی آغاز می‌شود که چند روز ادامه پیدا می‌کند. به گزارش نایب‌الحکومه، روس‌ها با نهایت سنگدلی به کشتار زنان و کودکان و صدها غیرنظامی دیگر در کوچه و خیابان پرداخته بودند. شهر در محاصره‌ی ۴,۰۰۰ سرباز روس و دو آتشبار توپخانه بود. قریب ۱,۰۰۰ نفر فدایی در ارگ شهر سنگر می‌گیرند. نه توپخانه داشته‌اند و نه اسلحه‌ی کافی. روس‌ها چند بار ارگ را به توپ می‌بندند و عده‌ی بسیاری از فداییان به خاک و خون می‌غلطند. روس‌ها با نفرات بیش‌تر و توپخانه‌ی خود سرانجام غلبه می‌کنند و دوره‌ی وحشتی آغاز می‌شود که دیگر جان و مال و ناموس هیچ ایرانی‌ای در امان نیست. یک بار موسیو پاکلیوسکی کوزیل وزیر مختار روسیه در تهران به ژنرال فرمانده لشکرشان در تبریز تلگراف زد که چون ترتیب امور در تهران داده می‌شود جنگ را متوقف کنید. ژنرال پاسخ داد که من از فرماندار قفقاز در تفلیس دستور می‌گیرم نه از تهران.

روز اول سال نو میلادی (۱۰ دی) که مصادف با دهم محرم روز عزاداری ایرانیان بود، حاکم نظامی روس که پرچم‌های کشورش را بر فراز ساختمان‌های دولتی تبریز به اهتزاز درآورده بود نطقه‌الاسلام امام‌جمعه‌ی شهر را با دو روحانی و پنج نفر دیگر که برخی از آن‌ها مقامات عالی دارالحکومه بودند به دار آویخت. خبرنگاری انگلیسی نوشت تأثیر این هتک حرمت در مردم ایران مشابه تأثیری بود که اعدام سراسقف کنتریری در روز «جمعه‌ی نیک»^۱ در انگلیسی‌ها بر جای

۱. سالروز رحلت عیسی مسیح (ع) است. تامس بکت (Becket) اسقف اعظم کنتریری به سبب ناسازگاری‌اش با شاه هنری دوم در این روز به قتل رسید. م.

گذاشت. بعد از آن روس‌ها در تبریز هرکسی را که خود به جنایت مشروطه‌خواهی متهم می‌کردند به طناب دار یا جوخه‌ی تیرباران می‌سپردند. در آغاز انتشار خبر جنگ در تبریز، یک مقام بلندپایه‌ی وزارت خارجه‌ی روسیه در مصاحبه‌ای در سن پترزبورگ گفت تا زمانی که نسل «تفاله‌های انقلاب» برنیفتاده است روسیه به خونخواهی از آن‌ها ادامه خواهد داد.

خیلی‌ها پس از خواندن این تهدید هولناک به یاد خونریزی روس‌ها در ترکستان افتادند. در ۱۸۸۱ ژنرال اسکوبلف^۱ در دنگیل تپه ۸,۰۰۰ ترکمن بی‌دفاع را از دم تیغ گذرانده و گفته بود در آسیا هر چه بیش‌تر بکشی صلح پایدارتر می‌شود. نمونه‌ی دیگرش در سال ۱۹۰۰ در یک آبادی چینی اتفاق افتاده بود که در بلاگوو شچنسک^۲ در ساحل امور قرار داشت. روس‌ها برای این‌که اهالی آبادی حساب کار خود را بکنند به آن‌ها دستور کوچ داده بودند. چینی‌ها گفته بودند چطور بدون وسیله از رودخانه عبور کنیم و روس‌های بدله‌گو جواب داده بودند که خب بدون وسیله عبور کنید. همه‌ی اهالی را در آب ریخته و غرق کرده بودند. چون این مثال‌ها را در نظر بگیرید دیگر از این نوشته‌ی روزنامه‌ی نیمه‌رسمی نوونه ورمیا تعجب نمی‌کنید که «انسانیت در این‌طور مواقع حقیقتاً مستلزم شقاوت است. کل جمعیت تبریز را باید مسئول شناخت و مجازات کرد... گذشت روسیه هم حدی دارد.»

تجربه به کرات نشان داده است که دولت روسیه، در چنین مواردی که قدرتش را دارد، به کم‌تر از آنچه وعده داده قناعت نمی‌کند. بعید است که فجایع تبریز هرگز تماماً فاش شود. روس‌ها اجازه نخواهند داد. شکنجه و تیرباران و حلق‌آویز کردن و دم توپ گذاشتن بی‌پروای مردان و سلاخی بی‌رحمانه‌ی زنان و کودکان — و حتی بدتر از آن — در کوی و برزن شهرشان، کارنامه‌ی درخشانی برای افسران و سربازان کشوری است که حاکمش از محاکم صلح طرفداری می‌کند و خود را بشردوست جا می‌زند.

یک حقیقت دیگر. زمانی که این اتفاقات در تبریز می‌افتاد، سربازان روس در رشت و انزلی هم که صدها مایل دورترند بسیاری از افراد نظمیه و مردم را بی‌مقدمه و بدون اخطار قبلی به گلوله بستند، درحالی‌که قبل از آن دولت ایران

1. Mikhail Dmitriyevich Skobelev

2. Blagoveshchensk

جواب سفارت روسیه را داده و مطالبات روس‌ها را پذیرفته بود — و درحالی‌که دولت انگلیس هم علناً به ایرانیان اطمینان داده بود که بلافاصله بعد از قبول اولتیماتوم، روسیه نیروهایش را از ایران خارج خواهد کرد و دولت روسیه هم رسماً آن را تأیید کرده بود — «مگر در این بین حوادث تازه‌ای رخ دهد که ایجاب کند نیروها بمانند.»

با این تفصیل آیا روس‌ها می‌توانستند ادعا کنند که نیروهای کاملاً برترشان در تبریز و رشت و انزلی همزمان مورد حمله‌ی ایرانی‌های درمانده و از پیش محکوم به شکست قرار گرفته‌اند؟

در فاصله‌ی ۲۵ دسامبر تا ۷ ژانویه ۳/ تا ۱۶ دی موج نفرت از وزیران وطن‌فروش روزبه‌روز خیز بیش‌تری می‌یافت. سیل تلگراف از ایالات و ولایات بود که نایب‌السلطنه و کابینه را به علت بی‌حرمتی‌شان به نمایندگان مجلس محکوم می‌کرد. من بارها به وزرا پیغام داده بودم که در پی فرمان آن‌ها اوضاع در خزانه‌داری به هم ریخته است و اگر بی‌درنگ اقدامی صورت ندهند من ناچارم مطابق قانون ۱۳ ژوئن (۲۳ جوزا) مسئولیت را به معاون اولم مستر کِرِنز بسپارم و تهران را ترک کنم. کابینه و نایب‌السلطنه قول داده بودند بعد از من مستر کِرِنز به مقام خزانه‌دار کل منصوب شود، هرچند خود او تمایلی به ماندن در ایران نداشت. با این حال سفارت‌های روس و انگلیس تهدید کرده بودند که چنانچه کسی به‌جز موسیو مُرنارد مدیر بلژیکی گمرکات جانشین من شود دولت ایران متحمل عواقب سختی خواهد شد. پس از دو هفته تلاش بی‌پرده برای واداشتن کابینه به انجام‌دادن اقدام مقتضی، سرانجام در ۷ ژانویه مسئولیت را تحویل کِرِنز دادم. البته از دو روز قبلش اطلاع داده بودم که اگر آن‌ها خود از طریق اداری مناسبی ترتیب این جابه‌جایی را ندهند من رأساً این کار را خواهم کرد.

عصر آن روز نقل و انتقال رسماً صورت گرفت و رسیدهای لازم رد و بدل شد و به اطلاع وزیران و بانک‌ها هم رسید. مستر مکاسکی را وکیل خود قرار دادم تا در غیاب من به همه‌ی امور مربوط به اوراق و حساب‌های رسمی من در منصب خزانه‌دار کل رسیدگی کند.

چند ساعت بعد کسی از طرف کابینه تلفن زد که برای تسلیم پیام مهمی قصد ملاقات با مرا دارد. آمد و حکمی از جانب نایب‌السلطنه را که تاریخش قبل از آن روزها بود با یادداشتی از وزیران که موسیو مُرنارد را «کفیل موقت خزانه‌دار کل»

معرفی می‌کرد به دستم داد. من عین یادداشت را به کِرَنز دادم که عهده‌دار وظایف خزانه‌دار کل شده بود. این روال معمول کار در ایران بود که این بار شباهنگام طی می‌شد. وزرا می‌دانستند که من تحت هیچ شرایطی خزانه‌داری را تحویل موسیو مُرنارد نمی‌دادم، مردی که کارش از بدنامی هم گذشته بود و از فساد مالی شدید در دستگاه تحت اختیارش خبر داشتم.

مستر کِرَنز بلافاصله به وزیران اطلاع داد که برای تحویل خزانه‌داری به جانشین خود آماده است و با توجه به عدول دولت ایران از مواد قراردادش با او و ۱۳ همکار امریکایی‌اش همگی مایل به ترک ایران‌اند.

۹ ژانویه/۱۸ دی نایب‌السلطنه پیغام فرستاد که مایل‌م فردا برای تودیع شما را ببینم و شاهنشاه هم می‌خواهند به خاطر خدماتتان از شما سپاسگزاری کنند. روز بعد برای آخرین بار برای ملاقات با اعلی‌حضرت راهی دربار شدم. در کاخ از میان صف‌های درازی از درباریان سالخورده و افسرده، صاحب‌منصبان مششع، و ملازمان متملق عبور کردم. شاه صغیر چنان‌که معمولاً در ملاقات‌های خصوصی به نظر می‌رسید بسیار دستپاچه نشان می‌داد. از طریق مترجمی حرفش را زد و از بابت قصد خدمتم به کشورش صمیمانه تشکر کرد. من برای او آرزوی بهروزی و شادکامی کردم، گرچه بعید می‌دانستم بگذارند یک روز آب خوش از گلوی او پایین برود.

قول داد قاب عکس نفیسی از خودش برایم بفرستد، ولی می‌دانم که نباید به دریافت آن امیدوار باشم.

از آن‌جا به خانه‌ی نایب‌السلطنه رفتم و چند ساعت را با او گذراندم. تأسف عمیق خود را از بازگشت من و نگرانی فراوانش را از آینده‌ی کشور ابراز کرد. در این میان مستر کِرَنز با سفارت‌های روس و انگلیس مکاتبه کرده بود و هر دو وزیر مختار قبول کرده بودند که با پذیرش اوتنپاتوم از قراردادهای مستشاران امریکایی تخلف شده است و حق دارند که کشور را ترک کنند، چون کِرَنز می‌دانست که وزیران ایرانی صرفاً مجری اوامر سفارت روس‌اند. بهتر دیده بود زمان را هدر ندهد و همه‌ی مسائل باقی‌مانده را مستقیم با خود آن‌ها حل و فصل کند.

پس از تدارک سفر، صبح پنج‌شنبه ۱۱ ژانویه/۲۰ دی از پارک اتابک رهسپار بندر انزلی شدم. نایب‌السلطنه اتومبیلی را که تازه برای استفاده‌ی خود او و شاه وارد کرده بودند در اختیارم گذاشت. گروه ما شامل من و همسرم، دو دختر

کوچکمان و خانم معلم آن‌ها، و مستر ادوارد بل^۱ منشی سفارت امریکا در تهران بود که برای مرخصی کوتاهی قصد سفر به پاریس داشت. باروبنه‌مان را جلوتر فرستاده بودیم و تنها مسئله‌ی باقی‌مانده این بود که بتوانیم تا برف راه‌ها را نبسته از گذرگاه‌های کوهستانی بین تهران تا ساحل دریای خزر عبور کنیم.

صبح زیبایی بود. کوه‌های شمال تهران پوشیده از برف بودند. خورشید در آسمان آبی می‌درخشید و زندگی در هوا جاری بود. طبیعت کم‌نگذاشته بود اما دل‌های ما گرفته بود، زیرا کارمان در تهران که با شوق و غرور آغازش کرده بودیم به پایانی ناگهانی و بسیار ناگوار رسیده بود.

پای اتومبیل، ایستاده در میان دوستان غمگین امریکایی و ایرانی‌ام، نمی‌توانستم شب ورودمان را به تهران، درست هشت ماه قبلش، به خاطر نیاورم. و باز این فکر به سراغم آمد که امید ملت مسلمان سیور مظلومی به بازپس‌گیری جایگاهش در جهان با تاخت‌وتاز سپاهیان کشور مسیحی به اصطلاح متمدنی بی‌رحمانه نقش بر آب شده بود.

ساعت ۹:۳۰ از دروازه قزوین خارج شدیم. راننده‌ی فرانسوی شاه، موسیو وارنیه، پشت فرمان بود.

احساسم را موقعی که خیابان‌های شلوغ تهران را پشت سر گذاشتیم و وارد شاهراه خلوت شدیم هرگز فراموش نخواهم کرد. در یک لحظه همه‌ی خاطرات هشت ماه گذشته به مغزم هجوم آوردند. مگر می‌شود صحنه‌ی شوق سرکوفته‌ای را برای همیشه ترک کنی و دلت از فکر این‌که دیگر همه چیز به پایان رسیده است به درد نیاید. شوق من خدمت به ملت ایران بود. روزی که مردم تهران از تاریخ حرکت ما مطلع شدند چند غایب‌دهی خود را به نزد فرستادند تا بگویند که جمعی از آن‌ها مایل‌اند برای خداحافظی به دیدارم بیایند. تقاضا کردم دست به تجمع نزنند و بعد که خبر آن به کابینه رسید نظمی هم به رهبران جمعیت‌های مختلف اخطار کرد که اجازه‌ی این تجمع را نخواهد داد. زمانی که اتومبیل ما از مقابل باغ شاه می‌گذشت دسته‌هایی از ژاندارم‌های خزانه آن‌جا در حال مشق بودند. آن‌ها مردانی بودند که اجازه نمی‌دادند تحقیر شوند و اگر این نهاد اجازه‌ی رشد پیدا کرده بود بسیاری از مشکلات بزرگ ایران حل می‌شد.

ساعت ۳:۳۰ بعدازظهر به قزوین رسیدیم و از میان شهر که پر از سربازان روس بود گذشتیم. دروازه‌ی خروجی شهر را گروهی تقریباً ۵۰ نفره از آن‌ها احاطه کرده بودند. چند نفر خم شدند و برای ترساندن ما سنگ برداشتند، اما اگر پرتابشان هم می‌کردند با سرعتی که اتومبیل داشت به ما نمی‌خوردند. جز این هیچ بی‌ادبی‌ای در طول سفر ندیدیم.

در بوئینک، که کاروانسرای در ۱۵ مایلی/۲۵ کیلومتری قزوین است، گرفتار برف و بوران شدیم و ده دقیقه نگذشته، برف خشکی که باد به شکل ابرهای متراکمی از روی کوه‌های مجاور می‌آورد جاده را محو کرد. شب را در کاروانسرا سپری کردیم. صبح خبر دادند که جاده به کلی بسته شده و بعید است بتوانیم از گرده‌ها عبور کنیم. اتومبیل پوشیده از برف بود و راه‌انداختن موتور یخ‌زده‌اش دو ساعت طول کشید. حدود ساعت ۱۰:۳۰ حرکت کردیم و در بالاترین گرده دیدیم برفی به ارتفاع چهار فوت جاده را پوشانده است. تنها به کمک راهبانان قوی‌هیکی که بارها ما را از برف بیرون کشیدند و به برکت ورزشی موسیو وارنه در هدایت اتومبیل پرزور ۵۰ اسب بخار بود که توانستیم عبور کنیم و ساعت ۵ بعدازظهر به کاروانسرای متجیل رسیدیم. پس از پنج ساعت رانندگی بی‌درس، عصر روز بعد در انزلی بودیم. در راه از کنار دسته‌های زیادی از سربازان روس گذشتیم. یک رزمناو روس در ساحل لنگر انداخته بود و شهر را کنسول روسیه اداره می‌کرد. روز بعد، ۱۴ ژانویه/۲۳ دی، اول سال نو روس‌ها بود و رزمناو و قایق‌های توپدار به این مناسبت توپ سلام شلیک کردند. عصر همان روز با کشتی روسی تهران راهی باکو شدیم و ساعت ۵:۳۰ روز سرد پرپادی در دریای خزر، ساحل ایران و چراغ‌های بندر انزلی از دیدگانمان پنهان شد. فصل کوتاه یأس‌آوری از فعالیت مستشاران مالی امریکایی در آن سرزمین کهن پایان گرفته بود.

شخصیت نایب‌السلطنه، دیگر مقامات حکومتی، و مجلس.
منش و استعداد ملت ایران.

نایب‌السلطنه‌ی کنونی ایران، ابوالقاسم‌خان ناصرالملک، اهل همدان است. تحصیلات عالی خود را در دانشگاه آکسفورد گذرانده و همکلاس سیر ادوارد گری وزیر خارجه‌ی فعلی انگلستان بوده است. لرد کرزن^۱ از رفقای دیگر اوست. ناصرالملک اندکی پس از جلوس مظفرالدین‌شاه به وزارت مالیه منصوب شد. این منصب را قریب شش ماه در دوره‌ی رییس‌الوزرای امین‌الدوله‌ی فقید حفظ کرد و آنگاه چهار سال حاکم ولایت کردستان شد. یک سال بعد و از زمانی که اولین حکومت مشروطه در ایران استقرار یافت با مقام وزارت مالیه به ریاست هیئت وزیران منصوب شد. تازه اصلاحاتی را در وزارتخانه‌اش آغاز کرده بود که مغضوب پادشاه وقت، محمدعلی‌شاه، شد و دستگیرش کردند. قصد اعدامش را داشتند که با پادرمیانی سفارت انگلیس آزاد شد. روزی که از زندان بیرون آمد راه اروپا را در پیش گرفت و برنگشت تا ژوئیه‌ی ۱۹۰۹/تیر ۱۲۸۸ که مشروطیت احیا شد. اندکی پس از این تاریخ به تهران برگشت، ولی از پذیرش هر منصب دولتی سر باز زد و به مساعدت معنوی به ملتی‌ها بسنده کرد و مشاوری برای وزرا و وکلا شد. بعد دوباره راهی اروپا شد و این بار علت سفرش را معالجه‌ی خود و پسرش

1. George Nathaniel Curzon

عنوان کرد. پس از مرگ نایب‌السلطنه عضدالملک، مجلس او را به نیابت سلطنت برگزید و در ۸ فوریه ۱۸/۱۹۱۱ بهمن ۱۲۸۹ به تهران بازگشت و عهده‌دار این سمت شد.

من از روزی که با والا حضرت ناصرالملک آشنا شدم او را نسبت به مستشاران مالی امریکایی و خصوصاً شخص خودم بسیار علاقه‌مند دیدم. در هشت ماهی که در تهران بودم — جز در ماه دسامبر/آذر که تقریباً هیچ ارتباط مستقیمی با دولت ایران نداشتم — بارها به دعوت خود او به دیدارش رفتم و مفصل درباره‌ی مسائل مختلف کشور اعم از مالی و غیر مالی گفت‌وگو کردیم. او مرد مطلعی است و بیان مجاب‌کننده‌ای دارد و می‌تواند ساعت‌ها درباره‌ی معایب هوطنان خود و نیازهای روز کشورش بحث کند. ظاهر دلنشین و باوقاری دارد و انگلیسی و فرانسوی را خوب می‌داند. با تحصیلات عالی و تجارب فراوانش به‌خوبی واقف است که ملت ایران باید با چه مشکلاتی دست‌وپنجه نرم کند تا صاحب حکومت مشروطه‌ی کارآمدی گردد. احساس کلی که در نخستین دیدارهایمان به من دست داد این بود که با نجیب‌زاده‌ای تیزهوش و بلندنظر و باسواد مواجهم. ولی بعد از چند جلسه ملاقات که کوشیدم بعضی طرح‌های مالی را به او تفهیم کنم و از مساعدت شخصی و نفوذ و اعتبار نام او برای اجرای آن‌ها بهره‌مند شوم، متأسفانه پی بردم که عالی‌جناب بیش‌تر به بیان مشکلات و موانع علاقه‌مندند تا تلاش عملی برای غلبه بر آن‌ها. او مثل پزشکی در بستر مرگ بود که علت مرگ خودش را تشخیص می‌داد. مهارت در تشخیص قابل تحسین بود، افسوس که صاحب تشخیص عنقریب خود از دست می‌رفت. بارها پیش آمد که پس از دو ساعت گفت‌وگو با ناصرالملک با احساس نارضایتی مهمی از حضورش مرخص شدم. نمی‌توانستم انگشت روی نکته‌ای در صحبت‌های او بگذارم و بگویم چون این نکته نادرست و غیرمنطقی به نظر می‌رسد ناراضی‌ام. این را به کسان دیگری هم، اروپایی و ایرانی، گفتم و دیدم همین احساس را آن‌ها هم دارند.

شاید بزرگ‌ترین ایراد ناصرالملک، بعد از این نقص فطری، نگرانی شدیدی بود که از ابتدای انتصابش به جانش افتاده و تا بار آخری که دیدمش دست از سرش برنداشته بود. مدام احساس می‌کرد آنچه «انجمن‌های سرّی مرکز» می‌نامیدشان چوب لای چرخ او می‌گذارند و برای کشتن‌اش نقشه می‌کشند. یک بار به من گفتم مرتبه‌ی دومی که به اروپا رفته دیگر قصد بازگشت نداشته است.

منصب عضدالملک را اول به او پیشنهاد کرده بودند، ولی نپذیرفته و عزمش را جزم کرده بود که دیگر در امور دولتی دخالت نکند. آن دفعه منصب نایب‌السلطنه را مجلس با اتفاق آرا به او پیشنهاد کرده بود. پس از مرگ عضدالملک در سپتامبر ۱۹۱۰/شهریور ۱۲۸۹ پیشنهاد انتخاب او برای این سمت را نمایندگان مطرح کردند که بعد حزب اعتدال را تشکیل دادند. تندروترها که بعد زیر پرچم حزب دموکرات گرد آمدند مایل به انتخاب ناصرالملک نبودند. نامزدی از آن خود داشتند به نام مستوفی‌المالک که فرد با کفایت خوش‌نامی بود. ولی بعد از مذاکراتی سرانجام نایب‌السلطنه با رأی قاطع هر دو جناح مجلس انتخاب شد. همه می‌دانستند که ناصرالملک در اروپا و مخصوصاً نزد سِر ادوارد گری از احترام فراوان برخوردار بود و تصور می‌کردند که انتخاب او به مقام نیابت سلطنت موجب جلب حمایت دوستانه‌ی دولت‌های اروپایی از ایران می‌شود. اما نایب‌السلطنه هنوز به تهران برنگشته بود که نامه‌های غیرمسئولانه‌ای با امضاهاى ناشناس به دستش رسید که تهدیدش می‌کردند اگر برگردد خونش را خواهند ریخت. از این رو ضمن این که سفرش را به تعویق انداخت دچار تردید شد که آیا اصلاً به ایران برگردد یا خیر. از نقاط مختلفی در مسیر بازگشت‌اش به وطن مثل لندن و پاریس تلگراف‌های پرطول و تفصیلی به مجلس زد و برای قبول منصب تازه‌اش شرط و شروط تعیین کرد. یکی از شرط‌های عمده‌اش این بود که مجلس بین احزاب تقسیم شود و حزب صاحب اکثریت دولت را تشکیل دهد و دولت به آن حزب تا زمانی که صاحب اکثریت بود پاسخگو باشد و برنامه‌ی آن اکثریت را اجرا کند. شک نیست که نظر ناصرالملک در مطالبه‌ی این بدعت از مجلس، که مجلس هم آن را پذیرفت، نظر درستی بود. در حکومت‌های انتخابی، حاکمیت اکثریت و ملاحظه‌ی حقوق متقابل اکثریت و اقلیت در قوه‌ی مقننه از واجبات است. اما ایرانی‌ها ملت بخصوصی هستند و چون هیچ سررشته‌ای از ساز و کار مردم‌سالاری ندارند، به مجرد این که جناح‌بندی سیاسی پدید آمد رقابت کینه‌توزانه و حتی خصومت‌ورزی شخصی بین اعضای دو حزب اعتدال - که برتری عددی داشت - و حزب دموکرات آغاز شد. پیش از این تقسیم‌بندی، نمایندگان مجلس درحالی که راجع به برنامه و راه و روش بازسازی حکومت مشروطه و ایجاد دولت باثبات آرای مختلف داشتند همگی خود را ملتی و مشروطه‌خواه می‌نامیدند. همدی توان و عرق ملی آن‌ها مستقیماً صرف حل مسائل پیش روی کشور می‌شد.

کشمکش‌های ناگوار رقابت حزبی به کارشان لطمه نمی‌زد. ناصرالملک بانی جناح‌بندی خصوصت‌آمیز در مجلس ایران شد. البته این نکته را برای سرزنش نمی‌گویم؛ یک واقعیت تاریخی است. بی‌گمان او نیت بدی نداشت، اما بی‌توجه به کژی‌ها و کاستی‌های هموطنانش بر دسته‌بندی آنان به جناح‌های چپ و راست پای فشرد و آن را بهترین راه برای اجرای برنامه‌ی بازسازی حکومت دانست. من خود بارها از زبانش شنیدم که حسدورزی‌های حزبی و کین‌توزی‌های جناحی در مجلس را تقبیح می‌کرد و از موانع ترقی ایران می‌خواند. ولی گویا هرگز پی نبرد که خود او باعث او‌جگیری آن‌ها شده بود.

در راه تهران، به قزوین که رسید چنان باورش شده بود قربانی یک سوء‌قصد سیاسی خواهد شد که وقتی می‌خواست برای استراحتی کوتاه در کاروانسرای از کالسکه پیاده شود تپانچه‌ی موزر خودکاری با خود برداشت که طرز کارش را هم نمی‌دانست.

بعد از این‌که بر مسند نیابت سلطنت تکیه زد نامه‌هایی برای مجلس نوشت که اغلب بیانی سنجیده و زیبایی ادیبانه داشتند. به‌صراحت نوشت که هرچند فلسفه‌ی وجودی اختیارات فوق‌العاده محدود و کپایش اسمی نایب‌السلطنه را نمی‌فهمد، در چارچوبی که قانون اساسی معین کرده است عمل خواهد کرد و ابداً از آن فراتر نخواهد رفت. فکر می‌کنم در تمام مدت نیابت سلطنتش به این قول خود وفادار ماند. یقیناً اگر مرد قوی‌تر یا جاه‌طلب‌تری در جای او اعتبار و نفوذ او را داشت به‌آسانی می‌توانست فرمانروای خودکامه‌ی کشور شود. در ماه‌های اول اقامت من در تهران نایب‌السلطنه معتقد بود که نباید در ایران بماند. می‌گفت دشمنانم به‌قدری کارشکنی می‌کنند که با ماندنم هیچ مشکلی حل نمی‌شود و در اروپا بهتر می‌توانم حافظ منافع ایران باشم. اما در این مورد اتفاق نظر بود که رفتن او تأثیری فاجعه‌بار در اوضاع کشور بر جای می‌گذاشت. زمانی که من پس از هشت ماه تهران را ترک گفتم او هنوز اصرار داشت که بگذارند برود. شدت یافشاری او بارها باعث خلق صحنه‌های رقت‌انگیز و حتی خنده‌آور بین او و اعضای مختلف کابینه شد. عده‌ای از نمایندگان مجلس را به کاخش فرامی‌خواند و برایشان نطق‌گرایی درباره‌ی ناکامی و ناتوانی آن‌ها در حل مشکلات کشور ایراد می‌کرد و آخرش خبر می‌داد که قصد عزیمت به اروپا دارد.

در نیمه‌ی دوم سپتامبر، پیش از شکست شاهزاده سالارالدوله از یقرب‌خان و

بختیاری‌ها، نایب‌السلطنه عده‌ای از نمایندگان مجلس به‌ویژه دموکرات‌ها را به چال‌هرز که اقامتگاه تابستانی‌اش در بیرون تهران بود فراخواند و پس از نطق آتشی‌نی که مطابق معمول ایراد کرد سینه‌اش را برهنه کرد و فریاد زد «یا مرا می‌کشید، یا خودم خودم را می‌کشم!» دوید که برود تیآنچه بیاورد، که او را گرفتند و نگذاشتند تا این‌که آرام‌تر شد. بار دیگری در همین ماه، شبی ساعت ده، چند نماینده را به کاخ «گلستان» فراخواند و آغاز به گله‌گزاری از بابت مقاله‌ی انتقادآمیزی کرد که در روزنامه‌ی روسی روسکی اسلوو^۱ به چاپ رسیده بود و ادعا کرد که این اکاذیب را دموکرات‌ها دربارهی او نوشته‌اند. سلیمان میرزا رهبر دموکرات‌های مجلس کاغذی از جیبش درآورد و گفت این‌ها نظر دموکرات‌ها دربارهی حضرت والا است و مقاله‌ی آن روزنامه را دموکرات‌ها ننوشته‌اند. نایب‌السلطنه گفت «این کافی نیست، شما باید رسماً اعلام کنید که آنچه روسکی اسلوو نوشته دروغ است.» سلیمان میرزا پاسخ داد «من هرگز این کار را نخواهم کرد، چون ربطی به دموکرات‌ها ندارد.» نایب‌السلطنه از جا پرید و به سینه‌اش کوبید و نعره زد «شما می‌خواهید مرا بکشید. پس چرا نمی‌کشید؟ من همین امشب می‌روم!» بعد از دو ساعت حرکات ناپسند که خدمتکاران و سربازان هم شاهدش بودند، منشی‌اش را صدا زد و استعفانامه‌اش را تقریر کرد و زیر آن افزود «علت استعفای من ضدیت و نفرت دموکرات‌ها از من است.» آن وقت گفت «حالا همه باید این را امضا کنید و خروج صحیح و سالم مرا از کشور تضمین کنید.» چون نمایندگان و وزیران حاضر زیر بار نرفتند، نایب‌السلطنه دوباره از اتاق بیرون دوید و سورچی‌اش را صدا زد، ولی باز او را گرفتند و برش گرداندند. بعد از پنج ساعت که این اعمال دیوانه‌وار ادامه داشت، جلسه ساعت سه صبح به پایان رسید.

ناصرالملک به گمان من بدترین گزینه برای نیابت سلطنت بود. ایران در آن روزها به سکانداری قوی‌پنجه و بالانصاف نیاز داشت و ناصرالملک با همه‌ی هوشمندی‌اش مردی ناتوان و در بعضی موارد بی‌انصاف بود. از آن‌جا که مرض خودمداری داشت، هر مسئله‌ای را فقط از زاویه‌ی ارتباطش با او و جایگاه او می‌دید. اتهامی که همیشه به مجلس و وزرا می‌زد این بود که می‌خواهند او را وارد سیاست کنند، درحالی‌که نایب‌السلطنه باید مثل پادشاه انگلستان مقدس شمرده

شود و مورد احترام خاص و عام باشد. در نتیجه بیش تر به صلاح خود و آسایش فکری اش می اندیشید تا به موفقیت در کار دشوار و پیچیده‌ای که بر عهده گرفته بود. وزیران و دیگر مقامات اجرایی عالی که در طول مدت اقامت در ایران دیدم، جز چند استثنا، تأثیر خوبی در من نگذاشتند. بسیاری از آن‌ها مردان تحصیل کرده‌ی باشعوری بودند، ولی از مقام و نفوذ خود تنها برای خدمت به میهنشان استفاده نمی‌کردند. البته همین گفته در مورد بسیاری از مقامات رسمی کشورهای دیگر نیز صادق است، اما صفات ناپسندی از قبیل خودخواهی، جاه‌طلبی فردی، و برکردن جیب خود از کیسه‌ی دولت در میان به اصطلاح طبقات حاکم‌هی ایران شیوع بیش تری داشت. این افراد بدون استثنا از اشراف — و آن‌هم منحط‌ترین اشراف — بودند و مبارزه با فساد در جایی که امکان داشت ولو ذره‌ای به زیان آن‌ها یا دوستانشان تمام شود، یا به مزاجشان نمی‌ساخت و یا بیرون از توانشان بود.

غایندگان مجلس شورا از جنس کاملاً متفاوتی بودند. البته بین آن‌ها اعیان‌زاده و اشراف‌زاده و عمده‌مالک هم پیدا می‌شد. ولی این‌ها استثنا بودند و اکثریت مجلس با ملت سنخیت داشت. بسیاری از آن‌ها حقوقدان یا طبیب بودند و عده‌ای میرزانبویس و کارمند جزء ادارات دولتی؛ چند غایبده هم روحانی یا به قولی ملاً ولی از هر قشر و صنفی که بودند ظاهراً تردید نداشتند که چون منتخب مردم بودند — و نه منصوب صاحب‌نفوذی — باید از حقوق مردم پاسداری می‌کردند. غالب این مردان قلباً خود را مظهر شرف و آرمان‌های ملت ایران در مبارزه‌اش برای ایجاد حکومتی انتخابی می‌دانستند.

درباره‌ی کلیت مجلس، آرای گوناگونی ابراز شده است و ابراز خواهد شد. دولت‌های روس و انگلیس گفته‌اند نهادی بی‌کفایت و ناواقع‌بین بود. البته آن‌ها برای انزجار از آن دلایل کافی داشته‌اند. غایندگان سیاسی آن‌ها در تهران بارها دیده بودند به آن سهولت که در دوره‌ی شاه اسبق می‌توانستند چیزی در گوش نورچشمی‌های فاسد درباری بخوانند قادر به امر و نهی به نهاد ۸۰ نفره‌ی منتخب مردم نیستند.

در تاریخ، ملتی را سراغ ندارم که توانسته باشد یک‌شبه حکومتی مشروطه یا انتخابی را جانشین سلطنتی استبدادی کند و آن‌ا شعور سیاسی و تقنینی کاملی از خود به نمایش بگذارد. این محال است و هیچ انسان معقولی نمی‌تواند چنین توقعی داشته باشد. غایندگان مجلس اول از روزی که این نهاد تأسیس شد ناچار به مبارزه

برای بقا بودند. جنگ یک طرفه‌ی آنها با محمدعلی شاه و دولت‌های خارجی پشتیبانش را کلنل لیاخوف با بریگاد قزاقش پایان بخشید. بنابراین نه فرصتی برای کار جدی قانون‌گذاری داشتند و نه چندان امیدی به این‌که اقداماتشان نتایج عملی به بار آورد.

مجلس دوم و آخر، که من کمابیش تک‌تک نمایندگان آن را می‌شناختم، اگر با پارلمان بریتانیا یا کنگره‌ی امریکا مقایسه شود البته نهاد ناکارآمدی نشان خواهد داد. در واقع عجیب این است که حکومت نوپای بی‌تجربه‌ای در سرزمینی آکنده از فساد قرن‌ها بتواند از همان آغاز به خوبی حکومت‌هایی که نسل‌ها، بلکه قرن‌ها، تجربه پشت سر دارند خودش را اداره کند. نیز اضافه کنید بی‌اطلاعی از فوت و فن امور را؛ زیرا مجلس شورا در درجه‌ی اول نماینده‌ی آرمان‌ها و آرزوهای تازه و البته بحق ملت ایران بود. نمایندگان تحصیلاتی بالاتر از میانگین داشتند و برخی از آنها مردانی فوق‌العاده با استعداد و بزرگ‌منش و بی‌باک بودند. کم و بیش همه‌ی آنها می‌دانستند که رستگاری میهنشان در شالوده‌ریزی پایدار و استواری برای مشروطیت نهفته است و تنها از این رهگذر می‌توانند صلح و نظم و رفاه را به کشور بازگردانند و از وطن‌فروشی خیانتکاران و دست‌درازی دولت‌های روس و انگلیس جلوگیری کنند. نمایندگان مجلس دوم، با چند استثنای معدود، خالصانه سرسبرده‌ی این هدف بودند. هر پیشنهادی را که به سود میهنشان می‌یافتند مشتاقانه پاسخ می‌گفتند. خود به‌شخصه چندان آگاهی از امور مالی دولت نداشتند، ولی موقعیت را به خوبی درک می‌کردند. از این رو نه فقط مایل که مشتاق بودند به هر مستشار بیگانه که به دیسه‌بازی و رشوه‌گیری تن در نمی‌داد و تنها برای ملت کار می‌کرد صمیمانه اعتماد کنند.

مجلسی را که از حمایت مردم برخوردار است و محدودیت‌های خود را می‌شناسد و نمایندگانش آماده‌ی جانفشانی در راه شرف ملی و حق حاکمیت خویش‌اند چگونه می‌توان بی‌کفایت خواند؟

مجلس تنها عامل بازدارنده‌ی پایدار در دستگاه حاکمه در برابر واپسگرایی عده‌ای از سران و مقامات و همچنین در برابر فساد بسیاری از مسئولان دولتی در همه‌ی رده‌ها بود. تا مجلس وجود داشت احساس می‌شد نهادی هست که مردم می‌توانند از دست اعمال مرتجعانه، دزدی علنی، و خیانت به حقوق فردی و سیاسی خود به نزدش شکایت ببرند. مجلس طرفدار اداره‌ی شرافتمندانه و ترقی‌خواهانه‌ی

امور کشور بود. روزی که این نهاد با همدستی دولت‌های خارجی نبود شد، آخرین امید به حاکمیت شرافتمندانه و انتخابی هم از دست رفت. مردم کودتای علیه مجلس را نپذیرفتند چون با مجلس همچنین آزادی‌های آن‌ها، حقوق آن‌ها، هویت ملی آن‌ها، و آینده‌ی آن‌ها را به‌مثابه‌ی ملتی مستقل نابود کرد.

مجلس در کار خود سرعت چشمگیری داشت و در مواردی حمیتی از خود نشان داد که مجالس مقننه‌ی قدیمی‌تر فاقد آن بودند.

حتی موقعی که مجلس نمایندگی کامل نداشت و به عبارت دیگر، فقط بخش کوچکی از مردم در انتخاب نمایندگان شرکت کرده بودند، بیش از هر نهاد قبلی دیگری در ایران نماینده‌ی عالی‌ترین آمال ملت بود. در شرایط دشواری که این نهاد حکومت مشروطه پیش رو داشت از این بهتر نمی‌توانست ملت را نمایندگی کند. مجلس از حمایت قاطعانه‌ی توده‌ی عظیم مردم برخوردار بود و همین به‌تنهایی برای توجیه وجودش کفایت می‌کرد. و این در حالی بود که دولت‌های روس و انگلیس از طریق وزیران مختارشان در تهران یکسره مترصد امتیازگرفتن برای خویش و ملاحظه‌کردن امتیاز دیگران بودند و نمی‌فهمیدند آن زمان گذشته که سلطان بزدل خودفروشی بتواند بر جان و مال دوازده میلیون نفر مسلط باشد. با وجود مجلسی که با رأی مردم بر سر کار آمده و اختیار امتیازهای راه‌آهن و معدن و غیره را خود به دست گرفته بود، دیگر به سهولت گذشته نمی‌شد بعضی کارها را پیش برد. به بیان دیگر، مجلس مزاحم پیشبرد نیات پنهانی دو قدرتی که یکریز دم از «منافع» خود در ایران می‌زدند شده بود.

درباره‌ی مردم ایران به‌طور کلی تعمیم دشوار است. توده‌ی مردم را کشاورزان و عشایر تشکیل می‌دهند که تقریباً همه بی‌سوادند. از طرفی هزاران نفر ایرانی یا در خارج تحصیل کرده و یا پس از تحصیل در داخل به خارج سفر کرده‌اند. ایرانی‌ها عموماً مردمانی مهربان و مهمان‌نوازند و احترام بی‌حسابی برای خارجی‌ها قائل‌اند. طبقات ثروتمند با زبان فرانسوی و قدری انگلیسی آشنایی دارند. ایرانیان، یا لاقابل کسانی از آن‌ها که مورد حمایت توده‌ی مردم بوده‌اند، نشان داده‌اند که قابلیت سازگاری با تمدن و افکار غربی را دارند. تبدیل خودکامگی به مردم‌سالاری را به‌رغم موانع بی‌شمار به انجام رساندند. برابری در تقسیم فرصت‌های شغلی به حدی رسید که هر فرد قابلی می‌توانست تا عالی‌ترین مناصب رسمی بالا برود. نژاد ایرانی در پنج سال گذشته نشان داد که اشتیاق بی‌حد و حصری به تعلیم و تربیت دارد.

صدها مدرسه در دوره‌ی حکومت مشروطه باز شد. یک‌شبه جراید کثیری ظهور کردند و نویسندگان نترسی آغاز به تقبیح بیدادگری و خودکامگی چه در کشور خویش و چه در ممالک دیگر کردند. ایرانیان علاقه‌ی زیادی به اقتباس از موازین سیاسی و اخلاقی و تجاری ملل متجدد و مترقی از خود نشان دادند. همان روح بی‌قرار آسیایی که آتش‌اش در هند زبانه می‌کشد و در ترکیه‌ی عثمانی جنبش «ترک‌های جوان» را پدید آورد و اخیراً در تأسیس جمهوری چین خودنمایی کرد، در روح ایرانیان نیز شعله‌ور است. شرق بیدار شده است. افسوس که ایران دیر به خود آمد. دولتی که قدرت خود را از تاریکی می‌گیرد حرکت به سوی روشنائی را منکوب کرد.

فصل ۱۰

میدان دیپلماتیک اروپا در ۱۹۱۱. سیاست‌های روس و انگلیس.
قرارداد پوتسدام و توافق سرّی آلمان و روسیه. اهمیت سوق‌الجیشی ایران.
تهدمت‌های سِر ادوارد گری به خزانه‌دار کل. قرارداد روس و انگلیس.

از روزی که مجلس در ایران ناپود شد، نیرنگ کهنه‌ی کبکی که سر در برف فرومی‌برد تا دیده نشود در ایران کاربرد تازه‌ای پیدا کرده است. روسیه و انگلستان گویا پنداشته‌اند که با حفظ دولتی دست‌نشانده در تهران می‌توانند مسئولیت اتفاقاتی را که در آن کشور نگون‌بخت می‌افتد از دوش خود بردارند و خود را به جهانیان بی‌تقصیر نشان دهند.

آقای محترمی که خود را «نوروز» می‌نامد در نامه‌ای از تهران به نشریه‌ی نیو ایست^۱ در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۱۲/اول فروردین ۱۲۹۱ می‌نویسد:
دولتین با حفظ حکومت ایران از یک طرف همه‌ی مسئولیت را از دوش خود برمی‌دارند و از طرف دیگر حکومت را تحمل ولی قلع می‌کنند.

اما خوب است دولتین (منظور، روس و انگلیس) بدانند که هرچند خود گمان می‌کنند مسئولیت وقایع جاری ایران را از دوش خود برداشته‌اند، دنیا مدت‌هاست که دست آن‌ها را خوانده است. دیگر با فریبکاری، ولو شکل اسناد رسمی را به خود بگیرد، نمی‌توان این راهزنی‌های بین‌المللی را از چشم جهانیان پنهان کرد.

حقیقت این است که انگلستان و روسیه دست به یک بازی قرون وسطایی زده‌اند. کتاب درسی آن‌ها هنوز شهریار ماکیاوولی است، اما دیگر هیچ‌کس فریب آن‌ها را نمی‌خورد — نه حتی همان بازیچگان و یهوداهای ایرانی که به اصطلاح دولت را تشکیل می‌دهند و با همان حرص و ولعی که رویل روسی را می‌گیرند دستور را هم از روس‌ها می‌گیرند.

بعید است خود مردم انگلیس هم گول آن‌ها را بخورند. انگلیسی‌ها از این‌که هر بار نماینده‌ی بی‌ملاحظه‌ای از وزیر خارجه‌شان سیر ادوارد گری سؤال ساده‌ای درباره‌ی اقدامات روسیه یا سیاست بریتانیا در ایران می‌کند جناب وزیر متانت طبع عجیبی از خود نشان می‌دهد به تنگ آمده‌اند. سیر ادوارد در پنج سال گذشته از بس به این ترفند متوسل شده جان همه را به لب رسانده است. از نظر ایشان «موقعیت‌ها» همیشه «حساس» یا «خطیر» اند و «مذاکرات» همواره «در جریان».^۱ نماینده‌ی فضول از این پیش‌تر جوابی نمی‌گیرد، فرق نمی‌کند لیبرال باشد یا یونیونیست! معلوم نیست انگلیسی‌ها تا کی می‌خواهند اجازه دهند سیاست خارجی‌شان این‌طور سرهم‌بندی شود. اگر سرنوشته دولت لیبرال کنونی در گرو هیچ مسئله‌ی داخلی مهمی نبود، احتمالاً به این مسئله‌ی خارجی تا به حال پاسخ داده شده بود. بی‌گمان یک همه‌پرسی درباره‌ی میزان توفیق سیر ادوارد گری در وزارت خارجه یا در مورد دستاوردهای دیپلماتیک دولت لیبرال در دو سال اخیر نتایج جالبی به دست خواهد داد. باید دید خود لیبرال‌ها چه نظری در این زمینه دارند.

تابستان گذشته روسیه میخ آخر را بر تابوت ایران کوبید. بحرانی که مدت‌ها بود در اروپا انتظارش می‌رفت از راه رسید و این فرصت را برای خرس بزرگ فراهم آورد که بدون مزاحم در آسیا هر چه می‌خواهد بکند. اما چه چیزی در اروپا باعث شد تنش به اندازه‌ای بالا بگیرد که آسیا به فراموشی سپرده شود؟

پاسخش را باید از دریاسالار فرمانده ناوگان دریای شمال آلمان خواست که سحرگاهی در ماه سپتامبر مشغول گشت‌زنی در آب‌های اسکاتلند بود. یک رزمناو انگلیسی کاملاً تصادفی تبردناوهای آلمانی را دید. آرایش جنگی داشتند، دیده‌وران‌شان را جلو فرستاده بودند، و ناوچه‌های اژدرافکن‌شان عملاً در آب‌های انگلستان بودند.

۱. Unionist؛ عضو حزب طرفدار اتحاد پارلمانی بریتانیا و ایرلند که در ۱۸۸۶ تأسیس شد و دیگر وجود خارجی ندارد. م.

یا از آن دو افسر ارشد نیروی دریایی انگلستان که دو سه ساعتی رد این ناوگان را گم کردند و به انفصال از خدمت محکوم شدند.

یا از تزار روسیه که در پوتسدام قول داد از قرارداد روس و انگلیس تفسیری نکند که در صورت بروز جنگی بین آلمان و انگلستان به زیان آلمان تمام شود.

پاسخ‌ها را اگر صادقانه داده باشند می‌توان جمع‌بندی کرد و علت یورش ناگهانی دولت افراطی روسیه به ایران را در پاییز گذشته به‌خوبی دریافت. این توجیه که اهانت دولت ایران به مقامات کنسولی روسیه و اقدام خزانه‌دار کل به استخدام یک انگلیسی برای جمع‌آوری مالیات در تبریز باعث شد روس‌ها آن سیاست تهاجمی بی‌رحمانه را در پیش بگیرند فقط می‌تواند کودکان را قانع کند. اضافه کنید سابقه‌ی بی‌رحمی، دغلبازی، و تجاوزگری عمال روس را نسبت به حاکمیت ملی و دولت مشروطه‌ی ایران از زمان برکناری محمدعلی‌شاه در ۱۲۸۸/۱۹۰۹ که شرح کاملش مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

از کی «بی‌تدبیری» یک مأمور دولتی به دولت دیگری حق داده است که ۱۸،۰۰۰ سرباز به خاک کشور دوست بفرستد و مردم بی‌گناه را از دم تیغ بگذرانند و افراد غیرنظامی را به گلوله ببندد و شکنجه کند و دم توپ بگذارد و به دار آویزد و نهادهای قانونی همسایه‌ی مستقل را نابود کند؟ آیا دادگاه لاهه که «اعلی‌حضرت تراز امپراتور همه‌ی ممالک روسیه» آن‌طور متظاهرانه از تقویت و تشویقش دم می‌زنند این‌گونه عملکرد را مغایر قوانین بین‌الملل یا عدالت و انسانیت نمی‌شناسد؟ آیا شایسته نیست هر دولتی که برای خود احترام قائل است از انعقاد قرارداد با دولت روسیه یا شرکت در هر اجلاسی به دعوت آن خودداری کند؟

در مورد سیاست خارجی انگلستان مشکل اساسی در پنج سال گذشته این بوده که سکان هدایت آن در دست اهلش نبوده است. سیر ادوارد گری نجیب‌زاده‌ی آداب‌دان و تحصیل‌کرده‌ای است، ولی بیش‌تر به درد وزارت خارجه‌ی سوییس، بلژیک، یا چه‌بسا روریتانیای آنتونی هوب^۱ می‌خورد. امپراتوری بریتانیا داستان دیگری است. «منافع» آن از مرزهای اروپا فراتر می‌رود و دور از دسترس آقازاده‌ای شهرستانی است که دورترین سفر دریایی‌اش به آن سوی کانال مانس بوده و ملموس‌ترین دستاوردش در دوره‌ی دراز کار دولتی‌اش تألیف رساله‌ی

۱. Hope (۱۸۶۳-۱۹۳۳) داستان‌پرداز انگلیسی که در زمان‌هایش کشور خیالی روریتانیا (Ruritania) را در بالکان خلق کرد. م.

جامعی درباره‌ی ماهی‌گیری با قلاب در خشکی است. بیش از نیمی از امپراتوری بریتانیا در آسیا واقع است، اما طرفداران پروپاقرص سیر ادوارد هرگز او را متهم نکرده‌اند که هیچ درک یا تصویری از شرق ندارد.

از سال ۱۹۰۵ که لرد لنزداون^۱ انگلیس و فرانسه را با هم آشتی داد سیاست خارجه‌ی بریتانیا توفیر اساسی کرد. آن دولتمرد کهنه‌کار معتقد بود انگلستان باید از آنچه انزوای باشکوه در سیاست اروپایی نام گرفته بود خارج شود. برنامه‌ی بزرگ آلمان برای تجهیز نیروی دریایی‌اش شاید بی‌ارتباط با آن نبود.

هنگامی که دولت لیبرال کنونی در انگلستان بر سر کار آمد با اوضاع سیاسی پیچیده‌ای در اروپا و آسیا روبه‌رو شد. جنگ روس و ژاپن توانی برای روسیه باقی نگذاشته بود. تزار برای بازسازی نیروی دریایی، توسعه‌ی صنایع، و احداث خطوط آهن نیاز به پول داشت. فرانسه شتاب‌زده خود را پیش نینداخت. در انگلستان سیاستمدار نابغه‌ای پیدا شد که گفت به سود بریتانیاست که روسیه را تقویت کند و سرمایه‌ی انگلیسی را به سن‌پترزبورگ بریزد. چرا؟ برای این‌که آلمان در حال رشد بود و آشتی فرانسه و انگلیس سد محکمی در برابر جاه‌طلبی و خصومت‌ورزی آلمان‌ها به نظر نمی‌آمد. تقویت روسیه‌ی جنگ‌زده و تفاهم با آن کشور همان ارزش را در شهادت آلمان برای انگلستان پیدا می‌کرد که تفاهش با فرانسه در جنوب آلمان. این شد نقشه‌ی انگلیسی‌ها. عده‌ای اسمش را گذاشتند «محاصره‌ی آلمان». خود آلمان‌ها قطعاً این‌طور فکر می‌کردند.

اجرای این نقشه بی‌مقدمه نبود. امور انگلستان و روسیه در آسیا نیاز به رتق و فتق داشت. نگاه کنید به قرارداد روس و انگلیس که در سپتامبر ۱۹۰۷ منتشر شد و سیر ادوارد‌گری امیدوار بود با آن بتواند خود را جانشین شایسته‌ای برای لنزداون نشان بدهد. مطابق معمول انکار شد که این قرارداد موادی سرّی هم داشته است. شاید واقعاً نداشت.

ولی آیا توانست اختلافات بین روسیه و انگلستان را در آن بخش آسیا مرتفع کند؟ لاقلاً نه برای زمانی طولانی.

در مدتی که «اتفاق مثلث»^۲ شکل می‌گرفت آلمان‌ها هم خواب نبودند. احساسی به آن‌ها می‌گفت که این ورود ناگهانی انگلستان به عرصه‌ی سیاست اروپا

۱. Henry Charles Lansdowne، وزیر خارجه‌ی وقت بریتانیا.

بی‌ارتباط با آن‌ها نیست. آلمان‌ها خود علاقه‌ی خاصی به ترکیه‌ی عثمانی پیدا کرده بودند. از سال‌ها پیش‌تر دیپلمات آلمانی فعالی به نام بارون مارشال فون بیبرشتاین^۱ در قسطنطنیه مستقر شده بود.^۲ گرفتن امتیاز راه‌آهن بغداد برای آلمان‌ها با این دیپلمات ارتباط داشت. احتمالاً دنیا دیر یا زود خواهد شنید که این دیپلمات با تغییراتی هم که در دادرانل روی خواهد داد بی‌ارتباط نیست. آدمیرال چستر^۳ و همکارانش هم که به دنبال امتیاز راه‌آهنی در ترکیه برای امریکایی‌ها بوده‌اند محتمل با بیبرشتاین برخورد کرده‌اند. تا چند سال پیش انگلیسی‌ها در قسطنطنیه دست بالا را داشتند. امروز دیگر کسی آن‌جا خطشان را نمی‌خواند و دولت عثمانی کاملاً زیر نفوذ آلمان‌هاست. عثمانی‌ها معتقدند که آلمان نه خورده‌برده‌ای از کسی دارد و نه پایش لب‌گور است.

آلمان تازه در خاورمیانه شروع کرده بود. در پاییز ۱۹۱۰ تزار و قیصر در پوتسدام ملاقات کردند. این ملاقات به انعقاد بیانی مشهور به قرارداد پوتسدام انجامید، سندی که هر نسخه‌ی رسمی منتشرشده از آن را بخوانی کاملاً بی‌آزار به نظر می‌رسد. آیا سرتی هم در پس آن نهفته بود؟ هیچ ماده‌ای که افشا نشده باشد؟ بعید می‌دانم؛ چون هم هر دو وزیر خارجه‌ی روسیه و آلمان رسماً اعلام کرده‌اند و هم بی‌ادواردگری در پارلمان بریتانیا منکرش شده است.

ولی این قرارداد از روزی که به امضا رسید شبهه‌ی فراوانی در مورد دامنه‌ی شمولش پدید آورد. گمان می‌رفت که پیش از موقع به اطلاع عموم رسیده است. ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۱ بارون مارشال فون بیبرشتاین به دولت عثمانی اعلام کرد که مذاکرات روسیه و آلمان منحصراً در مورد احداث راه‌آهن و اتصال خطوط آهن در خاک ایران است.

تصور می‌شود قرارداد شامل مواد زیر باشد:

آلمان و روسیه هر یک متعهد می‌شوند که خود را از هر اتحادی بین دول که میل تهاجمی^۴ نسبت به دیگری داشته باشد بیرون نگه دارند.

آلمان می‌پذیرد که شمال ایران قلمرو نفوذ روسیه است و روسیه می‌تواند مدعی

1. Baron Marschall von Bieberstein

۲. در ۶ مه سال جاری، مطبوعات اعلام کردند این دیپلمات سرشناس به سفارت آلمان در لندن منصوب شده است. ن.

3. Chester

۴. ابهام در عبارت «میل تهاجمی» به تبع عرف دیپلماتیک است. ن.

هر امتیاز راه‌آهنی در این منطقه باشد. آلمان برای حمایت از سیاست روسیه در شمال ایران تأمین سرمایه برای مساعدت در احداث راه‌آهن تهران-خانقین در مرز ایران و عثمانی را به عهده می‌گیرد. بنابراین راه‌آهن مذکور با سرمایه‌ی مشترک آلمان و روسیه احداث می‌شود، اما تحت نظارت صاحب‌امتیاز روسی می‌ماند.

روسیه منافع بازرگانی آلمان را در منطقه‌ی شمال ایران به رسمیت می‌شناسد و استمرار سیاست «درهای باز» را در آن حوزه‌ی نفوذ سیاسی خود تضمین می‌کند. روسیه حقوقی تعلق‌گرفته به آلمان براساس امتیاز راه‌آهن بغداد را به رسمیت می‌شناسد و حمایت دیپلماتیک از اتمام آن طرح را تعهد می‌کند.

صاحب‌امتیاز آلمانی خط‌آهنی از بغداد تا خانقین در مرز ایران می‌کشد تا خط بغداد را به خط روس و آلمان از خانقین تا تهران و دیگر خطوطی که صاحب‌امتیاز روس در شمال ایران خواهد کشید متصل کند.

بعضی مسائل تعرفه‌ای مربوط به حمل‌ونقل کالا با راه‌آهن بغداد و دیگر خطوط آهنی که در شمال ایران احداث خواهد شد در این قرارداد ضابطه‌مند می‌گردد. احداث این خطوط، در کنار ترتیبات بازرگانی و تعرفه‌ای، حمل کالا را به شمال ایران تسهیل خواهد کرد و از طرف دیگر مسیری برای ورود کالاهای روسی به آسیای صغیر و سواحل مدیترانه فراهم خواهد آورد. قرارداد شامل تضمین حفظ وضع موجود در خاور نزدیک است تا هرگونه سوءظن عثمانی‌ها را درباره‌ی تأثیر نهایی همکاری روس و آلمان در این مناطق از بین ببرد.

مگر فقط سیر ادواردگری باورش شود که همدی موارد توافق طرفین در همین مواد خلاصه می‌شود.

ولی حتی مواد افشاشده‌ی آن هم کافی بود تا نشان بدهد که روسیه دیگر عضو «اتفاق مثلث» نیست — اگر زمانی بود؛ انتلافی که در انگلستان برای توجیه قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس به کار رفت.

می‌دانیم که روسیه کشور پهناوری است بدون حتی یک بندرگاه که در زمستان قابل استفاده باشد. در یک سمت، بنادر بالتیک همه یخ‌بسته‌اند و در سمت دیگر، ولادیوستوک در کنار دریای ژاپن نیز به همین وضع دچار است. در میانه‌ی سرزمین، بنادر روسیه در سواحل دریای سیاه به حکم قراردادی که درباره‌ی عبور از تنگه‌ی داردانل است به روی کشتی‌های جنگی بسته‌اند. هنگامی که

روسیه پورت آرتور را به دست آورد نفس راحتی کشید، اما ژاپن آن را پس گرفت و روسیه ناچار شد بندر یا بندرهایی در نقاط دیگر جست‌وجو کند تا بتواند ناوگانش را در هر وقت سال آن‌جا نگه دارد و دیگر مجبور نباشد در زمستان کشتی‌هایش را به پرسه‌زنی در دریاهای آزاد وادارد تا یخ نزنند.

خلیج فارس بندرهای خوب زیادی دارد که برخی‌شان در منطقه‌ی بی‌طرف واقع شده‌اند. مضافاً این‌که خلیج فارس هرگز یخ نمی‌زند.

آلمان از سال‌ها پیش مزورانه روسیه را تشویق به ماجراجویی در خاورمیانه کرده است، چنان‌که اتریش را به ماجراجویی در خاور نزدیک، و فرانسه را به ماجراجویی در افریقای مدیترانه‌ای تشویق کرده است، با این هدف که نیرو و پول خود را در این مناطق هزینه کنند و آلمان بتواند بدون رقیب توسعه یابد و بزرگ‌ترین قدرت اروپایی شود.

عده‌ای معتقدند که این سیاست بیسمارکی^۱ هنوز به قوت خود باقی است و روسیه در هر حرکت تهاجمی‌اش در آسیا از حمایت پنهانی آلمان برخوردار است.

حال فرض کنید که در مذاکرات پوتسدام تفاهم دوستانه‌ی مختصری در موارد زیر به دست آمده است: به‌رغم خط کلی و تأثیر روحی قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، روسیه در صورت بروز جنگی بین آلمان و انگلستان اقدامی علیه آلمان صورت نخواهد داد. در مقابل، آلمان نفوذ غالب روسیه را در ایران (نه فقط در شمال ایران) به رسمیت می‌شناسد و از تلاش‌های مادی و معنوی روسیه برای اعمال و توسعه‌ی نفوذش در آن کشور حمایت می‌کند. سرانجام، برای انتفاع متقابل هر دو دولت، روسیه و آلمان توافق می‌کنند که راه‌آهن بغداد در انتهای مسیر پیش‌بینی شده‌اش در خاتقین در مرز ایران و عثمانی به راه‌آهن دیگری متصل شود که آلمان احداث خواهد کرد تا خاتقین را به همدان، خرم‌آباد، و از میان دره‌ی کارون به اهواز و محمره (به عبارت دیگر، خلیج فارس) متصل کند. روسیه می‌پذیرد که «امتیاز» لازم برای کار را از ایران بگیرد.^۲

آیا اگر قرارداد پوتسدام این مواد فاش نشده را هم دربرمی‌گرفت انگلستان را خوشحال نمی‌کرد؟ در گفت‌وگوی دلپذیری که در فوریه‌ی گذشته در لندن با سیر ادوارد گری به درخواست خود او داشتم این سؤال را از او کردم. طبیعی است

۱. منسوب به صدراعظم آلمان، اتو ادوارد لئوبولد فون بیسمارک (۱۸۱۵-۱۸۹۸). م.

۲. بعد از ناپودی مجلس ایران در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ راحت از عهده‌اش برمی‌آمد. ن.

که نمی‌توانم پاسخ او را فاش کنم. گمان می‌کنم لرد هالدین^۱ در سفر چند روز بعدش به برلین به این موضوع پرداخته باشد.

حال بینیم قرارداد روس و انگلیس چه نتایج مشعشعی به دنبال آورد. امضای آن، پس از آشتی فرانسه و انگلیس، موجب تحریک آلمان شد و حاصلش قرارداد پوتسدام بود. این قرارداد، تا جایی که به انگلستان مربوط می‌شود، همی رشته‌های سیر ادوارد گری را برای کسب نتیجه از هم‌پایانش با روسیه در ۱۹۰۷ پنبه می‌کند و عمده‌ی مزایای تقسیم ناعادلانه‌ی ایران به دو حوزه‌ی نفوذ روسی و انگلیسی را تقدیم روسیه می‌کند. به بیان دیگر، لقمه‌ی بزرگ‌تر نصیب روسیه می‌شود. بدتر این‌که روسیه به تفاهم تروتازهای با آلمان می‌رسد (تنها دولت اروپایی که روسیه از آن حساب می‌برد) و آلمان — بی‌گمان در مقابل چیزی — می‌پذیرد که از سیاست «تهاجمی» روسیه در آسیا حمایت کند. علتی دارد که آلمان این کار را نکند؟ البته انگلستان را می‌رنجانند، اگر نترسانند. خلیج فارس دیگر «دریای بسته» ای که لرد کرزن در ۱۹۰۳ برای تفهیم موقعیت آن زحمت‌ها به خودش داد نیست. این نوشته‌ی خود اوست:

موقعیت ما [انگلیسی‌ها] در خلیج به اموری بستگی دارد بسیار فراتر از قراردادهایی که ممکن است بسته باشیم. مثل بستر تجاوزناپذیر بازرگانی ما در خلیج؛ خدمات ما در صد سال گذشته؛ سرمایه‌ای که آن‌جا بلعیده شده است؛ قدرت ناوگانی که آن‌جا نگه داشته‌ایم؛ سلطه‌ی سیاسی ما؛ و مهم‌تر از همه این‌که خلیج بخشی از مرز آبی هند است و امنیت آن ضامن امنیت، تمامیت ارضی و صلح در هند.

با وجود این رجزخوانی، قرارداد پوتسدام یعنی این‌که آلمان با احداث راه‌آهن بغداد و ادامه‌ی آن در ایران از مسیر کوتاهی به شرق دست پیدا خواهد کرد. بنابراین خرس بزرگ هنوز امیدوار است که کمندی به دور هند بیندازد و روزی گره‌اش را بکشد.

نکنته‌ی زیرکانه‌ی این نقشه‌ی پیچیده آن است که روسیه برای راهیابی به

1. Richard Burdon Haldane

۲. *mare clausum*: نام اثری از جان هیلدون انگلیسی، به معنی دریایی که ملک طلق کشوری به شمار می‌رود، در مقابل *mare liberum* اثر هوگو گروتیوس هلندی به معنی دریای باز یا آزاد. م.

خلیج فارس با دولتی روی هم ریخته که امکان ندارد انگلستان بر سر موضوع با آن وارد جنگ شود. اگر روسیه برای پیدا کردن بندرگاهی در خلیج فارس خود به تنهایی به این قلمرو دریایی بریتانیا حمله کرده بود امکان وقوع جنگ وجود داشت، اما با کشیدن پای آلمان به نقشه‌اش از طریق امتیاز راه‌آهنی در ایران دیگر کاری از انگلستان بر نمی‌آید مگر این که پیه جنگ با روسیه را به تنش بمالد و نزول «بلای آلمانی» را هم به جان بخرد — فکری که شاید مو به تن مردم انگلیس راست کند. جان بول^۱ شاید نام آن را می‌گذاشت «اخوت ناخیبیان»^۲.

موقعی قصه جالب‌تر می‌شود که نامه‌ای را می‌خوانیم به تاریخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ که دولت هند برای وزیر امور هند در دولت بریتانیا درباره‌ی سیاست این کشور در ایران نوشته است:

سیملا، ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹

مایلم جناب‌عالی و از طریق جناب‌عالی دولت علی‌احضرت را در جریان مناسبات بریتانیای کبیر با ایران قرار دهیم.

(پاراگراف ۵)

منافع سوق‌الجیشی بریتانیای کبیر در ایران از شرایطی ناشی می‌شود که ارتباط کامل با هند دارد. مدت‌ها پیش از این که مرزهای هند بریتانیا به حدود کنونی برسد، یا پیش از این که روسیه قدرت بزرگی در آسیای مرکزی شود و در نقاط بسیاری محاس یا متعرض مرزهای هند گردد، سرنوشت ایران با این که آن زمان مرز مشترک با هند نداشت برای حاکمیت بریتانیا در هند اهمیت حیاتی پیدا کرده بود. در سال‌های نخست قرن حاضر که بیش‌ترین نگرانی را جاه‌طلبی‌های فرانسه ایجاد می‌کرد، از طریق ایران بود که انتظار ضربه به تفوق بریتانیا می‌رفت و یورش به هند برنامه‌ریزی می‌شد. از آن زمان همین نقشه گاه و بی‌گاه خودنمایی کرده است. اکنون که مرزهای افغانستان با تعیین و تضمین بریتانیای کبیر صدها مایل اشتراک با مرزهای ایران پیدا کرده‌اند و

۱. Bull؛ کشاورز خوشبخت مظهر ملت انگلیس در کتاب دکتر آربوتنات (Arbuthnot، ۱۶۶۷-۱۷۳۵) پزشک داستان‌پرداز انگلیسی. «عمو سام» مشابه امریکایی اوست. م.

۲. Par ignobile fratrum؛ قبضه‌ی تمسخرآلودی است براساس مثل لاتین Par nobile fratrum به معنی عکس آن، اخوت نجیب. م.

ایران با دولت بلوچستان هم که تحت قیمومت بریتانیا و تا حدود زیادی تحت مدیریت مأموران دولت هند است دارای صدها مایل مرز مشترک شده و دریای جنوب ایران، هم به واسطه‌ی نزدیکی‌اش به اقیانوس هند و هم به سبب کوشش‌های قرن گذشته، در دایره‌ی منافع و نفوذ دولت هند قرار گرفته است، شک نیست که ایران برای هند بریتانیا اهمیتی سوق‌الجیشی پیدا کرده که شاید اگر صرف منابع یا طرح‌های آن کشور در میان بود صورت جدی به خود نمی‌گرفت. اما بسیار جدی است اگر توجه کنیم ایران و افغانستان از نزدیک تحت فشار قدرت روبه رشد دولتی هستند که منافعش در آسیا همیشه همسو با منافع ما نبوده است، ضمن این‌که خلیج فارس شروع به جلب توجه دولت‌های دیگر و گاه رقیب نیز کرده است.

امیدوارم این استراتژیست‌های رسماً مرده‌ی هند و انگلیسی که این‌طور عالی اعلام خطر کردند از شنیدن تعبیر شیک «روح قرارداد روس و انگلیس» که سر ادوارد گری در اوت گذشته به کار برد، بعد از این‌که غائله‌ی مراکش پیش آمد و مسئله‌ی استخدام مازور استوکس در ایران مطرح شد، تنش‌شان در گور نلرزیده باشد. آن موقع معلوم شد که وزارت خارجه‌ی بریتانیا نمی‌تواند در آن واحد به دو موضوع فکر کند. از بالا دستور آمد که ایران را رها کنید و آلمان را دریابید. روسیه هم بل گرفت و با هارت و پورت تمرین شده‌ی مطبوعات نیمه‌رسمی سن پترزبورگ و به دنبالش یک مظنه‌سنجی دیپلماتیک به موقع در لندن توپ را وارد دروازه‌ی حریف کرد.

حالا دیگر دولت حائلی بین قفقاز و مرز جنوب غربی هند وجود ندارد. در راه زمینی منتهی به هند کسی مانع روسیه نمی‌شود. سیطره‌ی بریتانیا بر خلیج فارس مورد تهدید جدی است.

دیگر این‌که ۷۲,۰۰۰,۰۰۰ مسلمانانی که در هند زندگی می‌کنند و همیشه نقش خنثی‌کننده‌ای بین انگلیسی‌ها و هندوها داشته‌اند پس از حمله‌های روسیه و دیگر دولت‌های به اصطلاح مسیحی اروپا به ممالک اسلامی — مراکش (مغرب)، طرابلس (عثمانی)^۱ و ایران — وفاداری خود را به دولت کشورشان تا اندازه‌ی

۱. منظور طرابلس غرب در لیبی است. م.

زیادی از دست داده‌اند. امام بزرگ مسلمانان هند در نامه‌ای که اخیراً برای یک دولتمرد پیشین هندوانگلیسی فرستاده است می‌نویسد بعد از قضیه‌ی ایران، مسلمانان هند تصمیم گرفته‌اند به کنگره‌ی بعدی هندوها نماینده بفرستند — کاری که قبلاً از آن امتناع کرده بودند. سقوط ایران هیچ از گرفتاری‌های سیاسی بریتانیا در هند نکاسته است.

اعتبار بریتانیا در دنیا پایین آمده و مردم انگلستان از این‌که دیگر دوست ملت‌های ضعیف و در حال مبارزه به نظر نمی‌رسند آشکارا ابراز ناخرسندی می‌کنند. در ترکیه‌ی عثمانی، انگلستان بیش از این‌ها نفوذش را از دست داده بود. در ایران نیز به علت نقشی که بریتانیا اخیراً ایفا کرد، اقتصاد و تجارتش که تا اصفهان در شمال عملاً سلطه‌ای انحصاری بر بازارهای ایران داشت سخت ضربه خورده است. از لحاظ سوق‌الجیشی، نتایج از این هم وخیم‌ترند. دشمن دیرینه‌ی انگلستان اکنون با خیال آسوده در حال پیشروی به سمت خلیج فارس است. چند سال دیگر به مقصد خواهد رسید و دولت هندوانگلیس فقط خواهد توانست توانایی خود را در دفاع از ناحیه‌ی مشمول به اصطلاح «قلمرو نفوذ بریتانیا» به نمایش بگذارد — منطقه‌ای که کیچنر^۱ درباره‌ی حدودش می‌گوید هر قدر از خاک ایران که هند بتواند از آن دفاع کند. دفاع از جنوب ایران در برابر قزاق‌ها بار سنگین دیگری است که بر دوش دولت هند گذاشته می‌شود. برای آن شاید لازم باشد نیم میلیون سرباز انگلیسی — به جای یک پنجم آن — در هند مستقر شود. نکته‌ی دیگر — که شاید در سمت و سوی فعلی روابط بین‌الملل اهمیت کم‌تری پیدا کند — این است که انگلستان با کمک به روسیه در اجرای نقشه‌های شومی که برای استقلال و تمامیت ارضی ایران در سر دارد کاری غیراخلاقی و غیرانسانی انجام داده است. نقشی را که به اعتبار تاریخ گذشته‌اش از این کشور انتظار داریم نتوانسته بازی کند و هرچند اشتباهات و غفلت دولت انگلیس را نباید پای مردم آن کشور گذاشت لکه‌ی تنگ همیشه بر جای خواهد ماند.

شاید اکنون سیر ادوارد گری خود نیز پذیرد که در دیپلماسی، هر سیاستی یا باید اخلاقی باشد یا موفق. سیاست او هیچ‌کدام نبوده است. لاقلاً در حدی قابل اعتنا. برای مثال، آلمان را در نظر بگیرید. آلمان اگر تا یک سال پیش تردیدی در

۱. Kitchener (۱۸۵۰-۱۹۱۶) فرمانده کل ارتش و سپس وزیر جنگ بریتانیا. م.

مورد ترس دولت بریتانیا از این کشور داشت حالا دیگر ندارد. آلمان موی دماغ سیر ادوارد بوده، اما نفرت از آلمان در انگلستان به اندازه‌ای است که باعث شده او با همه‌ی نتایج فاجعه‌بار بی‌سیاستی‌اش بر سر کار بماند.

شاید پرسیده شود که انگلستان چه می‌توانست بکند تا مانع از پیشروی روسیه در ایران بشود؟ بریتانیا قدرتی دریایی است، ولی از نیروی دریایی‌اش در مقابل روسیه چه کاری برمی‌آید؟ مگر این‌که روسیه برسد به خلیج فارس و آن وقت با بریتانیا روبه‌رو شود! انگلستان توانایی رویارویی با روسیه را در شمال ایران ندارد. انگلستان قدرتی نظامی مثل بعضی قدرت‌های دیگر اروپا نیست و ارتش بریتانیا با همه‌ی قوا هم حریف نیروی عظیمی که روسیه می‌تواند از قفقاز به ایران سرازیر کند نمی‌شود.

برای پاسخ لازم نیست راه دوری برویم. انگلستان یا دولت طراز اولی در جهان هست یا نیست. تا به حال تصور شده است که هست. روسیه هم در مورد بریتانیا همین تصور را دارد. پس در ژوئیه‌ی گذشته که روسیه با تعرض به استقلال ایران، که هر دو دولت انگلستان و روسیه متعهد شده بودند به آن احترام بگذارند، علناً نشان داد که قصد عدول از قرارداد روس و انگلیس را دارد، حق مسلم و وظیفه‌ی قطعی انگلستان بود که به روسیه اعتراض کند و هشدار بدهد که اعمالش را ناقض قرارداد تلقی خواهد کرد. کم‌ترین فایده‌اش این بود که نزد ایرانیان و همچنین جهانیان حفظ آبرو می‌کرد. شاید هم روسیه را از پیشروی بیش‌تر باز می‌داشت. دولتی که داوطلبانه قراردادی را با دولتی دیگر امضا می‌کند باید آمادگی برخورد با تخطی عمدی طرف دیگر از آن را داشته باشد. هنگامی که این ضرورت پیش آمد، عدالت و مصلحت هر دو اقتضا می‌کند که غرور ملی به طریق ابراز شود. سیر ادوارد گری هم در مورد استوکس و هم بعد در قضیه‌ی شعاع‌السلطنه ترجیح داد شانه از زیر بار مسئولیت خالی کند. علناً بر اقدامات روس‌ها سرپوش گذاشت و وانمود کرد معتقد نیست که به حق حاکمیت ایران تعرض شده است. بعد به این دروغ شاخدار متوسل شد که انگلستان استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین نکرده بوده است. ولی می‌دانیم که لرد کرزن، یکی از بزرگ‌ترین صاحب‌نظران انگلیسی در امور آسیایی، در ۲۲ مارس ۱۹۱۱ در مجلس عوام در بحثی راجع به وقایع ایران نکته‌ی زیر را یادآور شد و کسی هم آن را رد نکرد:

من تردید ندارم که استقلال و تمامیت ارضی ایران که دولت اعلیٰ حضرت [بریتانیا] در مقدمه‌ی قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس آن را تضمین کرده است حامی ثابت قدم‌تری از دولت اعلیٰ حضرت ندارد.

لرد مورلی^۱ هم که حضور داشت و از حزب لیبرال بود هرگز منکر صحت این گفته نشد. این‌گونه بهانه‌تراشی برای چشم‌پوشی از اعمال تابستان گذشته‌ی روسیه به قدری نامعقول و کوتاه‌بینانه بود که هر فرد انگلیسی را شرم‌نده می‌کرد و فقط به درد این می‌خورد که به روسیه و بقیه‌ی دنیا نشان بدهد دولت لیبرال چه وحشتی از آلمان داشته است.

موضع شاهکار دولت بریتانیا این سؤال را به ذهن می‌آورد که بر سر دولتی که تا چندی پیش مدعی بود در امور اروپایی و آسیایی رأی تعیین‌کننده دارد چه آمده است؟ آیا کشتی‌های انگلیسی دیگر کارایی ندارند و دریانوردان انگلیسی مهارت و شجاعت خود را از کف داده‌اند؟ آیا پس از افشاگری‌های هولناک بعد از جنگ افریقای جنوبی به راستی ارتش بریتانیا «اصلاح» شده است؟

بذر انحطاط قرون وسطایی هنوز در بسیاری از نقاط طاعونی کراهی زمین پراکنده است و دولت‌های جدید مکلف‌اند که هر یک در حد توان خود به نابودی آن کمر بندند. انگلستان نیز به خاطر کرامت انسانی و پیشرفت جهان باید سهم خود را ادا کند.

پس روشن شد که علت ابتلای ایران به سرنوشت تلخ نابودی استقلالش این نبود که دولت یا ملتش کاری را کردند یا نکردند. نابودی استقلال ایران در ۱۹۱۰ در پوتسدام رقم خورد. روسیه از حمایت آلمان مطمئن بود و می‌توانست به انتظار فرصت مناسب بنشیند. قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس «کاغذپاره‌ای اخلاقی» بیش نبود، سند بی‌خاصیتی که از نظر روسیه منسوخ شده بود. روسیه هنوز قصد اجرای سیاستی را داشت که بارها اعلامش کرده بود: تسلط بر ایران و «آب‌های اطرافش». فقط منتظر فرصت مناسب برای شروع عملیاتش بود. تنش‌هایی که در ژوئیه‌ی گذشته بر سر غائله‌ی مراکش در اروپا رخ داد فرصت را فراهم آورد و روسیه بی‌درنگ دست‌به‌کار شد. سیر ادواردگری چنان وحشت کرد که گویا همه

چیز را به جز رزمناوهای قیصر از یاد برد. روسیه متوجه شد و نقشه‌اش گرفت. وقایع بعدی روس و ایران که منجر به نابودی دولت مشروطه در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۱ شد صرفاً زمینه‌چینی‌هایی ساخته و پرداخته‌ی خود روس‌ها شاید برای «حفظ آبروی سیر ادوارد» در بریتانیا بودند.

روسیه امروزه^۱ قدرت حاکم در ایران است؛ فرمانروای مقتدر و واقعی ایران. سراسر ایران اکنون یک امارت روسیه است. ملت با همدی بی‌رحمی‌هایی که دیده راه اعتراض ندارد. ترس، ترس روزمره‌ی چندش‌آور از زندان و شکنجه و طناب دار، نیرویی است که روسیه با آن بر ایران حکومت می‌کند. کشور کورش را سکوت غم‌انگیزی فراگرفته است. مستشاران مالی امریکایی که سال گذشته را در تهران گذراندند حادثه‌ای گذرا بودند. خرس بزرگ تکه‌ای دیگر از آسیا را بلعیده است. سیر ادوارد گری گاه‌و‌ب‌گاه خطاهایی را به من نسبت می‌داد: بی‌تدبیری؛ تلاش برای «انگلیسی‌کردن» ادارات ایرانی؛ و این‌که حاضر نیستم مناطق نفوذ روس و انگلیس را به رسمیت بشناسم.

بهترین پاسخ من به اتهام اول این است که برخلاف میل باطنی‌ام مکاتبات نیمه‌رسمی خود را با وزرای مختار روس و انگلیس درباره‌ی استوکس، لایحه‌ی وام ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ای، پرداخت‌های مربوط به خرید اسلحه از روسیه، و مربوط به بریگاد قزاق را منتشر کنم.^۲

اتهام دوم براساس این حقیقت است که من سه تبعه‌ی انگلستان را در زمان‌های مختلف برای خزانه‌داری استخدام کردم. این سه انگلیسی در تهران و اصفهان و شیراز بودند. من به دنبال کارمندانی می‌گشتم که در محل حاضر باشند و روش‌های حسابداری جدید را بدانند و با زبان و آداب و رسوم فارسی هم آشنا باشند؛ و آن سه نفر را پیدا کردم. بر همین اساس و به همین ترتیب، دو بلژیکی هم استخدام کردم. اگر فردی روس را هم واجد همین شرایط می‌دیدم خوشحال می‌شدم که او را هم به خدمت بگیرم. اما تهمت غرض‌ورزی سیاسی سیر ادوارد به من باعث شد که محض رعایت مصلحت کشور، عذر هر سه تبعه‌ی انگلیس — حتی مستر نُکُفر — را بخوام و تنها مستر جورج نیو^۳ را نگه دارم که قراردادش را مجلس تصویب کرده بود.

اتهام سوم از بقیه مضحک‌تر و نامنصفانه‌تر بود. پس از انتشار قرارداد ۱۹۰۷

۳. رک: پیوست ۴.

۱. ۳۰ آوریل ۱۹۱۲. ن.

روس و انگلیس، دولت ایران خود رسماً به اطلاع دو قدرت رسانده بود که به هیچ وجه آن را به رسمیت نمی‌شناسد و خود را ملزم بدان نمی‌داند. مجلس هم از ابتدا مصرانه از من خواست که وجود به اصطلاح حوزه‌های نفوذ دو قدرت در ایران را مستقیم یا غیرمستقیم به رسمیت نشناسم.

من هم قول دادم که این کار را نکنم. عهدشکنی من به معنی خیانت به دولت کارفرمایم و از دست دادن اعتمادی بود که به من کرده بود. خودداری من از این کار — درحالی که دو قدرت بدون زحمت توانسته بودند بلژیکی‌ها را بدان وادارند — علت اصلی مخالفت روسیه با من بود.

با این حال، من همه‌ی تلاش خود را کردم تا به کلیه‌ی منافع مشروع بیگانگان در ایران احترام بگذارم و از خود دو سفارت بشنوم که «منافع ویژه»ی آنها در ایران چیست. به عبارت دیگر، خود آنها قرارداد روس و انگلیس را چگونه معنی می‌کنند.

چنان که آن سیاسی‌نویس بدبین، دکتر امیل جوزف دیلون^۱، در مقاله‌ای راجع به قرارداد پوتسدام چنین ظریف می‌نویسد:

اگر می‌خواهید اعتقاداتان را به دولت‌های خارجی از دست ندهید به آنها شک کنید؛ چون زبان دیپلماسی برای این اختراع نشده که افکار کاربران را برملا کند و معجونی هم شناخته نشده که با خوردنش بتوانیم از آن سر در بیاوریم.

لا بد به دلش برات شده بوده است که سیر ادوارد گری در تابستان ۱۹۱۱ به امر روس‌ها چه تفسیر غریبی از قرارداد صریح روس و انگلیس ارائه می‌کرد.

من به سهم خود از هر راه ممکن وارد شدم تا یی بهرم انگلستان و روسیه از این که آن سند را امضا و منتشر کردند چه مقصودی داشتند.

در ۲۹ ژانویه‌ی ۱۹۱۲ در نطقی که در کمیته‌ی ایرانیان در لندن ایراد کردم چنین گفتم:

کلامی هم در دفاع از خودم می‌گویم که گمان نمی‌کردم لزومی داشته باشد، چون دیگر زیاد فرقی نمی‌کند که من در بحث‌هایی که راجع به ایران شده است حق

داشته‌ام یا اشتباه کرده‌ام، اما اتهام مشخصی که به من وارد شده ممکن است درست باشد یا نباشد: این‌که من غافل بوده‌ام از این‌که واژه‌ها همیشه آن معنایی را که باید ندارند و توافق‌های دیپلماتیک گاهی رمز محرمانه‌ای دارند که باید با آن خواندشان. اگر این‌طور باشد من خود را بی‌گناه می‌دانم، چون همان دولت‌هایی که توقع داشته‌اند من از توافق‌نامه‌های رسمی آن‌ها معنی‌هایی استنباط کنم که از ظاهرشان برغی آمده است باید رمز ترجمه‌ی آن‌ها را به من می‌داده‌اند و نداده‌اند. من در مدت کوتاهی با هر دو وزیر مختار روس و انگلیس در تهران روابط دوستانه پیدا کردم، آن‌ها را مردانی شرافتمند و عدالت‌خواه دیدم. در این باره همین‌قدر کافی است که بگویم از روزی که وارد تهران شدم تا موقعی که ایران را ترک کردم حتی یک لفظ زشت بین ما رد و بدل نشد و یک بحث تند بین‌مان درنگرفت. حتی یک مورد مخالفت شدید بین‌مان بروز نکرد. آن‌ها در تهران وزیر مختار بودند و من اگر نمی‌توانستم با وزیر مختاری گفت‌وگو کنم و به نتیجه‌ای برسم البته مقصر بودم؛ ولی این‌طور نبود. اما اگر بی‌ملاحظه دست به افشای وقایعی زدم که در آن کشور رخ می‌داد و رخ داده بود بدون این‌که دنیا یا مردمان کشورهای دخیل در آن‌ها مطلع باشند — بله، اعتراف می‌کنم که مرتکب این گناه شده‌ام. ولی کاری که کردم، چون مصلحتی را برآورده می‌کرد، به مراتب مهم‌تر از شخص خود من یا ماندن و نماندن در تهران بود و با صوابدید نمایندگان منتخب ملت ایران انجام گرفت. پرسیدم ترجیح می‌دهید در کوچه‌های تاریک سلاخی‌تان کنند یا جنایت در ملأعام صورت بگیرد. گفتند ملأعام.

تایمز لندن، روزنامه‌ی پرآوازه‌ی وزارت خارجه‌ی انگلیس، در چند سرمقاله به‌ویژه در یکی که دو روز بعد از این سخنرانی من به چاپ رساند، در انتقاد از من نوشت که ایشان توقع داشته‌اند انگلستان و روسیه «بدون توجه به منافع خود و به صورتی بدیهی» با طرح‌های ایشان برای تجدید سازمان مالی‌ی ایران موافقت کنند. معنی ساده‌ی این گفته آن است که در طرح‌های مالی من چیزی وجود داشته که لطمه‌ای به منافع انگلیس و روسیه در ایران می‌زده. من فرصت را مغتنم شمردم و یکی دو روز بعد از همین جریده‌ی محترم خواستم برای تنویر افکار عمومی اعلام کند که طرح‌های مالی من به کدام منافع انگلیس و روسیه در ایران لطمه می‌زده‌اند. تا این لحظه چیزی اعلام نشده و از این سکوت می‌توان نتیجه گرفت که یا

طرح‌های من لطمه‌ای به هیچ منافی نمی‌زده‌اند و یا منافع از سنجی بوده که نمی‌توان آن را به زبان آورد. حقیقت این است که در قانون مالی ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱ هیچ کلمه یا قیدی نبود که بخواهد یا بتواند به طریق به منافع مشروع دولتی خارجی در ایران آسیب برساند. کاملاً برعکس؛ اجرای این قانون می‌توانست به حفظ و تقویت منافع مشروع انگلیس و روسیه یا هر دولت خارجی دیگری در ایران کمک کند.

اما همین مقاله در جمله‌ی دیگری پرده از افکار نویسنده‌اش برمی‌دارد. «گویا هرگز به ذهن ایشان خطور نکرده است که اعمال مستیدانه و قاطعانه‌ی نظارت مالی امکان دارد برای قدرت‌های دارای منافع ویژه در دسرساز و ناخوشایند باشد.» باز همان سؤال مطرح می‌شود: این «منافع ویژه» کدام‌اند که مدام عنوان می‌شوند اما مشخص نمی‌شوند؟ آیا در جایی به‌جز قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس مشخص شده‌اند؟ به این ترتیب می‌رسیم به اصل مطلب. آیا تقصیر از آن قانون و اعمال آن بوده است یا عبارت‌پردازی مبهم نوع خاصی از دیپلماسی و تمسک به «روح» آن قرارداد؟ به فرض وجود روحی سوای معنی آشکار الفاظ در این سند، دولت یا دولتمردان ایران از کجا باید بدان پی می‌بردند؟ در مورد خود فقط می‌توانم بگویم بعد از این‌که متن قرارداد را بارها خواندم و کتاب‌های آبی این دوره‌ی وزارت خارجه‌ی بریتانیا را زیرورو کردم، معنی واقعی سندی را که چنین نقش سرنوشت‌سازی در آینده‌ی ملت ایران پیدا کرد فقط در یک جا به دست آوردم: در نامه‌ای که سِر سیسیل اسپرینگ ریس وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران در ۵ سپتامبر ۱۹۰۷ به وزیر خارجه‌ی وقت ایران نوشته و پروفیسور ادوارد براون نسخه‌ای از آن را در صفحه‌ی ۱۹۰ شاهکارش انقلاب ایران، ۱۹۰۵-۱۹۰۹ آورده است.

این سند بسیار مهم و خواندنی، تا جایی که من آن موقع می‌دانستم، تنها توضیح رسمی موجود در مورد تفسیر و به‌اصطلاح «روح» قرارداد روس و انگلیس بود و هست.^۱ چون در اثر معتبری مانند کتاب پروفیسور براون منتشر شد بالطبع همگان آن را موثق و چه‌بسا بیانگر آرای واقعی دو قدرتی دانستند که چند روز قبلش قرارداد معروف را درباره‌ی «منافع» خود در ایران امضا کرده بودند.

۱. در پیش‌درآمد کتاب حاضر آمده است. ن.

البته من آن را در کتاب‌های آبی وزارت خارجه‌ی بریتانیا نیافتم، اما در کتاب پروفسور براون به دقت آن را خواندم و در این عقیده‌ی خود راسخ‌تر شدم که نیت حقیقی دو قدرت در ایران همان‌هایی است که از ظاهر خود قرارداد برمی‌آید نه از بواطن پنهان و فاش نشده‌اش.

پس من پیش از عزیمت از آمریکا به ایران در ژانویه ۱۹۱۱ همدی سعی خود را کرده بودم تا با استفاده از تنها توضیح رسمی موجود درباره‌ی قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس که در آن زمان به دست آوردم و تا امروز به دست آورده‌ام، به روح و مقصود آن و تنظیم‌کنندگان محترمش پی ببرم. با همدی این تلاش‌های صادقانه‌ای که برای شناخت اوضاع سیاسی ایران به خرج داده بودم، مکرر مرا متهم کرده‌اند که شتاب‌زده و با چشمان بسته خود را داخل جریان حساسی کرده‌ام که به خود زحمت نداده‌ام مطالعه و درکش کنم و در نتیجه از روح قرارداد روس و انگلیس، خواسته یا ناخواسته، غفلت کرده‌ام. بزرگانی در صحن مجلس عوام بریتانیا از این حرف‌ها زیاد زده‌اند.

جالب این‌که در ۱۴ دسامبر ۱۹۱۱ وزیر خارجه‌ی بریتانیا در پاسخ سؤال یک نماینده‌ی مجلس عوام اعلام کرد که این نامه‌ی سِر سیسیل اسپرینگ رایس به دولت ایران را، که نماینده‌ی یادشده نقل‌قولی از آن کرده بود، هرگز ندیده است. شنیدم که روز بعد یک نماینده‌ی دیگر مجلس عوام نامه‌ای برای وزارت خارجه فرستاده به همراه تصویری از اصل نامه‌ی فارسی که سِر سیسیل در ۵ سپتامبر ۱۹۰۷ برای دولت ایران ارسال کرده بوده است. وزارت خارجه جوابی داده تقریباً به این مضمون که هیچ اطلاعی از این سند ندارد. شش هفته بعد در اول فوریه‌ی ۱۹۱۲ وزارت خارجه نامه‌ای برای این نماینده فرستاد و نوشت که متن انگلیسی نامه‌ی سِر سیسیل را تازه دریافت کرده و برگردان فارسی آن به قلم پروفسور براون (که در کتابش آمده) کاپایش درست است.^۱

پس می‌بینیم زمانی که من متهم به بی‌اطلاعی از روح قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس می‌شدم، و حتی ماه‌ها پیش از آن، توضیح رسمی وزیرمختار بریتانیا در تهران را درباره‌ی دیدگاه‌های دو دولت روس و انگلیس خوانده بودم؛ درحالی‌که خود متهم‌کنندگان در آن روزها حتی روحشان از وجود چنین سند مهمی که حالا

۱. نمونه‌ی دیگری از این سهل‌انگاری یا بی‌خبری وزارت خارجه‌ی بریتانیا خود را در قضیه‌ی مازور استوکس نشان داد. ن.

به تأمل در آن پرداخته‌اند بی‌خبر بوده است. پس آیا محتمل نیست وزارتخانه‌ای که از چنین امور حساس و مهمی غافل می‌ماند، از حقایق و وقایع دوره‌ی کار من در ایران هم بی‌خبر مانده باشد؟ آنگاه همین وزارتخانه بدون کم‌ترین درنگی با خواسته‌ی روس‌ها مبنی بر عزل من از مقام خزانه‌دار کل دولت ایران موافقت می‌کند! انگلستان و روسیه هرگز مایل به تعریف چیستی و دامنه‌ی منافع خود در ایران نبوده‌اند و نیستند. همیشه به خود حق داده‌اند که در مورد هر اقدام کاملاً داخلی دولت یا دولتمردان ایران حکم صادر کنند و چنانچه آن اقدام برخلاف نظر این دو قدرت بود به‌زور مانع از آن شوند. روی این‌ها چه نامی جز اعمال حاکمیت یا دست‌کم اعمال حقوق قیمومت در ایران می‌توان نهاد؟ و این حقایق چه نسبتی با مقدمه‌ی قرارداد روس و انگلیس یا توضیح رسمی سیر سیسیل اسپرینگ رایس دارند؟

درباره‌ی رفتار دولت بریتانیا در وقایع اخیر ایران، وطن‌دوستانه‌ترین و روشن‌ترین آرا را در مجموعه‌ی مقالاتی در روزنامه‌ی نیشن^۱ خواندم که هرچند نفوذ و اعتبار نیمه‌رسمی تایمز لندن را ندارد، روزنامه‌ی آزادمنشی با منزلت والا و شخصیت ادبی است.^۲

1. Nation

۲. دو مقاله‌ی نیشن در پیوست ۶ آمده است. ن.

نظام مالیاتی ایران. طرح‌های من برای تجدید سازمان مالیه.
امکانات توسعه‌ی راه‌آهن. ثروت‌ها و منابع بالقوه‌ی ایران.

نظام عمومی وضع مالیات در ایران امروزه کمابیش به همان صورت است که در عهد دقیانوس بوده. مبنای مالیات زمین‌ عشریه است، به معنی یک‌دهم محصول یا تولید. مالیات‌ها همه نقدی وصول نمی‌شوند و مقدار زیادی از آن‌ها جنسی است. به عبارت دیگر، دولت از زمیندار و کشاورز گندم، جو، گاه، پنبه، جو دوسر، برنج، و محصولات زراعی دیگر مطالبه و قبول می‌کند. این روش باستانی باعث می‌شود که دولت نتواند حساب آن‌ها را به‌خوبی نگه دارد یا دقیقاً بداند که درآمدهای مالیاتی‌اش از فلان ناحیه، شهر یا روستا در سال چقدر است. بعد هم که این مالیات‌های جنسی را — به‌وسیله‌ی صدها پیشکار و تحضیل‌دار جوراجورش — گردآوری کرد، تازه باید ترتیب انتقال آن‌ها را بدهد، صحیح و سالم نگهداری‌شان کند، و برای تأمین مخارج دولت یا آن‌ها را بفروشد و یا به همان صورت جنسی واگذار کند.

در ایران هیچ‌وقت دفتر محاسب (ممیزی) یا در اصطلاح انگلیسی «نامه‌ی اعمال»^۱ وجود نداشته تا صورت کامل و لولونه خیلی دقیق از منابع درآمدهایی که دولت بتواند روی آن‌ها حساب کند به دست دهد. ایران به ۱۷-۱۸ منطقه‌ی

مالیاتی تقسیم شده که در هر یک از آن‌ها شهر یا شهرستان بزرگی مرکز اداری به شمار می‌رود. فرضاً ایالت آذربایجان که مهم‌ترین و غنی‌ترین ایالت ایران است سالانه درآمد نقدی و جنسی‌ای بالغ بر ۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان (۹۰۰,۰۰۰ دلار) برای دولت مرکزی در تهران فراهم می‌آورد. در دوره‌ی من، تبریز که مرکز این ایالت و دومین شهر مهم کشور است یک مدیر مالیات یا پیشکار داشت. هر ایالت دارای چند ولایت است و هر ولایت دارای یک تحصیلدار. باز هر ولایت به نواحی کوچک‌تری تقسیم می‌شود و هر ناحیه یک متصدی مالیات دارد. در این رده‌ی سوم، مالیات‌ها را بزرگ قصبه یا کدخدای روستا جمع‌آوری می‌کند. برای مثال از مدیر مالیات تبریز خواسته می‌شود که سالانه فلان مبلغ پول و بهمان مقدار گندم و کاه و محصولات زراعی دیگر برای دولت مرکزی جمع و حواله کند. به‌جز تصور مبهمی در اذهان بعضی مستوفی‌های کل یعنی «ذیحسابان دولتی» در تهران راجع به این‌که چه نسبت از این مقادیر باید از مناطق رده‌ی اول وصول شود، دولت مرکزی اطلاعی از منابع درآمدهایی که قرار است کسب کند ندارد. پیشکار مالی‌ی تبریز تنها حلقه‌ی رابط بین مالیات‌دهندگان ایالت آذربایجان و دولت مرکزی است. پیشکار می‌داند که هر تحصیلدار تحت امرش چقدر مالیات نقدی و جنسی باید وصول کند، اما رسماً نمی‌داند که این میزان مالیات را تحصیلدار از چه منابعی فراهم می‌آورد. تنها مأخذ اطلاعات پیشکار کتابچه‌ای ایالت است و هر تحصیلدار نیز یک کتابچه مخصوص هر ولایت دارد. کتابچه‌ها به سبک ایرانی خاصی نوشته می‌شوند و مجموعه‌ای صحافی‌نشده از اوراق پراکنده را دربر می‌گیرند. معمولاً در جیب شخص تحصیلدار حمل می‌شوند یا دست‌کم ملک طلق او به شمار می‌روند. کتابچه را عمده‌اً به گونه‌ای می‌نویسند که فهم آن برای افراد عادی اگر محال نباشد بسیار سخت است. در ایران از نسل‌ها پیش‌تر قشر خاصی به نام مستوفیان وجود داشته است. حرفه یا شغل مستوفی‌گری غالباً موروثی بوده و از پدر به پسر رسیده است. مستوفی‌ها شیوه‌ی نگارش کتابچه و روش دشوار و پیچیده‌ی محاسبه و وصول مالیات‌های محلی را می‌دانند. مستوفی، خواه مدیر مالی‌ی ایالت باشد خواه تحصیلدار جزء ولایت، کتابچه‌اش را مال خود می‌داند و متعلق به دولت نمی‌شمارد. و به‌شدت می‌رنجد اگر کسی در کارش سرک بکشد و سعی کند بفهمد که مالیات‌ها

را از چه کسانی می‌گیرد و چقدر از آن‌ها را برای خودش برمی‌دارد. هنگامی که من وارد ایران شدم، وزارت مالیه اداره‌ای به نام «دیوان استیفا» داشت که در آن ۷-۸ نفر مستوفی کل هرکدام متصدی حداقل دو ایالت و ولایت بودند. این عده وظیفه داشتند بر کار تحصیلداران سراسر کشور نظارت کنند تا مالیات‌هایی را که وصول می‌کردند به حساب دولت حواله کنند. از آن‌جا که این مستوفی‌ها برای شغل خود تربیت شده و از نظام مالیاتی پیچیده‌ی کشور مطلع بودند، نسبت به هر مقام دولتی دیگری در ایران دوام کاری بیش‌تری داشتند. آن‌ها از ابتدا ما را کاهنده‌ی اعتبارشان و مزاحم بهره‌برداری بی‌دردسر آن‌ها از امتیازات جنبی کارشان تشخیص دادند. حقوق‌های آن‌ها نسبت به مسئولیت‌هایی که از آن‌ها انتظار می‌رفت به حد مضحکی کم بود. بالاترین حقوقی که یک مستوفی در تهران می‌گرفت حدود ۱۳۵ دلار در ماه بود. از این رو به جرئت می‌شد ادعا کرد ثروت‌های کلانی که بعد از چند سال به هم می‌رساندند از پس انداز این مبلغ ناچیز نبود. با من رفتار وقیحانه‌ای داشتند و هیچ اطلاعی از کارشان به من نمی‌دادند. ولی من کمابیش از روزی که قانون ۱۳ ژوئن به تصویب رسید ریاست عملی آن‌ها بر پیشکارها را از آن‌ها گرفتم و با ارسال بخشنامه‌های تلگرافی یکسانی که به امضای رئیس‌الوزرا و کابینه هم رساندم و پس از ابلاغ ریز دستورالعمل‌ها، از همه‌ی پیشکارها خواستم که از آن پس مستقیم با خود خزانه‌داری مکاتبه کنند و نوشته‌ی که همه‌ی دستورات را هم از خزانه‌داری جدید دریافت خواهند کرد. به این ترتیب، مستوفی‌ها مانند با کتابچه‌هایشان تا نگاه دوباره‌ای به آن‌ها بیندازند و عیب و ایراد کارشان را پیدا کنند. من حتی بعد از این‌که اداره‌هایی را زائد دیدم و برچیدم اجازه دادم این مستوفی‌ها در وزارت مالیه بمانند، چون قصد داشتم پس از آن‌که ذهنیت درستی پیدا کردند از آن‌ها در طرح تجدید منطقی‌بندی و برآورد مالیاتی کشور استفاده کنم. هدفم ایجاد مبنای مشخصی برای تقدیم قانون مالیات ساده‌ای به مجلس بود. اما هنوز دست به کار نشده بودم که شاه سابق سروکله‌اش پیدا شد و چهار ماه جنگ با خودش آورد و سردرگمی تهران را فراگرفت و وقایعی پیش آمد که به خروج من از کشور انجامید.

پس روشن شد که دولت مرکزی در ایران نه از میزان درآمدهای مالیاتی که باید انتظار می‌داشت خیلی مطلع بود و نه از این‌که مقدار مالیات‌های دریافتی از مردم در کجا منصفانه و کجا غیرمنصفانه است. بنابراین برای پیشکاری مثلاً در

تبریز، چنان‌که در دوره‌ی من اتفاق افتاد، بسیار آسان بود که به محض وقوع آشوبی در منطقه ادعا کند که جمع‌آوری مالیات‌ها دشوار شده است و به این بهانه دیگر چیزی برای دولت مرکزی نفرستد. دولت ممکن بود بفهمد که او دروغ می‌گوید و دست‌کم بخشی از مالیات‌ها را گرفته است، ولی دو راه چاره بیش‌تر نداشت. یا براساس این سوءظن همیشگی اما بجا او را برکنار و زندانی کند، یا بهانه‌اش را بپذیرد.

برنامه‌ی من عبارت بود از ایجاد گام‌به‌گام شعبه‌هایی از خزانه‌داری در مراکز ایالت‌ها، ابتدا در ایالات مهم‌تر، به ریاست معاونان امریکایی یا اروپایی‌ام در حکم خزانه‌داران جزء، و گهاردن مفتش (بازرس) اروپایی سیاری با کارمندان ایرانی لازم، و یک افسر اروپایی به فرماندهی دسته‌ی ژاندارمری برای کمک به خزانه‌دار جزء در گردآوری مالیات‌های ایالت. این خزانه‌دارهای جزء به غیر از کار جمع و خرجی که به دستور خزانه‌دار کل انجام می‌دادند، منابع مختلف درآمد را در ایالات و ولایات خود شناسایی می‌کردند و برآوردهایی کلی از جمعیت، محصولات، صنایع، و غیره صورت می‌دادند. همچنین سعی می‌کردند حتی الامکان به کتابچه‌ها و اطلاعات دیگر مستوفی‌ها و انواع مأموران‌شان دست پیدا کنند تا تصویری عمومی از نظام مالیاتی به دست آید. این اقدامات شاید یکی دو سال زمان می‌برد، ولی تا جایی که به خود ایران مربوط می‌شد مانع غیرقابل عبوری در راه نیل به این اهداف وجود نداشت.

یکی از نقایص بزرگ نظام مالیاتی ایران این است که حتی «کتابچه»ها قدیمی‌اند و مبنای درستی برای وضع مالیات نیستند. از زمان تنظیم غالب آن‌ها بیش‌تر از یک نسل گذشته است و از آن زمان تا امروز بسیاری از روستاهایی که قبلاً ثروتمند و پرجمعیت بوده‌اند عملاً متروک شده‌اند و اهالی آن‌ها به نواحی دیگر رفته‌اند. اما کتابچه همان‌که بوده مانده و اکنون از چند صد نفر جمعیت باقی‌مانده‌ی روستا انتظار می‌رود همان میزان مالیاتی را بپردازند که روستا وقتی چند برابر فعلی جمعیت داشته می‌پرداخته است. برعکس، روستایی که زمان تنظیم کتابچه در سال‌های دور جمعیت کمی داشته، اکنون به دولت مرکزی همان مقدار مالیاتی را می‌دهد که در کتابچه ثبت شده است، ولی مأموری که به اسم دولت از آن‌ها مالیات می‌گیرد با علم به این نکته از تک‌تک اهالی روستا مالیات سرانده‌ی کامل می‌گیرد.

یکی از نخستین مقرراتی که من در خزانه‌داری ایران وضع کردم این بود که همه‌ی بدهستان‌های نقدی دولت باید از مجرای بانک شاهنشاهی یا بانک معتبر دیگری صورت گیرد. بانک شاهنشاهی که حکم صندوق سپرده‌ی دولت را دارد در اغلب شهرهای مهم ایران دارای شعبه است. من بعد از قراری که با رییس کل بانک گذاشتم به همه‌ی مستوفی‌های این نواحی بخشنامه کردم که از آن به بعد همه‌ی مالیات‌های وصولی را به شعب محلی این بانک بسپارند تا بلافاصله با حواله‌ای تلگرافی به حساب خزانه‌داری کل در تهران منتقل شود. به همین ترتیب، همه‌ی پرداخت‌های خزانه‌داری هم از هر نوع که بود با چک انجام می‌گرفت. دیگر هیچ نقل و انتقال نقدی مجاز نبود و به این شکل همه‌ی دریافت‌ها و پرداخت‌ها به صورت کامل و مستقلی در خارج از خزانه‌داری به ثبت می‌رسید. به دیگر نهادهای دولت مرکزی مثل وزارت پست و تلگراف، اداره‌ی تذکره‌ی وزارت خارجه، و گمرکات نیز که خزانه‌داری کل نظارتی عمومی بر آن‌ها داشت ابلاغ شد که عایدات خود را مستقیم به بانک بسپارند و رسید آن‌ها را برای خزانه‌داری بفرستند.

اندکی بعد پی بردم که اغلب مستوفی‌ها به زبان ابراز اطاعت از قوانین و مقررات خزانه‌داری کل می‌کنند اما در عمل عواید خود را به بانک‌هایی که من تعیین کرده بودم نمی‌دهند. در ایران عادت مألوف است که پول را تا به‌زور از چنگت درنیاورده‌اند رها نکنی، ولی عزل فوری یکی دو نفر متخلف سرشناس و بانفوذه کار خودش را کرد و هنگامی که خبرش به همراه اختطاری محترمانه از جانب من به گوش بقیه رسید اثر مطلوب را بر جای گذاشت و راه مسدود درآمدهای مالیاتی باز شد، با این‌که خبر بازگشت محمدعلی میرزا کشور را به هم ریخته بود و حتی از یک سال پیش از ورود ما بسیاری از نقاط ایران به‌ویژه ایالت بزرگ فارس در جنوب دچار آشوب‌های محلی بودند. آذربایجان در تمام مدتی که من مسئول خزانه‌داری ایران بودم، هم به علت حضور دائم نیروهای روسیه در آن ایالت و هم به سبب طغیان شاهسون‌ها که پی برده بودند می‌توانند به حمایت روس‌ها امیدوار باشند، دیناری مالیات به خزانه‌داری نپرداخت؛ درحالی‌که دولت مرکزی برای اعاده‌ی نظم در آذربایجان مقادیر زیادی پول برای حاکم تبریز فرستاد تا خرج نظمیه و قشون کند.

هنگامی که مسئولیت خزانه‌داری کل را بر عهده گرفتم متوجه شدم مستوفی‌ها

با این که اغلب حقوق کمی می‌گیرند اگر اهری از قبول این شغل پز زحمت ندارند. این بهترین دلیل برای این نتیجه‌گیری بود که پس لابد موجب اندک خود را از جای دیگری جبران می‌کنند. بنابراین من حقوق‌های مکنی ثابتی برای آن‌ها به نسبت اهمیت منطقه‌ی کارشان تعیین کردم و به اطلاع آن‌ها رساندم که حفظ منصب و افزایش حقوق آن‌ها در آینده بستگی مستقیم به عملکرد آن‌ها در وصول مالیات‌ها دارد. هر چند این اقدامات به علل کاملاً خارجی هرگز به نتایج مطلوب نرسیدند، خزانه‌داری موفق شد در زمانی که کشور درگیر جنگ داخلی هم بود همان مقدار مالیاتی را که دولت در تمام سال قبل از ورود ما گرفته بود در عرض پنج ماه وصول کند.

مسئله‌ی دریافت گندم، جو، جو دوسر، کاه، پنبه، و محصولات زراعی دیگری که دولت به جای مالیات نقدی می‌گرفت مشکل بسیار بزرگ‌تری بود. اول این که مالیات جنسی بیشتر در شهرهای کوچک و نواحی دورافتاده‌تری وصول می‌شد که از مراکز ایالت‌ها نسبتاً فاصله‌ی زیادی داشتند. از این رو محصول باید دست به دست می‌چرخید و از آن مراقبت به عمل می‌آمد و در شرایط دشواری حمل و نقل می‌شد که جز در شعاع حدود صد مایلی تهران اجازه نمی‌داد چیزی از آن دست دولت را بگیرد. چند صد تن گندم یا کاهی را که سرانجام در مرکز ایالت یا ولایتی گرد می‌آمد نمی‌شد مثل یول تلگرافی حواله کرد؛ و اگر آن را به مزایده هم می‌گذاشتند قیمتی که برای آن پرداخت می‌شد هرگز برابر ارزش آن نبود.

درواقع، محصولی که دولت در سال‌های اخیر از نواحی مختلف گرد آورده منشأ اصلی زده‌بندهای دولتی بوده است. در یکی از مواردی که به من گزارش شد، تنها در یک قلم فروش شیادانه‌ی مالیات‌های جنسی یک ایالت یک‌روزه بیش‌تر از ۱۰۰,۰۰۰ دلار سود به دست آمده بود.

پاییز ۱۲۹۰/۱۹۱۱ که من برای جلوگیری از افزایش بهای نان در زمستان مصمم به ذخیره‌ی مقداری گندم و غلات دیگر در انبارهای دولتی شدم به دشواری کار بی‌بردم و خیلی سخت توانستم ۵,۰۰۰ - ۶,۰۰۰ تن گندم و جو جمع‌آوری کنم. در ایران همه‌ی عواید داخلی، شامل مالیات اراضی، عوارض بلدی‌ها و عایدات منابع دیگری مثل اراضی خالصه (دولتی)، معادن و صنایع، تحت نام کلی مالیات قرار می‌گیرند. مالیات‌ها در موارد بسیاری چندان تفاوتی با مالیات سرانه‌ی ما ندارند. تولید و مصرف تریاک هم مالیات دارد و پوست و روده‌ی گوسفند نیز

مشمول نوعی مالیات است. دولت ایران درآمد زیادی هم از مصرف مشروبات و عرقیات و مسکرات دیگر دارد. البته چون شرب خمر در دین اسلام حرام است وضع این قبیل مالیات‌ها برای مجلس عملاً موضوعیت پیدا نمی‌کند و دولت هم از صدور مجوز رسمی برای آن معذور است. اما حقیقت این است که دولت مرکزی، با هدف دوگانه‌ی کاهش فروش نوشابه‌های الکلی و در عین حال کسب درآمد از آن، این مالیات را هم وضع و هم وصول می‌کند.

مالیات به کنار، تنها منابع مشخص دیگر درآمد دولت در ایران عوارض گمرکی است به علاوه‌ی عایدی اندکی از وزارت پست و تلگراف و مبلغی جزئی از اداره‌ی تذکره‌ی وزارت خارجه.

اداره‌ی گمرک را حدود ۲۷ نفر بلژیکی می‌گردانند که رییس‌شان موسیو مُرنارد با چند نفر معاونش در تهران مستقر بودند. نسبت معینی از هزینه‌ی تذکره (گذرنامه) را این اداره از طریق مأمورانش در مرزها وصول می‌کرد. درآمد خالص گمرکات در سال ایرانی ایت نیل^۱ — که کم و بیش مقارن سال میلادی ۱۹۱۰ است — حدود ۳,۴۰۰,۰۰۰ تومان بود.^۲ در دو سال قبل از آن (۱۹۰۹ و ۱۹۰۸) این رقم به ترتیب به ۳,۱۸۵,۰۰۰ و ۲,۷۳۳,۰۰۰ تومان بالغ می‌شد. اما هم‌هی این درآمد محل تأمین وثیقه‌ی وام‌هایی از دولت‌های روس و انگلیس بود که در زمان عقد قرارداد وام ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره‌ای بانک شاهنشاهی دست‌کم حدود ۲,۸۳۲,۰۰۰ تومان در سال محاسبه می‌شد.

هنگامی که وام بانک شاهنشاهی دریافت شد، چون بازپرداخت آن از پنج سال بعد آغاز می‌شد از این مبلغ در حدود سالی ۳۱,۰۰۰ تومان برای این دوره‌ی وقفه کم شد. بنابراین دولت ایران حتی اگر بالاترین درآمد گمرکی خود در سال‌های اخیر را پایه‌ی درآمد آینده‌اش بگیرد فقط می‌تواند انتظار وصول تقریباً ۵۶۸,۰۰۰ تومان در سال از این منبع مهم مالیاتی داشته باشد، که مطابق قرارداد وام سال ۱۹۱۰ با دولت روسیه این درآمد اضافی را هم بانک استقراضی — شعبه‌ی بانک ملی روسیه در تهران — برمی‌دارد و بعد از این که شش ماه نگه داشت سالیانه دو بار به حساب دولت ایران می‌ریزد.

وانگهی، پرداخت اصل و فرع وام روسیه با روبل انجام می‌گیرد و بانک

۱. به معنی سال سگ؛ در واقع نامی ترکی بود که از دوره‌ی مغول در ایران رایج شده بود. م.
 ۲. هر تومان، صرف نظر از نوسان در ارزش برابری، تقریباً معادل ۹۰ سنت امریکایی است. ن.

استقراضی از این امتیاز بزرگ برخوردار است که نرخ مبادله‌ی تومانی را که از محل عواید گمرکی دولت ایران صرف خرید روپل می‌شود هر ماهه خودش تعیین کند. پس به جرئت می‌توان گفت که بانک روسی در اعمال این اختیاری که مطابق قرارداد وام به دست آورده است می‌کوشد از این مبادله هم تا جایی که می‌تواند بهره‌برداری کند.

یکی از مبالغ ثابت گزافی که آن هم از درآمدهای گمرکی ایران کسر می‌شود هزینه‌ی نگهداری «بریگاد قزاق» بدنام در ایران است. زمانی که من در تهران بودم این مبلغ به طور ثابت ماهانه ۳۰,۰۰۰ تومان بود، به علاوه‌ی مقدار نامعلوم و نامعینی که امکان داشت کلنل فرمانده بریگاد یا سفارت روسیه به‌عنوان «مخارج فوق‌العاده» یا «حق مأموریت» و امثال آن از دولت ایران مطالبه کند. یک سال، این مطالبات اضافی به بیش از ۷۰,۰۰۰ تومان رسید. این تشکیلات معروف را کلنل روسی به نام چارکوسکی در سال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ ه.ش. در دوره‌ی سلطنت ناصرالدین‌شاه تأسیس کرد. وی از طرف ستاد کل نیروهای روس در قفقاز مأمور این کار شد و عده‌ای افسر و درجه‌دار روس دیگر نیز او را یاری دادند. البته یکی از هدف‌های ناصرالدین‌شاه یا رایزنان روس او از ایجاد این واحد خارجی اجیر مراقبت از شاه در برابر اعمال ناشی از نفرت بحق ملت ستم‌دیده‌ی ایران از او بود. بریگادی که به چنین منظور سؤال‌برانگیزی پای به عرصه‌ی وجود نهاد، بارها وفاداری خود را به آرمان‌های شیطانی‌اش ثابت کرده و همیشه، مانند امروز، ابزار اصلی دسیسه و سرکوب در ایران بوده است. عده‌ی افراد آن را ۱۵۰۰-۱۶۰۰ نفر تخمین می‌زنند و حقوقی که دولت ایران به آن می‌پردازد بر فرض اشتغال حداکثر نفرات است. اما زمانی که من در تهران بودم بریگاد چند صد تن کم‌تر از استعداد کاملش نفر داشت و با این حال، نه وجوهی که از دولت مفلس ایران مطالبه و وصول می‌کرد هرگز فرق می‌کرد و نه حساب و کتابی در مورد مبالغ کلانی که گاه و بی‌گاه به کلنل و دیگر صاحب‌منصبان تشکیلات پرداخت می‌شد وجود داشت. یک بار در هنگامه‌ی جنگ با محمدعلی‌میرزا شاه اسبق، رئیس‌الوزرا صمصام‌السلطنه از من خواست مبلغی را که فرمانده بریگاد برای مخارج فوق‌العاده تقاضا کرده به او بپردازم. من پذیرفتم اما در نامه‌ای از کلنل خواستم که صورت‌حساب آن دوره را برایم بفرستد. می‌خواستم مطمئن شوم پولی که می‌پردازم برای مخارجی نباشد که یک بار قبلاً از دولت وصول شده است. کلنل از ارائه‌ی هرگونه

اطلاعاتی در مورد این که پول چگونه خرج شده خودداری کرد و از عدم پرداخت مطالباتش شکایت به سفارت روسیه برد و مدعی شد که من از پرداخت پول سر باز زده‌ام.

یکی از موانع بزرگی که ما برای جمع‌آوری درآمدهای دولتی در ایران با آن روبه‌رو شدیم، نبود مطلق قوانین کیفری برای مقابله با اختلاس و تقلب و جرایم مشابه بود. مستوفی، یا هر مقام دیگری که پول یا مال دولتی در اختیار داشت، می‌توانست هر کاری که دلش می‌خواست با آن بکند بدون این که نگران بازخواست باشد. یک علت عمده‌ی شیوع رشوه‌خواری و کلاهبرداری در ادارات دولتی همین فقدان مجازات برای این قبیل جرایم بود. مجسم کنید چه اتفاقی می‌افتد اگر یک روز همه‌ی قوانین کیفری برای مجازات فریب دولت، حتی در کشوری پیشرفته‌تر و نوگراتر، از کتاب‌ها پاک شود. محاکم عدلیه در ایران، اگر جایی وجود داشتند، در وضعی بودند به مراتب نابسامان‌تر از دیگر دستگاه‌های دولتی؛ چنان که نه تنها مانع از جرم و جنایت نمی‌شدند، بلکه حلقه‌ی مهمی از زنجیره‌ی تبهکاری صاحب‌منصبانی را تشکیل می‌دادند که از کد بین و عرق جبین میلیون‌ها عشایر و کشاورز بی‌سواد ارتزاق می‌کردند و گوشت بر گوشت می‌آوردند. اگر دولت تلاشی هم برای مجازات مأموران ناپاکار به خرج می‌داد فقط اقدامی اداری یا انتظامی بود. اگر اوضاع سیاسی محل یا احساسات عمومی ایجاب می‌کرد، دولت ترتیب جلب مقام خاطی را می‌داد و دادگاهی شبه‌نظامی برگزار می‌شد و مجرم حکم زندان می‌گرفت، که معمولاً در خود مقر نظمی بود. منظورم بخصوص تهران است. در ایالات و ولایات، حکام محلی سختگیری بیش‌تری به خرج می‌دادند؛ اما نتیجه‌ی نهایی دستگیری و محاکمه‌ی فرد مجرم معمولاً این است که او یا خانواده و دوستانش ناچار می‌شوند پول هنگفتی فراهم آورند و تقدیم حاکم کنند که خودش یک‌تنه هم داروغه است و هم مدعی‌العموم و هم قاضی.

این وضع به علاوه‌ی ضرورت مطلق اعمال نفوذ اخلاقی در مستخدمان دولت و متخلفان مالیاتی که زیر بار سهم خود در اداره‌ی کشور نمی‌رفتند مرا وادار به ایجاد بازداشتگاهی اختصاصی در تهران کرد تا متخلف را بعد از این که هیئتی از مقامات خزانه‌داری از او بازجویی کردند بتوان بازداشت موقت کرد.

هنگامی که مسئولیت خزانه‌داری را به عهده گرفتیم به همه‌ی وزیران بخشنامه کردم که از آن پس فقط با ارسال تقاضای کتبی بر روی برگه‌ای چایی که خودم

سفارش‌اش را دادم درخواست پول کنند. برگه به دو زبان فرانسوی و فارسی و خطاب به خزانه‌دار کل بود و باید ریز مبالغ مورد نیاز خود را در آن می‌نوشتند. این اقدام با استقبال آشکار اغلب وزیران روبه‌رو شد. البته تصور آن‌ها این بود که کافی است برگه را پر کنند و کاری به ادامه‌ی داستان نداشته باشند. چون خزانه‌داری موظف است که پول را بپردازد. درخواست برگه‌ی تقاضای پول آن‌ا از همه‌جا رسید و هفته‌ها دفتر من آماج رگبار درخواست‌هایی براساس عجیب‌ترین ادعاها و استدلال‌ها بود. بدیهی است متقاضیان زود پی بردند که خزانه‌داری به صرف این‌که وزیری برگه را پر کرده و پول خواسته است نمی‌تواند بدون توجه به موضوعیت قانونی و ضرورت پرداخت آن به تقاضای او پاسخ بدهد. تعدادی از این تقاضاها به‌قدری خنده‌دار بودند که نمی‌توانم تسلیم وسوسه‌ی نقل آن‌ها نشوم. روزی دو جهانگرد فرانسوی در تهران به دیدار والاحضرت نایب‌السلطنه رفتند. فردای آن روز با کمال تعجب از وزارت خارجه درخواستی رسید به این مضمون که والاحضرت امر فرموده‌اند به این آقایان ماجراجو مبلغ ۱۰۰ تومان به‌عنوان عنایت شاهانه پرداخت شود. من که آن موقع حوصله‌ی ایجاد مناقشه‌ای بین‌المللی را با جمهوری کبیر فرانسه نداشتم پول را پرداختم، ولی به وزیر خارجه هشدار دادم که مطابق مقررات خزانه‌داری جدید، خرج کردن از کیسه‌ی ملت باید توجیه قانونی داشته باشد. بار دیگر مستوفی محترم و موقر وزارت داخله به زدم آمد و بعد از تعارفات فراوان، درخواستی به امضای جناب وزیر را به دستم داد. وزیر تقاضا کرده بود ۱۰۰ تومان به سید فتح‌الله نامی که از الاغش افتاده و پایش شکسته بود پرداخت شود. روحانی بیچاره‌ای که این حادثه برایش پیش آمده بود از شنیدن این‌که خزانه‌دار فرنگی به حکمت این پرداخت پی نبرده بود بسیار تعجب کرده و ناراحت شده بود.

یک بار وزیر عدلیه با دو برگ درخواست از من سراغ گرفت، جهت خرید «روغن برای شترهای شاهی» و «کاه برای سرویس اتومبیل اعلی‌حضرت». دود از کله‌ام بلند شد. فقط در ایران ممکن است برای شتر روغن بخواهند و برای اتومبیل کاه! ولی درخواست‌ها کاملاً جدی بود، چون در ایران روغن مخصوصی به پوست شتر می‌مالند تا نرم نگهش دارند و مستخدمان گاراژ دربار به‌جای مواجب خود کاه می‌گرفتند. هر دو درخواست برآورده شد.

در نیمه‌ی دوم سپتامبر به‌محض آن‌که مشخص شد دست محمدعلی میرزا به

تهران نخواهد رسید، خلاصه‌ای از اقدامات مالی را که به گمان من در آن برهه مهم و عملی بود به کابینه تقدیم کردم.

در صورتی که موفق به کسب موافقت مجلس — با همه‌ی علاقه‌مندی‌اش به اصلاحات مالی — نمی‌شدیم و اصولاً اجازه‌ی کار پیدا نمی‌کردیم، یکی از دو برنامه‌ی زیر را می‌توانستیم دنبال کنیم: اول، اختصاص دادن شش ماه یا یک سال به مطالعه‌ی وضعیت در ایران و سپس تنظیم و تقدیم لوایح تفصیلی درباره‌ی وصول مالیات‌ها، ایجاد منابع جدید درآمد و نحوه‌ی مصرف درآمدهای عمومی؛ دوم — کاری که ما کردیم — به تصویب رساندن بی‌درنگ تک‌ماده‌ای به صورت کلی برای اعطای اختیارات لازم به خزانه‌دار کل تا عملاً مسئولیت همه‌ی امور مالی کشور را به عهده بگیرد. این دومی البته مخاطره‌ی بزرگی بود زیرا ما مسئولیت سنگینی را به عهده می‌گرفتیم و همیشه این احتمال وجود داشت که در گرداب انبوهی از ادارات فاسد و نابسامان غرق شویم. ولی از آن‌جا که یکی دو تجربه‌ی مشابه را پشت سر گذاشته بودیم، من انتخاب راه دوم را عاقلانه‌تر دیدم.

به عبارت دیگر، چون دستگاه مالی کشور دقیقاً آخر عمرش را سپری می‌کرد اگر هر چه زودتر کاری صورت نمی‌گرفت طولی نمی‌کشید که ورشکستگی و سردرگمی و چپاولگری در تهران و سراسر ایران دیگر بجالی برای نجات محتضر باقی نمی‌گذاشت.

پس قدم اول عبارت بود از ایجاد مرکز امینی برای هدایت وجوه و با استفاده از این اهرم، راهیابی به وزارتخانه‌ها و ادارات برای جلوگیری از حیف و میل و سهل‌انگاری، و زمینه‌سازی برای جمع و خرج نسبتاً اماندaranه‌ی درآمدهای موجود — تا موقعی که مطالعه در مورد قوانین جدید صورت گیرد و نظام حسابداری و حسابرسی امروزی‌ای ایجاد شود.

بعد از این‌که قانون ۱۳ ژوئن را به تصویب مجلس رساندم کوشیدم ایرانیان و خارجی‌های مقیم ایران را به «احترام به قانون» عادت دهم. احترام به پول به‌وفور وجود داشت — همین‌طور به قدرت، نفوذ، اعتبار، و شجاعت — ولی هیچ‌کس قانون را همچون مظهر حقوق ملت محترم نمی‌شمرد. مدتی پیش از ورود ما به ایران مجلس با سرهم‌بندی موادی از قوانین فرانسوی به چیزی موسوم به «قانون حساب‌کشی»^۱

در این زمینه رسیده بود که گرچه ماه‌ها از اِعمال رسمی آن می‌گذشت، من حتی یک مقام رسمی را پیدا نکردم که معنی آن را بداند و برای اجرای آن تلاش کرده باشد. با افتخار از وجود آن دم می‌زدند اما بی‌سروصدا به پرکردن جیب‌های خود ادامه می‌دادند.

برای آموزش احترام به قانون بود که تابستان گذشته، تا التهاب و اغتشاش جنگ داخلی فروکش کرد، از چند رجل رسوای خاص و عام مثل علاءالدوله، شاهزاده فرمانفرما و سپهدار اعظم خواستم که مالیات‌های خود را بپردازند.

ماجرای علاءالدوله را پیش از این‌ها آوردم. و اما فرمانفرما. او که دید من در مورد مالیات با کسی شوخی ندارم پیش هیئت وزیران رفت و خدمات دلاورانه‌ی خود را به دولت مشروطه، هم در مقام سردار قشون و هم در منصب وزیر جنگ، برشمرد و سر روی شانه‌ی رییس‌الوزرا گذاشت و زارزار گریه کرد. اعضای کابینه چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که در نامه‌ی مؤدبانه از من تقاضا کردند مالیاتی از او نگیرم تا آن‌ها خود به موضوع رسیدگی کنند. نامه را خود فرمانفرما به دستم داد و من گفتم دو راه بیش‌تر ندارید: یا به خدمات دلاورانه‌تان به دولت مشروطه ادامه می‌دهید و فردا همه‌ی مالیات‌های پس‌افتاده‌تان را می‌پردازید، یا اجازه می‌دهید انبارهای غله‌تان را مصادره کنم و راحتان کنم. به هیئت دولت هم نوشتم که لطفاً به امور دیگر دولت بپردازید و وصول مالیات‌ها را به من بسپارید. شاهزاده مالیات‌هایش را روز بعد پرداخت، جز مالیات یکی از املاکش که به ازای آن ناچار به مصادره‌ی مقداری از گندمش شدیم. فرمانفرما در سه دوره‌ی سرداری و حکومت و وزارتش میلیون‌ها دلار پس‌انداز کرده بود.

سپهدار ۷۲،۰۰۰ تومان بدهی مالیاتی به دولت داشت. در مقابل آن، مدعی یک میلیون تومان در ازای خدماتش به وطن و هزینه‌ی تجهیز قشون رشت شد، بخشی از نیروهای ملی که در ۱۲۸۸/۱۹۰۹ تهران را از محمدعلی‌شاه پس گرفته بودند. گفت اگر دولت قدرشناسی داشتیم، من و فرزندانم را تا ده نسل از مالیات معاف می‌کرد. چون خود او میلیون‌ها دلار قیمتش بود و مدعی مالکیت املاک بسیاری هم در شمال کشور بود و چون فرزندان زیادی هم داشت که بعید بود بگذارند نسلش از بین برود، شاید ۲۵۰ سال بعد بازماندگان سپهدار مالک عمده‌ی اموال مشمول مالیات در ایران می‌شدند. او سرانجام پذیرفت که مالیات‌های پس‌افتاده‌اش را بپردازد و یک پسرش را هم فرستاد که ترتیب حمل غله از

زمین‌هایش را بدهد، که قضیه‌ی اولتیماتوم روس‌ها پیش آمد و او دوباره شیر شد و بنای ناسازگاری گذاشت.

بدون اختیاراتی که قانون ۱۳ ژوئن به من می‌داد مطلقاً کاری نمی‌شد کرد. به جرئت می‌توانم بگویم که بدون آن حتی تأمین هزینه‌ی نیروهای بختیاری و دیگری که دولت در تابستان به جنگ محمدعلی میرزا و سالارالدوله فرستاد غیرممکن بود. اهرمی که این قانون در اختیار من گذاشت دست‌کم تا حدودی امکان جلوگیری از دست‌درازی به خزانه را فراهم آورد، که در غیر این صورت به دو هفته نمی‌کشید که خالی می‌شد. نایب‌السلطنه خود بارها به من گفت که گمان می‌کنم مبارزه‌ای که در ماه‌های تابستان با روش‌های زشت و نستجیده‌ی کابینه و خان‌های بختیاری کرده‌اید، باعث پس‌انداز بیش‌تر از ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان برای حکومت شده باشد؛ مضافاً این‌که قشون را هم در میدان جنگ نگه داشته است تا یاغیان تارومار شوند. تأیید لندن در فوریه‌ی گذشته که من در لندن بودم، بعد از این‌که کبابیش هر دستاویزی را برای انتقاد از من آزموده بود، این بهانه را علم کرد که من نیاید از انگلستان و روسیه توقع می‌داشتم یا سلطه‌ی من بر امور مالی ایران به حکم قانونی که به «منافع ویژه»ی آن‌ها در آن کشور لطمه می‌زده است موافقت کنند. انتقاد ظاهراً از این فرض آب می‌خورد که آن قانون وجهی داشته که منافع خارجی دیگری، مالی یا غیرمالی، را تأمین می‌کرده است. البته حقیقت عکس این بود. همه‌ی وام‌های خارجی در ایران به موجب قراردادهای رسمی بین دولت ایران و دهندگان وام کاملاً تضمین و بیمه می‌شوند و هیچ قانونی نمی‌تواند موجب تضعیف ضمانت‌ها یا لطمه به منافع شود.

نیاز به تسلط نسبتاً نامتعارفی بر امور مالی ایران به هیچ‌وجه برای ایجاد تغییری در ضمانت‌های وام‌های خارجی نبود. این اختیار تام به خزانه‌دار کل اجازه می‌داد که با فساد و تقلب شایع در میان مقامات ایرانی مبارزه کند و با ایجاد زمینه‌ی پرداخت مالیات‌ها به دولت مرکزی در واقع خیال بستانکاران خارجی را آسوده‌تر کند، زیرا در این صورت اگر ضمانت‌های قبلی هم کفایت وام‌ها را نمی‌کرد از محل عواید و منابع عمومی دولت ایران بازپرداخت می‌شدند.

به سخن دیگر، تسلط مالی مؤثر به علل کاملاً داخلی ضرورت داشت و تنها ارتباطی که با وام‌های خارجی پیدا می‌کرد این بود که امنیت آن‌ها را افزایش می‌داد. چنانچه این قانون به تصویب نرسیده بود امکان نداشت پیشرفتی در جهت

تجدید سازمان مالی صورت بگیرد. آنگاه همه‌ی وقتِ خزانه‌دار کل و معاونان امریکایی‌اش صرف کشمکش بی‌حاصل با دار و دسته‌ی فاسد مقامات دولتی می‌شد که منافع شخصی‌شان در حفظ وضع موجود با همه‌ی آشفتگی و هرج و مرج مالی‌اش نهفته بود.

حتی شدیدترین سلطه‌ی مالی، با نهایت جدیت در اعمال آن، محال بود برای بستانکار خارجی عواقبی به‌جز این داشته باشد که امنیت عمومی وامش را بالا ببرد. تجربه‌های پیشین مستشاران مالی خارجی دیگر نشان داده بود که غیرممکن است کاری جدی و عملی صورت گیرد مگر با اختیاری فوق‌اختیارات مقامات بومی که مرتب جابه‌جا می‌شدند و گه‌گاه، چه در کابینه و چه در دستگاه‌های اجرایی تابعش، خود را قیم مالی کشور می‌یافتند.

با این‌که در ایران هرگز بودجه‌بندی به صورت امروزی وجود نداشته است، ما اندکی پس از شروع کارمان توانستیم برآورد کنیم که دولت، حتی اگر همه‌ی مالیات‌ها وصول می‌شد، سالانه حداقل حدود ۶,۰۰۰,۰۰۰ تومان کسر بودجه داشت. چون مدرکی نبود که نشان دهد در سال قبلش بیش از یک پنجم مالیات‌ها وصول شده بود — درحالی‌که باید سالانه قریب ۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان مالیات نقدی و جنسی دریافت می‌شد — این کسر بودجه سریعاً به ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان می‌رسید، مگر این‌که موفق می‌شدیم مالیات بسیار بیش‌تری وصول کنیم.

از طرف دیگر خیلی از بودجه‌های اختصاصی که وزرا مطالبه می‌کردند واقعاً نامعقول بود؛ نه این‌که برای اداره‌ی دستگاه کارآمدی زیاد باشد، بلکه از این جهت که اغلب ادارات دولتی فقط اسماً خدماتی به مردم ارائه می‌کردند. بنابراین ضرورت داشت که اقدامات شجاعانه‌ای برای کاهش فاصله یا شکاف عظیم بین خرج و دخل دولت صورت گیرد.

بدین منظور، من از ابتدا برنامه‌ی اقتصادی سختگیرانه‌ای را برای همه‌ی دستگاه‌های دولتی در مرکز و ایالت‌ها، اما نه در خدی که مانع از کار مؤثر آن‌ها شود، به دولت و مجلس پیشنهاد کردم. ماه‌ها با وزیران برای آموزش بودجه‌بندی ساده‌ای براساس نیازهای وزارتخانه‌ها کار کردم تا بتوانند راهنمای من در تصمیم‌گیری راجع به قبول یا رد مطالبات مالی از خزانه‌داری شوند. افسوس که همگی سرافکنده از این آزمون بیرون آمدند. هر یک بهانه‌ای آوردند و مدام به تعویق انداختند و توجیه کردند، تا این‌که حال مرا به هم زدند و در دفترم نشستم

و خودسرانه بودجه‌ی ماهانه‌ای برای هر وزارتخانه تعیین کردم و هر چه بیش‌تر از آن خواستند، ولو با شکایت و اعمال نفوذ، ندادم. آخرش الگوی بودجه‌ای هم برای وزارت جنگ، که بیش‌تر از همه تخلف داشت و بیش‌تر از همه شکایت و تهدید به شورش می‌کرد، تهیه کردم. نشان دادم که با هزینه‌ای حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان در سال می‌توان ارتش کارآمدی با ۱۵,۰۰۰ سرباز را، در هر سه رسته‌ی پیاده و سوار و توپخانه، به‌خوبی نگهداری و تجهیز کرد و تازه بیش‌تر از حد معمول هم به آن‌ها حقوق داد. وزارت جنگ که کل نیروی بسیج‌اش در سراسر کشور از حدود ۵,۰۰۰ سرباز گرسنه‌ی ژنده‌پوش تجاوز نمی‌کرد سالانه ۷,۰۰۰,۰۰۰ تومان بودجه می‌خواست! شواهد رشوه‌خواری و حیف و میل در وزارت جنگ به‌قدری زیاد بود که وقتی من آن‌ها را با این بودجه‌ی پیشنهادی‌ام به هیئت وزیران ارائه کردم چاره‌ای جز پذیرش برآورد من ندیدند. اما صمصام‌السلطنه که وزیر جنگ بود، تحت نفوذ خان‌های پول‌پرست خویشاوندش و دوست قدیمی ما، امیراعظم، که هنوز معاون وزیر بود، با این‌که بارها قول داد بودجه‌ی مرا به مورد اجرا بگذارد از صدور احکام لازم سر باز زد. در نتیجه من هم پولی به اداره‌ی مرکزی وزارت جنگ ندادم و از متصدیان پرداخت‌های خزانه‌داری خواستم که حقوق سربازهای مستقر در سربازخانه‌های تهران را خودشان مستقیم و بدون دخالت وزارت جنگ به آن‌ها پردازند. موفقیت دیگر من حذف نام حدود یکصد «صاحب‌منصب و مستشار و متخصص و قاضی عسکر و مشاق و معلم نظامی» از فهرست حقوق‌بگیران وزارت جنگ بود. این کمیته‌ی اوپاش نه‌تنها هر ماهه ده‌ها هزار تومان پول به اسم حقوق از دولت می‌گرفت، بلکه عامل اصلی فساد در سرتاپای وزارتخانه بود. آن‌ها قسم خوردند که خون مرا بریزند و سعی کردند سربازان را به شورش برانگیزند، ولی از آن‌جا که سربازها حالا برای اولین بار در عمرشان حقوق خود را کامل و از دست مأموران خزانه‌داری می‌گرفتند ناآرامی مهمی رخ نداد.

روش دومی که برای پرکردن شکاف بین درآمدها و حداقل هزینه‌های ضروری پیشنهاد کردم وضع بعضی قوانین مالیاتی جدید بود. لذا به هیئت وزرا این اصلاحات را توصیه کردم:

۱) افزایش مالیات تریاک. یادآوری می‌کنم که این مالیات در ایران منع شرعی دارد اما در عمل ممنوع نیست و خود نیت ظاهری قانون حکم به افزایش این مالیات می‌کند، ضمن این‌که می‌تواند درآمدی اضافی برای دولت فراهم آورد. به

این ترتیب، وصول این مالیات به وسیله‌ی تشکیلات نسبتاً پرهزینه‌ای که برای جلوگیری از قاچاق تریاک لازم بود تا اندازه‌ای توجیه می‌شد.

(۲) افزایش مالیات مشروبات الکلی به مثابه‌ی اقدامی بازدارنده، زیرا گویا اتکای به منع قانونی این مالیات امکان‌پذیر نبود.^۱

(۳) وضع یک قران مالیات بر هر من توتون داخلی، در کنار افزایش مالیات سیگار و همدی محصولات دخانی دیگر.^۲

(۴) لغو مالیات روده^۳ و در عوض، وضع یک قران مالیات بر هر لاشه‌ی حیوان کوچکی مثل گوسفند و بز که کشتار می‌شد، به علاوه‌ی افزایش مالیات گوشت.

(۵) تغییر قانون مالیات الصاق تمبر بر بعضی اسناد، تا شامل تمامی اوراق تجاری از جمله پیمان‌ها و رسیدها شود.

(۶) تأمین نظر دول خارجی در مورد ترمیم تعرفه‌های گمرکی و التنا یا تعدیل منع موجود در قانون گمرکات علیه مالیات‌بندی بر واردات.

(۷) طرحی برای بازخرید مقرری‌های عهده‌ی دولت، بالغ بر ۳,۰۰۰,۰۰۰ تومان در سال، در ازای اوراق قرضه‌ی چهار ساله‌ی خزانه‌داری با نرخ بهره‌ی پنج درصد در سال. اوراق قابل پرداخت به حامل، بهره قابل وصول با بن، و مقدار اوراق قابل عرضه به هر مقرری‌بگیر براساس مقیاس شناوری خواهد بود که هر واحد در آن برابر صد تومان در سال است.

(۸) وامی برابر ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ برای بازپرداخت وام تقریباً ۱,۱۰۰,۰۰۰ لیره‌ای بانک استقراضی روس و تأمین کسری هزینه‌ی بعضی طرح‌های عمرانی درآمدزا. هیچ مقداری از این پول خرج امور جاری دولت نخواهد شد.^۴

۱. در ایران که دین رسمی‌اش اسلام است وضع مالیات بر مشروبات الکلی به منزله‌ی شناسایی رسمی آن‌هاست و از مجلس ساخته نیست. ن.

۲. این مالیات جدید در حدود ۱,۲۰۰,۰۰۰ تومان درآمد در سال تولید می‌کرد. ن.

۳. این مالیات به صورت جنسی و با هزینه و اتلاف و زحمت بسیار برای دولت وصول می‌شد. ن.

۴. ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره قرضه، اگر مثل اوراق قرضه‌ای که با وام ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره‌ای قبلی منتشر شد، ۸۷/۵ درصد سود خالص عاید دولت می‌کرد، ۳,۵۰۰,۰۰۰ لیره معادل ۱۸,۲۰۰,۰۰۰ تومان (به نرخ هر تومان برابر ۵/۲ لیره) فراهم می‌ساخت. تبدیل وام بانک استقراضی به حدود ۵,۶۷۰,۰۰۰ تومان نیاز داشت و ۱۲,۵۳۰,۰۰۰ تومان باقی می‌ماند که پیشنهاد کردم در این طرح‌ها هزینه شود: کاداستر با یک سرشماری تقریبی همزمان از جمعیت و جنگل‌ها و معادن و اراضی خالصه، ۳,۵۰۰,۰۰۰ تومان؛ آبیاری و آبرسانی، ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان؛ مرمت و احداث راه‌ها، ۴,۰۰۰,۰۰۰ تومان؛ سربازخانه و تجهیزات برای ژاندارمری خزانه، ۱,۵۰۰,۰۰۰ تومان؛ جمع کل، ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ تومان. ۱,۵۳۰,۰۰۰ تومان هم می‌ماند برای موارد اضطراری. اجرای این طرح‌ها، که سه سال زمان می‌برد، مستقیم یا غیرمستقیم افزایش درآمدی بالغ بر ۶-۸ میلیون تومان در سال برای دولت به دنبال می‌آورد. ن.

با وجوه حاصل از این وام، کارهای عمرانی درآمدزایی به این شرح انجام می‌گرفت: کاداستر؛ سرشماری تقریبی جمعیت شهرها و ولایات برای وصول مالیات؛ نقشه برداری جنگل‌ها و معادن؛ مساحی اراضی دولتی (خالصه)؛ ساخت سربازخانه و خرید تجهیزات برای ژاندارمری خزانه؛ بازسازی و بهسازی راه‌های موجود و احداث بعضی جاده‌های جدید مهم؛ و ساخت بچاری آبیاری و آبرسانی در نقاط مختلف کشور. حال که صحبت از این طرح‌هاست اشاره کنم که یکی از بزرگ‌ترین اتهاماتی که به دولت مشروطه می‌زدند این بود که فقط حرف زده و عملاً کاری برای مردم نکرده است.

توصیه‌ی دیگر من به دولت این بود که با گذراندن قانونی نشان دهد در صدد ساخت (یا واگذاری امتیاز ساخت) هشت خط آهن زیر به مرور زمان و به صورت قطعه‌قطعه یا سراسری است.

خط اول: محمره به خرم‌آباد و همدان.

خط دوم: خاتقین به کرمانشاه و همدان.

خط سوم: همدان به قزوین.

خط چهارم: بندرعباس به کرمان و یزد و تهران؛ با شاخه‌ای به اصفهان.

خط پنجم: بوشهر به شیراز و اصفهان.

خط ششم: جلقا به تبریز و زنجان و قزوین و تهران؛ با شاخه‌ای از قزوین به

ساحل دریای خزر.

خط هفتم: زنجان به همدان.

خط هشتم: بندرعباس به شیراز.

وضع قانون ممنوعیت احتکار غله و دیگر نیازهای اولیه‌ی مردم را هم درخواست کردم.

تضمین زدم یا وضع قانون‌های مالیاتی که پیشنهاد کرده بودم، دولت سالانه نزدیک به ۵,۰۰۰,۰۰۰ تومان افزایش درآمد خالص پیدا می‌کرد بدون این‌که ریاضتی تحمیل کرده باشد.

با طرحی هم که برای بازخرید مقرری‌ها پیشنهاد کردم حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان پس‌انداز سالانه برای دولت می‌ماند.

هیئت وزرا در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۱/۷ مهر ۱۲۹۰ این طرح‌ها را تصویب کرد و من مشغول تهیهی لواج آن‌ها برای تقدیم به مجلس شدم، که اولتیا تو م‌های روس‌ها پیش آمد.

نمونه‌ی چشمگیری از هرج و مرج مالی عجیب ایران نظام پرداخت مقرری بود. به استناد مدارک موجود در بایگانی‌های نه‌چندان مرتب وزارتخانه‌های مختلف، دولت سالانه موظف به پرداخت حدود ۳,۰۰۰,۰۰۰ تومان به صورت نقدی یا جنسی به قریب ۱۰۰,۰۰۰ نفر در سراسر کشور بود.

عمده‌ی این بار سنگین را دولت مشروطه از حکومت‌های پیشین به ارث برده بود. اما بخشی از آن را هم مجلس برای روحانیان و کسان دیگری که در نهضت مشروطه از خود مایه گذاشته بودند و نیز بستگان افرادی که در جنگ برای مشروطه جان باخته بودند تعیین کرده بود.

سابقاً هر موقع که شاه سردماغ بود یا از بذله‌گویی، سخن‌سرایی، یا خوش‌زبانی کسی لذت می‌برد عایدات یک روستا یا یک دوجین روستا را به نشانه‌ی مرحمت ملوکانه به او می‌بخشید؛ یا فرمان می‌داد که نام او در فهرست اسامی مقرری‌بگیران درج شود تا سالانه از چند صد تا چند هزار تومان پول، یا چند خروار گندم، جو یا گاه دریافت کند. ندرتاً مقرری به کسانی هم که واقعاً خدمتی به کشور کرده بودند تعلق می‌گرفت. نوکران شاه همگی مقرری می‌گرفتند و بعد از پدر هم به پسر می‌رسید. به جرئت می‌توان گفت که ۹ مقرری از هر ۱۰ تا با زدوبند به دست می‌آمد. همه‌ی رجال مملکتی مقرری‌های کلان داشتند. هیچ ولایتی نبود که طومار مقرری‌بگیرانش را نداشته باشد. بزرگ‌ترین آن‌ها البته مال تهران بود.

دولت مشروطه هیچ‌وقت نتوانسته بود این مقرری‌ها یا بخش عمده‌ای از آن‌ها را بپردازد. نظام حاکم فرصت‌های خوبی برای بنده‌نوازی و سفته‌بازی وزرای مالیه و دیگر مقامات بلندپایه فراهم می‌آورد. چون بروات مقرری‌ها یکسره در طول سال صادر می‌شدند و خزانه‌داری کم‌تر از عهده‌ی نقدکردن آن‌ها برمی‌آمد، مقرری‌بگیران آن‌ها را به هرکس که می‌خریدشان و به بهای نازلی که گاهی از ۱۵ درصد ارزش اسمی آن‌ها تجاوز نمی‌کرد می‌فروختند. عده‌ای دکان‌دار خرده‌پا و گاه بازرگان ثروتمند این بروات را به ثمن بخش می‌خریدند و به شرخرهای حرفه‌ای واگذار می‌کردند. شرخرها گروهی مرد و زن زنده‌پوش را اجیر می‌کردند تا جلوی خزانه جمع شوند و داد و فریاد و آه‌وناله کنند و سینه بکوبند و مو بکنند و مثل

غشی‌ها بر زمین بغلتند — و در این میان برات‌ها را هم بر سر دست بگیرند و نجات خود و فرزندان گرسنه‌شان را از خدا بخواهند. بعضی زن‌ها با خودشان کودک شیرخوار می‌آوردند و نالان کنارش می‌خوابیدند و وانمود می‌کردند که الان است هر دو از گرسنگی تلف شوند. بازیگرها هر روزه چندرغازی برای ایفای این نقش می‌گرفتند.

وزیران مالیه به این صحنه‌سازی‌ها خو کرده بودند و تا شلوغی یا آشوبی رخ نمی‌داد اعتنایی به آن‌ها نمی‌کردند.

پرداخت وجه پروات سال جاری و چند سال گذشته‌اش امتیاز مبارکی بود که گریبانگیر من در مقام رییس کل خزانه‌ی مملکت ایران شد.

چند وزیر مالیه از آب گل‌آلود ماهی گرفته و مقدار زیادی از این پروات را به یک پنجم ارزش اسمی خریده و انتظار روزی را کشیده بودند که از حسن تصادف چند هزار تومانی پول در خزانه پیدا می‌شد تا آن‌ها را به قیمت اسمی‌شان بفروشند. این کاری بود که حتی در ایران رسوایی به بار می‌آورد و با مخالفت و اعتراض بحق مقاماتی روبه‌رو می‌شد که آبشان با آن‌ها در یک جوی نمی‌رفت.

امیدی وجود نداشت که پروات مقرری‌ها روزی نقد شود؛ با این حال عده‌ی افراد و منافع درگیر و فشار مخالف برچیدن آن‌ها به قدری زیاد بود که مجلس جرئت این کار را به خودش نمی‌داد.

از این رو من «طرح بازخرید مقرری‌ها» را به دولت پیشنهاد کردم و گزارش و لایحه‌ای در این باره نوشتم. دولت آن را مسکوت گذاشت. برای بعضی نمایندگان مجلس فرستادمش و درست هنگامی که باد موافق آن وزیدن گرفت طوفان سیاسی در کشور آغاز شد. لازم بود آمار کاملی تهیه شود تا طرح از شالوده‌ای کاری برخوردار گردد.

به طور خلاصه بنا شد دولت برای بازخرید مقرری‌ها بعد از بررسی اعتبار آن‌ها به هر مقرری‌بگیر اوراق قرضه‌ای با بهره‌ی پنج درصد بدهد که فرد را، اگر مقرری‌اش رقم کلانی نبود، برای چهل سال صاحب درآمد سالانه‌ای برابر نصف ارزش اسمی براتش می‌کرد، درحالی‌که اصل مبلغ هم در پایان این دوره پرداخت می‌شد. چنانچه مقرری رقم کلانی داشت، نسبت دریافت بهره از قرضه پله‌پله تا حدود یک‌چهارم ارزش اسمی برات پایین می‌آمد.

دولت نزدیک به ۲۱,۵۰۰,۰۰۰ تومان اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری چاپ می‌کرد

که ۱,۰۷۵,۰۰۰ تومان سود سالانه به آن تعلق می‌گرفت — در مقابل سود سالانه ۳,۰۰۰,۰۰۰ تومانی که فعلاً بر عهده داشت. چون تعهد جدید آنرا ادا می‌شد این قرضه‌های جدید ارزش بیش‌تری پیدا می‌کردند. بی‌انصافی هم در حق مقرری‌بگیران نمی‌شد، زیرا در حال حاضر به‌جز افراد بانفوذ یا سفته‌باز، هیچ مقرری‌بگیری بیش‌تر از یک‌سوم یا یک‌چهارم ارزش اسمی براتش به دستش نمی‌رسد. اگر اضافه‌ای هم داشته باشد به جیب واسطه‌ها می‌رود.

یک مزیت دیگر طرح من این بود که مقدار زیادی اوراق قابل دادوستد در کشور به جریان می‌انداخت — امری که بسیار ضرورت دارد زیرا سکه و اسکناس به‌هیچ‌وجه برای معاملات تجاری کفایت نمی‌کند.

در مواردی هزینه‌ی انتقال پول از تهران به شهرها و شهرستان‌های دیگر ایران به هشت درصد می‌رسد؛ و هیچ‌گاه کم‌تر از یک درصد نبوده است. وانگهی، چنانچه پول‌هایی که بانک‌های خارجی با پست می‌فرستند مفقود شوند جبران خسارت به گردن دولت است.

گردش آزاد اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری از یک سو اعتماد مردم را به دولت افزایش می‌دهد و از سوی دیگر راه را برای گردش سودمندان‌ی اسناد قرضه‌ی دیگری که در غیر این صورت به بازارهای خارجی می‌روند و در شرایط سیاسی سخت‌تری به فروش می‌رسند باز می‌کند.

تعرفه‌های گمرکی فعلی در ایران گواه دیگری بر نابکاری همسایه‌ی شمالی ایران است. نرخ عوارض با توافق دولت ایران و دولت‌های اروپایی تعیین می‌شود و بدون تأیید آنها قابل تغییر نیست. جدول‌های این تعرفه‌ها در دوره‌ی موسیو نوز بلژیکی که در استخدام دولت ایران بود تنظیم شد. نوز مثل بلژیکی‌های دیگری که اکنون در ایران کار می‌کنند دست‌پرورده و کارگزار دولت روسیه در ایران بود. به علت این روس‌پرستی موسیو نوز، امروزه تعرفه‌های گمرکی در ایران کاملاً به زیان کشور است و چنان تمایل شدیدی به حفظ منافع تجاری روس‌ها در ایران دارد که اگر از دیدگاه ملتی که علی‌القاعده باید به سود آنها تنظیم شده باشد نگاهش کنیم از حیث بی‌ارزشی در دنیا بی‌مانند است.

عیب اصلی تعرفه‌ها در ایران — و بزرگ‌ترین حسن آن از نظر روس‌ها — این است که میانگین نرخ عوارض بسیار پایین است، آن‌قدر که وصول آنها و مراقبت از مرزها بدین منظور، در مقایسه با بازدهش، بار فوق‌العاده سنگینی بر دوش

دولت می‌شود.^۱ قبول که گمرکات درآمد ثابت و مرتبی تولید می‌کنند، اما درآمد خالص را با رعایت انصاف و عدالت در مورد همه‌ی طرف‌های تجارت قانونی، داخلی یا خارجی، می‌توان با افزایش نرخ‌ها دو برابر کرد. تعرفه‌های موجود را عده‌ای خوش‌باور و بی‌تجربه با رایزی با مستشاران مالی بیگانه‌ای وضع کردند که منافع شخصی آن‌ها بیش‌تر در نگاه به جایی دیگر نهفته بود تا به مصالح ملتی که استخدامشان کرده بود. تعیین این تعرفه‌ها با نظر موسیو نوز در واقع نمونه‌ی دیگری از آن «روح مودت» بود که دولت خودخواه سن‌پترزبورگ، در ۱۵ سال گذشته، آن را اساس روابط خود با خواهر کوچکش ایران خوانده است. تنظیم تعرفه‌ها به سود روس‌ها حتی دولت انگلیس را که معمولاً مراقب منافع بازرگانی خود هست غافلگیر کرد. دولت بریتانیا که برای خودش موسیو نوزی در محل و در آن موضع نداشت با اکراه ناچار به قبول دست‌پخت روس‌ها شد. نتیجه این‌که بدرغم کیفیت نازل کالاهای روسی — شاید به‌جز خاویار — تجارت در سرتاسر شمال ایران به انحصار بازرگانان روس درآمد. روس‌ها این سلطه‌ی تجاری خود را با یک سیاست قرون وسطایی هم تقویت می‌کنند که عبارت است از عدم تأمین امانت‌نگهداری گمرکی برای کالاهای اروپایی که برای مصرف در ایران صادر می‌شوند.

این امتیاز را امروزه کپایش همه‌ی کشورهای متمدن جهان برای کالاهای عبوری قائل می‌شوند و دولت‌ها آن را منصفانه و ضروری می‌شناسند. نبود این امکان در روسیه باعث می‌شود که اجناس اروپایی از بنادر خلیج فارس و با عبور از راه‌های خطرناک و دشوارگذر به بازار مصرف برسند. تنها گزینه‌ی دیگر برای صادرکننده‌ی خارجی این است که همه‌ی بار پرداخت حقوق گمرکی روس‌ها و تأخیرها و مزاحمت‌های مقامات گمرکی آن‌ها را تحمل کند فقط برای این‌که کالایش را از راه روسیه به شمال ایران برساند.

جالب این‌که روسیه با این همه زرنگی و زورگویی گاهی کلاه هم سرش

۱. به استناد آمار و ارقام موجود در گمرکات، کل ارزش واردات و صادرات ایران در سال ۱۹۰۹-۱۹۱۰ (۱۲۸۸) بالغ بر ۸۱,۳۹۵,۴۷۰ تومان بود که عوارض آن‌ها به ۳,۶۳۴,۰۳۲ تومان یا اندکی کم‌تر از ۴/۵ درصد می‌رسید. سهم روسیه از این مقدار صادرات و واردات ۴۸,۹۱۰,۴۰۴ تومان یعنی بیش‌تر از نصف آن بود، درحالی‌که نرخ عوارض اجناس روسی فوق‌العاده پایین است. دو قلم صادراتی عمده‌ی روسیه به ایران یکی شکر است که برای آن تقریباً ۳ درصد عوارض می‌پردازد و دیگری نفت تصفیه‌شده که نرخ عوارض حدود ۰/۵ درصد است. ن.

می‌رود. حدود یک سال پیش، روزی از خواب پرید و دید که ناخواسته به جمع امضاکنندگان «پیمان پستی جهانی» پیوسته و پذیرفته است که بگذارند بسته‌های پستی خارجی بدون پرداخت حقوق گمرکی و بدون این‌که باز شوند از خاکش عبور کنند. این غفلت روس‌ها باعث شده است حجم کالاهای اروپایی که با پست و از راه روسیه به ایران می‌رسند به سرعت افزایش پیدا کند، به حدی که مقامات و تجار روسی را سخت رنجانده و خشمگین کرده است.

ایران طی ۳۰ سال گذشته از بیگانگان بسیار آزار دیده است. دست‌هایش را با تحمیل شروط و قراردادهای امتیازات و وام‌ها، بسته‌اند؛ که یک طرف آن‌ها همیشه حاکمان و وزیران سیاهدل خودپسندی بوده‌اند که از جیب ملت و به قیمت امنیت ملی به عیش و عشرت در فرنگ پرداخته‌اند. روسیه همیشه پاننداز فسق و فجور شاهان ایران بوده و شراب به خوردشان داده است تا حقوق ملت را به رایگان بفروشند. امتیاز پست امتیاز به بیگانگان داده شده و منابع کشور به قدری محبوس شده که دیگر خود دولت نمی‌تواند قدمی در راه توسعه‌ی آن‌ها بردارد.

خشت اول این دیوار کج و آگذاری امتیاز مشهور دخانیات در سال ۱۲۷۰/۱۸۹۱ بود و امتیازهای راه‌آهن، نفت و معادن، و وام‌ها خشت‌های بعدی. هر زمان که ایران خواسته است قدمی در راه توسعه بردارد، فرمانی از فلان شاه سابقش را به رخش کشیده و ماتعش شده‌اند. بارها پیش آمده که ادعای میلیون‌ها دلار طلب از او کرده‌اند. اتباع روس هر ادعایی می‌کنند و دولتشان از دعاوی آن‌ها رسماً حمایت می‌کند. یکی از علل اصلی مخالفت روسیه با گرفتن وام ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ای از شرکت انگلیسی این بود که من نمی‌پذیرفتم بانک استقراضی (که شعبه‌ی بانک ملی روسیه بود) بر خرج و دخل دولت ایران نظارت پیدا کند، چیزی که در واقع به معنی سپردن دولت ایران به دولت روسیه بود.

هنگامی که من مسئول خزانه‌داری ایران شدم، علاوه بر این‌که دولت ۴۴۰,۰۰۰ تومان به بانک‌ها بدهی داشت، ماه‌ها بود که حقوق‌های کارمندانش را هم در مرکز و ایالات نپرداخته بود. نمایندگان سیاسی ایران در خارج سال‌ها بود که حقوق نگرفته بودند^۱ و من مرتب نامه‌های رقت‌انگیزی از آن‌ها دریافت

۱. در بدو کار من، دولت پیشیزی پول نقد نداشت. وزرای مالی‌ی قبلی انبوهی چک و حواله و برات و غیره در دست این و آن داشتند. با وجود جنگ داخلی که در ژوئیه ۱۹۱۱ آغاز شد و بیش از ۱,۵۰۰,۰۰۰ تومان هزینه‌ی نظامی برد و به‌رغم کاهش درآمد ناشی از اغتشاش‌های گوشه و کنار کشور، بدهی <<

می‌کردم. در اروپا به حال خود رها شده بودند و به علت بدهی‌هایی که برای گذران زندگی خود بالا آورده بودند نمی‌توانستند به ایران برگردند و فقط مصونیت دیپلماتیک آن‌ها مانع از دستگیری‌شان می‌شد.

اعاده‌ی اعتبار ایران در خارج به سال‌ها زمان نیاز داشت، ولی من در تمام مدتی که مسئولیت امور مالی کشور را به عهده داشتم مراقب بودم که امضای خود را پای حواله یا چک بی‌محل نگذارم. هیچ چک خزانه‌دار کل ایران هرگز برگشت نخورد و ایرانیان وقتی بدان پی بردند چک‌های خزانه‌داری برایشان حتی با ارزش‌تر از اسکناس شد، درحالی‌که پیش‌تر بیروان و حواله‌های دولتی را بدون لحظه‌ای تأخیر با تخفیف می‌فروختند یا واگذار می‌کردند. دوره‌ی کار ما در خزانه‌داری تنها دوره‌ای بود که دولت ایران صاحب دفاتر حساب مرکزی شد. این دفاتر به دقت با دفاتر بانک‌هایی که خزانه‌داری با آن‌ها سروکار داشت تراز می‌شدند و سندی از هر پرداخت یا دریافتی نگهداری می‌شد. ایران هرگز چنین چیزی به خود ندیده بود — و نمی‌خواست ببیند.

اندکی پس از آن‌که زمام کار را به دست گرفتم، دایره‌ی بازرسی محرمانه‌ای به وجود آوردم تا ارتشا و اختلاس در میان کارمندان خزانه‌داری را صادقانه گزارش کند. این دایره مرا از نقشه‌های پنهانی مقامات دولتی هم آگاه می‌کرد.

نظام مسکوکات در ایران ساده است. مطلقاً سکه‌ی طلائی در گردش نیست. واحد مسکوکات قران است که بر حسب نرخ مبادله در حدود ۰/۰۹ دلار یا کم‌تر می‌ارزد. ده قران می‌شود یک تومان، ولی تومانی هم در دست‌ها نیست و بزرگ‌ترین سکه‌ی رایج دوقرانی است.

بانک شاهنشاهی ایران (که شرکتی انگلیسی است) تحت امتیاز خود اسکناس‌هایی چاپ می‌کند که قابل تبدیل به قران‌اند.

تا چندی پیش بعضی حکومت‌های محلی در ایران قران‌های بدقواره‌ای ضرب می‌کردند که بی‌شبهت با گوی‌های له‌شده‌ای از نقره و فلزات دیگر نبودند.

>> ۴۴۰,۰۰۰ تومانی دولت به بانک‌ها داده شد و هزینه‌ی اداره‌ی خود دولت فراهم آمد و حقوق‌های هیئت‌های دیپلماتیک و همه‌ی تعهدات خارجی نیز در اسرع وقت پرداخت شد. تنها دریافتی فوق‌العاده‌ی دولت در این دوره پرداخت‌های خالص بانک شاهنشاهی از محل وامش بود که پس از تصفیه‌ی بدهی‌های دیگر و پیش‌پرداخت‌هایی که قبل از ورود من صورت گرفته بود به حدود ۲,۰۰۰,۰۰۰ تومان می‌رسید. در ۷ ژانویه‌ی ۱۹۱۲ که از خدمت خزانه‌داری منقضی شدم، موجودی پول و غله‌ی دولت از ۶۰۰,۰۰۰ تومان تجاوز می‌کرد، که بخشی از آن از محل افزایش حقوق گمرکی تا مقطع ۱۳ ژانویه‌ی ۱۹۱۲ بود. ن.

ضرابخانه‌ی دولتی در تهران ماشین‌آلات کهنه‌ای دارد که کار با آن‌ها دیگر مقرون به صرفه نیست. حداکثر تولید سکه‌ی آن وقتی با تمام ظرفیت کار می‌کرد قریب ۷۰۰،۰۰۰ تومان در ماه بود.

توسعه‌ی راه‌آهن در ایران مسئله‌ی پیچیده‌ای است. روسیه و انگلستان راه‌هایی می‌خواهند که اهداف سوق‌الجیشی آن‌ها را برآورده کند یا تجارت خاصی را تسهیل کند. توسعه‌ی اقتصادی ایران غم آن‌ها نیست. صاحب‌نظران بی‌غرض عموماً بر این باورند که نخستین خط‌آهن ایران حدوداً باید از مسیر جلفا (روسیه)، تبریز، زنجان، قزوین، همدان، خرم‌آباد و محمره تا خلیج فارس بگذرد. این خط شمالی-جنوبی شاهراهی می‌شود که بسیاری از مناطق زرخیز ایران را در دسترس قرار می‌دهد و به توسعه‌ی اقتصادی کشور کمک می‌کند. شاخه‌هایی هم خواهد داشت، مثلاً از قزوین به تهران. من قصد داشتم دولت ایران را تشویق کنم که اعلام کند در صدد است احداث قطعه‌قطعه‌ی آن را با صدور مجوز وام‌هایی، برای مراحل ساخت و بهره‌برداری آن به وسیله‌ی شرکتی با سرمایه‌ی خصوصی آغاز کند. بی‌گمان این طرح اگر درست اجرا شود سودده خواهد بود. از احداث خطوط دیگری هم سخن رفته است که فعلاً محلی از اعراب ندارند.

اقداماتی که همکاران امریکایی مرا به ترک تهران و اداشت از حکومتی که کارگزارانش آماده‌ی فروش کشور خود به دولت‌های بیگانه‌اند بعید نیست. فردای خروج من از تهران، موسیو مُرنارد^۱ که دولت ایران به دستور سفارت‌های روس و

۱. در تمام طول ماجرا موسیو مُرنارد هیچ فرصتی را برای نمایش بداندیشی و بی‌لیاقتی خود از دست نداد. او قرار بود نه خزانه‌دار که فقط کفیل خزانه‌داری شود ولی ابتدا از قبول کفالت سر باز زد، اما سرانجام تصمیم گرفت به همین دومی قناعت کند تا با آن به اولی دست یابد. اندکی پس از قبول مسئولیت، برای خوش‌رقصی نزد مقامات سن پترزبورگ نامه‌ای برای چاپ در مطبوعات بلژیک نوشت و در آن به استناد از مدیریت امریکایی پیشین مالیه‌ی ایران پرداخت و تلویحاً مدعی شد که حساب جاری خزانه‌داری با بانک‌های مختلف ایران ۲,۰۰۰,۰۰۰ فرانک کسری دارد. همین صحبت‌ها را برای خبرنگاران روس در تهران هم تکرار کرد و گفت امریکایی‌هایی را که هنوز از ایران نرفته‌اند نگه می‌دارد تا قضیه روشن شود. هنگامی که این اتهامات در لندن به گوش من رسید البته بی‌درنگ گفته‌های موسیو مُرنارد را تکذیب کردم و افزودم در ایران همه می‌دانند که او آلت دست روس‌هاست و به سوءمدیریت در امور مالی مشهور است.

چون به هنگام ترک تهران وضع حساب‌های بانکی خزانه‌داری را به‌خوبی می‌دانستم، سر در نمی‌آوردم موسیو مُرنارد بر چه اساسی اتهامی وارد کرده که نه‌فقط دروغ بلکه مضحک است. اندکی بعد بود که بی‌بردم این اتهام را از کجا آورده است. گویا او برای این که امریکایی‌ها را از چشم ایرانیان بیندازد و اعتبار خود را نزد دولت روسیه و مطبوعات سن پترزبورگ بالا ببرد از هول حلیم در دیگ افتاده بود. موقعی که او و دولت ایران امریکایی‌ها را از دفاتر کاوشان اخراج کرده بودند، حساب جاری دولت با بانک شاهنشاهی چند هزار تومان کسری نشان می‌داد. اما در مقابل، خزانه‌داری بیش از ۳۰۰,۰۰۰ تومان اعتبار در بانک استقراضی داشت که مازاد عواید گمرکات شمال در شش ماهه‌ی منتهی به روز آخر سال روسی — ۱۳ ژانویه‌ی ۱۹۱۲ — مطابق مواد قرارداد وام روس‌ها بود. پس این پول تا دو روز بعد از خروج من از تهران نقد نمی‌شد، ولی درآمد‌های گمرکی شش ماهه‌ی پیش از خروج من بود. بانک شاهنشاهی پیش‌پرداخت‌هایی از محل آن کرده بود که آن مختصر کسری را باعث شده بود. موسیو مُرنارد کمی بعد از اشتغالش خواستار صورتی از حساب‌های <

انگلیس او را به ریاست خزانه‌داری گمارده بود به مستر کِرِنز، کفیل خزانه‌داری، مراجعه می‌کند و حکمی نشان می‌دهد و تهدید می‌کند که چنانچه مستشاران امریکایی فوراً دفترهای کار خود را تحویل ندهند اخراج و مجازات خواهند شد. به علت این که من خود از هفته‌ها پیش‌تر دریاره‌ی یافتن روش معقولی برای تحویل مسئولیت با کابینه مشورت کرده بودم و چند روز قبل از خروج تحویل دفتر به مستر کِرِنز را به اطلاع کابینه رسانده بودم و او خود نیز آماده و مشتاق تحویل بی‌درنگ امور خزانه‌داری بود، تهدید موسیو مُرنارد اهانت ناموجهی بود و دوستان امریکایی مرا به شدت می‌رنجانید. هنگامی که حکم مزبور در حضور موسیو مُرنارد خوانده می‌شود، آن‌ها دسته‌جمعی دفاتر را ترک و اعلام می‌کنند که دیگر کاری با مُرنارد و کابینه ندارند. بعد مستر کِرِنز نامه‌های اعتراضی برای سفارت‌های روس و انگلیس و برای وزرای ایرانی که چنین رفتار زشتی کرده‌اند می‌فرستد. سفارت‌ها که می‌بینند کمی زیاده‌روی شده است آن‌ا به دولت از بابت رفتار ناپسندش تذکر می‌دهند. دولت هم، چنانچه در ایران معمول است، با عجله نامه‌ای درست شبیه اولی قلم‌انداز می‌کند و بلافاصله برای مستر کِرِنز می‌فرستد و ادعا می‌کند که اصل نامه‌ی موسیو مُرنارد این یکی بوده است. این نامه‌ی دوم دیگر زبان تهدیدآمیز و ناشایستی نداشته است.

مستر کِرِنز وقتی می‌بیند که سفارت‌های روس و انگلیس در پی آشتی برآمده‌اند و دولت ایران هم بدون اجازهی آن‌ها آب نمی‌خورد مستقیم به سراغ

>> خزانه‌داری در بانک شاهنشاهی ظاهرآ برای مقابله‌ی آن‌ها با دفاتر خزانه‌داری شد. از طرفی این بانک هم حساب‌های تصفیه‌ننده‌ای با دولت داشت که به بیش از ۲۵۰,۰۰۰ تومان بالغ می‌شدند. این دعاوی به مدت‌ها قبل از ورود من به ایران برمی‌گشت. مدیر کل بانک در مورد تصفیه‌ی آن‌ها بارها با من صحبت کرده بود. ولی من گفته بودم خزانه‌داری فعلاً در موقعیتی نیست که بتواند آن‌ها را تصفیه کند و او رضایت داده بود که موکول به آینده شوند. اما تا مسئولیت خزانه‌داری از امریکایی‌ها گرفته و به موسیو مُرنارد سپرده شده بود، بانک شاهنشاهی که هیچ اعتمادی به او و عملکرد مالی‌اش نداشت بی‌درنگ خواستار برداشت کل این وجوه از حساب دولت شد. این اقدام که در کشورهای دیگر کم‌ابیش غیرعادی تلقی می‌شود تنها راهی بود که بانک برای وصول مطالباتش داشت. بنابراین وقتی که موسیو مُرنارد خواستار صورت حساب‌های خزانه‌داری در بانک شد آن ۲۵۰,۰۰۰ تومان را تحت عنوان کسری مشاهده کرد. مجسم‌کنند قیافه‌ی موسیو مُرنارد و دستیاران بلژیکی‌اش را موقعی که در دفاتر خزانه‌داری می‌دیدند خزانه‌داری بیش‌تر از چند هزار تومان بدهی به بانک شاهنشاهی ندارد. فردی که اندکی حسابداری می‌دانست — درحالی‌که موسیو مُرنارد یک مدیر مالی کشور بود — احتمالاً دست نگه می‌داشت و سعی می‌کرد علت این اختلاف حساب ظاهری را پیدا کند. اما او دست نگه نداشت و همین اختلاف صوری را مقتم شمرد و بدون فوت وقت اعلام کرد مسئولان امریکایی خزانه‌داری ۲,۰۰۰,۰۰۰ فرانک اختلاس کرده‌اند. ولی شاید زیاد طول نکشیده باشند که به انستیتوا — مسخره‌ی ابلهانه‌اش بی‌برده است، چون ظاهرآ دیگر حرفی در این باره نزنه. مدتی بعد از جناب نامه‌ی اولی در روزنامه‌های اروپا، وزیر دارایی بلژیک در مصاحبه‌ای به کلی منکر دریافت چنین نامه‌ای از موسیو مُرنارد شد. ن.

آن‌ها می‌رود تا بیرسد حالا تکلیف امریکایی‌ها چه می‌شود. وزیرمختار روس درخواست می‌کند و مستشاران امریکایی می‌پذیرند که قدری بیش‌تر در ایران بمانند و به بلژیکی‌ها در اداره‌ی امور خزانه‌داری کمک کنند به شرط این‌که تغییرات لازم در قراردادهای آن‌ها صورت گیرد. وزیران کابینه که می‌دیدند برای خوشامد سفارت‌ها چه دسته‌گلی به آب داده‌اند حالا سعی می‌کردند از حدود رفتاری که وزیرمختار روس برایشان تعیین می‌کرد خارج نشوند. مستر کِرِنز و بیش‌تر مستشاران امریکایی دیگر چند روز بعد تهران را ترک می‌کنند. مستر مکاسکی معاون دوم من که رییس صندوق خزانه‌داری بود می‌ماند تا در تحویل دفترها و حساب‌ها به بلژیکی‌ها کمک کند. مستر دیکی می‌پذیرد که ضرابخانه‌ی دولتی را اداره کند تا جانشین‌اش از بلژیک برسد. تا ماه مارس همه‌ی امریکایی‌ها از ایران خارج می‌شوند به‌جز کلنل مریل که به درخواست سفارتین قبول می‌کند بماند و به کار آموزشی‌اش در ژاندارمری ادامه دهد.

دو روز بعد از عزیمت من از تهران، ماژور پروس که از معلبان امریکایی ژاندارمری خزانه بود در حال رفتن از سربازخانه به پارک اتابک مورد اصابت گلوله‌ای قرار می‌گیرد که از پنجره‌ی خانه‌ای شلیک می‌شود. شایع بود که می‌خواهند یکی از مستشاران امریکایی را بکشند. تحقیقات نشان می‌دهد تیرها را «تروریست»‌هایی انداخته‌اند متعلق به انجمن سرتی ارمنی-روسی که این راه را برای دستیابی به اهداف سیاسی خود برگزیده است. مهاجمان که چهار نفر بوده‌اند به‌سرعت از تهران گریخته‌اند. معلوم شده که سرکرده‌ی آن‌ها یک افسر سابق ژاندارمری بوده است. یک هفته بعد او به تهران برمی‌گردد و خودش را تسلیم می‌کند و نقشه‌ی توطئه را از سیر تا بیاز می‌گوید. ولی می‌گوید که خودش شخصاً در حمله به ماژور پروس شرکت نداشته است، اما چهار عضوی را که با قرعه برای این کار انتخاب شده‌اند می‌شناسد. خانه‌ی خالی‌ای را که از پنجره‌اش شلیک کرده‌اند نشان می‌دهد و می‌گوید پاهای دو مردی را که تیر انداخته‌اند به هم بسته بوده‌اند تا هیچ‌کدام نتوانند بدون دیگری فرار کنند. ولی جالب‌تر از همه این‌که می‌گوید انجمن سرتی هیچ‌خصوصتی یا ماژور پروس یا امریکایی‌های دیگر نداشته و قصدش فقط این بوده که او را قربانی کند تا دولت امریکا تحریک به مداخله به نفع ایران شود. خبرچین را زندانی می‌کنند و تا زمانی که امریکایی‌ها از ایران خارج می‌شوند سرنوشت او معلوم نشده. ماژور پروس شانس آورده و زنده مانده است.

هنوز خیلی از نابودی مجلس نگذشته بود که روسیه از نو شروع به محرکه‌گیری بر سر مسئله‌ی کهنه‌ی «راه‌آهن سراسری ایران» کرد. این‌که روسیه دوباره این طرح را پیش بکشد عجیب نبود، ولی این‌که دولت بریتانیا هم آن‌ا از آن اعلام حمایت کند غافلگیرکننده بود. عده‌ای سرمایه‌دار انگلیسی به سن‌پترزبورگ رفتند و درباره‌ی طرق تأمین هزینه‌ی طرح گفت‌وگو کردند و از تأیید و حمایت ظاهری وزارت خارجه‌ی بریتانیا هم برخوردار بودند. این خط‌آهن قرار بود از شمال غرب به جنوب شرق ایران برود، یعنی خطوط آهن روسیه در جلقا را به مرز هند متصل کند. طرح از هر نظر بوی توطئه می‌داد. ادب حکم می‌کرد که دیگر صحبتی از «کسب امتیاز از دولت ایران» برای آن نشود، چون سرتاسر کشور زیر سم ستوران روس و انگلیس بود و پرچم‌های روسیه در بزرگ‌ترین و ثروتمندترین ایالت‌های شمال ایران برافراشته بودند و روس‌ها در استفاده‌ی سنگدلانه از شمشیر و تفنگ و طناب در شهر فلک‌زده‌ی تبریز کوتاهی نمی‌کردند. حتی دولت هند که سیاست سنتی دفاعش از امپراتوری ظاهراً در سال‌های اخیر با جلوس لرد هاردینگ^۱ بر تخت فرمانداری کل هند تعدیل شده است باید از شنیدن این‌که خطی آهنی مستقیم از سربازخانه‌ها و زرادخانه‌های ارتش روسیه در قفقاز تا لب مرز امپراتوری کشیده خواهد شد مو به تنش راست شده باشد. دولت هند برای این‌که با طرح ساخت این راه موافقت کند با دوراندیشی خواستار تغییر عرض خط در مرز هند شد، هرچند کارشناسان معتقدند علوم نظامی به درجه‌ای از پیشرفت رسیده است که می‌شود اگر شوقش باشد نفرات و تجهیزات را از یک قطار به قطار دیگر منتقل کرد؛ و سربازان روس هم وقتی با توپ پر به مرز هند رسیدند شاید بدشان نیاید که سفر را در خطی با عرض متفاوت هم ادامه دهند!

یکی از اهداف اصلی که دولت‌های روس و انگلیس در این طرح به دنبال آن بودند فلیج‌کردن و به‌گروگرفتن کامل و همیشگی همه‌ی منابع مالی ایران بود. موسیو مُرنارد — که البته سخنگوی دیگران بود — می‌گفت این راه باید با ضمانت دولت ایران ساخته شود. این اظهارنظر از حیث وقاحت و خامی بی‌نظیر بود. ایران نیازی به این راه‌آهن ندارد. ارزش آن صرفاً سوق‌الجیشی است و به‌هیچ‌وجه صرفه‌ی اقتصادی ندارد. اگر ایران ناچار به تضمین قرضه‌های احداث آن شود، همین یک

۱. Harding؛ او آخرین شرایط لازم برای دیپلمات‌های انگلیسی را موقعی که در سن‌پترزبورگ سفیر بریتانیا بود و روس‌پرستی دوآتشه‌ش به دست آورد، ن.

طرح به تنهایی همی منابع مالی کشور را تا یک قرن بعد خواهد بلعید. وانگهی، موارد تقریباً مشابه در گذشته نشان می دهند که مصالح ساختنی روسی، دست کم برای ساخت قطعه‌ی جلفا تا اصفهان، به قیمت‌های دولایه‌ها به ملت بدبخت ایران قالب خواهد شد. چنانچه راه فقط تا اصفهان ساخته شود کمک زیادی به گسترش نفوذ روسیه و پیشبرد منافع استعماری‌اش در ایران خواهد کرد؛ و اگر تا مرز هند ادامه یابد مزایای سوق‌الجیشی بی‌حد و حسابی برای روس‌ها خواهد داشت. «راه آهن سراسری ایران» با این نقشه تا نسل‌ها بعد درآمدی برای ایرانیان تولید نمی‌کند. فلسفه‌ی وجودی آن صرفاً سیاسی است و در قیاس با هزینه‌اش هیچ صرفه‌ی اقتصادی برای کشور ندارد.

از همین قماش است «برنامه‌ی ساختنی بزرگ» ورد زبان انگلیسی‌ها در سه ماهه‌ی گذشته که می‌گویند تحت توجهات مودت‌آمیز دولتین آغاز خواهد شد. با همی تلاش‌های اخیر سر ادوارد گری برای شیره‌مالیدن به سر مردم کشورش، این فرآورده‌ی عالی کارخانه‌ی سیاست را اگر دقیق‌تر نگاه کنیم می‌بینیم همان ۲۰۰،۰۰۰ لیره‌ای است که اخیراً سفارتین در تهران با نرخ سخاوتمندانه‌ی ۷ درصد در سال به عروسک‌هایی که این روزها «دولت شاهنشاهی ایران» را تشکیل می‌دهند وام داده‌اند. حکایت «کوه موش زایید» است. وام را در لفاظی از عبارات دوپهلوی پیچیده‌اند که باز رنگ و بوی نحوست سیاسی دارد و با این حال پیشاپیش مورد «قبول» دولت ایران واقع شده است. این «یادداشت مشترک» را که سفارتین در ۱۸ مارس ۱۹۱۲/۲۷ اسفند ۱۲۹۰ به دولت ایران تقدیم کرده‌اند می‌ارزد که همچون نمونه‌ای از ظاهرسازی ناشیانه با هم بخوانیم و ببینیم ایران از بعد از قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس تا کجا در مسیر استقلال و ترقی و سعادت پیش رفته است:

نظر به تحکیم مناسبات دوستانه و اعتماد متقابل بین دولت‌های بریتانیا و روسیه از یک طرف و دولت شاهنشاهی ایران از طرف دیگر و به منظور حداکثر کمک به دولت ایران در امر خطیر اعاده و استقرار نظم و آرامش در کشور، سفارت‌های روس و انگلیس متفردند که به دستور دولت‌های خود پیشنهادهای زیر را به دولت ایران اعلام نمایند:

۱) دو دولت آماده‌اند که هر یک مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ لیره برای مخارج فوری به دولت ایران مساعدت دهند. به مجرد این‌که پاسخ مثبت به سفارتین واصل شد،

بانک شاهنشاهی و بانک استقراضی هر یک حسابی با این مبلغ خواهند گشود و بدیهی است که بانک استقراضی معادل آن را به روبل (۹۴۵۷۵۰ روبل) به دولت ایران خواهد پرداخت.

۲) وجوه فوق‌الذکر به نرخ سود ۷ درصد در سال قرض داده می‌شود و از محل درآمدهای حاصل از همین وام بازپرداخت خواهد شد و تا آن زمان، مازاد درآمدهای گمرکات شمال و جنوب که دو بانک نامبرده تاکنون در اختیار دولت ایران قرار می‌داده‌اند تماماً و به ترتیب صرف استهلاك اصل و فرع این مساعده خواهد شد.

۳) مساعده با نظارت خزانه‌دار کل و مطابق برنامه‌ای که او پس از جلب موافقت کابینه و تأیید دو سفارت آماده کرده است هزینه خواهد شد. بدیهی است که مقدار قابل توجهی از آن به سازماندهی ژاندارمری دولتی با مساعدت افسران سوئدی اختصاص خواهد یافت. با تقدیم این پیشنهاد و برای دستیابی به هدف‌های مورد اشاره در ابتدای یادداشت، دو سفارت امیدوارند که دولت ایران تمهید کنند: ۱) سیاست‌های آتی خود را با مواد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس مطابقت دهد؛ ۲) به محض خروج محمدعلی شاه و سالارالدوله از ایران به اخراج فداییان و نیروهای نامنظمی که اکنون در استخدام دارد اقدام کند؛ ۳) با سفارتین درباره‌ی طرح تشکیل ارتش کوچک ثابت و کارامدی مشورت کند؛ ۴) با محمدعلی شاه در مورد خروجش از ایران، مستمری‌اش و عفو عمومی طرفدارانش به توافق برسد.^۲

امیدوار به پاسخ مثبت، یاران شما

جورج بارکلی

با کلیوسکی کوزیل

۱. تأکیدها از نگارنده است. ن.

۲. در ماه اوت ۱۹۱۱ دو قدرت رسماً به دولت ایران اعلام کردند که محمدعلی، شاه اسبق، با ورود به ایران و کوشش برای بازپس‌گیری سلطنت از حق دریافت مستمری ۱۰۰,۰۰۰ تومانی‌اش از دولت ایران مطابق قرارداد امضاشده بین آن‌ها و این دولت در سپتامبر ۱۹۰۹ محروم شده است. به‌رغم این اعلامیه می‌بینیم که دو قدرت در ۱۸ فوریه ۱۹۱۲ دوباره دولت ایران را وادار به تعیین مقرری برای محمدعلی‌میرزا و اعلام عفو عمومی برای هواداران چپاولگر او می‌کنند. این اقدام ناموجه جلوه‌ی دیگری به اظهارات مکرر دولت روسیه و بیانات تکراری میر ادواردگری در مجلس عوام می‌دهد مبنی بر این‌که دولت روسیه هیچ همدلی یا همدستی با شاه مخلوع برای براندازی دولت مشروطه‌ی ایران و بازپس‌گیری سلطنت برای او نداشته است. واقعیت این است که لشکرکشی غارتگرانه‌ی او با همکاری کامل دولت سن‌پترزبورگ در همه‌ی مراحل طرح‌ریزی و سرمایه‌گذاری و اجرا صورت گرفته بود. ن.

«امید»‌های دو سفارت جامه‌ی عمل پوشید و در ۲۰ مارس ۱۹۱۲/۲۹ اسفند ۱۲۹۰ یعنی دو روز بعد از ارسال «یادداشت مشترک» آن‌ها، دوست قدیمی ما و توفیق‌الدوله که وزیر خارجه‌ی حقیقی و امتحان‌پس‌داده‌ی ایران بود «با وقوف کامل به نیات حسنه‌ی دولتین هجوار» آن را پذیرفت. بدین سان حلقه‌ی دیگری از زنجیری که ایران را تا ابد در اسارت لاقفل یکی از دو همسایه‌ی مهربانش نگاه خواهد داشت شکل گرفت.

این حقیقت که نابودی ملیت ایرانی به همت دولت‌های روس و انگلیس اتفاق منحصربه‌فردی در تاریخ نیست از غم‌انگیزی آن نمی‌کاهد. در بعضی مواردی که استقلال قومی نابود شده است لاقفل شبه‌توجیبی برای آن تراشیده‌اند — مثل توسعه‌ی مدنیت یا ایجاد نهادهای سیاسی برتر. در مورد ایران چنین عذری وجود ندارد. مگر کسی مدعی شود که هدف روسیه در ایران توسعه‌ی مدنیت و ترقی مملکت است!

در سرتاسر مناقشه‌ی بین دولت ایران و دو قدرت روس و انگلیس هرگز ادعا نشده که آنچه صورت می‌گیرد از سر خیرخواهی برای ملت ایران است. هر اعلام و ادعایی از خودپرستی بدبینانه‌ای مایه گرفته که هر وجدان مستصفی را مشمئز می‌کند. مردم بی‌گناه گروه‌گروه به خاطر «منافع روس» و «تجارت انگلیس» کشتار شده‌اند. دریغ از یک کلمه درباره‌ی میلیون‌ها انسانی که جانشان به خطر افتاده، حقوقشان پایمال شده، و اموالشان بر باد رفته است.

چاپ اخیر دو کتاب آبی بریتانیا درباره‌ی ایران^۱ با این که رسماً از هر چه فکر کرده‌اند شاید باعث بی‌آروبی دو قدرت گردد تظہیر و تنقیح شده، افکار عمومی را از حملات بی‌رحمانه‌ای که به استقلال ایران شده است آگاه می‌کند. حتی یک سطر از این اسناد خودپسندی نشان نمی‌دهد ایران کشور دوستی بوده که قدرت‌ها حاکمیت ملی‌اش را — همان را که در دسامبر ۱۹۱۱ نابود کردند — تصریح و تضمین کرده بوده‌اند.^۲

۱. در مارس ۱۹۱۲ تحت این عنوان به پارلمان تقدیم شد:

"Further Correspondence Respecting the Affairs of Persia," Nos. 3 and 4 (1912).

۲. در این مورد، نسخه‌ی رسمی ذیل (*Persia* No. 1, 1912) از یک «یادداشت مشترک» که روس و انگلیس در ۱۱ سپتامبر ۱۹۰۷ برای دولت ایران فرستاده‌اند جالب توجه است: «دولت‌های بریتانیا و روسیه برای پیشگیری از کشمکش بر سر منافع خود در بعضی نواحی ایرانی همسایه با نزدیک مرزهای افغانستان و بلوچستان در یک سو و مرز روسیه در سوی دیگر قرارداد دوستانه‌ای در این زمینه امضا کردند. در این قرارداد، دو دولت متقابل استقلال و تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می‌شناسند و گواهی <

استیلای مشترک روس و انگلیس بر ایران آغاز شده است. البته روسیه سهم بیش‌تری دارد، اما این تنها به ناتوانی انگلستان برمی‌گردد و برای ایران فرقی نمی‌کند. ملت ایران محکوم به نابودی سیاسی و بردگی اقتصادی شده است. دنیا صدای آن‌ها را نمی‌شنود، چون ضعیف و آسیاب‌اند و در سایه‌ی قفقاز، سه دولت مسلمان مراکش و طرابلس و ایران را همسایگان مسیحی روشنفکرشان در یک سال نابود کرده‌اند. غم‌انگیز قشنگی نیست. اگر صدها میلیون مسلمان جهان به شدت خشمگین شده باشند تعجب دارد؟ آیا حق ندارند رویدادهای سال ۱۹۱۱ را جزئی از نقشه‌ای بدانند که دول مسیحی اروپا با هم کشیده‌اند تا حتی یک ملت مسلمان در جهان باقی نگذارند؟

مسلمانان، دست‌کم در ایران، تازه شروع کرده بودند به این‌که مسیحیت و تعالیش را از صمیم قلب محترم بشمارند. شروع کرده بودند به قبول معیارهای اخلاقی غرب و اقتباس از شیوه‌های اقتصادی و نهادهای سیاسی ما. روح حاکم بر اصول ده‌گانه‌ی دین ما^۱ را درک کرده بودند. اما حال اگر جهان اسلام به دنیای مسیحی بگوید چنانچه ارزشی برای حکم دین خود «دزدی مکن» قائل بودی با مراکش و طرابلس و ایران آن‌که کردی نمی‌کردی، جواب چیست؟

نگارنده هیچ توهمی در مورد نوع دوستی در روابط بین‌الملل ندارد. البته عذری هم برای خودفریبی در کار نیست. اما یکی از درس‌های آموختنی از نابودی ایران این است که جهان متمدن هنوز در آغاز راه تعالی و سعادت است. ملت ایران که

>> می‌دهند که صادقانه علاقه‌مند به توسعه‌ی صلح‌آمیز این کشور و همچنین ایجاد فرصت‌های پایدار و برابر برای بازرگانی و صنعت همه‌ی ملت‌های دیگرند. نیز دو دولت متعهد می‌شوند که هر زمان دولت ایران در صدد اعطای امتیازی به بیگانگان برآمد امتیازی در نزدیکی یا همسایگی مرزهای دیگری مطالبه نکنند. برای پیشگیری از سوء تفاهم در آینده و جلوگیری از ترتیبی که دولت ایران را در موقعیت دشواری قرار دهد، مناطق فوق‌الذکر به روشنی در قرارداد تعریف می‌شوند. در مورد عواید مالیاتی مؤثر در وام‌هایی که دولت ایران از بانک استراضی و بانک شاهنشاهی گرفته است، دولت‌های روس و انگلیس می‌پذیرند که این عواید در آینده نیز همچون گذشته صرف شوند و دو دولت متقابلاً تعهد می‌دهند که در صورت بروز اختلافی در استهلاك یا پرداخت بهره‌ی وام‌های یادشده دوستانه به تبادل نظر بپردازند تا بر سر اقداماتی، مطابق قوانین بین‌الملل، برای تضمین منافع بستانکاران و جلوگیری از دخالت‌های مغایر با اصول قرارداد به توافق مشترک دست یابند.

دو دولت، در امضای این قرارداد، یک لحظه از اصل اساسی احترام مطلق به استقلال و تمامیت ارضی ایران غافل نبوده‌اند. این ترتیبات هدفی مگر اجتناب از سوء تفاهم بین طرف‌های قرارداد در مورد امور ایران نداشته است. دولت شاهنشاهی یقین داشته باشد که این قرارداد روسیه و بریتانیا نقش مؤثری در تضمین سعادت و توسعه‌ی نهایی ایران ایفا خواهد کرد. ن.

۱. منظور احکام عشره یا ده فرمانی است که موسای پیامبر آورد و در مسیحیت نیز معتبر است. م.

برای بقا و حق حاکمیت خود می‌جنگید تا برده‌ی حاکمان سنگدل تبهکار نماند، شایسته‌ی سرنوشتی بهتر از این بود که یا به بردگی پست‌تری تزلزل کند و یا به اسم «تغاله‌های انقلاب» شکارش کنند و خونش را بریزند. دولتمردان روس و انگلیس می‌توانند به کار خود در ایران بتازند، اما بعید می‌دانم کس دیگری به آن افتخار کند.

کیپلینگ^۱ گفته است در شرق با زور به جایی نمی‌رسید. در این گفته، هم خطای نهفته است و هم تأملی. انسان غربی و آرمان‌گرای می‌تواند شرق را به سمتی سوق دهد به شرط این‌که انسان شرقی دریابد به راهی می‌رود که به سود اوست. حقیقت این است که گرایش‌های اخلاقی و غرور نژادی و حب وطن در شرق همان قوتی را دارد که در غرب؛ منتها در لایه‌ای زیرین‌تر پنهان است. پس شرقی اگر ببیند به راهی رانده می‌شود که تنها به سود غرب است از خود ایستادگی نشان می‌دهد. تنها راه نجات ایران بازسازی مالیه‌ی ورشکسته‌ی آن بود. شاید در گذشته وجود دولت مرکزی نیرومندی بدون امور مالی سالم امکان‌پذیر بود — چنان‌که بسیاری از شاهان پیشین ایران توانسته بودند از مرکز بر سراسر کشور حکومت کنند — ولی در سال‌های اخیر دیده می‌شد که ایران بدون مدیریت کارآمد امور مالیاتی و مسائل مالی دیگرش نمی‌تواند به وضع خود سروسامانی بدهد. ایرانیان خود بدان آگاه شده بودند و همگی، جز رجال فاسد و مستخدمان متقلب دولت، آرزومند توفیق ما در کارمان بودند. روسیه به این احساس پی برد و ناخواسته با ترس از توفیق ما مایه‌ی غرور ما شد. اما به هدفش رسید و مابق^۲ شرح ماجراست.

۱. Kipling (۱۸۶۵-۱۹۳۶) نویسنده و شاعر انگلیسی که در هند به دنیا آمده بود. م.



یفرم خان، رئیس نظمیه و ژاندامری تهران.
او در شکست و براندازی حکومت محمدعلی شاه نقش
بی‌بدیلی داشت و به «گاریبالدی ایران» شهرت یافت.
در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۹۱ در نبردی کشته شد.



سپهدار اعظم.
زمانی که شوستر به ایران رسید او رئیس الوزرا و وزیر جنگ
بود، روس‌ها از او طرفداری می‌کردند و قویاً مظنون به تبهانی
با محمدعلی میرزا برای بازپس‌گیری تاج و تخت بود.



شاهزاده سالارالدوله.
برادر محمدعلی میرزا (شاه سابق) و دو بار مدعی
تاج و تخت. او در تابستان ۱۲۹۰ با چند هزار تفنگچی
گردد از مرز عثمانی به ایران تاخت و همدان را گرفت.



شاهزاده شعاع‌السلطنه.
برادر محمدعلی شاه. مصادره‌ی اموال او به دستور دولت
مشروطه باعث اولین اولتیماتوم روس‌ها شد. مجلس
شورا ۲۵۰۰۰ تومان جایزه برای سر او تعیین کرد.



یفرم‌خان و سردار بهادر و ماژور هازه.
 پس از بازگشت بیروزمندانه از نبرد با شاهسون‌ها. ۶۰ نفر از این عشایر
 را به تهران آوردند و گروگان نگه داشتند تا بقیه دیگر دست از پا خطا نکنند.



سپه‌دار اعظم و سردار اسعد (با عضا).
 سران قشون ملی که در تابستان ۱۲۸۸ تهران را گرفتند.

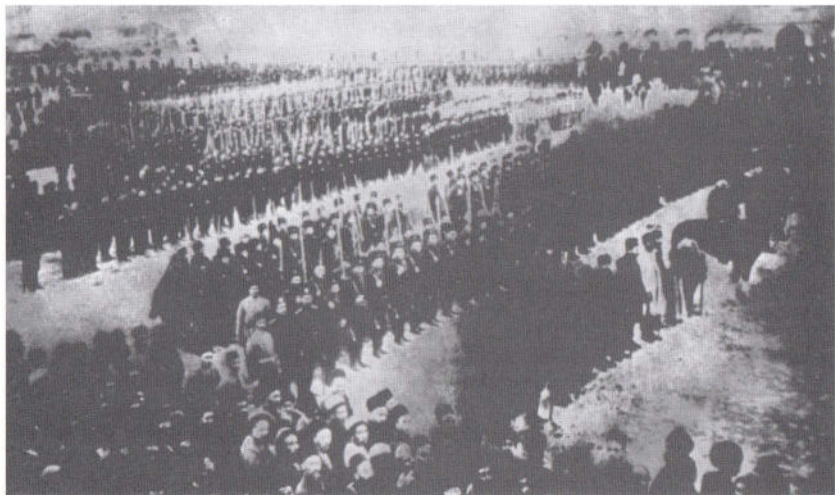


فوج داوطلبی که برای مشروطیت جنگیدند.



صمصام السلطنه.

ریس عشایر بختیاری و رییس الوزرا و وزیر جنگ ایران در بیش تر مدتی که شوستر در تهران بود، کلاه سفیدها محافظان شخصی وی اند.



قشون ملی در تبریز به فرماندهی شاهزاده امان‌الله میرزا ضیاءالدوله.



سپه‌دار اعظم با اعضای دولتش.



افسران روس و ایرانی بریگاد قزاق.
این واحد نظامی یکی از ابزارهای اصلی نفوذ سرکوبگرانه‌ی روس‌ها در ایران است.



توپخانه‌ی ژاندارمری یفرم‌خان در تهران.



سردار اسعد.
خان بختیاری که در ۱۲۸۸ از اصفهان لشکر کشی کرد و با سپهسالار اعظم
تهران را از چنگ محمدعلی شاه و بریگاد قزاق بیرون آورد.



حسین قلی خان نواب.
وزیر خارجه‌ی اسبق و رهبر مشروطهخواهان.



سردار محیی، ملقب به «قورخانهای سباز».
وی از پیشگامان دست‌درازی به خزانگی ملی در تابستان ۱۲۹۰
بود که افواج نامنظمی برای مقابله با شاه اسبق تشکیل داد.



ستارخان، از مدافعان شهر تبریز زمانی که
در محاصره‌ی قشون محمدعلی شاه بود.



امیر مفخم.



سردار ظفر.

چهار خان بختیاری که از مسببان اصلی نابودی مجلس در دوم دی ماه ۱۲۹۰ بودند.



امیر مجاهد.



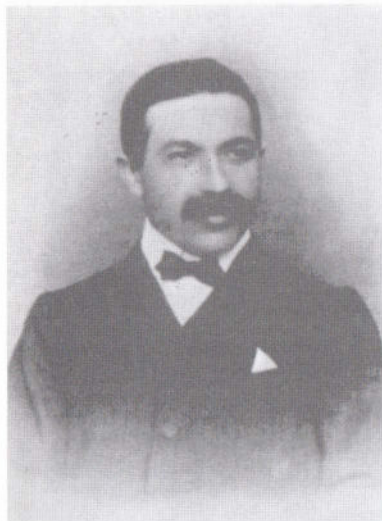
سردار جنگ.



مؤتمن الملک،
رئیس مجلسی که در کودتای ۲ دی ۱۲۹۰ نابود شد.



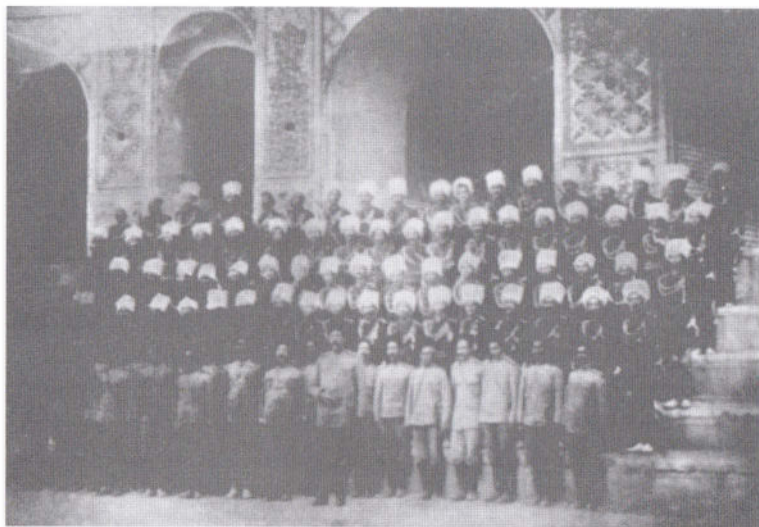
وحیدالملک از رهبران جناح دموکرات مجلس.
امریکایی‌ها از حمایت او نیز برخوردار بودند.



میرزا ائانس، نماینده آرامتهی تهران در مجلس.
همکیشان او شجاعانه برای حکومت مشروطه جنگیدند.



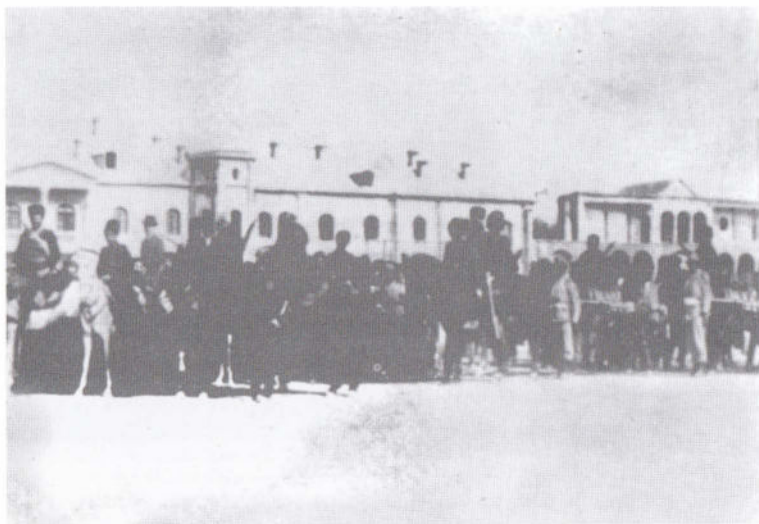
ارباب کیخسرو، نمایندهی زردشتیان در مجلس.
وی از حامیان مصمم مستشاران مالی امریکایی در ایران بود.



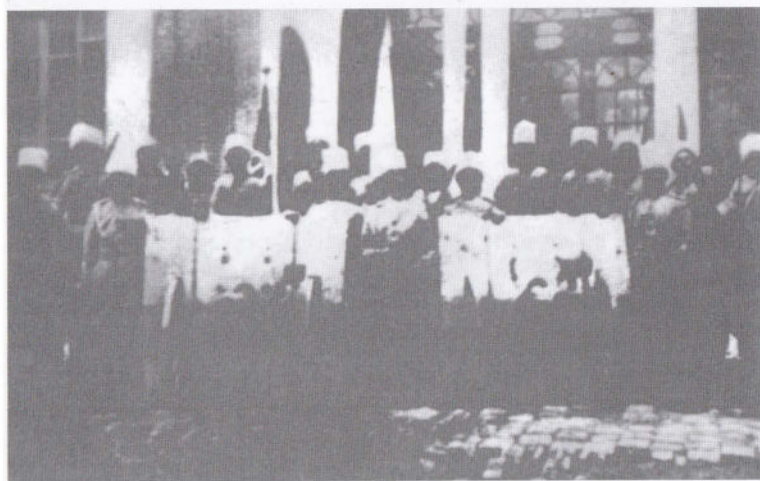
فوج امنیه قراسوران یا راهبانان ایرانی با فرماندهانشان.



یفرم‌خان و سردار بهادر در نبرد با شاهسون‌ها.



فوج توپخانه‌ی کوهستانی، عازم یک ماموریت.
ماژور هازه، معلم آلمانی توپخانه، در میانه‌ی تصویر سوار بر اسب است.



توپ‌های سریع ژاندارم‌های یفرم‌خان در تهران.



یفرم خان (با پالتویوست) و امیرمجاهد (تکیه داده به عصا) و مورگان شوستر.
در حال سان دیدن از نیروهای ملی رهسپار نبرد با قشون محمدعلی میرزا.



یفرم خان با محافظ شخصی و اسب محبوبش.



واحد توپخانه در حال خروج از تهران برای مقابله با دشمن.



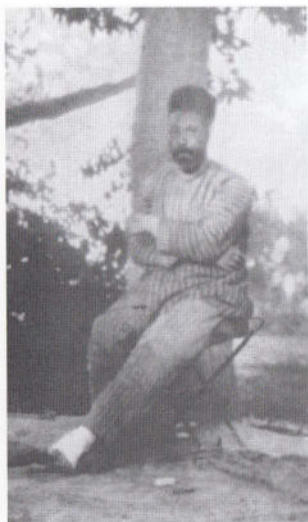
شکل و شمایل تفنگداران ایرانی و ارمنی.



مشروطه خواهانی که محمدعلی شاه در سال ۱۲۸۸ در باغ شاه به بند کشید.



سرهای خوانین ترکمن که از گاه انباشته و به تهران آورده شدند. این خان‌های ترکمن که ترس در دل ایرانیان انداخته و مورد نفرت آن‌ها بودند در جنگ با مشروطه خواهان به قتل رسیدند. عمده‌ی قشونی که محمدعلی میرزا، شاه سابق، برای بازپس‌گیری سلطنتش بسیج کرد، از میان آن‌ها بود.



ارشادالدوله، سپهسالار شاه اسبق،
دقایقی پیش از اجرای حکم اعدامش.



ارشادالدوله، افتاده بر زانو، منتظر شلیک دوم جوخه‌ی اعدام.
با این‌که بار اول ۲۰ نفر به او شلیک کردند فقط یک تیر به او خورد.
بعد الاغی آمد پشتش که مجبور شدند دورش کنند.



ارشادالدوله، سردار مشهور محمدعلی میرزا،
هنگام تیرباران در شهریور ۱۲۹۰.
بعد از آن‌که قشون ملی یفرم‌خان شکستاش
داد و دستگیرش کرد.



نخش ارشادالدوله بلافاصله بعد از تیرباران.



آقا و خانم شوستر با دو دختر کوچکشان.
پای اتومبیل در پارک اتابک به هنگام ترک ایران.



بارکردن وسایل خانوادگی شوستر برای خروج از تهران در ۲۰ دی ۱۲۹۰.

پیوست‌ها

قانون اساسی ایران^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

آن‌که مطابق فرمان معدلت‌بنیان همایونی مورخه‌ی ۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ [= ۵ اوت ۱۹۰۶/۱۴ مرداد ۱۲۸۵] از برای ترقی و سعادت ملک و ملت و تشیید مبانی دولت و اجرای قوانین شرع حضرت ختمی‌مرتبت صلی الله علیه و آله امر به تأسیس شورای ملی فرمودیم و نظر بدان اصل اصیل که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عموم علی قدر مراتبهم بحق و سهم‌اند، تشخیص و تعیین اعضای مجلس را به انتخاب ملت محول داشتیم. اینک که مجلس شورای ملی بر طبق نیت مقدسه‌ی ما افتتاح شده است، اصول و مواد «نظامنامه‌ی اساسی» که مشتمل به وظایف و تکالیف مجلس مزبور و حدود روابط آن نسبت به ادارات دولت است از قرار اصول ذیل مقرر می‌فرماییم:

در تشکیل مجلس

۱. اصل مجلس شورای ملی به موجب فرمان معدلت‌بنیان مورخه‌ی چهاردهم جمادی‌الآخر ۱۳۲۴ مؤسس و مقرر است.
۲. اصل مجلس شورای ملی غایبده‌ی قاطبه‌ی اهالی مملکت ایران است که در امور معاشی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.

۱. عیناً از مصاحب نقل شد. م.

- اصل ۳. مجلس شورای ملی مرکب است از اعضای که در طهران و ایالات انتخاب می‌شوند و محل انعقاد آن در طهران است.
- اصل ۴. عده‌ی انتخاب‌شوندگان به موجب انتخاب‌نامه‌ی علیحده از برای طهران و ایالات فعلاً ۱۶۲ نفر معین شده است و بر حسب ضرورت، عده‌ی مزبوره تزیاد تواند یافت الی ۲۰۰ نفر.
- اصل ۵. منتخبین از برای دو سال تمام انتخاب می‌شوند و ابتدای این مدت از روزی است که منتخبین ولایات تماماً در طهران حاضر خواهند شد. پس از انقضای مدت دو سال باید نمایندگان مجدداً انتخاب شوند و مردم مختارند هریک از منتخبین سابق را که بخواهند و از آن‌ها راضی باشند دوباره انتخاب کنند.
- اصل ۶. منتخبین طهران لدی‌الحمضور حق انعقاد مجلس را داشته، مشغول مباحثه و مذاکره می‌شوند. رأی ایشان در مدت غیبت منتخبین ولایات به اکثریت مناط اعتبار و اجراست.
- اصل ۷. در موقع شروع به مذاکرات باید اقلأ دو ثلث از اعضای مجلس حاضر باشند و هنگام تحصیل رأی سه ربع از اعضا باید حاضر بوده و اکثریت آرا وقتی حاصل می‌شود که بیش از نصف حضار مجلس رأی بدهند.
- اصل ۸. مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی بر طبق نظامنامه‌ی داخلی مجلس به تشخیص خود مجلس است و پس از تعطیل تابستان باید مجلس از چهاردهم میزان که مطابق جشن افتتاح اول مجلس است مفتوح و مشغول به کار شود.
- اصل ۹. مجلس شورای ملی در مواقع تعطیل فوق‌العاده متعقد تواند شد.
- اصل ۱۰. در موقع افتتاح، مجلس خطابه‌ای به حضور همایونی عرض کرده به جواب خطابه از طرف قرین‌الشرف ملوکانه سرافراز و مباحی می‌شود.
- اصل ۱۱. اعضای مجلس بدو آن که داخل مجلس می‌شوند باید به ترتیب ذیل قسم خورده و قسم‌نامه را امضا نمایند:

صورت قسم‌نامه

« ما اشخاصی که در ذیل امضا کرده‌ایم خداوند را به شهادت می‌طلبیم و به قرآن قسم یاد می‌کنیم مادام که حقوق مجلس و مجلسیان مطابق این نظامنامه محفوظ و بجزی است تکالیفی را که به ما رجوع شده است مهیا امکن با کمال راستی و درستی و جد و جهد انجام بدهیم و نسبت به اعلی‌حضرت شاهنشاه متبوع عادل مفخم خودمان صدیق و راستگو باشیم و به اساس سلطنت و حقوق ملت خیانت ننماییم و هیچ منظوری نداشته باشیم جز فواید و مصالح دولت و ملت ایران.»

اصل ۱۲. به هیچ عنوان و به هیچ دستاویز، کسی بدون اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی حق ندارد متعرض اعضای آن بشود. اگر احیاناً یکی از اعضا علناً مرتکب جنحه و جنایتی شود و در حین ارتکاب جنایت دستگیر گردد باز باید اجرای سیاست دربارہی او با استحضار مجلس باشد.

اصل ۱۳. مذاکرات مجلس شورای ملی از برای آن که نتیجهی آن‌ها به موقع اجرا گذارده تواند شد باید علنی باشد. روزنامه‌نویس و تماشاچی مطابق نظامنامهی داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند بدون این که حق نطق داشته باشند. تمام مذاکرات مجلس را روزنامه‌جات می‌توانند به طبع برسانند بدون تحریف و تغییر معنی، تا عامه‌ی ناس از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند. هر کس صلاح‌اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه‌ی عمومی بنگارد تا هیچ امری از امور در برده و بر هیچ کس مستور نماند. لهذا عموم روزنامه‌جات مادامی که مندرجات آن‌ها مخفی اصلی از اصول اساسیهی دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطالب مفیدهی عام‌المنفعه را، همچنان مذاکرات مجلس و صلاح‌اندیشی خلق را بر آن مذاکرات، به طبع رسانیده منتشر نمایند و اگر کسی در روزنامه‌جات و مطبوعات برخلاف آنچه ذکر شد و به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افترا یزند قانوناً مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.

اصل ۱۴. مجلس شورای ملی به موجب نظامنامه‌ی علیحده، موسوم به نظامنامه‌ی داخلی، امور شخصی خود را از قبیل انتخاب رییس و نواب رییس و منشیان و سایر اجزا و ترتیب مذاکرات و شعب و غیره منظم و مرتب خواهد کرد.

در وظایف مجلس و حدود و حقوق آن

اصل ۱۵. مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آرا در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحتی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده شود.

اصل ۱۶. کلیه‌ی قوانینی که برای تشدید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۱۷. لوائح لازمه را در ایجاد قانونی یا تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده، مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر می‌نماید که با تصویب مجلس سنا به صحتی همایونی رساننده به موقع اجرا گذارده شود.

- اصل ۱۸. تسویه امور مالی، جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیات‌ها و رد و قبول عوارض و فروعات، همچنان محیی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد به تصویب مجلس خواهند بود.
- اصل ۱۹. مجلس حق دارد برای اصلاح امور مالیاتی و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومت‌ها پس از تصویب مجلس سنا اجرای آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.
- اصل ۲۰. بودجه‌ی هر یک از وزارتخانه‌ها باید در نیمه‌ی آخر هر سال از برای سال دیگر تمام شده ۱۵ روز قبل از عید نوروز حاضر باشد.
- اصل ۲۱. هرگاه در قوانین اساسی وزارتخانه‌ها قانونی جدید یا تغییر و نسخ قوانین مقرر لازم شود با تصویب مجلس شورای ملی صورت خواهد گرفت، اعم از این‌که لزوم آن امور از مجلس عنوان یا از طرف وزرای مسئول اظهار شده باشد.
- اصل ۲۲. مواردی که قسمتی از عایدات یا دارایی دولت و مملکت منتقل یا فروخته می‌شود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت لزوم پیدا می‌کند به تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.
- اصل ۲۳. بدون تصویب مجلس شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی از هر قبیل و به هر عنوان از طرف دولت داده نخواهد شد.
- اصل ۲۴. بستن عهدنامه‌ها و مقاوله‌نامه‌ها، اعطای امتیازات (انحصار) تجارقی و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از این‌که طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آن‌ها صلاح دولت و ملت باشد.
- اصل ۲۵. استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود.
- اصل ۲۶. ساختن راه‌های آهن یا شوسه، خواه به خرج دولت خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است.
- اصل ۲۷. مجلس در هر جا نقضی در قوانین یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند به وزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد و وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد.
- اصل ۲۸. هرگاه وزیری برخلاف یکی از قوانین موضوعه که به صحتی همیونی رسیده‌اند به اشتباهکاری احکام کتبی یا شفاهی از پیشگاه مقدس ملوکانه صادر نماید و مستمسک مساهله و عدم مواظبت خود قرار دهد به حکم قانون مسئول ذات مقدس همیون خواهد بود.

اصل ۲۹. هر وزیری که در امری از امور، مطابق قوانینی که به صحتی همایونی رسیده است، از عهده‌ی جواب برنیاید و معلوم شود که نقض قانون و تخلف از حدود مقرر کرده است، مجلس عزل او را از پیشگاه همایونی مستدعی خواهد شد و بعد از وضوح خیانت در محکمه‌ی عدلیهٔ دیگر به خدمت دولتی منصوب نخواهد شد.

اصل ۳۰. مجلس شورای ملی حق دارد مستقیماً هر وقت لازم بداند عریضه‌ای به توسط هیئتی مرکب از رئیس و ۶ نفر از اعضا که طبقات شش‌گانه انتخاب کنند به عرض پیشگاه مقدس ملوکانه برساند. وقت شرفیابی را باید به توسط وزیر دربار از حضور مبارک استیذان نمود.

اصل ۳۱. وزرا حق دارند در اجلاسات شورای ملی حاضر شده و در جایی که برای آن‌ها مقرر است نشسته مذاکرات مجلس را بشنوند و اگر لازم دانستند از رئیس مجلس اجازه‌ی نطقی خواسته توضیحات لازمه را برای مذاکره و مذاقه‌ی امور بدهند.

در اظهار مطالب به مجلس شورای ملی

اصل ۳۲. هرکس از افراد ناس می‌تواند عرض حال یا ایرادات یا شکایات خود را کتباً به دفترخانه‌ی عریض مجلس عرضه بدارد. اگر مطلب راجع به خود مجلس باشد جواب کافی به او خواهد داد و چنانچه مطلب راجع به یکی از وزارتخانه‌هاست بدان وزارتخانه خواهد فرستاد که رسیدگی نمایند و جواب مکفی بدهند.

اصل ۳۳. قوانین جدیدی که محل حاجت باشد در وزارتخانه‌های مسئول انشا و تنقیح یافته به توسط وزرای مسئول یا از طرف صدراعظم به مجلس شورای ملی اظهار خواهد شد و پس از تصویب به صحتی همایونی موشح گشته به موقع اجرا گذاشته می‌شود.

اصل ۳۴. رئیس مجلس می‌تواند بر حسب لزوم شخصاً یا به خواهش ۱۰ نفر از اعضای مجلس، یا وزیری، اجلاسی محرمانه بدون حضور روزنامه‌نویس و تماشاچی یا انجمنی محرمانه مرکب از عده‌ی منتخبی از اعضای مجلس تشکیل بدهد که سایر اعضای مجلس حق حضور در آن را نداشته باشند لیکن نتیجه‌ی مذاکرات انجمن محرمانه وقتی مجری تواند شد که در مجلس محرمانه با حضور سه ربع از منتخبین مطرح مذاکره شده به اکثریت آرا قبول شود. اگر مطلب در مذاکرات انجمن محرمانه قبول نشد در مجلس عنوان نخواهد شد و مسکوت‌عنه خواهد ماند.

اصل ۳۵. اگر مجلس محرمانه به تقاضای رئیس مجلس بوده است حق دارد هر مقدار از مذاکرات را که صلاح بداند به اطلاع عموم برساند. لکن اگر مجلس محرمانه به تقاضای وزیری بوده است افشای مذاکرات موقوف به اجازه‌ی آن وزیر است.

اصل ۳۶. هر یک از وزرا می‌تواند مطلبی را که به مجلس اظهار کرده در هر درجه از مباحثه که باشد استرداد کند مگر این‌که اظهار ایشان به تقاضای مجلس بوده باشد. در این صورت استرداد مطلب موقوف به موافقت مجلس است.

اصل ۳۷. هرگاه لایحه‌ی وزیری در مجلس موقع قبول نیافت منضم به ملاحظات مجلس عودت داده می‌شود. وزیر مسئول پس از رد یا قبول ایرادات مجلس می‌تواند لایحه‌ی مزبوره را در ثانی به مجلس اظهار بدارد.

اصل ۳۸. اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریص یا تهدید در دادن رأی نماید. اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید به قسمی باشد که پروتانه‌نویس و تماشاچی هم بتوانند ادراک کنند یعنی باید آن اظهار به علامات ظاهری باشد از قبیل اوراق کبود و سفید و امثال آن.

عنوان مطالب از طرف مجلس

اصل ۳۹. هر وقت مطلبی از طرف یکی از اعضای مجلس عنوان شود فقط وقتی مطرح مذاکره خواهد شد که اقلاً ۱۵ نفر از اعضای مجلس آن مذاکره‌ی مطلب را تصویب نمایند. در این صورت آن عنوان کتباً به رئیس مجلس تقدیم می‌شود. رئیس مجلس حق دارد که آن لایحه را بدو در انجمن تحقیق مطرح مذاکره قرار بدهد.

اصل ۴۰. در موقع مذاکره و مذاقه‌ی لایحه‌ی مذکوره در اصل سی و نهم، چه در مجلس و چه در انجمن تحقیق، اگر لایحه‌ی مزبور راجع به یکی از وزرای مسئول باشد مجلس باید به وزیر مسئول اطلاع داده که اگر بشود شخصاً و الاً معاون او به مجلس حاضر شده مذاکرات در حضور وزیر یا معاون او بشود. سواد لایحه و منضمات آن را باید قبل از وقت از ۱۰ روز الی یک ماه به استثنای مطالب فوری از برای وزیر مسئول فرستاده باشند. همچنان روز مذاکره باید قبل از وقت معلوم باشد. پس از مذاقه‌ی مطلب با حضور وزیر مسئول، در صورت تصویب مجلس به اکثریت آراء، رسماً لایحه‌ی نگاشته به وزیر مسئول داده خواهد شد که اقدامات مقتضیه را معمول دارد.

اصل ۴۱. هرگاه وزیر مسئول، در مطلب معنون از طرف مجلس، به مصلحتی همراه نشده

باشد باید معاذیر خود را توجیه و مجلس را متقاعد کند.

اصل ۴۲. در هر امری که مجلس شورای ملی از وزیر مسئولی توضیح بخواهد آن وزیر ناگزیر از جواب است و این جواب نباید بدون عذر موجه و بیرون از اندازه‌ی اقتضا به عهده‌ی تأخیر بیفتد مگر مطالب محرمانه که مستور بودن آن در مدت معینی صلاح دولت و ملت باشد. ولی بعد از انقضای مدت معین وزیر مسئول مکلف است که همان مطلب را در مجلس ایراز نماید.

در شرایط تشکیل مجلس سنا

اصل ۴۳. مجلس دیگری به عنوان سنا مرکب از ۶۰ نفر اعضا تشکیل می‌یابد که اجلاسات آن بعد از تشکیل مقارن اجلاسات شورای ملی خواهد بود.

اصل ۴۴. نظامنامه‌های مجلس سنا باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

اصل ۴۵. اعضای این مجلس از اشخاص خبیر و بصیر و متدین محترم مملکت انتخاب می‌شوند. ۳۰ نفر از طرف قرین‌الشرف اعلی حضرت همایونی استقرار می‌یابند، ۱۵ نفر از اهالی طهران، ۱۵ نفر از اهالی ولایات؛ و ۳۰ نفر از طرف ملت، ۱۵ نفر به انتخاب اهالی طهران، ۱۵ نفر به انتخاب اهالی ولایات.

اصل ۴۶. پس از انعقاد سنا، تمام امور باید به تصویب هر دو مجلس باشد. اگر آن امور در سنا یا از طرف هیئت وزرا عنوان شده باشد باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده به اکثریت آرا قبول و بعد به تصویب مجلس شورای ملی برسند. ولی اموری که در مجلس شورای ملی عنوان می‌شود برعکس از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت، مگر امور مالیه که مخصوص به مجلس شورای ملی خواهد بود، و قرارداد مجلس در امور مذکوره به اطلاع مجلس سنا خواهد رسید که مجلس مزبور ملاحظات خود را به مجلس ملی اظهار نماید. ولیکن مجلس ملی مختار است ملاحظات مجلس سنا را بعد از مذاقه‌ی لازمه قبول یا رد نماید.

اصل ۴۷. مادام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور بعد از تصویب مجلس شورای ملی به صحه‌ی همایونی موشح و به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

اصل ۴۸. هرگاه مطلبی که از طرف وزیری پس از تنقیح و تصحیح در مجلس سنا به مجلس شورای ملی رجوع می‌شود قبول نیافت، در صورت اهمیت، مجلس ثالثی مرکب از اعضای مجلس سنا و مجلس شورای ملی به حکم انتخاب اعضای دو مجلس و بالسویه تشکیل یافته در ماده‌ی متنازع‌فیها رسیدگی می‌کند. نتیجه‌ی رأی این مجلس را در شورای ملی قرائت می‌کنند. اگر موافقت دست داد فیها، و الاً شرح مطلب را به عرض حضور ملوکانه می‌رسانند. هرگاه رأی مجلس

شورای ملی را تصدیق فرمودند بجز می‌شود و اگر تصدیق نفرمودند امر به تجدید مذاکره و مذاقه خواهند فرمود؛ و اگر باز اتفاق آرا حاصل نشد و مجلس سنا با اکثریت دو ثلث آرا انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمود و هیئت وزرا هم جداگانه انفصال مجلس شورای ملی را تصویب نمودند، فرمان همایونی به انفصال مجلس شورای ملی صادر می‌شود و اعلیٰ حضرت همایونی در همان فرمان حکم به تجدید انتخابات می‌فرمایند و مردم حق خواهند داشت منتخبین سابق را مجدداً انتخاب کنند.

اصل ۴۹. منتخبین جدید طهران باید به فاصله‌ی یک ماه و منتخبین ولایات به فاصله‌ی سه ماه حاضر شوند و چون منتخبین دارالخلافه حاضر شدند مجلس افتتاح و مشغول کار خواهد شد. لیکن در ماده‌ی متنازع‌فیه گفت‌وگو نمی‌کنند تا منتخبین ولایات برسند. هرگاه مجلس جدید پس از حضور تمام اعضا به اکثریت تام همان رأی سابق را امضا کرد ذات مقدس همایونی آن رأی مجلس شورای ملی را تصویب فرموده امر به اجرا می‌فرمایند.

اصل ۵۰. در هر دوره‌ی انتخابیه که عبارت از دو سال است یک نوبت امر به تجدید منتخبین پیش‌تر نخواهد شد.

اصل ۵۱. مقرر آن‌که سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشیید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهداری دستگاه معدلت و آسایش ملت برقرار و بجز می‌شود وظیفه‌ی سلطنت خود دانسته در عهده شناسند.

هوالله تعالی

این قوانین اساسی مجلس شورای ملی و مجلس سنا که حاوی پنجاه و یک اصل است صحیح است.

چهاردهم شهر ذی‌قعدةی ۱۳۲۴ [= ۳۰ دسامبر ۱۹۰۶/۸ دی ۱۲۹۵]

محل صحه‌ی همایونی

امضای ولیعهد و امضای مشیرالدوله

متمم قانون اساسی

بسم الله الرحمن الرحيم

اصولی که برای تکمیل قانون اساسیه‌ی مشروطیت دولت علیّه‌ی ایران بر قانون اساسی که در تاریخ چهاردهم شهر ذی‌قعدة‌الحرّام ۱۳۲۴ به صحه‌ی مرحوم مغفور شاهنشاه سعید

مظفرالدین شاه قاجار نورالله مضجعه موشح شده اضافه می‌شود از قرار ذیل است:

کلیات

۱. اصل ۱. مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه‌ی حقه‌ی جعفریه‌ی اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد.
۲. اصل ۲. مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه‌ی ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه‌ی آن مخالفتی با قواعد مقدسه‌ی اسلام و قوانین موضوعه‌ی حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده‌ی علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کم‌تر از ۵ نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه‌ی اسامی ۲۰ نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنایند. ۵ نفر از آن‌ها را یا بیش‌تر، به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه‌ی اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجة عصر عجل الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.
۳. اصل ۳. حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن تغییرپذیر نیست مگر به موجب قانون.
۴. اصل ۴. پایتخت ایران طهران است.
۵. اصل ۵. الوان رسمی بیرق ایران سبز و سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید است.
۶. اصل ۶. جان و مال اتباع خارجه‌ی مقیمین خاک ایران مأمون و محفوظ است مگر در مواردی که قوانین مملکتی استتنا می‌کند.
۷. اصل ۷. اساس مشروطیت جزئاً و کلاً تعطیل‌بردار نیست.

حقوق ملت ایران

۸. اصل ۸. اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی‌الحقوق خواهند بود.

- اصل ۹. افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد مگر به حکم و ترتیبی که قوانین مملکت معین می‌نماید.
- اصل ۱۰. غیر از مواقع ارتکاب جنحه و جنایات و تقصیرات عمده، هیچ‌کس را نمی‌توان فوراً دستگیر نمود مگر به حکم کتبی رییس محکمه‌ی عدلیه بر طبق قانون و در آن صورت نیز باید گناه مقصر فوراً یا منتهی در ظرف ۲۴ ساعت به او اعلام و اشعار شود.
- اصل ۱۱. هیچ‌کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که باید درباره‌ی او حکم کند منصرف کرده مجبوراً به محکمه‌ی دیگر رجوع دهند.
- اصل ۱۲. حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود مگر به موجب قانون.
- اصل ۱۳. منزل و خانه‌ی هرکس در حفظ و امان است. در هیچ مسکنی قهراً نمی‌توان داخل شد مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده.
- اصل ۱۴. هیچ‌یک از ایرانیان را نمی‌توان ننی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.
- اصل ۱۵. هیچ ملک‌ی را از تصرف صاحب ملک نمی‌توان بیرون کرد مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تأدیبه‌ی قیمت عادله است.
- اصل ۱۶. ضبط املاک و اموال مردم به‌عنوان مجازات و سیاست ممنوع است مگر به حکم قانون.
- اصل ۱۷. سلب تسلط مالکین و متصرفین از املاک و اموال متصرفه‌ی ایشان به هر عنوان که باشد ممنوع است مگر به حکم قانون.
- اصل ۱۸. تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است مگر آنچه شرعاً ممنوع باشد.
- اصل ۱۹. تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق قانون وزارت علوم و معارف مقرر شود و تمام مدارس و مکاتب باید در تحت ریاست عالیّه و مراقبت وزارت علوم و معارف باشد.
- اصل ۲۰. عامه‌ی مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و بمیزی در آن‌ها ممنوع است، ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آن‌ها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.
- اصل ۲۱. انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه‌ی دینی و دنیوی و محل به نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است، ولی مجتمعی با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می‌کند باید متابعت نمایند. اجتماعات در

- شوارع و میدان‌های عمومی هم باید تابع قوانین نظمیه باشند.
- اصل ۲۲. مراسلات پستی کلیتاً محفوظ و از ضبط و کشف مصون است مگر در مواردی که قانون استثنا می‌کند.
- اصل ۲۳. افشا یا توقیف مختابرات تلگرافی بدون اجازه‌ی صاحب تلگراف ممنوع است مگر در مواردی که قانون معین می‌کند.
- اصل ۲۴. اتباع خارجه می‌توانند قبول تبعیت ایران را بنمایند. قبول و بقای آن‌ها بر تبعیت و خلع آن‌ها از تبعیت به موجب قانون جداگانه است.
- اصل ۲۵. تعرض به مأمورین دیوانی در تقصیرات راجعه به مشاغل آن‌ها محتاج به تحصیل اجازه نیست مگر در حق وزرا که رعایت قوانین مخصوصه در این باب باید بشود.

قوانین مملکت

- اصل ۲۶. قوای مملکت ناشی از ملت است. طریقه‌ی استعمال آن قوا را قانون اساسی معین می‌نماید.
- اصل ۲۷. قوای مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود:
- اول، قوه‌ی مقننه که مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین؛ و این قوه ناشی می‌شود از اعلی‌حضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و سنا؛ و هر یک از این سه منشأ حق انشای قانون دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح به صحه‌ی همایونی. لکن وضع و تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکت از محتضات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین از وظایف مختصه‌ی مجلس شورای ملی است.
- دوم، قوه‌ی قضاییه و حکمیه که عبارت است از تمیز حقوق؛ و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیه در شرعیات و به محاکم عدلیه در عرفیات.
- سوم، قوه‌ی اجرائیه که مخصوص پادشاه است، یعنی قوانین و احکام به توسط وزرا و مأمورین دولت به نام نامی اعلی‌حضرت همایونی اجرا می‌شود به ترتیبی که قانون معین می‌کند.
- اصل ۲۸. قوای ثلاثه‌ی مزبوره همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود.
- اصل ۲۹. منافع مخصوصه‌ی هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه‌ی آن مرتب و تسویه می‌شود.

- اصل ۳۰. وکلای مجلس شورای ملی و مجلس سنا از طرف تمام ملت وکالت دارند نه فقط از طرف طبقات مردم یا ایالات و ولایات و بلوکاتی که آن‌ها را انتخاب نموده‌اند.
- اصل ۳۱. یک نفر نمی‌تواند در زمان واحد عضویت هر دو مجلس را دارا باشد.
- اصل ۳۲. چنانچه یکی از وکلا در ادارات دولتی موظفاً مستخدم بشود از عضویت مجلس منتفصل می‌شود و مجدداً عضویت او در مجلس موقوف به استعفاً از شغل دولتی و انتخاب از طرف ملت خواهد بود.
- اصل ۳۳. هر یک از مجلسین حق تحقیق و تفحص در هر امری از امور مملکتی دارند.
- اصل ۳۴. مذاکرات مجلس سنا در مدت انقصال مجلس شورای ملی بی‌نتیجه است.

حقوق سلطنت ایران

- اصل ۳۵. سلطنت ودیعه‌ای است که به موهبت الاهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده.
- اصل ۳۶. سلطنت مشروطه‌ی ایران در شخص اعلی‌حضرت شاهنشاهی السلطان محمدعلی‌شاه قاجار ادام‌الله سلطنته و اعقاب ایشان نسلأ بعد نسل برقرار خواهد بود.
- اصل ۳۷. ولایت عهد در صورت تعدد اولاد به پسر اکبر پادشاه که مادرش ایرانی‌الاصل و شاهزاده باشد می‌رسد و در صورتی که برای پادشاه اولاد ذکور نباشد اکبر خاندان با رعایت الاقرب فی الاقرب به رتبه‌ی ولایت عهد نایل می‌شود و هرگاه در صورت مفروضه‌ی فوق اولاد ذکوری برای پادشاه به وجود آید حقاً ولایت عهد به او خواهد رسید.
- اصل ۳۸. در موقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی می‌تواند شخصاً امور سلطنت را متصدی شود که سن او به ۱۸ سال بالغ باشد. چنانچه به این سن نرسیده باشد با تصویب هیئت مجتمعه‌ی مجلس شورای ملی و مجلس سنا نایب‌السلطنه‌ای برای او انتخاب خواهد شد تا ۱۸ سالگی را بالغ شود.
- اصل ۳۹. هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند مگر این‌که قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود و با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزرا به قرار ذیل قسم یاد نماید:
- «من خداوند قادر متعال را گواه گرفته‌ام به کلام‌الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم و قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در

- ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام افعال و افعال خداوند عز شأنه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه‌ی اولیای اسلام استمداد می‌کنم.»
- اصل ۴۰. همین‌طور، شخصی که به نیابت سلطنت منتخب می‌شود نمی‌تواند متصدی این امر شود مگر این‌که قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد.
- اصل ۴۱. در موقع رحلت پادشاه، مجلس شورای ملی و مجلس سنا لزوماً منعقد خواهد شد و انعقاد مجلسین زیاده از ۱۰ روز بعد از فوت پادشاه نباید به تعویق بیفتد.
- اصل ۴۲. هرگاه دوره‌ی وکالت وکلای هر دو یا یکی از مجلسین در زمان حیات پادشاه منقضی شده باشد و وکلای جدید در موقع رحلت پادشاه هنوز معین نشده باشند وکلای سابق حاضر و مجلسین منعقد می‌شود.
- اصل ۴۳. شخص پادشاه نمی‌تواند بدون تصویب و رضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا متصدی امور مملکت دیگری شود.
- اصل ۴۴. شخص پادشاه از مسئولیت مبرا است. وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.
- اصل ۴۵. کلیه‌ی قوانین و دستخط‌های پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می‌شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن فرمان و دستخط همان وزیر است.
- اصل ۴۶. عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است.
- اصل ۴۷. اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری یا مراعات قانون مختص شخص پادشاه است.
- اصل ۴۸. انتخاب مأمورین ریسه‌ی دوائر دولتی از داخله و خارجه با تصویب وزیر مسئول از حقوق پادشاه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نموده باشد، ولی تعیین سایر مأمورین راجع به پادشاه نیست مگر در مواردی که قانون تصریح می‌کند.
- اصل ۴۹. صدور فرامین و احکام برای اجرای قوانین از حقوق پادشاه است بدون این‌که هرگز اجرای آن قوانین را تعویق یا توقیف نماید.
- اصل ۵۰. فرمانفرمایی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است.
- اصل ۵۱. اعلان جنگ و عقد صلح با پادشاه است.
- اصل ۵۲. عهدنامه‌هایی که مطابق اصل بیست و چهارم قانون اساسی مورخه‌ی چهاردهم ذیقعدی ۱۳۲۴ استتار آن‌ها لازم باشد بعد از رفع محظور همین که منافع و امنیت مملکتی اقتضا نمود با توضیحات لازمه باید از طرف پادشاه به مجلس

شورای ملی و سنا اظهار شود.

- اصل ۵۳. فصول مخفی هیج عهدنامه‌ای مبطل فصول آشکار آن عهدنامه نخواهد بود.
- اصل ۵۴. پادشاه می‌تواند مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به طور فوق‌العاده امر به انقضاء فرماید.
- اصل ۵۵. ضرب سکه با موافقت قانون به نام پادشاه است.
- اصل ۵۶. مخارج و مصارف دستگاه سلطنتی باید قانوناً معین باشد.
- اصل ۵۷. اختیارات و اقتدارات سلطنتی فقط همان است که در قوانین مشروطیت حاضره تصریح شده.

راجع به وزرا

- اصل ۵۸. هیچ‌کس نمی‌تواند به مقام وزارت برسد مگر آن‌که مسلمان و ایرانی‌الاصل و تبعه‌ی ایران باشد.
- اصل ۵۹. شاهزادگان طبقه‌ی اولی یعنی پسر و برادر و عموی پادشاه عصر نمی‌توانند به وزارت منتخب شوند.
- اصل ۶۰. وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند باید حاضر گردند و نسبت به اموری که محمول به آن‌هاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.
- اصل ۶۱. وزرا علاوه بر این‌که به تنهایی مسئول مشاغل مختصه‌ی وزارت خود هستند به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.
- اصل ۶۲. عده‌ی وزرا را بر حسب اقتضا قانون معین خواهد کرد.
- اصل ۶۳. لقب وزارت افتخاری به کلی موقوف است.
- اصل ۶۴. وزرا نمی‌توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.
- اصل ۶۵. مجلس شورای ملی یا سنا می‌توانند وزرا را در تحت مؤاخذه و محاکمه درآورند.
- اصل ۶۶. مسئولیت وزرا و سیاسی را که راجع به آن‌ها می‌شود قانون معین خواهد نمود.
- اصل ۶۷. در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیر اظهار نمایند آن هیئت یا آن وزیر از مقام وزارت منعزل می‌شود.
- اصل ۶۸. وزرا موظفاً نمی‌توانند خدمت دیگر غیر از شغل خودشان در عهده گیرند.
- اصل ۶۹. مجلس شورای ملی یا مجلس سنا تقصیر وزرا را در محضر دیوانخانه‌ی تمیز

عنوان خواهد نمود. دیوانخانه‌ی مزبوره، با حضور تمام اعضای مجلس محاکمات دایره‌ی خود، محاکمه خواهد کرد مگر وقتی که به موجب قانون اتهام و اقامه‌ی دعوا از دایره‌ی ادارات دولتی مرجوعه به شخص وزیر خارج و راجع به خود وزیر باشد.

تنبیه. مادامی که محکمی تمیز تشکیل نیافته است هیئتی مستنخب از اعضای مجلسین به عده‌ی متساوی نایب‌مناب محکمه‌ی تمیز خواهد شد.

اصل ۷۰. تعیین تقصیر و مجازات وارده بر وزرا در موقعی که مورد اتهام مجلس شورای ملی یا مجلس سنا شوند و یا در امور اداره‌ی خود دچار اتهامات شخصی مدعیان گردند منوط به قانون مخصوص خواهد بود.

اقتدارات محاکمات

اصل ۷۱. دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع‌الشرایط است.

اصل ۷۲. منازعات راجعه به حقوق سیاسیه مربوط به محاکم عدلیه است مگر در مواقعی که قانون استثنا نماید.

اصل ۷۳. تعیین محاکم عرفیه منوط به حکم قانون است و کسی نمی‌تواند به هیچ اسم و رسم محکمه برخلاف مقررات قانون تشکیل نماید.

اصل ۷۴. هیچ محکمه ممکن نیست منعقد گردد مگر به حکم قانون.

اصل ۷۵. در تمام مملکت فقط یک دیوانخانه‌ی تمیز برای امور عرفیه دایر خواهد بود آن هم در شهر پایتخت؛ و این دیوانخانه‌ی تمیز در هیچ محاکمه ابتدائاً رسیدگی نمی‌کند مگر در محاکماتی که راجع به وزرا باشد.

اصل ۷۶. انعقاد کلیه‌ی محاکمات علنی است مگر آن‌که علنی بودن آن محل نظم یا منافی عصمت باشد. در این صورت، لزوم اخفا را محکمه اعلان می‌نماید.

اصل ۷۷. در ماده‌ی تقصیرات سیاسیه و مطبوعات، چنانچه مجرمانه بودن محاکمه صلاح باشد باید به اتفاق آرای جمیع اعضای محکمه باشد.

اصل ۷۸. احکام صادره از محاکم باید مدلل و موجه و محتوی فصول قانونیه که بر طبق آن‌ها حکم صادر شده است بوده و علناً قرائت شود.

اصل ۷۹. در موارد تقصیرات سیاسیه و مطبوعات، هیئت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود.

اصل ۸۰. رؤسا و اعضای محاکم عدلیه به ترتیبی که قانون عدلیه معین می‌کند منتخب و به موجب فرمان همایونی منصوب می‌شوند.

اصل ۸۱. هیچ حاکم محکمه‌ی عدلیه را نمی‌توان از شغل خود موقتاً یا دائماً بدون محاکمه

- و ثبوت تقصیر تغییر داد مگر این که خودش استعفا نماید.
- اصل ۸۲. تبدیل مأموریت حاکم محکمه‌ی عدلیه ممکن نمی‌شود مگر به رضای خود او.
- اصل ۸۳. تعیین شخص مدعی عموم یا تصویب حاکم شرع در عهده‌ی پادشاه است.
- اصل ۸۴. مقرری اعضای محاکم عدلیه به موجب قانون معین خواهد شد.
- اصل ۸۵. رؤسای محاکم عدلیه نمی‌توانند قبول خدمات موظفه‌ی دولتی را بنمایند مگر این که آن خدمت را بجای آن بر عهده گیرند و مخالف قانون هم نباشد.
- اصل ۸۶. در هر کرسی ایالتی یک محکمه‌ی استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد به ترتیبی که در قوانین عدلیه مصرح است.
- اصل ۸۷. محاکم نظامی موافق قوانین مخصوصه در تمام مملکت تأسیس خواهد شد.
- اصل ۸۸. حکمیت منازعه در حدود ادارات و مشاغل دولتی به موجب قانون به محکمه‌ی تمیز راجع است.
- اصل ۸۹. دیوانخانه‌ی عدلیه و محکمه‌ها وقتی احکام و نظامنامه‌های عمومی و ایالتی و ولایتی و بلدی را مجری خواهند داشت که آن‌ها مطابق با قانون باشند.

در خصوص انجمن‌های ایالتی و ولایتی

- اصل ۹۰. در تمام ممالک محروسه انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب نظامنامه‌ی مخصوص مرتب می‌شود و قوانین اساسیه‌ی آن انجمن‌ها از این قرار است:
- اصل ۹۱. اعضای انجمن‌های ایالتی و ولایتی بلاواسطه از طرف اهالی انتخاب می‌شوند مطابق نظامنامه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی.
- اصل ۹۲. انجمن‌های ایالتی و ولایتی اختیار نظارت تامه در اصلاحات راجعه به منافع عامه دارند با رعایت حدود قوانین مقرر.
- اصل ۹۳. صورت خرج و دخل ایالات و ولایات از هر قبیل به توسط انجمن‌های ایالتی و ولایتی طبع و نشر می‌شود.

در خصوص مالیه

- اصل ۹۴. هیچ قسم مالیات برقرار نمی‌شود مگر به حکم قانون.
- اصل ۹۵. مواردی را که از دادن مالیات معاف خواهند شد قانون مشخص خواهد نمود.
- اصل ۹۶. میزان مالیات را همه‌ساله مجلس شورای ملی به اکثریت تصویب و معین خواهد نمود.
- اصل ۹۷. در مواد مالیاتی هیچ تفاوت و امتیازی فہماین افراد ملت گذارده نخواهد شد.
- اصل ۹۸. تخفیف و معافیت از مالیات منوط به قانون مخصوص است.
- اصل ۹۹. غیر از مواقعی که قانون صراحتاً مستثنی می‌دارد به هیچ عنوان از اهالی

- چیزی مطالبه نمی‌شود مگر به اسم مالیات مملکتی و ایالتی و ولایتی و بلدی.
- اصل ۱۰۰. هیچ مرسوم و انعامی به خزینہی دولت حواله نمی‌شود مگر به موجب قانون.
- اصل ۱۰۱. اعضای دیوان محاسبات را مجلس شورای ملی برای مدتی که به موجب قانون مقرر می‌شود تعیین خواهد نمود.
- اصل ۱۰۲. دیوان محاسبات مأمور به معاینه و تفکیک محاسبات اداره‌ی سالیه و تفریغ حساب کلیه‌ی محاسبات خزانه است و مخصوصاً مواظب است که هیچ‌یک از فقرات مخارج معینه در بودجه از میزان مقرر تجاوز ننموده تغییر و تبدیل نپذیرد و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد و همچنین معاینه و تفکیک محاسبه‌ی مختلفه‌ی کلیه‌ی ادارات دولتی را نموده اوراق سند خرج محاسبات را جمع‌آوری خواهد کرد و صورت کلیه‌ی محاسبات مملکتی را باید به انضمام ملاحظات خود تسلیم مجلس شورای ملی نماید.
- اصل ۱۰۳. ترتیب و تنظیم و اداره‌ی دیوان به موجب قانون است.

قشون

- اصل ۱۰۴. ترتیب گرفتن قشون را قانون معین می‌نماید. تکالیف و حقوق اهل نظام و ترقی در مناصب به موجب قانون است.
- اصل ۱۰۵. مخارج نظامی هر ساله از طرف مجلس شورای ملی تصویب می‌شود.
- اصل ۱۰۶. هیچ قشون نظامی خارجه به خدمت دولت قبول نمی‌شود و در نقطه‌ای از نقاط مملکت نمی‌تواند اقامت و یا عبور کند مگر به موجب قانون.
- اصل ۱۰۷. حقوق و مناصب و شئون اهل نظام سلب نمی‌شود مگر به موجب قانون.

سواد دستخط مبارک همایونی

بسمه تبارک و تعالی

متمم نظامنامه‌ی اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص همایون ما انشاءالله حافظ و ناظر کلیه‌ی آن خواهیم بود. اعقاب و اولاد ما هم انشاءالله مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود.

۲۹ شعبان قوی ثیل ۱۳۲۵ [= ۱۷ اکتبر ۱۹۰۷/۱۴ مهر ۱۲۸۶] در قصر سلطنتی طهران.

۱) لایحه‌ی مربوط به نظارت خزانه‌دار کل بر نحوه‌ی مصرف وام بانک شاهنشاهی که در ۳۰ مه ۱۹۱۱ به تصویب مجلس رسید.
 ۲) قانون ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱ برای سازماندهی نظام مالی دولت ایران.

لایحه‌ی قانونی تفتیش ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره استقراض
 ۳۰ مه ۱۹۱۱ (اول جمادی‌الثانی ۱۳۲۹)

ماده‌ی اول. تفتیش عالی و واقعی اعمال ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره استقراض که از بانک شاهنشاهی ایران موافق قانون پنجم ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ شده و تفتیش مخارجی که برای این کار مطابق مواد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ قانون ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ تخصیص شده در تحت نظارت خزانه‌دار کل به وزارت مالیه سپرده می‌شود.

ماده‌ی دوم. تا موقعی که تشکیلات جدیدی وزارت مالیه ایجاد شود تفتیش اعمال و مخارج فوق‌الذکر موقتاً به یک شعبه که مخصوصاً تشکیل می‌شود سپرده خواهد شد. شعبه‌ی مذکوره در تحت نظارت خزانه‌دار کل خواهد بود.

ماده‌ی سوم. در آخر هر ماه وزارت مالیه صورت اوضاع مالیه راجع به استقراض را در ضمن راپورت تقدیم دولت می‌نماید.

ماده‌ی چهارم. شعبه‌ای که در ماده‌ی دوم این لایحه ذکر شده قائم‌مقام کمیسیون خواهد بود که در قانون جمادی‌الاولی ۱۳۲۹ مندرج است.

گزارش کمیسیون قوانین مالی مجلس
۱۲ ژوئن ۱۹۱۱ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹)

کمیسیون قوانین مالیه روز شنبه ۱۲ و یکشنبه ۱۳ و دوشنبه ۱۴ جمادی الثانی منعقد گردیده در باب لایحه‌ی قانونی تشکیل ترتیبات مالیاتی مملکت ایران که به کمیسیون رجوع شده بود مذاکره به عمل آمد. در جلسه‌ی یکشنبه آقایان وزیر مالیه و وزیر عدلیه و معاون وزارت مالیه و در جلسه‌ی دوشنبه آقای معاون وزارت مالیه (مستر شوستر) خزانه‌دار کل حضور داشتند. لایحه مزبوره به ترتیب ذیل اصلاح شده به مجلس شورای ملی تقدیم می‌شود.

۱۵ جمادی الثانی ۱۳۲۹

ماده‌ی ۱. خزانه‌دار کل ممالک محروسه‌ی ایران مأمور نظارت مستقیم و واقعی تمام معاملات مالیاتی و پولی دولت ایران است و این معاملات شامل اخذ تمام عایدات از هر قبیل و تفتیش محاسبات تمام مخارج دولتی می‌باشد.

ماده‌ی ۲. خزانه‌دار مکلف است تشکیلات ذیل را در وزارت مالیه برقرار نماید:
یک) اداره‌ی کل دریافت مالیات و عوارض و عایدات دولتی از هر قبیل اعم از مالیات‌ها و عوارض موجوده یا مالیات‌هایی که در آتیه برقرار خواهد شد.
دو) اداره‌ی کل تفتیش و نظارت و محاسبات کلیه‌ی عایدات و مخارج مصوبه و نگهداری دفترهای راجعه به آن‌ها.

سه) اداره‌ی کل معاملات نقدی که کلیه‌ی معاملات دولت با بانک و اعیال راجعه به ضرب سکه و صرافی و استقراض و مرابحه و استهلاك و استحاله و امتیازات و قراردادهای مالیه اعم از این که قراردادهای مزبور عایداتی برای دولت تحصیل نموده یا متضمن تعهدات مالیه از طرف دولت باشد با رعایت قوانین مقرر راجعه به آن اداره خواهد بود.

ماده‌ی ۳. خزانه‌دار کل در هر یک از ادارات سه‌گانه‌ی مذکوره در ماده‌ی ۲ دوایر و تشکیلاتی را که برای جریان امور آن‌ها لازم بدانند دایر خواهد نمود.

ماده‌ی ۴. بعد از دایر نمودن تشکیلات مرکزی لدی‌الاقتضا خزانه‌دار کل تشکیلاتی را که برای اداره کردن مالیات در هر یک از ولایات لازم بدانند دایر خواهد نمود.

ماده‌ی ۵. خزانه‌دار کل مأمور نگهداری خزانه‌ی مملکت است و هیچ‌یک از مخارج دولتی بدون (در حوالجات مستقیم) و با تصدیق او (در حوالجات اعتباری) پرداخته نخواهد شد.

ماده‌ی ۶. خزانه‌دار کل نظامنامه‌هایی که برای اجرای اصلاحات مالیاتی مذکوره در موارد فوق لازم است تدارک نموده و نظامنامه‌های مذکور بعد از این که به امضای وزیر مالیه رسید و اعلان شد لازم‌الاجرا خواهد بود.

ماده ۷. برای تشکیل هیئت مخصوص تفتیش مبلغ شصت هزار تومان به خزانه‌دار کل اعتبار داده می‌شود. در صورتی که برای تشکیل هیئت مزبور مستخدمان جدید با کثرات لازم شود کثرات آن موافق معمول به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد.

ماده ۸. تهیه بودجه‌ی مملکتی که باید از طرف دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد شود یکی از تکالیف خزانه‌دار کل خواهد بود و تمام وزارتخانه‌ها و مستخدمان دولتی مکلف هستند اطلاعاتی را که مشارالیه لازم دارد بلا تأخیر تهیه و تسلیم نمایند.

ماده ۹. خزانه‌دار کل مکلف است هر نوع صرفه‌جویی که مقتضی باشد در مصارف و معاملات دولتی به عمل آورد و این یکی از تکالیف مهمه‌ی اوست.

ماده ۱۰. خزانه‌دار کل مکلف است هر سه ماه یک مرتبه راپورت مفصلی در خصوص وضع مالیاتی مملکت تهیه و به دولت پیشنهاد نماید.

ماده ۱۱. خزانه‌دار کل مطالعات لازمه را در اصلاح قوانین موجوده‌ی مالیه و ایجاد منابع جدیدی عایدات که مقتضی و صلاح و مناسب مملکت باشد می‌نماید که به توسط هیئت دولت به مجلس شورای ملی پیشنهاد می‌شود.

ماده ۱۲. اختیار اجزای اداراتی که به موجب مواد فوق در تحت ریاست خزانه‌دار کل دایر می‌شود با خود مشارالیه است.

امضا: معزالملک

رییس اقتضاری کمیسیون

لایحه‌ی قانونی فوق در جلسه‌ی مورخ ۱۳ ژوئن ۱۹۱۱ (۱۵ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹) با اکثریت ۶۱ رأی به تصویب مجلس رسید.^۱

۱. متن هر دو قانون از روزنامه‌ی رسمی کشور شاهنشاهی ایران، مشروح مذاکرات مجلس دوم، ج ۳ نقل شد. م.

نامه‌ی سرگشاده‌ی شوستر به تایمز لندن

تهران، ۲۱ اکتبر ۱۹۹۱

سر دبیر محترم

طبق گزارش ۱۸ اکتبر رویترز از لندن، تایمز در سرمقاله‌ای نوشته است اظهارات اخیر من درباره‌ی مخالفت روسیه با بازسازی مالی ایران و موافقت بریتانیا با موضع روس‌ها نامتصفانه و بی‌پایه است.

با این‌که من از این‌گونه مجادلات بیزارم، اهمیت موضوع، ایمان من به انصاف مردم بریتانیا و حق‌طلبی جریده‌ی شما، و نگرانی اندکی از بابت شهرت خود من باعث شد این نامه را برایتان ارسال و تقاضا کنم آن را به شکل مقتضی در معرض افکار عمومی قرار دهید. محتوای نامه شرح بعضی حقایق و حوادثی است که در پنج ماهه‌ی اخیر اقامتم در تهران یا خود شخصاً شاهد آن‌ها بوده‌ام یا از بیماری رسمی گزارش شده‌اند. آرای من نتیجه‌ی ملاحظه‌ی بی‌مداخله و بی‌غرضانه‌ی این حقایق است، که بسیاری از فعل و انفعالاتی که خود در آن‌ها شرکت داشته‌ام اما قابل اثبات مستند نیستند بر صدق آن‌ها گواهی می‌دهند. البته قضاوت را به وجدان آگاه خواننده وامی‌گذارم و به حکم او گردن می‌نهم. من در ۱۲ مه گذشته با سه دستیار امریکایی خود به این‌جا آمدم و هدفی جز کار سازنده برای دستگاه مالی ایران نداشتم.

در ۱۳ ژوئن مجلس ایران با تصویب لایحه‌ای که من خود تهیه کرده بودم اختیار تام و تمام امور مالی کشور را به خزانه‌دار کل واگذار کرد. لایحه در جلسه‌ای علنی پس از بحث مفصل به تصویب رسید و هدفش رفع بحران مالی اسفانگیز کشور بود. دولت و مجلس

کبابیش یکپارچه آن را تصویب کردند. انتظار می‌رفت که دولت‌های خارجی ذینفع نیز از آن استقبال کنند، ولی بدبختانه چنین نشد. به‌رغم فقدان مدارک مثبتی مستقیم، من به جرئت می‌توانم ادعا می‌کنم امارات ضمنی فراوان در دست است که نشان می‌دهد توافق آگاهانه‌ای بین چند سفارت خارجی به سرکردگی سفارت روسیه صورت گرفت تا مانع از اجرای این قانون شود و نظام عمومی ایجاد متمرکز در جمع و خرج و محاسبات مورد تجویز آن را خنثی کند. بهانه‌هایی که علیه این نظام اقامه شد، در بهترین حالت، سست و نامعقول بود و هدفی جز جلوگیری از تغییر اساسی نظام کهن مدیریت امور مالی کشور نداشت. سیل تهدید و تونق و مخالفت، که تا اهانت‌های مبتذل به شخص من و اقدامات خشونت‌آمیز برای ارباب دولت ایران تنزل یافت، راه به جایی نبرد اما موجب تأخیر و اختلال در شروع بعضی اصلاحات مالی شد. یکی از سفارت‌ها تهدید کرد که ادارات گمرک شمال را تصرف می‌کند و مأموران خود را به وصول عوارض می‌گارد.

ژوییه گذشته، دولت‌های روس و انگلیس، به‌ویژه اولی، با نقض ساده‌ی دوم قرارداد ۷ سپتامبر ۱۹۰۷ به محمدعلی، شاه اسبق ایران، اجازه دادند از روسیه بگریزد. به عبارت دیگر، روسیه ابدأ اقدامات مؤثری برای جلوگیری از تحركات سیاسی او علیه ایران انجام نداد. اگر گفته‌های پیش از مرگ سپهسالار فقید او ارشادالدوله را باور کنیم، شاه در معیت همراهانش با ریش مصنوعی و محموله‌ای نوب و تفنگ که روی آن‌ها «آب معدنی» نوشته بوده‌اند از خاک روسیه عبور کرده. با موکیش در بندری روسی سوار کشتی روسی خریستوفوروس شده و حول و حوش ۱۸ ژوییه در گمش‌تپه قدم به خاک ایران گذاشته است — تجاوز به معنای واقعی.

بر فرض که این فرار تصادفی بوده و مأموران روسی بازرسی گذرنامه‌ها همین یک بار مراقب نبوده‌اند، آیا روسیه نبایست از این بابت ابراز تأسف می‌کرد؟ ولی برعکس، این‌جا همه می‌دانند که نمایندگان رسمی دولت روسیه در ایران از شنیدن خبر ورود شاه اسبق علناً به وجد آمدند. در سطور بعد نشان خواهم داد که حتی در مکاتبات رسمی خود با مقامات دولت ایران پروایی از بروز این احساس نکردند.

۲۳ ژوییه دولت ایران در یادداشتی به همه‌ی سفارت‌های خارجی تصویب قانون حکومت نظامی را به آن‌ها اطلاع داد. غالب سفارت‌ها به طریق معمول پاسخ دادند و فقط خواستار توجه به بعضی مواد عهدنامه‌ی ترک‌انچای شدند، اما سفارت روسیه از ابتدا لحن متفاوت و غیردوستانه‌ای اختیار کرد و در جوابیه‌اش حقوقی برای خود قائل شد مثل حق دستگیری «هر تبعه‌ی روس غیرمجازی که در وقایع جاری کشور دخالت کرد». قصد مشخص از این ادعا که در این زمان مطرح شد فراهم آوردن بهانه‌ای برای سفارت و کنسولگری‌های روسیه در سرتاسر ایران بود تا هر مجاهد ایرانی را که مشهور به طرفداری از دولت مشروطه در برابر محمدعلی میرزا بود به صرف این اتهام که ممکن است تبعه‌ی

روس باشد دستگیر کنند. اگر این تهدید به دستگیری هر تبعه‌ی روسی «که در وقایع جاری کشور دخالت کرد» واقعاً اجرا می‌شد، چنان‌که خواهیم دید ایجاب می‌کرد که بسیاری از خود کنسول‌ها و کارمندان کنسولی روسیه نیز دستگیر شوند.

در رشت کنسول روسیه از این فراتر رفت و به دولت ایران اطلاع داد که هر فرد مظنون به داشتن تابعیت روسیه را دستگیر خواهد کرد تا سر فرصت از او بازجویی کند و نگاهی دارد تا مناقشه به پایان برسد.

۳۱ ژوئیه هنوز چیزی از ورود شاه اسبق به ایران نگذشته و هنوز عملاً اقدامی برای اشغال کشور صورت نداده، بریتانیا و روسیه در یادداشتی به دولت ایران مبادرت به شناسایی رسمی اعلان جنگ او کردند:

نظر به این‌که شاه معزول برخلاف توصیه‌های مکرر دولت‌های انگلستان و روسیه به اجتناب از هرگونه تحریک علیه دولت ایران اکنون به خاک ایران وارد شده است، دولت بریتانیا (نیز روسیه) اعلام می‌دارد که وی از این پس از حق دریافت مستمری تعیین‌شده در قرارداد محروم است. ولی از طرفی دولت بریتانیا (نیز روسیه) معتقد است حال که شاه مخلوع در ایران به سر می‌برد دولت بریتانیا (نیز روسیه) نمی‌تواند مداخله کند. بنابراین دولت بریتانیا (نیز روسیه) اعلام می‌دارد در مناقشه‌ی تأسفیاری که در ایران رخ داده است به هیچ‌وجه مداخله نخواهد کرد.

چه تسلای خاطری برای دولتی که به علت سهل‌انگاری یا بدتر از آن کسافی که رسماً تعهد داده بودند دقیقاً از همین اتفاق جلوگیری کنند در آستانه‌ی جنگ داخلی قرار گرفته است! ولی حتی این «بی‌طرفی» هم (هرچند خود این کلمه در یادداشت سفارت انگلیس نیامده) کاش رعایت می‌شد. توجه خواننده را جلب می‌کنم به نظر مشورتی‌ای که دولت روسیه از طریق سفیرش در وین - به استناد گفته‌های پیش از مرگ ارشدالدوله - به شاه سابق داده است. نقل قول از گزارشگر تایمز در تهران است که فارسی می‌داند و چند ساعت پیش از مرگ ارشدالدوله این سخنان را از خود او شنیده است (رک: تایمز، ۱۱ اکتبر):

در وین با محمدعلی ملاقات کردم. بعد سفیر روسیه به دیدگان آمد و ما درخواست کمک کردیم. گفت روسیه از کمک معذور است. روسیه و انگلستان در مورد ایران قراردادی امضا کرده‌اند که نمی‌توانند آن را زیر پا بگذارند. تعهد کرده‌اند که در امور داخلی ایران دخالت نکنند. اضافه کرد «ولی راه باز است. اگر کاری برایتان نمی‌کنیم، جلوی کارتان را هم نمی‌گیریم. این‌که تا چه حد امکان موفقیت داشته باشید به خودتان بستگی دارد. اگر فکر می‌کنید می‌توانید سلطنت را از آن خود کنید یا پیش بگذارید. فقط بدانید که کمکی از ما ساخته

نیست و اگر شکست خوردید ما مسئول آن نخواهیم بود.» ما گفتیم «ولی یک کمک از دست شما ساخته است. مبلغی به ما قرض بدهید.» جواب داد «محال است.» و با این که خیلی خواهش کردیم و یک بار دیگر هم او را دیدیم زیر بار نرفت. فقط راهنمایی کرد که اگر محمدعلی رسید جواهراتی را که در گرو بانک روسیه در تهران است داشته باشد با آن می توان پولی فراهم کرد. ولی محمدعلی رسید نداشت و راه به جایی نبردیم.

شاید منظور از «توصیه های مکرر دولت های انگلستان و روسیه به اجتناب از هرگونه تحریک علیه دولت ایران» همین باشد و شاید چیز دیگری. شاید سفیر روسیه هم (که خودش این ملاقات را تکذیب نکرده) توصیه ای به دولتش در مورد برنامه ی سفر خلیل از طریق خاک روسیه و درباره ی نقشه ی او نکرده باشد. ولی احتمالاً افراد بی غرض هنوز طور دیگری فکر می کنند.

حال ببینیم مقامات روس در ایران آیا «بی طرفی» در مناقشه ای داخلی را که بدین سان ایجاد شد مراعات کردند؟

۲۰ ژوئیه جانشین کنسول روس در اصفهان، پیرو درکی که خود از بی طرفی داشت و در تلاشی آشکار برای جلوگیری از ابراز احساسات عمومی طرفداران دولت مشروطه، به نمایندگی وزارت خارجه ی ایران در آن شهر نوشت:

براساس اطلاعات واصله به این کنسولگری، حکومت اصفهان در صدد تشکیل جلسه ای با حضور روحانیان و اعیان و اشراف و تجار به منظور تنظیم متن تلگرافی برای ارسال به نمایندگی های دول خارجی است به این مضمون که مردم محمدعلی را نمی خواهند و به ورود او در خاک ایران معترض اند. این جانب پیشاپیش از شما می خواهم به افراد ذریبط گوشزد کنید که چون این قضیه به ایران و ایرانیان مربوط است (خنده دار نیست؟) ایجاد مزاحمت (همین طور!) برای سفارت امپراتوری و کنسولگری های روسیه حاصلی نخواهد داشت.

همین شخص دوباره نوشت:

نباید بیخود در مورد محمدعلی شاه (واقعاً که!) به سفارت امپراتوری و کنسولگری های روسیه زحمت بدهید. پیشگیری و جلوگیری از این گونه وقایع وظیفه ی نمایندگان وزارت خارجه و دولت ایران است و باید به وظیفه ی خود عمل کنند.

نیازی به توضیح بیش تر نمی بینم.

رشیدالملک، تبعه‌ی ایرانی، حاکم سابق اردبیل، که فرماندهی قشون دولتی را داشت، خائنانه از برابر فوج کوچکی از شاهسون‌ها که همیشه طرف شاه را گرفته بودند گریخته بود. او را در تبریز به اتهام خیانت دستگیر کردند. ۲۷ ژوئیه سرکنسول روسیه در تبریز از نایب‌الحکومه خواست آزادش کنند و جواب شنید که رشیدالملک به فرمان دولت مرکزی در حبس است. سرکنسول خود رأساً دست‌به‌کار شد و ۳۰۰ سرباز سرتاپا مسلح روس را به دارالحکومه فرستاد، که پس از ضرب و شتم نگهبانان ایرانی و فحاشی به نایب‌الحکومه رشیدالملک را آزاد کردند و با خود بردند. اندکی بعد او به نیروهای شورشی شجاع‌الدوله ملحق شد که برای تصرف تبریز نقشه می‌کشیدند.

دولت ایران رسماً اعتراض کرد و سفارت روسیه رسماً پاسخ داد که از سرکنسولش در تبریز خواسته بوده است برای جلوگیری از مجازاتی که انتظار رشیدالملک را می‌کشید «اقدامات لازم» را صورت بدهد. دیدیم که سرکنسول چه اقداماتی را لازم دید — کارهایی که اگر پای دو قدرت هم‌تراز در میان بود به جنگ ختم می‌شد.

تنها توجیهی که سفارت روسیه برای این اقدام وقیحانه‌ی خود آورد این بود که «نمایندگان دولت روسیه به رشیدالملک پناه داده بوده‌اند». اما واقعیت این است که حتی یک کلمه در این مورد بر زبان نیامده بود، هرچند اگر هم آمده بود از قبح عمل غنی‌کاست. اکنون که با تأمل بیش‌تری به بررسی استاد می‌پردازم به مورد صریح‌تر و وقیحانه‌تری از تجاوز به حاکمیت ملی ایرانیان برمی‌خورم.

درست زمانی که شجاع‌الدوله در آستانه‌ی حمله به تبریز و ساخلوی شهر آماده‌ی دفاع از شهر بود، حکومت محلی از سرکنسول روسیه یادداشتی دریافت کرد به این مضمون که هیچ اقدام دفاعی‌ای نباید صورت بگیرد و تحت هیچ شرایطی نباید شهر درگیر جنگ شود. این در حالی بود که فرماندهی جلوداران شجاع‌الدوله را یک تبعه‌ی روس بر عهده داشت.

شجاع‌نظام را هم، به اتهام خیانت، حاکم مرنند گرفته بود. روس‌ها او را آزاد کردند. شجاع‌نظام مرنند را گرفت و حاکم را دستگیر کرد. مقامات روس با این ادعا که او مستخدم شرکت راه روسی جلفا-تبریز است هنوز دست از حمایت او برنداشته‌اند.

چون مردم تبریز تلفات سنگینی به قشون شورشی شجاع‌الدوله وارد کرده بودند، فرمانده اردوی روسیه در آن شهر دسته‌ای قزاق را به میدان نبرد فرستاد و به این بهانه که رییس کاروانسرای به ضرب گلوله از ناحیه‌ی پیشانی اندک جراحاتی برداشته (درحالی‌که او خود با پای خود به صحنه‌ی شبیخونی نزدیک شده بود) هفت ژاندارم ایرانی را دستگیر کرد و به زندان ساخلوی روس‌ها برد.

هنگامی که مجمل‌السلطان، یاغی دیگر، قصد ورود به اردبیل را داشت اهالی شهر خود را آماده‌ی ایستادگی کردند. نایب‌کنسول روسیه در شهر عاملش، اسماعیل‌بیک، را

به نزد نایب‌الحکومه و رئیس نظمیہ فرستاد تا این پیغام دروغ را به آنها برسانند: محمدعلی‌شاه با ۱۲۰،۰۰۰ نفر قشون به فاصلہی یک متری تهران رسیدہ و عفو عمومی اعلام کردہ: حکومت تهران را به والا حضرت سپہدار سپردہ و او ہم پذیرفتہ: پس این کہ نظمیہی اردبیل صحبت از محمدعلی‌شاه را قدغن کردہ اشتباه است و «من این چیزها را محرمانہ و محض اطلاع شما می‌گویم و کنسولگری دستور گرفته کہ مراقب امنیت شہر باشد.» همین مطالب را در شہر ہم جار زدند و از مردم خواستند کہ ہمہ‌جا را بہ مناسبت پیروزی محمدعلی‌شاه چراغانی کنند و آمادہی استقبال از حاکم فرستادہی او شوند. اندکی بعد مجلل‌السلطان با حمایت قزاق‌های روس پیروزمندانہ وارد اردبیل شد و وحشیگری‌های معمول را ہم در این شہر مرتکب شد.

مجلل‌السلطان بعد از توفی در شہر بہ شجاع‌الدولہ پیوست و حکومت شہر را بہ قوام‌السلطان سپرد. از آن‌جا کہ ایل خامس لو طوق بندگی محمدعلی‌شاه را نپذیرفتہ بود، نایب‌کنسول روسیہ فوج قزاق را روانہی گوشمالی‌اش کرد.

یک کشتی روس مدتی در بندر انزلی لنگر انداختہ بود و فرماندہش با یک نمایندہی کنسولی روسیہ ہمہی شناورهای تجاری را کہ وارد بندرگاہ می‌شدند بازرسی می‌کردند و مسافران را می‌گشتند و عده‌ای را می‌گرفتند و بہ روسیہ برمی‌گرداندند.

ہنگامی کہ قشون محمدعلی شکست خورد و پراکندہ شد، بسیاری از سرانش از کنسولگری روسیہ در استرآباد درخواست پناہندگی کردند. کنسول قبولشان کرد و از تحویل آن‌ها بہ دولت ایران برای مجازات اکیداً سر باز زد.

کمیسیونر روس گناہاد-قاپوس برای ہمہنگی با محمدعلی بہ گمش تپہ رفت. سپس بہ پشت میزش برگشت و از همان‌جا با تہدید کوشید ترکمن‌ها را بہ ہمراہی با شاه سابق وادارد. وی اکنون بہ استرآباد آمدہ و عملاً حکومت شہر را در دست گرفته، درحالی کہ قشون محمدعلی بیرون شہر است.

در بندر جز (گژ)، عامل کنسولگری روسیہ با دستہ‌ای قزاق روش مرزبان ایرانی را گرفتند و کت بستہ بہ استرآباد فرستادند و با نہایت بی‌رحمی با او رفتار کردند.

در رشت، مشتی تبعہی روس کہ پسر یک کارمند کنسولگری روسیہ در آن شہر مسلحشان کردہ و خود سردمدارشان شدہ بود یک ایرانی را گرفتند و تا دم مرگ کتک زدند. بعد ہم اعلام کردند کہ هرکس بہ کمک فلان صاحب‌منصب ایرانی بیاید خونش پای خودش است.

باز در رشت یک کارمند کنسولگری روسیہ عده‌ی زیادی از اتباع روسیہ را در خانہ‌اش جمع کرد و برایشان از عدم امنیت شہر داد سخن داد. اما چون جواب مورد نظرش را نگرفت و نقشہ‌اش فاش شد، سربازان فراری روس را فرستاد کہ شہر را بہ آشوب بکشند تا قشون روسیہ بہ بہانہی سرکوب بلوا وارد عمل شود.

بعد از فرار محمدعلی از سوادکوه، افسر روسی به اردوی او در بارفروش رفت و پس از توقیف شش ساعته با ۶,۰۰۰ تومان اسکناس راهی ساری شد.

۲۳ ژوئیه که دولت تهران مجدالدوله، مرئوس معروف، را گرفت، وزیر مختار انگلیس آنجا به تکاپو افتاد. مجدالدوله آزاد شد و بی‌درنگ به سفارت روسیه پناه برد. تصویری که در اذهان ملت‌هپ مردم نقش بست این بود که روس و انگلیس هر دو طرفدار محمدعلی و مرتجعان‌اند و عرصه بر دولت مشروطه تنگ‌تر شد.

حول و حوش ۲۱ ژوئیه نماینده‌ی کنسولی روسیه در انزلی چند نفر را به جرم فرار از سرپازی دستگیر کرد، اما همزمان در رشت کنسول روسیه عده‌ای قزاق را به مقر نظمی فرستاد و یک ایرانی را با این ادعا که چراغچی قزاقخانه است آزاد کرد.

دولت‌های روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ خود که مدام آن را به رخ ایرانی‌ها می‌کشند استقلال و حاکمیت ملی ایرانیان را به رسمیت شناخته‌اند — گرچه معلوم نیست اصلاً چه نیازی به این اعلان بوده است. ولی روسیه، با استفاده از این سند، نبوغ‌آس‌ترین و حیثیت‌انگیزترین نظریه‌ای را که تاکنون در زمینه‌ی روابط بین‌الملل مطرح شده است تحت عنوان «حق حمایت» پیش کشیده و هنوز به آن متوسل می‌شود. سفارت و کنسولگری‌های روسیه در ایران نه‌تنها خود را در مورد همه‌ی اتباع «قانونی یا غیرقانونی» روسیه در این کشور اختیاردار مطلق می‌دانند بلکه علاقه‌ی خاصی هم به قشری از مردم، بیش‌تر واپس‌گرا و وطن‌فروش، پیدا کرده‌اند که هرچند ایرانی‌اند، روس‌ها به دولت ایران اجازه‌ی کوچک‌ترین اقدامی را علیه آن‌ها نمی‌دهند، مگر این‌که بیه عواقب خشم و کینه‌ی دولت روسیه را به تنش ببالد. این «حق حمایت» به آن اشخاص کمک می‌کند که حتی مالیات خود را به دولت نپردازند و چون غالب آن‌ها به روش‌های معلومی در حکومت سابق به ثروت‌های کلان رسیده‌اند خودداری آن‌ها از پرداخت مالیات برای دولت زیان مالی بسیار دارد. اما بدتر از آن این است که دیگر کسی خط دولت را نمی‌خواند و دیگران هم از پرداخت مالیات طفره می‌روند. در موارد بسیاری مقامات روس حتی به خود زحمت نمی‌دهند که فرد تحت حمایت خود را غیرایرانی قلمداد کنند؛ اما گاه با مستمسک‌های عجیب و غریبی که شاخ روی سر انسان سبز می‌کند مدعی می‌شوند که او تابعیت روس دارد. برای مثال از سفارت روسیه بپرسید چرا شاهزاده بانو عظم‌ا در اصفهان نباید هزاران تومان مالیات چند سال گذشته‌اش را به دولت بپردازد و از پاسخی که می‌شنوید خنده‌تان می‌گیرد. یا همین‌طور کامران میرزا عموی شاه اسبق. یا وقتی مدیر مالیات تهران اسب شاهزاده عزالدوله را در عوض مالیاتی که نپرداخته بود مصادره کرد برای چه سفارت روسیه خود را وسط انداخت؟ همه‌ی این تخلف‌ها به‌رغم این نکته‌ی پیش‌یافتاده صورت می‌گیرد که حتی اتباع بیگانه در ایران از پرداخت مالیات‌های محلی معاف نیستند، با این‌که درباره‌ی معنی ماده‌ی چهارم

معاهده‌ی گمرکی ایران و روسیه ادعاهای واقعاً مسخره‌ای می‌شستیم.

قانون تابعیت ایران ابتدای بر رضایت پادشاه دارد که از مجاری معینی به طور رسمی اعلام می‌شود. ولی گاهی ادعاهایی از این قبیل به گوشان می‌خورد که فلان تبعه‌ی ایرانی چون یک بار در کنسولگری روسیه بست نشسته است تبعه‌ی روس محسوب می‌شود؛ یا این‌که به حکم امپراتور روسیه (که البته حکم را هم نشان نمی‌دهند) به تابعیت روسیه درآمده است. قوانین و مقررات تابعیت معمولاً در مذاکرات و توافقات دوستانه بین دولت‌ها در زمان صلح وضع می‌شوند و نباید دستاویزی برای سوءاستفاده‌ی قدرت قوی‌تر گردند. غوغه‌ی روشن‌تری از خصومت آشکار روس‌ها با دولت ایران اقدامات اخیر سرکنسول روسیه در تهران، پوختانوف، است که من از نزدیک شاهد همه‌ی جزئیات آن بوده‌ام. این وقایع هنوز از یاد مردم نرفته‌اند، ولی آیا دستگیری و ضرب و شتم چند ژاندارم خزانه‌داری به وسیله‌ی فوج قزاق برتری به سرکردگی دو افسر روس با اوینفورم کامل و سپس حبس ژاندارم‌های ایرانی در کنسولگری روسیه بهترین گواه موضع واقعی روس‌ها نیست؟ چون به خاطر آوریم که این اقدامات با وجود قرارداد ۱۹۰۷ که هر دو دولت روس و انگلیس در آن خود را به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران متعهد کرده‌اند انجام می‌گیرد، درحالی‌که روسیه وقعی به اعتراض ایران در مورد این وقایع نمی‌گذارد و انگلیس هم که طرف دیگر قرارداد است فقط به نظاره می‌نشیند، ارزش واقعی قرارداد مزبور برای ایرانیان آشکار می‌گردد.

اعتراض دولت ایران و تقاضای برکناری سه افسر کنسولگری با این جواب مضحک سفارت روسیه روبه‌رو شد که در مازندران و رامین به سیادت روس‌ها اهانت شده است و بعضی یاغی‌های مسلحی که در میدان جنگ پرچم روسیه را بالا برده‌اند نباید مورد تعرض قرار می‌گرفته‌اند. گویا باید اجازه پیدا می‌کرده‌اند که به حملات خود به نیروهای دولتی ادامه دهند.

اگر سخن به درازا نمی‌کشید می‌توانستم بیش‌تر از این‌ها برشمارم از اقداماتی که روس‌ها برای جلوگیری از رهایی ایران از اسارت مالی روسیه انجام داده‌اند و ادعاهایی که دولت بریتانیا مطرح کرده است بر این مبنا که به موجب دستخط سال ۱۸۸۸ ناصرالدین‌شاه دولت ایران حق احداث راه‌آهن در جنوب ندارد و این حق برای بریتانیا محفوظ است.

مایلم به قضیه‌ی استوکس اشاره کنم، نه به علت اهمیت فوق‌العاده‌ی خود آن، که به خاطر طوق لعنتی که روس و انگلیس به گردن دولت ایران انداخته‌اند. ۲۲ ژوئیه وزیرمختار بریتانیا در تهران به من نوشت از طرف دولتش مأمور است به اطلاع من برساند که «ماژور استوکس پیش از قبول فرماندهی ژاندارمری (خزانه) باید از سمتش در ارتش هند استعفا کند.»

با این که در پیشنهاد کار من به مازور استوکس صحبتی از استعفا به میان نیامده بود، چون استخدام سه ساله‌ی او از نظر دولت ایران هم مانعی نداشت من طبعاً گمان می‌کردم با درخواست استعفای او — که بلافاصله تلگرافی آن را فرستاد — موافقت خواهد شد. ولی با کمال تعجب دیدم پاسخ دولت بریتانیا یادداشتی بود که در ۸ اوت برای وزارت خارجه‌ی ایران فرستاد به این مضمون که «دولت ایران نباید بر استخدام مازور استوکس اصرار ورزد مگر آن که در شمال ایران از او استفاده نشود. اگر دولت ایران پافشاری کند دولت بریتانیا حق روسیه (کذا) را در مبادرت به هر اقدامی که برای حفظ منافعش در شمال ایران ضروری تشخیص دهد به رسمیت خواهد شناخت.» یک اخطار جزئی به یک دوست!

باز در ۱۹ اوت طی یادداشت دیگری «تذکر روز ۸ ماه جاری» تکرار شد: «دولت ایران نباید بر استخدام مازور استوکس اصرار ورزد مگر آن که در شمال ایران از او استفاده نشود. اگر دولت ایران پافشاری کند دولت بریتانیا حق روسیه را در مبادرت به هر اقدامی که برای حفظ منافعش در شمال ایران ضروری تشخیص دهد (عین عبارت است) به رسمیت خواهد شناخت.»

جا دارد پرسیم این «منافع» نامعلوم در شمال ایران کدامند که این قدر روی آن‌ها تأکید می‌شود؟ قرارداد ۱۹۰۷ که آن‌ها را نشان نمی‌دهد؛ دولت ایران هم که اطلاعاتی از آن‌ها ندارد؛ همین‌طور دولت بریتانیا تا روز ۲۲ ژوئیه، وگرنه چه لزومی داشت که برای موافقت با کار جدید استوکس شرط استعفایش را از ارتش هند مطرح کند؟

محض تکمیل پرونده اضافه می‌کنم که سفارت روسیه در ۱۹ اوت یادداشتی به وزارت خارجه‌ی ایران فرستاد و متذکر شد که «دولت امپراتوری روسیه به عللی که برای دولت ایران توضیح داده است اقدام آن دولت به استخدام مازور استوکس برای تصدی مقام ریاست نیروی مسلحی موسوم به ژاندارمری به منظور جمع‌آوری مالیات‌ها را مغایر منافع خود می‌داند و من مأیومم که به آن اعتراض کنم. در صورت عدم ترتیب اثر، دولت امپراتوری این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که به هر عملی که برای حفظ منافع خود در شمال ایران ضروری تشخیص دهد مبادرت ورزد.»

من پس از اطلاع از یادداشت اولی که سفارت بریتانیا برای دولت ایران ارسال کرد به وزیر مختار بریتانیا در تهران نوشتم:

جسارتاً مایلم درباره‌ی موضوعی که برای کار من در ایران بسیار حائز اهمیت است نکاتی را خصوصاً با جناب عالی در میان بگذارم. امروز عصر که مطلع شدم دولت شما یادداشت اعتراض یا اخطاری در مورد پیشنهاد استخدام مازور استوکس برای ژاندارمری خزانه تسلیم وزیر خارجه‌ی ایران کرده است غرق حیرت شدم. حضرت عالی بی‌گمان از جریان امر تا امروز مستحضرید. به من

حق بدهید که با توجه به لحن نامه‌ی دولت شما که در ۲۲ ژوئیه‌ی گذشته به اطلاع من رساندید و در آن قید شده بود که ماژور استوکس بعد از استعفا از ارتش هند می‌تواند منصب پیشنهادی مرا بپذیرد، این تغییر موضع ناگهانی آن‌ها را در یادداشت امروز درک نکنم.

... آیا دولت شما می‌داند با این مشارکتش با قدرتی دیگر در جلوگیری از اعمال اصولی‌ترین حقوق حاکمیتی که هر دو دولت خارجی بارها خود را به رعایت آن ملزم ساخته‌اند مرا در چه موقعیتی در برابر ملت و دولت ایران قرار می‌دهد؟

احساسات شخصی من به کنار، توفیق یا شکست من در وظیفه‌ام هم برای ایرانیان اهمیت دارد که امور مالی کشورشان را به دست من سپرده‌اند و هم برای هموطنان خودم که علاقه‌ای طبیعی به اجرای آبرومندانه‌ی این وظیفه دارند. پیش از پذیرش این کار به من تفهیم شد که هیچ‌یک از دو قدرت بزرگ ذینفع در ایران مخالفتی با آن ندارند و بدون شک این گفته فقط ادعایی توخالی نبود.

مطمئنم کسی بهتر از خود شما نمی‌داند که گزینش ماژور استوکس با هیچ‌انگیزی سیاسی صورت نگرفته و هیچ انسان فهیمی مرا به دلالتی سیاسی در این مورد متهم نخواهد کرد — مگر این‌که بخواهم خود را مضحکه‌ی خاص و عام کنم و خط بطلانی روی همدی کار خود بکشم.

پس باید چه نتیجه‌ای بگیرم وقتی می‌بینم همین نخستین اقدام حیاتی که برای حاکم‌کردن نظم بر هرج و مرج در پیش می‌گیرم با ممانعت و مخالفت لجوجانه‌ی همان دو دولتی روبه‌رو می‌شود که به کرات از علاقه‌مندی صمیمانه‌ی خود به پیشرفت و بهروزی ملت شوریده‌بختی که من قصد خدمت به او را کرده‌ام سخن گفته‌اند؟

آیا وزارت خارجه‌ی شما می‌داند که با اتخاذ موضع اخیرش لاجرم این تصور را در اذهان مردم ایران به وجود می‌آورد که با اجرای موفقیت‌آمیز کار من مخالف است و مرا نیز وامی‌دارد نتیجه بگیرم که در چنین موضوع مهمی نمی‌توانم از دولت شما دوستانه انتظار مساعدت معنوی داشته باشم؟

اگر ایران کشوری به‌قاعدہ بود و نسبتاً به‌وفور افراد آموزش‌دیده و توانمند و باتجربه داشت نتیجه‌ی مخالفت دولت شما (اما نه اصل آن) چندان ناگوار به نظر نمی‌رسید، ولی این‌جا — چنان‌که خود می‌دانید — انسان‌های شایسته انگشت‌شمارند و موضع شما کم از توی عملی تلاش‌های من و حذف امکان توفیقم نیست.

امیدوارم جناب عالی بتوانید قضیه را از این زاویه در معرض توجه دولت خود قرار دهید، جدای از این که — بی پرده بگویم — اقدام شما به گمان من مداخله‌ی کاملاً بی‌موردی در امور روزمره و داخلی تشکیلات مالی‌ای است که من در صدد ایجاد آنم.

این موضوع برای شخص من چنان اهمیتی دارد که ناگزیرم می‌سازد اطلاع‌رسانی به هموطنانم در این مورد را دست‌کم با نامه‌ای سرگشاده درباره‌ی آنچه از بدو ورودم به تهران بر من گذشته است در دستور کار خود قرار دهم. ناگفته پیداست که این راه را با کمال تأسف برمی‌گزینم، ولی در روابط بین دولت‌ها و انسان‌ها نیز قرار بر رعایت انصاف است. شک ندارم که کارنامه‌ی من در این زمینه روشن است و تاب واریسی موشکافانه را می‌آورد.

مرور قضیه نشان می‌دهد که قرارداد ۱۹۰۷ اگر نیرنگ و مضحکه‌ای نباشد به صرف مفاد خود آن هیچ ارتباطی با استخدام مازور استوکس به معاونت مالی خزانه‌دار کل پیدا نمی‌کند.

نخست به علت این که در مقدمه‌ی آن، به استناد نسخه‌ای که در جهان منتشر شده است، دولت‌های روس و انگلیس متقابلاً تعهد می‌کنند که به استقلال و تمامیت ارضی ایران احترام بگذارند و صادقانه در حفظ نظم و توسعه‌ی صلح‌آمیز آن در سراسر ایران بکوشند. اما یکی از ارکان حاکمیت ملی حق اداره‌ی امور داخلی دست‌کم در محدوده‌ی قوانین بین‌المللی است و یقیناً استخدام مقامات دولتی به صلاح‌دید خود دولت از این محدوده خارج نیست.

دوم، مضمون صریح قرارداد این است که هیچ‌یک از دو دولت امضاکننده‌ی آن نباید در صدد تحصیل هیچ امتیاز سیاسی یا تجاری — از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانک، تلگراف، جاده، حمل‌ونقل، بیمه و غیره — برای خود، یا برای کمک به اتباع خود، در به اصطلاح «حوزه‌ی نفوذ» دولت دیگر برآید.

ولی ماجرای استوکس چه ربطی به «امتیاز» دارد؟ مازور استوکس نه بانک است، نه راه‌آهن، نه هیچ امتیاز سیاسی یا اقتصادی از هر نوعی؛ و پیشنهاد کاری به او برای دولت ایران هر قدر که به مغزمان فشار آوریم قابل تفسیر به تحصیل امتیاز برای بریتانیا یا اتباع بریتانیا نیست.

مغلطه‌ی دوم در موضع دو قدرت این است که وزارت خارجه‌ی بریتانیا خود هرگز به فکر این نیفتاده بود که استخدام مازور استوکس را نقض — به قول خودش — «روح قرارداد» قلمداد کند تا این که روسیه این کار را کرد. دلیل آن را پیش از این گفتم.

دولت ایران بدون این که اصولاً اطلاعی یا اعتبار قراردادی را به رسمیت بشناسد

می‌توانست بگوید در جایی که بیان سند روشن و آشکار است نیازی به تفسیر «روح» آن نیست.

حال که قشون محمدعلی میرزا و سالارالدوله شکست خورده و تار و مار شده‌اند، پیش از این‌که دولت ایران فرصت کند از زیر بار تشویش و هزینة و مشکلات ناشی از عدم پایداری دیگران به مواد قرارداد مربوط به جلوگیری از تحركات شاه سابق کمر راست کند، دولت بریتانیا اعلام می‌کند دو هنگ سوار هندی به جنوب ایران اعزام خواهد کرد تا مراقبت کنسولی را تقویت کند. علتی که ذکر می‌شود ناامنی راه‌های جنوب و نابسامانی اوضاع شیراز است. در این مورد دوم گفتنی است پناهندگی طولانی که تا چندی پیش کنسولگری بریتانیا در شیراز به قوام‌الملک، دشمن قسم‌خورده‌ی قشقایی‌ها، داده بود کار برقراری امنیت را در این شهر برای دولت مرکزی بسیار دشوار کرده است، خصوصاً این‌که پسر قوام‌الملک هم دست از تحریک عشایر عرب علیه نظام السلطنه، حاکم پیشین شهر، بر نمی‌داشت.

نتیجہ‌ی گسیل نیروی هندی به جنوب ایران در این زمان هجوم نیروهای خارجی بیش‌تری به شمال ایران به بهانه‌های کوچک‌تری خواهد بود.

تا این‌جا تنها از رویدادهای دوره‌ی پنج ماهه‌ی اقامت در ایران سخن گفتیم، اما شواهد رفتار خصمانه‌ی دولت‌های روس و انگلیس با ایرانیان از این شرح فراتر می‌رود. غایب زمستان گذشته‌ی سفارت‌های روس و انگلیس در تهران که کار را به اهانت شخصی کشاندند و خدمتکاران خود را با لباس کارشان پی وزیر خارجه‌ی ایران فرستادند تا مستمری عقب‌افتاده‌ی شاه اسبق را از او بگیرند موضع این دولت‌ها و نمایندگانشان را نسبت به دولت ایران به‌خوبی نشان می‌دهد.

در همه‌ی مواردی که نقل شد وزارت خارجه‌ی ایران اعتراض رسمی خود را به نقض صریح حاکمیت و حیثیت ملی کشور اعلام کرده است، ولی مرتکبان به‌ندرت حتی تظاهر به ندامت یا جبران مافات کرده‌اند.

شاید بسیاری از این رویدادها را نتوان اقدامات دولتی متخاصم نامید. شاید برخی از آن‌ها به خودسری زبردستان نسبت داده شوند، هرچند دولت مرتکب به‌ندرت این کار را هم کرده است. ولی این‌که نشان‌دهنده‌ی «دوستی واقعی» دولت‌های روس و انگلیس با ایران باشند، بعید می‌دانم هیچ انسان منصفی چنین بیندیشد.

ممکن است پرسیده شود این‌ها چه ارتباطی با امور مالی و بازسازی مالی ایران دارند. پاسخ این است که هرکس هفته‌ای در ایران زندگی کند پی می‌برد که اصلاح مالی این کشور بستگی تام و تمام به احیای فوری امنیت و ایجاد یک دولت مرکزی قوی دارد، دولتی که بتواند ابراز وجود کند و در دورترین نقاط کشور خطش را بچکاند. مادامی که سیاست کنونی عقیم‌سازی دولت ادامه داشته باشد، تا زمانی که موضع صریح قدرت‌ها

جلوگیری از هر تلاش نخبه‌پسند دولت به این یا آن بهانه — اما همیشه برای حفظ منافع خود در ایران — و انداختن دولت از چشم ملت و نگه‌داشتن دائم کشور در حالت فروپاشی مالی باشد، احیای مالی به همان اندازه بی‌نتیجه خواهد بود که نوشتن سند امتیازی بر روی بچ یا دادن وعده‌ی بی‌طرفی‌ای که بی‌طرفی عملی به بار نیاورد.

مشکلات داخلی ایران به‌تنهایی برای تخلیه‌ی منابع کشور کافی است، به حدی که پیشرفت کشور را سال‌ها به عهده‌ی تعویق خواهد انداخت، اگر زورگویی شرم‌آور بیگانگان و دیپلماسی ارباب و اسکات را هم به آن اضافه کنیم کارد به استخوان خواهد رسید.

پول برای کارهای زیربنایی بخواهند، باید به شرط و شروط سیاسی شاقی تن در بدهند؛ بخواهند راه‌آهن بسازند، باید با «حوزه‌های نفوذ» دوستان ما مطابقت کنند؛ بخواهند تفنگ بخرند، باید به سه برابر قیمت بازار از دولت خارجی دست خریداری کنند؛ بخواهند فرد خارجی بگری را برای کمک به پیشرفت خود استخدام کنند، یا باید از دولت کوچکی باشد، یا نشان بدهد از قاش بزدل بی‌کفایتی است که آلت منافع بیگانگان می‌شود؛ و حتی اگر از دولت کوچکی باشد، نباید عده‌ی آن‌ها به اندازه‌ای برسد که بتوانند کار مهمی صورت بدهند.

بی‌گمان در این روزهای بازارگرمی اصول انسانی و مودت جهانی، سرزمین کورش به روزگار منحوس‌ی دچار آمده است.

اما اگر کسی به گدایی افتاده و تن به قضا سیرده باشد، آیا مجازیم که به ناحق لگدی هم نثار او کنیم؟

حوادث و حقایق که من در این نامه شرح داده‌ام بیش از یک‌سوم آنچه می‌دانم نیستند. مشتی نمونه‌ی خروارند و چنانچه کسی در صحت آن‌ها تردید داشته باشد، شواهد مستند برای اثبات آن‌ها و بسیاری دیگر از این دست موجود است.

پس امیدوارم آن جریده‌ی محترم، با علم به این حقایق و با انصافی که در آن زیانزد است، اظهارات خود در شماره‌ی ۱۸ اکتبرش را مبنی بر این‌که گفته‌های من در مورد رفتار بعضی دولت‌ها با ایران نامتصفانه و بی‌اساس است پس بگیرد.

ارادتمند

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

مکاتبات میان سر جورج بارکلی وزیرمختار بریتانیا در تهران و
مستر مورگان شوستر خزانه‌دار کل ایران

۶ ژوئیه ۱۹۱۱، تهران^۱

خدمت مازور استوکس

وابسته‌ی نظامی سفارت بریتانیا در تهران

آقای محترم

از آن‌جا که شنیدم به‌زودی از خدمت سفارت بریتانیا مرخص می‌شوید و تهران را ترک خواهید کرد، به این فکر افتادم که اطلاعات عمیق شما از ایران و اوضاع عمومی آن در کنار تجارب نظامی و آشنایی شما با زبان فارسی می‌تواند در کار فوق‌العاده ضروری تجدید سازمان مالی دولت ایران که اخیراً به این‌جانب محول شده است بسیار ارزشمند باشد. منظورم پیشنهاد تشکیل ژاندارمری کوچک ولی کارآمدی برای خزانه‌داری است که وظیفه‌اش کمک و همراهی با مأموران جمع‌آوری مالیات و تریاک و روده و مالیات‌های مستقیم دیگر به خصوص در ایالت‌های جنوبی خواهد بود.

مجلس به بنده اجازه داده است قراردادی با شخص مناسبی برای معاونت مالی در این امر خاص منعقد کنم.^۲ خوشوقت‌م که قرارداد سه ساله‌ای به شرح ضمیمه‌ی نامه برای این سمت به جناب‌عالی پیشنهاد کنم.

موجب امتنان بنده خواهد بود که هر چه زودتر نظر خود را در این مورد اطلاع

۱. این نامه پیشنهاد اولیه‌ی کار به استوکس است که نامه‌های بعدی را به دنبال آورد.

۲. پیش‌نویس قرارداد در پایان این پوست آمده است.

دهید تا در صورت موافقت جناب عالی بدون فوت وقت تقاضانامه‌ای برای استخدام شما به سفارت بریتانیا ارسال کنم.

با تقدیم احترام
ارادتند شما
و. مورگان شوستر
خزانه‌دار کل ایران

از سفارت بریتانیا در تهران
به جناب شوستر
آقای محترم

دولت مستبوع من پس از این‌که قضیه‌ی استخدام مازور استوکس برای تشکیل «ژاندارمری خزانه» را به اطلاعش رساندم گویا اعتقاد دارد که استخدام او ممکن است مایه‌ی حسادت دول دیگر شود و از من می‌پرسد که آیا بهتر نیست افسری از سوئد یا دولت کوچک دیگری استخدام شود.

مایلم پیش از این‌که به دولت خود پاسخ دهم نظر شما را در مورد تمایل دولت ایران به پذیرش این گزینه‌ی دیگر بدانم.

دوستدار واقعی شما
ج. بارکلی

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌ی ایران
تهران، ۱۴ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱
بیر جورج عزیز

یادداشت امروز جناب عالی را دریافت کردم. نوشته‌اید گویا دولت متبوعتان اعتقاد دارد که استخدام مازور استوکس برای تشکیل ژاندارمری خزانه ممکن است اسباب حسادت دول دیگر شود. می‌پرسید بهتر نیست افسری از سوئد یا دولت کوچک دیگری استخدام شود.

خواهشمندم در پاسخ اظهار فرمایید که مجلس اخیراً به بنده اجازه داد فرد مناسبی را تحت امر و نظارت خود برای تشکیل ژاندارمری خزانه استخدام کنم و من این سمت را تنها به این علت به مازور استوکس پیشنهاد کردم که او را شایسته‌ترین فرد موجود برای این مقام می‌دانم. او واجد شرایط لازم برای این کار است — مثل تبحر نظامی، چهار سال اقامت در ایران، آشنایی با کشور، زبان فارسی، و همچنین زبان فرانسوی (که این‌جا رایج است) — و به علاوه در هر دو جایگاه نظامی و غیرنظامی از احترام فراوان برخوردار است. بدون کم‌ترین تردیدی به جناب عالی اطمینان می‌دهم که در جست‌وجوی معاونت

مالی باصلاحیتی برای این شاخه‌ی خاصی از کارم مسئله‌ی ملیت مطلقاً نقشی در تصمیم‌گیری بنده نداشته است. اگر غیر از این بود، طبیعی است که می‌شد تصور کرد از آن‌جا که حق انتخاب با خود من بود شخصی از هموطنان خود را برای آن برمی‌گزیدم. فرصت را مغتنم می‌شمارم و تکرار می‌کنم که امر اصلاحات مالی کشور، که در دریایی از مشکلات آن را بر عهده گرفته‌ام و به‌نوعی شهرت حرفه‌ای خود را در گرو آن گذاشته‌ام، به هیچ عنوان جنبه‌ی سیاسی ندارد. هیچ اقدام بنده با ملاحظات سیاسی، اعم از داخلی یا خارجی، صورت نگرفته است و طبعاً از پذیرش هر توصیه‌ای که به پیشنهاد کار من به مازور استوکس شائبه‌ی سیاسی بدهد معذورم.

با همه‌ی احترامی که برای اتباع دولت‌های کوچک‌تر قائلم و بدون این‌که قصد بی‌احترامی به چند هموطن خود داشته باشم که برای کار در زیر دست مازور استوکس انتخابشان کرده‌ام، اعتقاد دارم که مازور استوکس شایسته‌ترین فرد برای خدمت مؤثر به این کشور در چارچوب مأموریت مالی من است و این‌جانب شخصاً تا از ویژگی‌های ممتاز فرد دیگری مطمئن نشوم تحت هیچ شرایطی راضی و حاضر به استخدام شخص دیگری از دولت دیگری برای هیچ شاخه‌ای از کار خود نمی‌شوم.

البته می‌دانیم که یکی از بزرگ‌ترین مشکلات هر فرد خارجی مثل خود بنده در ایران عدم آشنایی با زبان و عادات و افکار مردم است. مشکل زمانی جدی‌تر می‌شود که شخصی بخواهد با جمع کثیری از آن‌ها در قالب نیروی نظامی کار کند. افسری سوئدی، هر قدر که با کفایت باشد، باید دست‌کم یک سال این‌جا زندگی کند تا قابلیت این نوع کار را به دست آورد، اما ضرورت سازماندهی و راه‌اندازی این نیروی ژاندارم فوق‌العاده عاجل است. در خاتمه اجازه می‌خواهم این نکته را اضافه کنم که چون همه از پیشنهاد کار بنده به مازور استوکس اطلاع پیدا کرده‌اند، پس گرفتن آن به طور قطع حمل بر ملاحظات سیاسی خواهد شد، که این‌جانب اکیداً از آن احتراز دارم.

امیدوارم با اظهارات بنده بتوانید به دولت متبوع خود در این زمینه اطمینان خاطر بدهید و این‌جانب هر چه زودتر پاسخ مثبتی در باب مجوز استخدام مازور استوکس دریافت کنم.

ارادتند شما

و. مورگان شوستر

تهران، ۱۶ ژوئیه ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران

سیر جورج عزیز

وزیر خارجه دو برگ رسیدی را که گمان می‌کنم باید در ازای مبلغ ۱۲۵۰۰ فرانکی باشد که دولت علی‌هی به طور جاری از بابت خط تلگراف هندواروپایی بلوچستان از سفارت

شما دریافت می‌کنند برای بنده فرستاده و خواسته است که این پرداخت‌ها در صورتی که سفارت شما مخالفتی نداشته باشد از این پس با دریافت رسید از من مستقیماً به شخص بنده صورت گیرد. من تقاضا کرده بودم این تغییر و تحول را به استحضار جناب عالی برساند، ولی خواسته است که من شخصاً آن را به شما اطلاع دهم.

بنابراین چنانچه حضرت عالی مخالفتی نداشته باشید خوشحال می‌شوم که این وجه (و وجوه بعدی) را در ازای رسید رسمی خزانه‌دار کل رأساً دریافت کنم. در صورت موافقت تقاضا می‌کنم رسیدهای پیوست نامهی وزیر خارجه را عودت دهید.

با احترامات فائقه

و. مورگان شوستر

(با دو برگ پیوست)

خدمت سیر جورج بارکلی، قلهک



قلهک، ۱۸ ژوئیه ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران

جناب آقای شوستر

در پاسخ به نامهی مورخ ۱۶م ماه جاری جناب عالی باید با کمال تأسف به اطلاع برسانم حواله‌ی ۱۲۵۰۰ فرانکی که مطابق معمول به نام وزیر خارجه صادر می‌شد از قبل برای پرداخت نیمه‌ی اول سال خریداری شده بود. بنابراین رسیدهای وزارت خارجه را ضمیمه می‌کنم و تقاضا دارم معوض آن‌ها را با هر پشت‌نویسی که به نام وزارت خارجه است به این‌جانب برگردانید. پس از دریافت آن‌ها، حواله‌های بعدی را به صورت قابل پرداخت به خزانه‌دار کل صادر خواهم کرد.

ولی متأسفانه باید یادآور شوم که ارسال حوالجات و دریافت اقساط باید کافی‌السابق از طریق وزارت خارجه انجام گیرد که تنها از مجرای آن اجازه‌ی مکاتبه دارم. امیدوارم این ترتیب برای آن جناب ایجاد زحمت نکند.

ارادقند شما

ج. بارکلی

بعدالتحریر. فرصت را مقتنم می‌شمارم و اضافه می‌کنم که من حدود ۲۵,۰۰۰ فرانک از بابت اجاره‌بهای خط مرکزی ایران نزد دولت ایران موجودی دارم که به مجرد اعلام توافق آن‌ها با سرمایه‌گذاری ما برای احداث این خط به جریان خواهد افتاد. (رک: یادداشت‌های ۲۰ مارس و ۱ ژوئیه ۱۹۱۱ ما.)

ج. ب.



اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علیّه‌ی ایران تهران، ۲۰ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱

سیر جورج عزیز

جسارتاً خواهشمندم ترتیبی اتخاذ کنید که عقد قرارداد مازور استوکس با دولت ایران هر چه زودتر عملی گردد.

واقعیت این است که کل قضیه‌ی ژاندارمری خزانه پادروها مانده و منوط به حل این مسئله است. درحالی‌که به جرئت می‌توانم ادعا کنم تشکیل این نیرو برای تجدید سازمان مالی ایران ضرورتی آتی و حیاتی است.

بدون این ژاندارمری از من کاری ساخته نیست و بدون مازور استوکس نمی‌دانم چگونه می‌توانم شخص دیگری با قابلیت‌های او پیدا کنم.

بدین جهت عاجزانه تقاضا دارم در تسریع آن بکوشید و تمنا می‌کنم با تلگرافی به دولت متبوعتان خواستار پاسخ فوری و مثبت بدان شوید.

با احترامات فائقه

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت سیر جورج بارکلی، قلهک

سفارت بریتانیا، تهران ۲۱ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱

جناب شوستر عزیز

روز گذشته به وزارت خارجه‌ی بریتانیا تلگراف زدم که در تصمیم‌گیری راجع به استوکس تعجیل کنند و امروز نامه‌ی جناب عالی به دستم رسید. تلگراف را رسماً مخابره کرده‌ام.

ارادتند شما

ج. بارکلی

سفارت بریتانیا، تهران ۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱

جناب آقای شوستر

از طرف دولت متبوع خود مأمورم به اطلاع برسانم که مازور استوکس پیش از پذیرش فرماندهی ژاندارمری باید از سمت خود در ارتش هند استعفا کند.^۱

ارادتند شما

ج. بارکلی

۱. این شرط دولت بریتانیا را مازور استوکس آنجا برآورده ساخت و تلگرافی از سمت خود در ارتش هندوانگلیس استعفا داد.

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یه‌ی ایران

تهران، ۲۲ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱

بیر جورج عزیز

یادداشت امروز جناب عالی را مبنی بر این‌که دولت متبوع شما از مازور استوکس می‌خواهد که پیش از پذیرش فرماندهی ژاندارمری خزانه از سمتش در ارتش هند استعفا کند دریافت کردم.

هنوز معتمد که دولت شاهنشاهی باید به هر قیمت از خدمات مازور استوکس بهره‌مند گردد و اعتقاد دارم که می‌توان به تدارک مقدمات آن سرعت بخشید.

اجازه می‌خواهم از بابت مساعی دوستانه‌ی حضرت عالی در جهت تسریع تصمیم‌گیری در این مورد سپاسگزاری کنم و اظهار دارم که این موضع محبت‌آمیز در قبال تجدید سازمان مالی ایران با قدرشناسی همه‌ی خیرخواهان این کشور روبه‌رو خواهد شد.

با احترامات قلبی، ارادتمند

و. مورگان شوستر

خدمت بیر جورج بارکلی

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یه‌ی ایران

تهران، ۸ اوت ۱۹۱۱

بیر جورج عزیز

جسارتاً مایلم درباره‌ی موضوعی که برای کار من در ایران بسیار حائز اهمیت است نکاتی را خصوصی با جناب عالی در میان بگذارم.^۱ امروز عصر که مطلع شدم دولت شما یادداشت اعتراض یا اخطاری در مورد پیشنهاد استخدام مازور استوکس برای ژاندارمری خزانه تسلیم وزیر خارجه‌ی ایران کرده است غرق حیرت شدم. حضرت عالی بی‌گمان از جریان امر تا امروز مستحضرید. به من حق بدهید که با توجه به لحن نامه‌ی دولت شما که در ۲۲ ژوئیه‌ی گذشته به اطلاع من رساندید و در آن قید شده بود که مازور استوکس بعد از استعفا از ارتش هند می‌تواند منصب پیشنهادی مرا بپذیرد، این تغییر موضع ناگهانی آن‌ها را در یادداشت امروز درک نکنم.

می‌دانم که حق ندارم در مکاتبات رسمی این‌گونه با شما طرح سخن کنم و البته به هیچ‌وجه قصد اهانت به کسی ندارم، ولی آیا دولت شما می‌داند با این مشارکتش با قدرتی دیگر در جلوگیری از اعمال اصولی‌ترین حقوق حاکمیتی که هر دو دولت خارجی بارها خود را به رعایت آن ملزم ساخته‌اند مرا در چه موقعیتی در برابر ملت و دولت ایران قرار می‌دهد؟

۱. در فاصله‌ی زمانی بین این نامه و نامه‌ی پیشین، مازور استوکس استعفانامه‌اش را تلگرافی ارسال کرده بود و دولت‌های روس و انگلیس در مورد طرح استخدام او به دولت ایران اعتراض کرده بودند.

احساسات شخصی من به کنار، توفیق یا شکست من در وظیفه‌ام هم برای ایرانیان اهمیت دارد که امور مالی کشورشان را به دست من سپرده‌اند و هم برای هموطنان خودم که علاقه‌ای طبیعی به اجرای آبرومندانه‌ی این وظیفه دارند.

پیش از پذیرش این کار به من تفهیم شد که هیچ‌یک از دو قدرت بزرگ ذینفع در ایران مخالفتی با آن ندارند و بدون شک این گفته فقط ادعایی توخالی نبود.

مطمئنم کسی بهتر از خود شما نمی‌داند که گزینش مازور استوکس با هیچ انگیزه‌ی سیاسی صورت نگرفته و هیچ انسان فهیمی مرا به دلالتی سیاسی در این مورد متهم نخواهد کرد. مگر این‌که بخواهم خود را مضحکه‌ی خاص و عام کنم و خط بطلانی روی همه‌ی کار خود بکشم.

پس باید چه نتیجه بگیرم وقتی می‌بینم همین نخستین اقدام حیاتی که برای حاکم کردن نظم بر هرج و مرج در پیش می‌گیرم با ممانعت و مخالفت لجوجانه‌ی همان دو دولتی روبه‌رو می‌شود که به کرات از علاقه‌مندی صمیمانه‌ی خود به پیشرفت و بهروزی ملت شوریده‌بختی که من قصد خدمت به او را کرده‌ام سخن گفته‌اند؟

آیا وزارت خارجه‌ی شما می‌داند که با اتخاذ موضع اخیرش لاجرم این تصور را در اذهان مردم ایران به وجود می‌آورد که با اجرای موفقیت‌آمیز کار من مخالف است و مرا نیز وامی‌دارد نتیجه بگیرم که در چنین موضوع مهمی نمی‌توانم از دولت شما دوستانه انتظار مساعدت معنوی داشته باشم؟

اگر ایران کشوری به‌قاعده بود و نسبتاً به‌وفور افراد آموزش‌دیده و توانمند و باتجربه داشت نتیجه‌ی مخالفت دولت شما (اما نه اصل آن) چندان ناگوار به نظر نمی‌رسید، ولی این‌جا — چنان‌که خود می‌دانید — انسان‌های شایسته انگشت‌شمارند و موضع شما کم از کم توی عملی تلاش‌های من و حذف امکان توفیقم نیست.

امیدوارم جناب‌عالی بتوانید قضیه را از این زاویه در معرض توجه دولت خود قرار دهید، جدای از این‌که — بی‌برده بگویم — اقدام شما به گمان من مداخله‌ی کاملاً بی‌موردی در امور روزمره و داخلی تشکیلات مالی‌ای است که من در صدد ایجاد آنم.

این موضوع برای شخص من چنان اهمیتی دارد که ناگزیرم می‌سازد اطلاع‌رسانی به هموطنانم در این مورد را دست‌کم با نامه‌ای سرگشاده درباره‌ی آنچه از بدو ورودم به تهران بر من گذشته است در دستور کار خود قرار دهم. ناگفته پیداست که این راه را با کمال تأسف برمی‌گزینم، ولی در روابط بین دولت‌ها و انسان‌ها نیز قرار بر رعایت انصاف است. شک ندارم که کارنامه‌ی من در این زمینه روشن است و تاب واریسی موشکافانه را می‌آورد.

مرا معذور دارید که این‌گونه آزادانه دست به قلم بردم، ولی می‌دانم که هرگز گمان نخواهید کرد قصد اهانت یا بیچیده‌ترکردن وضع شما را داشته‌ام. بدبختانه همه‌ی ما گویا با

مشکلات خاص خود در این سرزمین عجیب مواجهیم و قضیه‌ی استوکس دست بر قضا در زمره‌ی مشکلات من قرار گرفته است.

با احترامات قلبی
ارادتمند
و. مورگان شوستر
خدمت سیر جورج بارکلی، قلهک

سفارت بریتانیا، تهران
جناب شوستر عزیز
مفاد نامه‌ی مورخ ۸ ماه جاری حضرت عالی را به دولت متبوع خود اطلاع دادم و توجه آن‌ها را به جنبه‌ی کاملاً محرمانه‌ی آن جلب کردم.
دولت اعلی حضرت مایل است اطمینان دهد که به کار شما و خلوص نیت جناب عالی ارج می‌نهد و متأسف است که شما خواسته‌ای دارید که نمی‌تواند با آن موافقت کند. ولی یادآور می‌شود شاید مواردی هم پیش آمده باشد که خود ناچار به مخالفت با استخدام افسری روس برای اداره‌ی مثلاً در مرز هند شده باشد؛ و اکنون که پی برده است روسیه به استخدام ماژور استوکس معترض خواهد شد نمی‌تواند این اعتراض را پی مورد قلمداد کند و خود را ملزم دیده است که درباره‌ی عواقب استخدام او به دولت ایران هشدار دهد. براساس تفاهمی که از چندی پیش با دولت ایران وجود داشته است، استخدام فقط باید از میان اتباع دول کوچک صورت گیرد.^۱ تنها استثنا در مورد امریکا بود و موافقت روسیه را دولت اعلی حضرت به دست آورد که به روس‌ها قبولاند هیچ انگیزه‌ی سیاسی در ایران نمی‌توان به امریکا نسبت داد. اگر عدولی از این تفاهم رخ داده باشد، دولت من متأسف است که دولت ایران از قبل نظر روس‌ها را در این مورد جویا نشده.
سیر ادوارد گری اعتقاد دارد که استخدام فردی از اتباع دولتی کوچک‌تر به جای ماژور استوکس تنها راه حل مسئله است.
ضمن ابلاغ این پیام خصوصی، مایلم اضافه کنم که نهایت احترام را برای جناب عالی قائلم و خواهم بود.

-- ارادتمند

ج. بارکلی

۱. دولت ایران هیچ اطلاعی از این تفاهم نداشت. چندی بعد خود من یک انگلیسی را برای وزارت پست و تلگراف استخدام کردم و این کار با تأیید رسمی دولت بریتانیا انجام گرفت (که ضرورت داشت، به علت این‌که وی از کارمندان اداره‌ی تلگراف هندواریایی دولت هند بود). روسیه هم هیچ اعتراضی نه به کل قضیه و نه به جزئیات آن نکرد.

خدمت جناب مورگان شوستر
خزانه‌دار کل دولت ایران، تهران

سفرات بریتانیا، تهران
آقای شوستر عزیز
آیا روز جمعه ساعت پنج فرصت دارید که به حضورتان شرفیاب شوم؟ اگر نه، لطفاً ساعت دیگری در همان روز یا هر روز دیگری به‌جز چهارشنبه تعیین بفرمایید.
در ضمن، ترجیح می‌دهید ملاقات در اداره‌ی خزانه‌داری باشد یا در منزل شخصی حضرت عالی؟

ارادتند

ج. بارکلی

بعدالتحریر. به‌خصوص مایلم درباره‌ی راه‌آهن یا شما صحبت کنم و مشتاقم از پیشنهادهای هارت^۱ پیش از این‌که دولت ایران خود را به گروه او متعهد کند مطلع شوم.

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران
خدمت عالی جناب سِر جورج بارکلی
وزیر مختار دولت بریتانیای کبیر در تهران
جناب وزیر

مفتخرم به اطلاع برسانم که ۱۵ ماه گذشته درخواست وامی به مبلغ ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ را به کلنل پدوژ، نماینده‌ی شعبه‌ی لندن شرکت برادران سلیگمن، تسلیم کردم. نسخه‌ای از نامه‌ی من به او ضمیمه است.

حال چشم امید به ادارات مربوطه‌ی دولت شما و نفوذ شخصی حضرت عالی دوختمام که مذاکرات وام با موفقیت و رضایت به انجام برسد.

با احترامات فائقه

ارادتند شما

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران
سِر جورج عزیز
تهران، ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۱

تأخیر در اظهارنظر دولت شما و دولت روسیه راجع به طرح دریافت وام از شعبه‌ی لندن شرکت برادران سلیگمن اندکی موجب نگرانی این‌جانب شده است. زمانی هم که دریافت وام به جریان بیفتد خوددیده‌خود تأخیرهایی رخ خواهد داد. بنابراین چنانچه مخالفتی با قرارداد وام باشد مایلیم هر چه زودتر از آن مطلع شوم، چون در این صورت ناچار خواهیم شد بلافاصله طرح‌های مشابه دیگر را در دستور کار قرار دهیم.

میل دارم که نظر دولت متبوع شما را در این زمینه بدون تأخیر بیش‌تر بدانم و ممنون می‌شوم که اگر مقدور باشد نظر دولت روسیه را هم در این مورد به اطلاع بنده برسانید. گمان می‌کنم صراحتی که ما در اطلاع‌رسانی از این وام به سفارتین به خرج داده‌ایم این حق را برایمان ایجاد کرده باشد که در اسرع وقت نظر روشن آن‌ها را در این مورد مهم و ضروری بشنویم.

با احترامات فائمه

ارادتمند شما

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت عالی جناب بیر جورج بارکلی

سفارت بریتانیا در تهران

۲۳ سپتامبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران

جناب شوستر عزیز

بنده همه‌ی سعی خود را کرده‌ام تا در اظهارنظر راجع به وام سلیگمن تعجیل شود.

ارادتمند

ج. بارکلی

۳ اکتبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران

جناب شوستر عزیز

اطلاع پیدا کرده‌ام که اگر تشکیل ژاندارمری شما به وسیله‌ی افسران سوئدی امکان‌پذیر نباشد ممکن است موافقت شود که استوکس نیرویی در اصفهان یا حوالی آن تشکیل دهد به شرط این‌که اگر واحدی از آن در شمال ایران مستقر شد تحت فرماندهی خود ایرانی‌ها یا افسرانی از دولتی کوچک باشد.

خوشحال می‌شوم از نظر جناب عالی در این باره مطلع شوم.

ارادتمند

ج. بارکلی

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یهی ایران

تهران، ۱۵ اکتبر ۱۹۱۱

سیر جورج عزیز

در پاسخ به یادداشت مورخ سوم اکتبر حضرت عالی، باید به استحضار برسانم که استقرار استوکس در اصفهان، هم از نظر اصولی و هم از جنبه‌ی عملی، غیرممکن است.

کاش وزارت‌های خارجه‌ی انگلیس و روسیه باور می‌کردند که وقتی می‌گویم استوکس را همین‌جا در تهران لازم دارم تا از مشاوره و اطلاعاتش در کار تشکیل ژاندارمری خزانه استفاده کنم منظورم دقیقاً همین است و نه چیزی دیگر. نه نقشه‌ای در کار است، نه توطئه‌ای، نه عملیاتی. هیچ چیز مگر همان که گفتم.

گاهی به نظر می‌رسد که بیان ساده و صریح حقایق و نیات محلی از اعراب پیدا نمی‌کند. ولی از طرفی هم، نه از متن و نه از روح نامه‌ی من همچو مهملی استنباط نمی‌شود که بتوان استوکس را در اصفهان یا جای دیگری رها کرد و او از آن‌جا به من در پایتخت مشاوره و مساعدت بدهد.

آقای محترم، آیا وقت آن نرسیده است که دو قدرت بزرگ از این بازی دست بردارند و به‌صراحت بیان کنند که آیا قصد دارند به مخالفت با استخدام استوکس به صورتی که من عنوان کرده‌ام ادامه دهند یا خیر؟

با احترامات فائده

ارادتمند شما

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت سیر جورج بارکلی

وزیرمختار بریتانیا، قلهک

۱۵ اکتبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران

جناب شوستر عزیز

نظری را جمع‌به استقرار استوکس در اصفهان از طریق وزارت خارجه به بنده منتقل شد و باید امروز پاسخ آن را ارسال کنم.

به خاطر داشتم که شما از عدم امکان تعیین محل خاصی برای کار او صحبت کرده بودید، ولی مایل نبودم که بدون انتقال این نظر خاص به شما در مورد استقرار او در اصفهان پاسخ آن را به وزارت خارجه ارسال کنم. یقیناً کار در اصفهان از کار در شیراز نزدیک‌تر به تأیید حوزه‌های نفوذ کذایی نیست.

ارادتمند

ج. بارکلی

سفارت بریتانیا، تهران

۱۰ اکتبر ۱۹۱۱

جناب شوستر عزیز

از بابت نامه بسیار سپاسگزارم. امروز عصر منتظر دیدار شما هستم.

گمان نمی‌کنم دیگر با مشکلی در مورد باغ شمع‌السلطنه رویه‌رو شوید. ولی مطمئنم به افراد خود گفته‌اید که از هر اقدام غیر ضروری خودداری کنند. هر کشمکش می‌ممکن است فاجعه به بار آورد.

ارادتمند

ج. بارکلی

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران

تهران، ۲ نوامبر ۱۹۱۱

کاملاً خصوصی

بیر جورج عزیز

من و خانم شوستر دعوت محبت‌آمیز جناب عالی و بانو بارکلی را به صرف شام در تاریخ ۱۳ ماه جاری دریافت کردیم. نیازی به گفتن نمی‌بینم که دعوت شما باعث افتخار ماست. با این حال ضمن عذرخواهی از این بابت که نمی‌توانم مهمان‌نوازی سفارت بریتانیا را بپذیرم، به عرض شریف می‌رسانم که از سر اجبار نامه‌ی سرگشاده‌ای به روزنامه‌ی تایمز فرستاده و از موضع عمومی دولت شما نسبت به کار من و ملتی که کمر به خدمتش بسته‌ام انتقاد کرده‌ام. اگرچه مطلبی شخصی در آن نامه نیست و هرچند یقین دارم که خود می‌دانید چه اندازه احترام برای حضرت عالی قائلم، گمان می‌کنم بتواند بار شرمندگی محتمل از بابت عدم حضور من و همسرم را در مهمانی شام سفارت از دوش شما بردارد. ارسال نامه‌ی حاضر علتی به‌جز این ندارد. شک ندارم درک می‌کنید که تنها علت خودداری ما از پذیرفتن دعوت شما همین است و پس،

برای جلوگیری از ایجاد هرگونه سوء تفاهم اقرار می‌کنم که من و خانم شوستر خوشحال می‌شویم در فرصتی دیگر به صرف شامی غیر رسمی با شما و خانم بارکلی دعوت شویم.

این جانب شخصاً علاقه‌ای به آمیختن مسائل کاری یا سیاسی با امور اجتماعی ندارم، ولی گاه جدا کردن آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌شود. در موارد مشکوک شاید بهتر باشد انسان جانب احتیاط را بگیرد.

اما با همه‌ی این صحبت‌ها چنانچه حضرت عالی هنوز مشتاق بودید که ما دعوت محبت‌آمیز شما را بپذیریم، خواهیم پذیرفت مشروط بر این‌که از خود شما بشنویم که اطمینان دارید مایه‌ی انتقاد دولت شما و همکارانتان در تهران از جناب عالی نخواهد شد. با بیش‌ترین احترامات و بهترین آرزوها

دوستدار شما
و. مورگان شوستر

خدمت سیر جورج بارکلی
سفارت بریتانیا، تهران

۲ نوامبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران
جناب شوستر عزیز

از بابت یادداشت پرمهر امروztان بسیار سپاسگزارم.
به هر تقدیر گمان می‌کنم شاید بهتر باشد که مهانی شام را به وقت مناسب‌تری
موکول کنیم.
محبت کرده‌اید که به‌صراحت با بنده سخن گفته‌اید.
سلام گرم مرا به خانم شوستر برسانید.

ارادتمند قلبی شما
ج. بارکلی

۷ نوامبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران
جناب آقای شوستر

آیا فردا فرصت ملاقات کوتاهی با بنده را دارید؟
باید تلگرافی را از دولت متبوعم برایتان بخوانم که درباره‌ی استخدام لُکُفر است.
دستور دارم به ملاحظاتی در مورد آن اشاره کنم که گمان می‌کنم بتوانید آن‌ها را حدس
بزنید.
فردا هر ساعت که مایل باشید برای من مناسب است. فقط درخواست ملاقاتی از
نایب‌السلطنه کرده‌ام که نمی‌دانم چه ساعتی را تعیین کنند.

ارادتمند
ج. بارکلی

۱۰ نوامبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران
جناب شوستر عزیز

می‌بینم نامه‌ی سرگشاده‌ی شما منتشر شده است. کاش اجازه داده بودید نگاهی به آن
بیندازم.

ارادتمند شما
ج. بارکلی

سفارت بریتانیا، تهران
جناب آقای شوستر
گفته بودید اجازه خواهید داد قراردادتان را ببینم. نمی‌دانم هنوز بر سر حرف خود هستید؟
در این صورت لطفاً نسخه‌ای از آن برایم بفرستید.
نامه‌ی سرگشاده‌ی شما را با دقت خواندم. فکر می‌کنم در مورد دولتین کمی تند
رفته‌اید.

ارادتمند

ج. بارکلی

سفارت بریتانیا، تهران
جناب آقای شوستر
خواهش مندم جهت تلگرافی که قصد ارسال آن را دارم به اطلاع بنده برسانید آیا صحت
دارد که رییس‌الوزرا از شما خواسته است ژاندارم‌ها را از خانه‌ی شعاع‌السلطنه در شهر
خارج کنید و جناب‌عالی پاسخ داده‌اید که دستور مصادره‌ی ملک را کلیه‌ی وزرای کابینه
امضا کرده‌اند و شما فقط به دستور آن‌ها ژاندارم‌ها را خارج می‌کنید؟

ارادتمند

ج. بارکلی

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران
بیر جورج عزیز
یادداشت جناب‌عالی را در مورد این‌که شایع شده است نامه‌ای از صمصام‌السلطنه به
دست من رسیده و جوایش را داده‌ام دریافت کردم. خوشحال می‌شوم بتوانم اطلاعاتی در
اختیار شخص شما بگذارم، اما چون ظاهراً قصد اطلاع‌رسانی به دولت خود را دارید در
شرایط دشوار فعلی تردید دارم حرفی بزنم.
بگذارید توضیح بدهم. اگر من از شما بخواهم تأیید کنید آیا حقیقت دارد که دولت
هند با استعفای استوکس موافقت کرده است، آیا شما می‌توانید تا از نتیجه‌ی نهایی کار
اطلاع پیدا نکرده‌اید آزادانه جواب بنده را بدهید؟ چنانچه حضرت‌عالی مایلید خصوصی
و دوستانه از جزئیات قضیه‌ی شعاع‌السلطنه مطلع شوید، خوشحال می‌شوم به حضورتان
شرقیاب شوم و آن را غیررسمی به اطلاعاتتان برسانم.
اضافه کنم تا جایی که من می‌دانم در دو روز گذشته نه رییس‌الوزرای وجود داشته
و نه کابینه‌ای.

با احترامات فائقه

ارادقند شما
و. مورگان شوستر

خدمت سیر جورج بارکلی
اقامتگاه تابستانی

۱۵ نوامبر ۱۹۱۱

سفارت بریتانیا، تهران
جناب شوستر عزیز

کاملاً درک می‌کنم و تلگراف نخواهم زد. در نامه‌ای که دیروز نوشتم ولی تا امروز نفرستاده بودم چیز دیگری خواسته‌ام. البته شما مختارید که نپذیرید. می‌دانم اکنون شاید غیرممکن باشد چیزی را که هفته‌ها پیش مانعی نداشت اطلاع دهید.

ارادقند شما
ج. بارکلی

۱۷ نوامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران
سیر جورج عزیز

هر دو یادداشت روز ۱۴م جناب‌عالی را دریافت کردم. از بابت موضع دوستانه‌ای که در مورد یادداشت اخیر بنده اتخاذ کردید سپاسگزارم.

مانعی نمی‌بینم که نسخه‌ای از قرارداد را به رؤیت شما و دولتتان برسانم، به شرط آن‌که مطمئن شوم از این فراتر نخواهد رفت. اما بی‌پرده بگویم، از آن‌جا که تنها به شخص من و دولت ایران (و همکاران من) مربوط می‌شود، نمی‌دانم چرا دولتی به هر نیت خیری باید مایل به دیدن آن باشد. در هر حال چنانچه مایل به دیدن آن هستید خوشحال می‌شوم که نسخه‌ای از آن به خدمتان ارسال کنم.

با احترامات فائده
ارادقند شما
و. مورگان شوستر

خدمت سیر جورج بارکلی
سفارت بریتانیا، تهران

۱۹ نوامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران
سیر جورج عزیز

کلنل یدوز فردا عازم وطن است و سفرش از طریق سن پترزبورگ خواهد بود.
گمان می‌کنم یقیناً برای دولت ایران و احتمالاً برای دولت‌های انگلستان و روسیه

خالی از فایده نخواهد بود که شخصاً به ملاقات موسیو کاکو قنسوف بروم. این جانب نظر خود را درباره‌ی مسائل مالی ایران و راه دستیابی به ترتیبات عملی مطلوبی برای هر سه دولت ایران و بریتانیا و روسیه به طور کامل برای او توضیح داده‌ام. چنانچه با پیشنهاد بنده موافقید سیاست‌گذار می‌شوم که معرفی‌نامه‌ای برای پدور بنویسد تا سفیر بریتانیا در سن پترزبورگ ترتیب ملاقات او را با صدراعظم روسیه بدهد. اگر مایل بودید می‌توانید مطرح کنید که آن را به درخواست من نوشته‌اید.

با نهایت احترام
ارادتمند شما
و. مورگان شوستر

خدمت پیر جورج بارکلی
سفیر بریتانیا در تهران

سفارت بریتانیا، تهران
جناب آقای شوستر
از بابت نامه‌ی شما و بیان محبت آمیزتان بسیار سیاست‌گذارم.

افسوس می‌خورم که در مدت اقامت شما در ایران بیش‌تر یکدیگر را ندیدیم و امیدوارم که روزی در شرایط دلپذیرتر و آسوده‌تری دوباره به دیدارتان نائل شوم. برایتان سفر خوش و استراحت خوبی در پاریس، که گمان می‌کنم مقصد شما باشد، آرزو می‌کنم.

ارادتمند قلبی شما
ج. بارکلی

مکاتبات میان عالی‌جناب پاکلیوسکی کوزیل وزیرمختار روسیه در تهران و
مستر مورگان شوستر خزانه‌دار کل ایران

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یه ایران
عالی‌جناب س. پاکلیوسکی کوزیل
وزیرمختار روسیه در تهران
(از طریق وزیر خارجه‌ی ایران)

پیرو نامه‌ی شماره‌ی ۲۰۵ وزارت جنگ دولت شاهنشاهی، مفتخرم بدین وسیله حواله‌ی بانک شاهنشاهی به مبلغ سیصد و شصت هزار و سیصد و نود و پنج (۳۶۰,۳۹۵) روبل از بابت حدود هفت هزار (۷,۰۰۰) تنگ و سه میلیون و پانصد هزار (۳,۵۰۰,۰۰۰)

فشنگ را که با مجوز مجلس خریداری شده است تقدیم کنم.

تقاضا دارم رسید جوف نامه را عالی جناب شخصاً امضا فرموده ارسال نمایند.

با احترامات فائمه

و. مورگان شوستر

خزانه دار کل ایران

۱۲ اوت ۱۹۱۱

سفارت امپراتوری روسیه در تهران

و. مورگان شوستر

خزانه دار کل ایران، تهران

(از طریق وزیر خارجهی ایران)

جناب آقای شوستر

لطفاً پاسخ نامه‌ی مورخ ۱۰ اوت خود به ضمیمه‌ی حواله‌ی بانک شاهنشاهی به مبلغ ۳۶۰.۳۹۵ روبل را از بابت تفنگ‌ها و فشنگ‌هایی که ایران از روسیه خریده است اعلام وصول فرمایید.

رسید مبلغ فوق‌الذکر ضمیمه‌ی نامه است.

ارادتمند شما

س. پاکلیوسکی کوزیل

تهران، ۱۹ اوت ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه دار کل دولت علی‌ی ایران

جناب وزیر مختار محترم

از وزارت خارجه اطلاع می‌دهند در پرداخت مطالبه‌ی بریگاد قزاق تأخیر شده است و از من خواسته‌اند قضیه را مستقیم با شخص شما در میان بگذارم، که البته باعث افتخار من است.

باید به عرض برسانم تاکنون تصور بنده این بود که بانک استقراضی به محض رسیدن موعد هر پرداختی به بریگاد قزاق فوراً این جانب را مطلع خواهد ساخت، که این که در ۱۸ ژوئیه‌ی ۱۹۱۱ در مورد پرداخت ۱۶۳.۰۴/۹۰ تومان برای بعضی هزینه‌ها بدین طریق عمل شد و من بی‌درنگ چک آن را فرستادم.

حال به نظر می‌رسد که بدون اطلاع این جانب تأخیری در پرداخت مطالبه‌ی بریگاد پیش آمده است. از این بابت بسیار متأسفم، ولی باید اعلام کنم که خود را مسئول آن نمی‌دانم. بنده در هر شرایطی کاملاً آماده‌ی ادای هر دینی به بریگاد قزاق و ایفای تضمین‌هایی که دولت ایران در قرارداد دسامبر ۱۹۱۰ داده است بوده‌ام.

برای جلوگیری از تأخیر بیش‌تر پیشنهاد می‌کنم بانک استقراضی یا کلنل فرمانده

بریگاد مبلغ مورد مطالبه را هر چه زودتر به بنده اعلام کند تا به بانک دستور دهم آن را به حساب کلنل یا هر افسر دیگری که او تعیین می‌کند واریز نماید — به همان صورت که اقساط وام‌ها پرداخت می‌شود. گمان می‌کنم این طریقه کاملاً مطابق با نص و روح قرارداد باشد و پرداخت این هزینه‌ها را از محل درآمدهای گمرکی شمال برای همیشه تضمین کند. به هر تقدیر برای جلوگیری از تأخیر بیش‌تر در این مورد، پیشنهاد می‌کنم وجه معوقه فوراً به همین صورت پرداخت گردد، مشروط بر این‌که (اگر جسارت نباشد) این شکل پرداخت تبدیل به رویه نگردد و فقط این‌دفعه چون فرصتی باقی نمانده به این صورت عمل شود.

اضافه کنم که فردا (یکشنبه) ناهار را در قلهک صرف خواهیم کرد و امیدوارم بتوانم بعدازظهر به دیدارتان بیایم، شاید بتوانیم در این مورد نیز صحبت کنیم.

ارادتمند شما

و. مورگان شوستر

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزیل

زرگنده، ۲۰ اوت ۱۹۱۱

سفارت امپراتوری روسیه در تهران

جناب آقای شوستر

از بابت نامی جناب عالی و سعی‌تان در حل فوری مسئله‌ی پرداخت مطالبه‌ی بریگاد قزاق سپاسگزارم.

ولی با کمال تأسف باید به عرض برسانم که من در این مورد از دولت خود دستورات اکید دارم و قادر به تفسیر آن‌ها نیستم. دولت متبوع من در مراوداتش با دولت‌های شرقی همیشه ضروری دیده است خواستار اجرای موبه‌موی تعهدات شود تا کلیت قراردادها محفوظ بماند.

طبق قرارداد دسامبر ۱۹۱۰، دولت ایران باید وجوه ثابتی «از طریق اداره‌ی گمرک» به بانک ما پرداخت نماید و من موظفم که مراقب باشم این طرز عمل تفسیر نکند تا از قرارداد عدول نشود. بنابراین به‌جد امیدوارم — یک بار برای همیشه، یا به ترتیبی سالانه — اختیارات لازم را به موسیو مرنارد واگذار کنید تا وکالت‌نامه‌های خود را برای همه‌ی پرداخت‌های مندرج در قرارداد فوق‌الذکر به بانک ما ارائه دهد.

مطالبه‌ی بریگاد در ۱۸ ژوئیه‌ی گذشته مبلغ اضافه‌ای خارج از بودجه‌ی سالانه‌ی آن و دایره‌ی شمول قرارداد بود و به همین علت بدون مداخله‌ی مستقیم شما قابل پرداخت نبود.

خوشحال می‌شوم امروز عصر جناب عالی را ببینم و امیدوارم گفت‌وگوی حضوری ما مانع از بروز هرگونه سوء تفاهمی در آینده بین ما گردد و همکاری محترمانه‌ای

را که آرزوی قلبی من است جامه‌ی عمل ببوشاند.

ارادتند شما

س. پاکلیوسکی کوزیل



۲ سپتامبر ۱۹۱۱

سفارت امپراتوری روسیه در تهران

جناب آقای شوستر

تلگرافی از دولت متبوعم دریافت کرده‌ام که ۹ روز در راه بوده تا به تهران رسیده. دولت متبوع من مایل است پیش از این که جواب نهایی نکاتی را که در ملاقات دو هفته قبلان مطرح کردیم بدهد اطلاعات بیش‌تری در مورد تعداد و ترکیب افراد ژاندارمری خزانه‌ی پیشنهادی شما، شرح وظایف آن و محل و نحوه‌ی اجرای وظایفش دریافت کند. آیا ژاندارمری دیگری هم به منظورهای دیگر وجود خواهد داشت، یا ژاندارمری خزانه نیرویی خواهد بود که علاوه بر وصول مالیات‌ها، وظایف معمول ژاندارمری را هم انجام خواهد داد؟

نکته‌ی دیگری را هم من شخصاً مایلم بدانم، چنانچه ماژور استوکس پس از شش ماه کار در تهران به جنوب ایران منتقل شد آیا فرماندهی ژاندارمری را در شمال نیز حفظ خواهد کرد؟ آیا امکان دارد ترتیبی داده شود که بعد از شش ماه یک افسر سوئدی به فرماندهی کل ژاندارمری منصوب گردد و ماژور استوکس تحت امر او و در خارج از حوزه‌ی نفوذ روسیه کار کند و هر دوی این شرط‌ها به صراحت در قرارداد ذکر شود؟ آیا آسان‌تر نخواهد بود که یکباره افسری سوئدی به فرماندهی کل ژاندارمری خزانه گماشته شود و ماژور استوکس شش ماه در تهران به او کمک کند و بعد از این مدت به حوزه‌ی انگلیس یا بی‌طرف فرستاده شود؟

البته دولت ایران باید تضمین‌های لازم را در مورد نوع و حدود مکاتبی فعالیت‌های ماژور استوکس کتباً به ما بدهد. آیا حاضر به این کار هست؟ مایه‌ی امتنان من خواهد بود که اطلاعات روشن و جامعی درباره‌ی نکات یادشده برای دولت متبوعم در اختیار این جانب بگذارید. شک ندارم که تصمیم ما بستگی زیادی به پاسخ شما خواهد داشت.

ارادتند

س. پاکلیوسکی کوزیل



تهران، ۳ سپتامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یه ایران

جناب وزیر مختار محترم

یادداشت روز دوم ماه جاری حضرت عالی واصل شد. فرموده‌اید دولت شما پیش از این که

جواب نهایی‌اش را در مورد نکاتی که در ملاقات دوستانه‌ی دو هفته قبل ما مطرح شد بدهد مایل است اطلاعاتی درباره‌ی ژاندارمری خزانه‌ی پیشنهادی بنده دریافت کند.

در پاسخ مفتخرم که همه‌ی اطلاعات خود را در این زمینه ارائه کنم. در مورد تعداد و ترکیب افراد ژاندارمری خزانه و شرح وظایف آن باید عرض کنم: همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، وظیفه‌ی اصلی این تشکیلات وصول مالیات‌هاست. خواه با دخالت مستقیم و تحت امر نمایندگان خزانه‌دار کل و خواه با ایجاد امنیت و نظم عمومی که بدون آن دست‌کم در این کشور وصول مالیات‌های داخلی غیرممکن است. ترکیب افراد از خود ایرانیان خواهد بود به‌استثنای چند افسر سرپرست اروپایی یا امریکایی. در مورد تعداد، برآورد من این است که در نهایت به ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر برای اجرای مطلوب کار در سراسر کشور نیازمندیم، گرچه بعید می‌دانم دست‌کم تا هجده ماه دیگر بتوانیم این اندازه نیرو فراهم آوریم.

این‌که آیا ژاندارمری دیگری هم در کار خواهد بود یا خیر، نظر شخص من این است که با وجود یک ارتش ثابت در کشور قطعاً دو نیروی ژاندارم غیرضروری و غیراقتصادی خواهد بود. این البته نظر شخصی من است. در اغلب موارد، صرف حضور یک نیروی متشکل و منضبط برای حفظ نظم عمومی کفایت می‌کند. آشوب‌های محلی که گاه رخ می‌دهد با نیرویی که اختیارات پلیسی داشته باشد قابل دفع است، مگر بلوا چنان بالا بگیرد که ارتش ثابت ناچار به دخالت شود.

در مورد سؤال شخص جناب‌عالی باید عرض کنم که ماژور استوکس را برای فرماندهی کل ژاندارمری خزانه انتخاب کرده‌ام و قرارداد سه ساله‌ای برای این سمت به او پیشنهاد کرده‌ام. بنابراین تا زمانی که وظایفش را به‌خوبی انجام دهد قصد ندارم افسر دیگری را بالای سر او بگذارم. همان عللی که باعث شده‌اند من او را انتخاب کنم، مادامی که به‌خوبی از عهده‌ی وظایفش برآید، موجب می‌شوند که او را در سمتش حفظ کنم.

گنجاندن هر شرطی در مورد اشتغال ماژور استوکس در خارج از به‌اصطلاح حوزه‌ی نفوذ روسیه در قرارداد او یا جای دیگر، به عللی که پیش از این گفته‌ام و مطمئن دولت شما کاملاً می‌داند، به‌هیچ‌وجه شدنی نیست.

به علل موجهی که به صلاحیت‌های ماژور استوکس برمی‌گردند و چون پیش‌تر به آن‌ها اشاره کرده‌ام دیگر لزومی به تکرارشان در این جا نمی‌بینم، قصد ندارم کسی را به‌جز او به معاونت خود در کار سازماندهی ژاندارمری خزانه بگذارم. البته او تحت امر شخص من خواهد بود و در هیچ زمینه‌ای از راه و روشی که من تعیین می‌کنم عدول نخواهد کرد. در مورد بند ماقبل آخر یادداشت جناب‌عالی، تا جایی که من می‌دانم و می‌فهمم، دولت ایران حاضر به دادن هیچ تضمینی درباره‌ی حدود مکانی فعالیت‌های ماژور استوکس نیست. البته من نیز حاضر به این کار نیستم و قصد دارم از خدمات او در

سرتاسر ایران به بهترین نحو ممکن، در دوره‌ی اشتغال به تجدید سازمان مالی کشور، استفاده کنم.

جناب وزیر مختار، سعی کردم آرای خود را در این زمینه با صراحت تمام به عرض برسانم و یقین دارم دولت شما درک خواهد کرد که آنچه مطرح شده است تشکیلات ضروری و مناسبی برای ادای وظیفه‌ی دشواری است که من بر عهده گرفته‌ام. لازم نمی‌بینم اضافه کنم که با بازسازی مالیه و نظام مالیاتی ایران بر اساسی امروزی به‌جز سود عاید همه‌ی صاحبان منافع تجاری مشروع، اعم از داخلی و خارجی، در این کشور نخواهد شد.

با احترامات فائمه

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزیل

تهران، ۵ سپتامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌یه ایران

جناب وزیر مختار محترم

اطلاع پیدا کردم که حضرت عالی یادداشت دیروز مرا سوء تعبیر کرده و آن را ختم عامدانه‌ی مذاکرات درباره‌ی استوکس تلقی کرده‌اید. اگر این طور است اجازه می‌خواهم به عرض برسانم که بنده ابدأ این قصد را نداشته‌ام. یادداشت مورخ ۲ سپتامبر جاری شما به نظر نمی‌رسید که صورت مذاکره داشته باشد و از ظاهر آن برمی‌آمد که صرفاً مطالبه‌ی اطلاعات جامع و روشنی برای تصمیم‌گیری دولت شما در مورد اقدامات بعدی‌اش باشد. به همین علت بود که این جانب از پاسخ طفره ترفتمام و کل اطلاعاتی را که در موارد مطروحه در اختیار داشتم به‌صراحت عرضه کردم.

به‌راستی متأسفم که در پاسخ مکتوب بنده، چه در لحن و چه در محتوای آن، چیزی یافته‌اید که این تصور را در شما به وجود آورده که من امید را که از هنگام اولین ملاقاتم با شما در سر پرورانده‌ام از دست داده‌ام و دیگر توقع ندارم که دولت شما مشکلات دولت ایران و مرا در این مورد خاص درک کند و از بعضی مخالفت‌هایی که تاکنون با قرارداد ماژور استوکس کرده است دست بردارد.

دیروز قصد داشتم به حضورتان شرفیاب شوم و از موضع تازه‌ی دولت شما در این مورد مطلع گردم، اما بعد فکر کردم که شاید حضرت عالی تا اطلاعاتی را که از بنده خواسته بودید منتقل نکرده‌اید آمادگی گفت‌وگوی مفصل‌تر از گذشته را درباره‌ی اقدام بعدی دولت متبوعتان نداشته باشید.

بسیار علاقه‌مندم که هر چه زودتر به دیدار حضرت عالی نائل شوم تا اگر

سوء تفاهمی در مورد مفهوم یادداشت بنده به وجود آمده است برطرف گردد. چنانچه موافق باشید، فردا عصر حدود ساعت سه سری به زرگنده بزنم. لطفاً به کلنل بدوز اطلاع دهید که آیا این ساعت برای شما مناسب است. او خبرش را به من خواهد رساند.

با نهایت احترام

ارادتمند شما

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزپیل

وزیر مختار روسیه، زرگنده



اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران^۱ تهران، ۳ سپتامبر ۱۹۱۱

جناب وزیر مختار محترم

یادداشت روز دوم ماه جاری حضرت عالی واصل شد. فرموده‌اید دولت شما پیش از این که جواب نهایی‌اش را در مورد نکاتی که در ملاقات دوستانه‌ی دو هفته قبل ما مطرح شد بدهد مایل است اطلاعاتی درباره‌ی ژاندارمری خزانه‌ی پیشنهادی بنده دریافت کند.

در پاسخ مفتخرم که همه‌ی اطلاعات خود را در این زمینه ارائه کنم. در مورد تعداد و ترکیب افراد ژاندارمری خزانه و شرح وظایف آن باید عرض کنم: همان‌طور که از نام آن برمی‌آید، وظیفه‌ی اصلی این تشکیلات وصول مالیات‌هاست، خواه با دخالت مستقیم و تحت امر نمایندگان خزانه‌دار کل و خواه با ایجاد امنیت و نظم عمومی که بدون آن دست‌کم در این کشور وصول مالیات‌های داخلی غیرممکن است. ترکیب افراد از خود ایرانیان خواهد بود به استثنای چند افسر سرپرست اروپایی یا امریکایی. در مورد تعداد، برآورد من این است که در نهایت به ۱۲ تا ۱۵ هزار نفر برای اجرای مطلوب کار در سراسر کشور نیازمندیم، گرچه بعید می‌دانم دست‌کم تا هجده ماه دیگر بتوانیم این اندازه نیرو فراهم آوریم. این که آیا ژاندارمری دیگری هم در کار خواهد بود یا خیر، نظر شخص من این است که با وجود یک ارتش ثابت در کشور قطعاً دو نیروی ژاندارم غیرضروری و غیراقتصادی خواهد بود. این البته نظر شخصی من است. در اغلب موارد، صرف حضور یک نیروی متشکل و منضبط برای حفظ نظم عمومی کفایت می‌کند. آشوب‌های محلی که گه‌گاه رخ می‌دهد با نیرویی که اختیارات پلیسی داشته باشد قابل دفع است، مگر بلوا چنان بالا بگیرد که ارتش ثابت ناچار به دخالت شود.

در مورد سؤالات شخص جناب عالی، چون امیدوارم هر چه زودتر ملاقاتتان کنم

۱. نامه‌ی قبلی مورخ ۳ سپتامبر مسترد گردید و این نامه به‌جای آن ارسال شد.

اطلاعاتم را در آن فرصت حضوراً به خدمتتان عرض خواهم کرد.

جناب وزیرمختار، سعی کردم آرای خود را در این زمینه با صراحت تمام به عرض برسانم و یقین دارم دولت شما درک خواهد کرد که آنچه مطرح شده است تشکیلات ضروری و مناسبی برای ادای وظیفه‌ی دشواری است که من بر عهده گرفته‌ام. لازم نمی‌بینم اضافه کنم که با بازسازی مالیه و نظام مالیاتی ایران بر اساسی امروزی به‌جز سود عاید همه‌ی صاحبان منافع تجاری مشروع، اعم از داخلی و خارجی، در این کشور نخواهد شد. با احترامات فائمه

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزیل

تهران، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزیل

وزیرمختار روسیه در تهران

جناب وزیرمختار محترم

مقتخرم به اطلاع برسانم که ۱۵ ماه گذشته درخواست وامی به مبلغ ۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره‌ی استرلینگ به کلنل پدورز نماینده‌ی شعبه‌ی لندن شرکت برادران سلینگمن تسلیم کردم. نسخه‌ای از آن ضمیمه است.

حال چشم امیدم به دولت متبوع شما و نفوذ شخص جناب عالی است که مرحمت فرموده ترتیبی دهید مذاکرات وام مذکور به سرانجام موفقیت آمیز و رضایت بخشی برسد. اراذقتند شما

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کل ایران

تهران، ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۱

اداره‌ی خزانه‌دار کل دولت علی‌هی ایران

جناب وزیرمختار محترم

تقاضا می‌کنم اعلام فرمایید آیا اشاره‌ای از دولت متبوعتان در مورد گفت‌وگوی اخیرمان راجع به ماژور استوکس دریافت نکرده‌اید که لازم باشد به اطلاع بنده برسانید؟ اگر به خاطر این نبود که هر روز تأخیر در این امر لطمه‌ای بزرگ به یکی از ضروری‌ترین وظایف ماست هرگز مصدع اوقات شریف نمی‌شدم.

با احترامات فائمه

و. مورگان شوستر

خزانه‌دار کلی ایران

خدمت عالی جناب س. پاکلیوسکی کوزیل

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۱

سفارت امپراتوری روسیه، تهران

جناب آقای شوستر

هنوز چیزی از دولت متبوعم درباره‌ی مازور استوکس نشنیده‌ام. ولی هر لحظه منتظر دریافت پاسخ هستم. تأخیر باید به علت عدم حضور امپراتور در سن یترزبورگ باشد. به مجرد وصول تلگراف با شما تماس خواهم گرفت.

با نهایت احترام

ارادتند شما

س. پاکلیوسکی کوزیل

۱۵ اکتبر ۱۹۱۱

سفارت امپراتوری روسیه، تهران^۱

جناب آقای شوستر

پیشنهاد شما در ملاقات اخیرمان را طبق وظیفه به دولت متبوع خود اطلاع دادم و اکنون پاسخشان را دریافت کرده‌ام. از آنجا که ظاهراً تحدید حوزه‌ی فعالیت مازور استوکس به جنوب ایران غیرممکن است، متأسفانه دولت من چاره‌ای جز ایستادگی بر سر مخالفت خود با استخدام افسر نامبرده برای سازماندهی ژاندارمری مالی ایران نمی‌بیند.

با احترام

ارادتند

س. پاکلیوسکی کوزیل

۱۰ ژانویه‌ی ۱۹۱۲

خصوصی

جناب شوستر عزیز

مخون از پایت نامی محبت‌آمیز شما، که مرا بسیار متأثر کرد.

خاطره‌ی آشنایی با شما همیشه برای من دل‌انگیز خواهد ماند . . .
سفر خوشی برایتان آرزو می‌کنم.

دوستدار شما

س. پاکلیوسکی کوزیل

۱. این آخرین دفعه‌ی اعلام مخالفت روسیه با استخدام مازور استوکس بود. تا این زمان شوستر از گفت‌وگو با سفارت‌های روس انگلیس برای رسیدن به توافق سازگار با خودداری ایران از شناسایی حوزه‌های نفوذ دولتی دست برداشته بود.

متن قرارداد پیشنهادی خزانه‌دار کل به مازور استوکس

این قرارداد در روز جاری، بیست و چهارم ژوئیه سال هزار و نهصد و یازده، بین دولت شاهنشاهی ایران از طریق نماینده‌ی مجازش و- مورگان شوستر، خزانه‌دار کل ایران، و مازور استوکس، تبعه‌ی انگلستان، جمعی ارتش هند، و مقیم شهر تهران در ایران، به شرح ذیل تنظیم شد:

۱) نظر به این‌که دولت شاهنشاهی ایران طبق قانون ۲۳ جوازای ۱۳۲۹ مصوب مجلس به خزانه‌دار کل اختیار داده است واحد تفتیش ویزه‌ای تشکیل دهد و قراردادهایی با تأیید مجلس برای استخدام معاونان مالی جهت واحد مزبور تنظیم نماید، و از آن‌جا که مجلس متعاقباً با قوانین دیگری به خزانه‌دار کل اختیار داده است قراردادی مشابه قراردادهای معاونان مالی دیگر خزانه‌دار با یک اروپایی مقیم ایران جهت خدمت در سمت معاون مالی برای تشکیل ژاندارمری خزانه به امضا برساند، بدین‌وسیله تصریح و توافق می‌گردد:

۲) دولت شاهنشاهی ایران بدین‌وسیله نامبرده مازور استوکس را به‌ویژه برای تأسیس و تشکیل ژاندارمری خزانه به مدت سه سال تمام از تاریخ امضای این قرارداد به معاونت مالی خزانه‌دار کل تعیین و منصوب و استخدام می‌نماید.

۳) بدین‌وسیله دولت شاهنشاهی ایران تعهد می‌کند که به نامبرده مازور استوکس به‌عنوان حقوق و پاداش خدماتش در سمت معاونت مالی مذکور سالانه مبلغ پنج هزار (۵,۰۰۰/۰۰) دلار رایج امریکا یا معادل آن به لیره‌ی استرلینگ در دوازده قسط در پایان هر ماه بپردازد.

۴) بدین‌وسیله نامبرده مازور استوکس با قبول تعیین و انتصاب و استخدامش برای خدمت در سمت معاونت مالی خزانه‌دار کل با اختیارات و وظایف تام و با حقوق و پاداش مذکور و با شرایط و قیودی که مشخص شده و خواهد شد تعهد می‌کند که وظایفش را در طول مدت اعتبار این قرارداد با صداقت و به نحو احسن اجرا کند.

۵) بدین‌وسیله نامبرده مازور استوکس تعهد می‌کند که در اجرای وظایفش تابع دستورات و مقررات خزانه‌دار کل ایران باشد.

۶) در صورتی‌که نامبرده مازور استوکس در اجرای وظایف خود یا اطاعت از دستورات و مقررات فوق‌الذکر غفلت کرد یا قصور ورزید دولت شاهنشاهی ایران به توصیه‌ی خزانه‌دار کل اجازه خواهد داشت این قرارداد را پس از پرداخت مبلغی معادل شش ماه حقوق نامبرده فسخ کند.

۷) در صورتی‌که نامبرده مازور استوکس به میل خود پیش از انقضای مدت اعتبار این قرارداد استعفا کرد فقط حقوق دوره‌ای را که عملاً اشتغال به کار داشته است دریافت خواهد کرد.

۸) در طول مدت اعتبار این قرارداد بدین وسیله نامبرده مازور استوکس تعهد می‌کند که دخالتی در امور مذهبی یا سیاسی کشور ایران ننماید مگر اجرای صحیح وظایف قانونی او چنین اقتضا کند.

۹) بدین وسیله نامبرده مازور استوکس تعهد می‌کند که در طول مدت اعتبار این قرارداد همه‌ی مساعی خود را در جهت تقویت مالیه و عواید دولت شاهنشاهی ایران به کار بندد و در حوزه‌ی فعالیت خود به طور اعم در راه ترقی و رفاه و سعادت ملت ایران و نیکنامی و آبرومندی دولت قانونی مزبور بکوشد.

نظری انگلیسی درباره‌ی قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس

متن سخنرانی آقای هنری فلاس بلیس لینچ^۱ رئیس کمیته‌ی ایرانیان در ضیافت شامی که کمیته به افتخار آقای ویلیام مورگان شوستر در تاریخ دوشنبه ۲۹ ژانویه ۱۹۱۲ در هتل ساووی لندن برگزار کرد.

خانم‌ها، آقایان. می‌نوشیم به افتخار مهمان عزیز امشب، جناب آقای مورگان شوستر. کمیته‌ی ایرانیان با خوشامدگویی به جناب شوستر و دعوت از این جمع محترم برای ملاقات با ایشان راهی را ادامه داده است که تاکنون طی کرده. ما از آغاز از جناب شوستر در امر خطیر و کار فوق‌العاده دشواری که به ایشان محول شده بود حمایت کردیم. هنگامی که پی بردیم در راه اجرای کار ایشان مانع‌تراشی می‌شود — گویا از اواخر تابستان پیش بود — با وزیر خارجه تماس گرفتیم و نحوه‌ی مانع‌تراشی را گوشزد کردیم و خواستار اقداماتی برای رفع موانع شدیم. ۷ نوامبر گذشته در یکی از جلسات پرازدحام مجلس عوام به اتفاق آرا قطعنامه‌ای تصویب کردیم که به وزارت خارجه ارسال شد. چون این قطعنامه نمودار موضعی است که ما در کمیته‌ی ایرانیان همواره پیگیری کرده‌ایم مایلیم آن را برایتان قرائت کنم.

«... از آن‌جا که برای منافع این کشور بسیار اهمیت دارد مائیده‌ی ایران بر اساس سلیمی استوار گردد و بدین وسیله ایران بتواند اصلاحات لازم برای اداره‌ی شایسته‌ی کشور

از جمله امنیت ارتباطاتش را به انجام برسانند، و نظر به این که آقای مورگان شوستر در مقام خزانه‌دار کل ایران خود را مدیری توانمند و ورزیده نشان داده است، اعضای این مجلس و دیگران توجه جدی دولت اعلی حضرت را به مشکلاتی که دولت روسیه برای آقای شوستر در راه اجرای امر تجدید سازمان مالییه ایران به وجود آورده است خواستارند و حمایت خود را از دولت اعلی حضرت در هر اقدامی که در مقام یکی از امضاکنندگان قرارداد روس و انگلیس برای حمایت از آقای شوستر صورت بدهد اعلام می‌دارند.»

قطعنامه این بود، ولی متأسفم که بگویم با واکنش تندی روبه‌رو شد. این در نوامبر بود. کسانی که رخدادهای ایران را دنبال می‌کنند می‌دانند که صدور این قطعنامه تقریباً هم‌زمان شد با اولتیماتوم روس‌ها به دولت ایران و سپس اولتیماتوم دوم که خواستار اخراج آقای شوستر از ایران شد. من هنوز پی نبردهام که دولت روسیه دقیقاً برای چه خواهان اخراج ایشان شد. فکر می‌کنم این نکته‌ی جالب باید در پارلمان روشن شود. اما گذشته از آن، چیزی که ما را بسیار نگران می‌کند رفتار دولت خود ما با آقای شوستر است. (احسنت! احسنت!) بیا وارد گری در بحث اخیر راجع به ایران که ۱۴ سپتامبر گذشته در مجلس عوام صورت گرفت این رفتار را خوب برآیمان توضیح دادند. عین کلماتشان را برایتان می‌خوانم.

«... اولین خواسته‌ی دولت روسیه این است که آقای شوستر مستشار مالی دولت ایران برکنار شود. ما گفته‌ایم نمی‌توانیم با این خواسته مخالفت کنیم و من علت آن را برای مجلس توضیح می‌دهم. چندی پیش — یک مورد اخیر را برآستان می‌گویم — تلگرافی دریافت کردم به این مضمون که آقای شوستر سه افسر انگلیسی را به‌عنوان مقامات خزانه‌داری در نقاط مهمی به خدمت گرفته است. من منکر لیاقت و حسن نیت آقای شوستر نیستم، ولی شما نمی‌توانید اجازه بدهید که روح یا فحوای قرارداد روس و انگلیس از عمل شخصی، ولو خیرخواه، آسیب ببینند. من توصیه‌ای را که برای جلوگیری از آن می‌توانستم بکنم در اسرع وقت ارائه کردم؛ اما وقتی گوش شنوا پیدا نکرد دیگر امکان حمایت از عمل آقای شوستر از من سلب شد. اگر از او حمایت می‌کردم» — این‌جا را گوش کنید — «اگر از او حمایت می‌کردم، یعنی از استخدام افسران انگلیسی در حوزه‌ی نفوذ روسیه حمایت کرده بودم، که به معنی نقض روح قرارداد روس و انگلیس بود.»

ببینید، خاتم‌ها و آقایان، ما این‌جا نیامده‌ایم که وزیر خارجه‌مان را سرزنش کنیم. خیلی از ما روابط شخصی گرمی با ایشان داریم و من مطمئنم هر سخنی که بر زبان من یا سخنان دیگری جاری شود لحن سنجیده‌ای خواهد داشت تا چنین تصویری به وجود نیآورد.

مایلم ابتدا به بخش مثبت این اظهارات بپردازم، چون بخش مثبتی هم دارد. وزیر خارجه‌ی ما، به نام دولت اعلی حضرت، می‌فرماید که به لیاقت و حسن نیت آقای

شوستر اذعان دارند. پس می‌بینید که تردیدی در شایستگی و درستکاری جناب شوستر وجود ندارد. تنها مسئله‌ای که امشب باید در مورد آن قضاوت کنیم — و مخاطبان بیش‌تری در خارج از این چاردیواری در مورد آن قضاوت کنند — این است: آیا آقای شوستر روح قرارداد روس و انگلیس را نقض کرده‌اند؟ — چون نص آن را که مطمئنیم نقض نکرده‌اند.

من نمی‌دانم جناب وزیر دقیقاً از چه تاریخی این موضع را پیدا کردند که آقای شوستر روح قرارداد را نقض کرده است. اشتباه نکنم — اگر می‌کنم لطفاً تصحیح کنند — آقای شوستر، در آغاز کار تجدید سازمان خزانه‌داری ایران، از طریق وزیر مختار ما در تهران با وزارت خارجه تماس می‌گیرند و سؤال می‌کنند آیا مخالفتی با استخدام مازور استوکس برای تجدید سازمان زاندارمری خزانه ندارند؟ مازور استوکس البته انگلیسی است و قرار بوده در شمال ایران کار کند. همه می‌دانیم پاسخی که به آقای شوستر می‌دهند این است که وزارت خارجه‌ی ما هیچ مخالفتی با این استخدام ندارد. پس موضع وزیر خارجه‌ی ما کمی تغییر کرده و چه چیزی باعث تغییر آن شده است؟ ایشان کی و چرا به این نتیجه‌ی تازه رسیده‌اند که تابعیت انگلیس مانع استخدام برای کار غیر نظامی در شمال ایران می‌شود؟ این هم پرسش دیگری است که ما پاسخ آن را می‌خواهیم. حالا من اگر از خودم بیرسم «آیا آقای شوستر با این استخدام‌ها در شمال ایران روح قرارداد روس و انگلیس را نقض کرده‌اند؟» با دقت در این قرارداد و موضع رسمی دولت اعلی حضرت در مورد آن بدون تردید پاسخ خواهم داد در روح این قرارداد ابتدا چیزی وجود ندارد که آن ادعا را تأیید کند. (تشویق حضار) همین چند روز پیش اعلام موضع جالبی شنیدیم درباره‌ی روح این قرارداد، از زبان مقامی به بزرگی یسر جورج بوکانان سفیر اعلی حضرت در سن پترزبورگ، ایشان در نطقی غرابی که در جلسه‌ی معارفه‌ای در روسیه ایراد می‌فرمایند می‌گویند «امیدوارم حسن تفاهم دولتین روس و انگلیس در قلب‌های دو ملت نیز ریشه بدواند. با اقدامات دیپلماتیک نیست که حسن تفاهم حقیقی بین ملت‌ها شکل می‌گیرد؛ با احساس دوستی و همدلی و اعتماد متقابل است که ملت‌ها به یکدیگر علاقه‌مند می‌شوند. باشد که حسن تفاهم ما بر این اساس قرار گیرد تا چیزی نتواند در آن خلل ایجاد کند.» فکر می‌کنم همدی ما می‌توانیم بر این اظهارات سفیرمان صحنه بگذاریم (صحیح است! صحیح است!) و آن را بیان معتبر و کاملاً منصفانه‌ای از روحی که باید بر اجرای قرارداد روس و انگلیس حاکم باشد به شمار آوریم. حال از خود می‌پرسیم آیا جناب شوستر با استخدام این سه نفر انگلیسی مرتکب نقض قراردادی شده‌اند که تعریف آن را از زبان سفیر اعلی حضرت شنیدیم و وزیران اعلی حضرت نیز در دفاع از قرارداد در پارلمان همین تعریف را ارائه کرده‌اند — این که روح اعتماد متقابل میان انگلستان و روسیه جانشین رقابت و بدگمانی دیرینه‌ی بین آن‌ها شود؟

آقای شوستر دقیقاً چه کرده‌اند؟ سه نفر انگلیسی را برای کارهایی جزئی در اداره‌ی خزانه‌داری ایران در سه شهر تبریز و اصفهان و شیراز استخدام کرده‌اند. حالا تبریز شصت مایل از نزدیک‌ترین مرز روسیه فاصله دارد و مرکز تجارت پروتق انگلستان با شمال ایران است. اصفهان صدها مایل از هر مرز روسیه فاصله دارد و پایانه‌ی دو راه بازرگانی مهم انگلستان از خلیج فارس است. و شیراز در منطقه‌ای قرار دارد که می‌توانیم نامش را بگذاریم حوزه‌ی خلیج. آقای شوستر زمانی که این افراد را برای کارهایی جزئی در شهرهایی که مشخصاتشان را گفتم استخدام می‌کرده‌اند از کجا باید می‌دانسته‌اند که مرتکب نقض روح قرارداد روس و انگلیس می‌شوند؟ (تشویق حاضران) خانم‌ها، آقایان، بگذارید کمی در قضیه دقیق‌تر شویم. حوزه‌ی روسیه، که در قرارداد روس و انگلیس مشخص شده، حوزه‌ای برای مقاصد بازرگانی است. بنابراین هیچ ارتباطی با استخدام افراد غیرنظامی برای دولت ایران ندارد. ابتدا، مجسم کنید چه معنایی پیدا می‌کرد اگر ما هم این فرض را می‌پذیرفتیم که دولت ایران حق ندارد هیچ تبعه‌ی انگلیسی را در حوزه‌ی روسیه به خدمت بگیرد. معنی آن این می‌شد که در ناحیه‌ای بزرگ‌تر از همی کشور فرانسه، شامل پایتخت و همی شهرهای بزرگ ایران، در منطقه‌ای به این وسعت، فردی که از قضا انگلیسی درآمده اجازه ندارد به استخدام دولت ایران دربیاید. (شرم‌آور است!) خانم‌ها، آقایان، فرض کنید یکی از شما روزی راهی ایران شد و مایل بود پیشنهاد کاری غیرنظامی برای دولت ایران را بپذیرد. فرض کنید به شما بگویند «بخشید، ظرفیت تکمیل است و دیگر درخواستی پذیرفته نمی‌شود» و شما معترض شدید و جواب شنیدید که «خب، متأسفیم؛ ما مایل به استخدام شما هستیم ولی به عللی نمی‌توانیم» و بیش‌تر که پیگیر شدید جوابتان دادند «خودتان بروید سفارت روسیه برسید». (خنده‌ی حضار) می‌دانید اگر رفتید و پرسیدید، روس‌ها چه جوابی به شما خواهند داد؟ شک ندارم که مؤدبانه جوابتان می‌دهند علت این که نمی‌توانید استخدام شوید این است که دولت‌های انگلستان و روسیه با هم قراردادی امضا کرده‌اند! و بنا بوده این قرارداد آغازگر عصر اطمینان و اعتماد متقابل بین دو قدرت بزرگ باشد؛ و به همین علت، شما که انگلیسی هستید اجازه ندارید در هیچ نقطه‌ای از ایران که به اندازه‌ی عرض و طول کشور فرانسه از مرز روسیه فاصله داشته باشد به استخدام دولت ایران دربیایید (خنده‌ی بلند) و باید فرصت‌های شغلی خود را به روس‌ها، آلمان‌ها، ایتالیایی‌ها، بلژیکی‌ها یا سوئدی‌ها واگذار کنید. قدم همی آن‌ها روی چشم؛ ولی در عصر طلایی اعتماد دو جانبه‌ی روس و انگلیس، جایی برای انگلیسی‌ها نیست. (تشویق و خنده‌ی حاضران)

حالا می‌خواهم توجه شما را به نکته‌ی دیگری جلب کنم. خواهش می‌کنم به شرایطی که جناب شوستر را به ایران کشاند دقت کنید. من با این شرایط آشنا بودم و تقاضا می‌کنم مرا ببخشید اگر اجمالاً آن را به عرضتان می‌رسانم. در آغاز سال ۱۹۰۹

ملت ایران وقتی دید که پادشاهانش، که از قوم ترکمن بودند، از راه راست منحرف شده‌اند و کشورشان را به بیگانگان می‌فروشند — به خاطر وام‌های کلانی که می‌گرفتند — تصمیم گرفت به این وضع خاتمه دهد. نمونه‌ای که مقابل چشمشان داشتند غرب بود و هدفشان این بود که روح تازه‌ای در کالبد نهادهای سیاسی خود بدمند. دو لشکر حرکت دادند، یکی از شمال و یکی از جنوب، و در ژوئیه ۱۹۰۹ انقلابی تقریباً بدون خونریزی در ایران برپا کردند. شاه حاکم، محمدعلی، به سفارت روسیه پناه برد و حکومت مشروطه در ایران برقرار شد — یا بهتر است بگویم احیا شد چون یک بار قبلاً چند صباحی برقرار شده بود.

دولت جدید خودش را گرفتار بد وضعی دید. سر و کارش با مردمی بود که قرن‌ها زیر یوغ استبداد مطلق به سر برده بودند، استبدادی که هر نشانه‌ای از شادابی را در ملت کشته بود، جلوی سفر جوانان را به اروپا گرفته بود، هر جا انسان پاک و شایسته و آزاده‌ای دیده بود کنارش زده بود. دولت جدید با کشوری سر و کار داشت که از دیرباز در زیر پاشنه‌های استبداد لگدمال شده بود؛ و استبداد هر جا برود حیات ملی دیر جوانه می‌زند و دیرتر میوه می‌دهد. در این شوره‌زار بود که دولت جدید ایران باید نسل تازه‌ای از مدیران و قانون‌گزاران را به خدمت می‌گرفت. دولتمردان خود می‌دانستند که یکباره به آن دست پیدا نمی‌کنند. بنابراین به خود گفتند — و من فکر می‌کنم به درستی گفتند — که پس به سراغ غرب برویم. اولین درس‌های مدیریت دولتی و مدنی را از غرب بگیریم. مردانی از آن‌جا بیآوریم که دوا بر دولتی ما را بشناسند و نسل تازه‌ای از کارمندان ایرانی تربیت کنند. خانم‌ها، آقایان؛ ایران در اتخاذ این راه صرفاً از نمونه‌ی ژاپن پیروی می‌کرد. آیا کسی این‌جا پیدا می‌شود از ملت ژاپن ایراد بگیرد که چرا برای اداراتشان مدیران خارجی، غربی، استخدام کردند تا درس‌هایی از تمدن غرب بگیرند؟

حالا نخستین نیاز ایران اصلاح نظام مالی کشور بود. در این بخش، اول گیان می‌کنم به فرانسه روی آوردند. نخست‌وزیر وقت فرانسه موسیو پیشون^۱ بود. او کاملاً آمادگی اعزام هیئت فرانسوی را داشت، ولی روسیه با اعمال نفوذ نیلپاتیک در پاریس مانع شد و مذاکرات به نتیجه نرسید. جهت استخدام هیئت برای تجدید سازمان ژاندارمری با ایتالیا وارد گفت‌وگو شدند، اما در این مورد هم راه به جایی نبردند. آن‌وقت دولتمردان ایران فکر کردند شاید اگر دست به دامن امریکا شوند دیگر به این جور موانع برخوردند. با رییس یک جمهوری مستقل تماس گرفتند و او جناب سورگان شوستر را برایشان فرستاد. (تشویق حاضران) علت رفتن ایشان به ایران این بود.

اشاره‌ای هم به کار ایشان بکنم. گفته شده که آقای شوستر باعث نقض قرارداد

روس و انگلیس شده‌اند. ولی من فکر می‌کنم حقیقت درست عکس این باشد. من از بخت بدم همه‌ی تابستان گذشته را در لندن گذراندم — می‌دانید که چه تابستان داغی بود — و سراسر اوت و سپتامبر در لندن بودم و یکسره، تلگرافی، درباره‌ی مذاکرات راه‌آهن ایران با جناب شوستر تماس داشتم. در تمام این گفت‌وگوها هدف ایشان تطبیق دادن سیاست دولت ایران در مورد راه‌آهن با مفاد قرارداد روس و انگلیس بود. حتی از این هم فراتر رفتند و آماده بودند از نفوذ فراوان خودشان در مجلس استفاده کنند تا حوزه‌های تجاری تعیین‌شده در قرارداد برای دولت‌های روس و انگلیس را، که در احداث راه‌آهن مشارکت دارند، به آن‌ها بقبولانند. جناب شوستر برای قرارداد روس و انگلیس، تا جایی که به اهداف علنی و اعلام‌شده‌اش مربوط می‌شده، دوست خوبی بوده‌اند.

پس علت واقعی اخراج ایشان چه بوده؟ جوابش در یک جمله خلاصه می‌شود. جمله هم از من نیست و از نامه‌ای است که چندی پیش از یک هوطن مقیم ایران به دستم رسید، کسی که دلش با ملیون ایرانی یا حزب دموکرات آن‌ها هم نیست. نامه را بلافاصله بعد از اخراج آقای شوستر نوشته است. جمله این است: «مأموریت آقای شوستر از ابتدا محکوم به شکست بود، چون ایران آباد دیگر تن به اسارت روسیه نمی‌داد.»

در پایان سخن، خانم‌ها و آقایان، قصد ما از برگزاری این ضیافت شام چه بود؟ اول این طور می‌پرسم: ما چه قصدی نداشتیم؟ نیازی به گفتن نمی‌بینم که ما در کمیته‌ی ایرانیان به هیچ وجه خصوصاً با ملت روسیه نداریم. چه بسا که گمان می‌کنم غالب ما ستایشگر ملت روس باشیم. اگر می‌توانستیم ارواح بزرگ اصحاب اندیشه و ادبیات روس — تالستوی‌ها، تورگنیف‌ها، و بقیه — را به این مجلس دعوت کنیم آن‌ها همه طرف ما را می‌گرفتند! (تشویق) در حال حاضر هم مطبوعات آزاد روسیه مقالاتی درباره‌ی اوضاع ایران می‌نویسند که اگر ترجمه‌شان را ببینید شاید تصور کنید از دلی نیوز یا منچستر گاردین‌اند. نمایندگان کارگری در دوما‌ی روسیه — که نمایندگان نیروی بانده‌ی عصر ما در روسیه و همه‌جای دیگرند — دیگر در مراسم استقبال از مهابانان انگلیسی شرکت نمی‌کنند و بریتانیا را همدست دولت خود در سرکوب ملتی باستانی مثل ایرانیان می‌دانند. گاهی گفته می‌شود که ما در کمیته‌ی ایرانیان قصد تخریب قرارداد روس و انگلیس را داریم. این یک دروغ بزرگ و یک افترای رذیلانه است. ما ابداً قصد تخریب این قرارداد را نداریم؛ ولی خواهان اجرای صادقانه‌ی آن هستیم. (تشویق حاضران) دشمنی با روسیه، تخریب قرارداد — ما قصد این کارها را نداریم. پس قصد ما چیست؟ اولاً، ما در این مکان گرد آمده‌ایم تا گزارش دست‌اولی از شخص جناب شوستر از اوضاع داخل ایران بشنویم، گزارشی که قطعاً متکی بر تجربه و بصیرت ایشان خواهد بود. ایشان به ما خواهند گفت که آیا مردم ایران اگر دو همسایه‌ی قدرتمندشان بحال نفس کشیدن و تکان خوردن به آن‌ها بدهند قادر به تجدید حیات خویش خواهند بود؟ هدف دوم ما شاید

کمی شخصی باشد. ما می‌خواهیم عزم راسخ جناب شوستر را در اجرای کار دشوارشان در ایران ارج بنهیم و همدردی خود را با ایشان در تحمل شرایط ناگواری که کارشان را ناقص گذاشت ابراز کنیم. همچنین امیدواریم با این نمایش قدردانی و همدردی با جناب شوستر هرگونه تردیدی را که ممکن است خویشان ما در آن سوی اقیانوس اطلس در مورد احساس ما انگلیسی‌ها نسبت به این شهروند برجسته‌ی امریکا داشته باشند از بین ببریم. با این هدف‌هاست که از شما می‌خواهیم گیلان‌های خود را بردارید و به سلامتی جناب آقای مورگان شوستر بنوشید. (ابراز احساسات حاضران)

دو مقاله از روزنامه‌ی نیشن

۱. استقلال بر باد رفته‌ی ایران

دو هفته پیش یک لحظه بارقه‌ی امیدی در اوضاع ایران به چشم آمد. روسیه تهدید کرده بود به ایران حمله می‌کند. ولی لرد کرزن با شدت لحن دور از انتظاری خواهان تغییر سیاست بریتانیا شد. ایرانیان از ما درخواست کمک کردند و ما، با حسابگری یا از سر دلسوزی، خدمات دیپلماتیک‌مان را در اختیارشان گذاشتیم. اگر وزارت خارجه‌ی ما در روابطش با شریک دغلباز پی‌وچدان محکم‌تر عمل کرده بود و اگر دولت‌مردان روس مرحمتی به رفیق همپالکی فرورشان نشان داده بودند، حمله بلافاصله متوقف شده بود و ایران، ولو با تحمل خفت، خاکش را دست‌نخورده نگه داشته بود. می‌تسیم دیگر آمیدی غانده باشد. روس‌ها یاغی و لجوج‌اند. نه عذرخواهی ایران را پذیرفته‌اند و نه میانجیگری بریتانیا را. لشکرشان در راه تهران است و دیپلماسی پرمدعای آن‌ها دیگر لزومی نمی‌بیند که لااقل وانمود کند ایران کشوری مستقل است. البته این به‌تنهایی تعیین‌کننده نیست. اما روز دوشنبه سر ادوارد گری موضع خود را تشریح کرد. در نطق نسبتاً کامل‌تر و صریح‌تر از همدی سخنانی‌هایی که قبلاً ایراد کرده بود حتی یک جمله نیست که بتوان آن را تعبیر به نگوئیش هرچند ملام عمل روس‌ها کرد، حتی یک کلمه که حد و مرزی برای تجاوز وسیع آن‌ها قائل شود، حتی یک اشاره به رنجشی از بابت پذیرفته‌نشدن نظرهای مشورتی مداراجویانهای که ظاهراً داده است. حتی یک عبارت که به ایرانیان کمک کند تخته‌پاره‌ای از کشتی شکسته‌ی اقبال ملی‌شان برای خود نگه دارند. کار از این هم خراب‌تر شده است.

بیر ادوارد گری نه فقط در دفاع ناحق از اقدام روسیه سنگ تمام گذاشته، بلکه علناً بسط دزدانه‌ی دامنه‌ی شمول معاهده‌ای را که بهانه‌ی کل تهاجم روسیه شده تأیید و تجویز کرده است. تا جایی که از نص آن قرارداد برمی‌آید، ایران به حوزه‌های اقتصادی تقسیم شده است که هر قدرتی تعهد داده در آن‌ها بر سر امتیازها با دیگری رقابت نکند. ما هرگز این ترتیب را سازگار با استقلال و تمامیت ارضی ایران ندانسته و همیشه گفته‌ایم که به تجزیه‌ی سیاسی خواهد انجامید. سرانجام خود اقرار کرده‌اند و ظاهراً بدون این آگاهی که از حدود مواد معاهده تجاوز شده است. بیر ادوارد گری واژه‌ی «سیاسی» را رندانه در توصیف نوع منافع خاصی که هر قدرت در حوزه‌ی خویش برای خود محفوظ می‌دارد به کار برده است. طرح این واژه همان و بریاد رفتن استقلال ایران همان. آنگاه کشور عملاً تجزیه شده است. خوب است علت اختلاف میان آقای شوستر و دولت روسیه را که بهانه‌ی این تهاجم شد اجمالاً بررسی کنیم. اختلاف آن‌ها تقریباً از روز اول ورود او به ایران آغاز شد و مراحل بسیاری را طی کرد. ابتدا روسیه کوشید نگذارد اختیار درآمد‌های گمرکی به دست او بیفتد که مدیر مالیه بود. در مرحله‌ی بعد با دقت و حوصله تلاش کرد با حمایت از نمک‌پروردگان روسیه، ایرانی‌های متمکنی که هرگز مالیات نداده بودند، مانع از افزایش درآمد‌های مالیاتی ایران شود که او به دنبالش بود. آن وقت نوبت رسید به مخالفتش با استخدام انگلیسی‌های آشنا با زبان فارسی و مورد اعتماد مردم ایران که قرار بود در شمال ایران برای خزانه‌داری کار کنند. غمی دانیم آیا کار آقای شوستر عاقلانه بود که بدون حمایت جناب نفت^۱ یا بیر ادوارد گری بر این استخدام‌ها اصرار ورزید. ولی از قضا کار خوبی کرد، چون آزمونی شد برای فهم معنی قرارداد. اگر ایران هنوز کشوری مستقل است، هرکس را که بخواهد می‌تواند برای نظارت بر وصول مالیات‌هایش استخدام کند. چنانچه انگلستان و روسیه هم فقط مقید به رعایت انحصار یکدیگر در امتیازهای اقتصادی حوزه‌های یکدیگر بودند، نباید ملیت تحصیلدار مالیاتی برایشان فرق می‌کرد. اما اگر دعوا بر سر سلطه‌ی سیاسی در شمال و جنوب دو خط من‌درآوردی باشد، آن وقت اعزام مأموری انگلیسی به حوزه‌ی روسیه چنان‌که خود طرفین قرارداد ادعا می‌کنند عدول از قرارداد تلقی خواهد شد — لاقلاً از روح آن، اگر نه از نص صریحش.

این قضیه سرانجام به تجزیه‌ی شکل سیاسی داد. بعد، واقعه‌ی شماع‌السلطنه پیش آمد که بیر ادوارد گری اشاره‌ای گذرا به آن کرد. حتی روزنامه‌ی تایمز جرئت نکرده بود از این کار روس‌ها دفاع کند. اگر دولت ایران نتواند ژاندارم‌های ایرانی بفرستد حکمی کتبی بدهند دست فردی ایرانی که به دولت بدهکار است، دیگر اثری از حق حاکمیتش در کشور خودش باقی نمانده است. این واقعه باعث حمله‌ی روس‌ها شد، اما بهانه‌ی ادامه‌ی

بیشروی آن‌ها بعد از این‌که دولت ایران به توصیه‌ی انگلستان از آن‌ها عذرخواهی کرد، و بهانه‌ی روس‌ها برای طرح خواسته‌های تازه‌ای که گمان می‌کنیم باز سیر ادوارد گری توصیه به پذیرش آن‌ها خواهد کرد. این است که آقای شوستر در این میان دست به انتشار ترجمه‌ای از نامه‌ی تأیمن زده است که در آن جواب انتقادهای روس‌ها را داده و خود آن‌ها را متهم کرده به این‌که عالیشان به شاه اسبق ایران کمک کرده‌اند. بعید می‌دانیم آقای شوستر خود شخصاً ترجمه‌ی نامه را منتشر کرده باشند. اما اگر قدرتی بزرگ به کشوری ضعیف حمله کند به این علت که مستخدمی خارجی در آن‌جا به خود جرئت داده نامه‌ای مستدل و ملایم به تأیمن بنویسد، که آن هم در جواب انتقادهای مطبوعات نیمه‌رسمی روس و انگلیس بوده، آن وقت ما باید در همه‌ی تعاریفمان از روابط بین‌الملل تجدید نظر کنیم. اگر مقامی آلمانی به تأیمن نامه می‌نوشت و این ادعای مکتباً را تکذیب می‌کرد که آلمان به کشتی‌سازی‌اش شتاب بخشیده است، آیا ما می‌توانستیم نامه‌ی او را بهانه کنیم برای شروع جنگ؟ حکایت حکایت گرگ و بره است؛ و به قدری وقیحانه و بدبیتانه که نیازی به تحلیل بیش تر ندارد.

مثل روز روشن است که روسیه از ابتدا مصمم بوده چوب لای چرخ آقای شوستر بگذارد، چون او با سر پرشور و ترس امریکایی‌اش طولی نمی‌کشید که توان مالی ایران را بالا می‌برد و سر و سامانی به وضعیتش می‌داد. او مردی نبود که بدون مبارزه تسلیم شود، اما در نهایت شمشیر روسیه بر قلم شوستر غالب شد. در پرده‌ی آخر، روسیه ادعای نامه‌ای را — که سیر ادوارد گری هم در سخنرانی روز سه‌شنبه‌اش آن را توجیه کرد — با نوک شمشیر پیش می‌گذارد و خواستار شناسایی حق روسیه در توی استخدام بیگانگان در ایران می‌شود. با این ادعا قدرت‌ها رسماً ضمانت‌نامه‌های خود را در مورد استقلال ایران پاره می‌کنند. طبق معمول، پرداخت وامی برای پرداخت غرامت حمله‌ی روسیه قدم بعدی خواهد بود و با انتصاب ناظری خارجی که از روسیه حرف‌شنوی داشته باشد دیکتاتوری در تهران رسماً تثبیت خواهد شد. سؤال بعد البته این است که وقتی سیاست روسیه در تهران حاکم شد ما تا کی می‌توانیم اجازه دهیم که بر جنوب کشور از تهران حکومت شود؟ عاقبت، منطقی تجربه کار خود را خواهد کرد و تشکیلات سیاسی جداگانه‌ای برای جنوب ایران به وجود خواهد آمد. حوزه‌ی انگلیسی را چگونه می‌توان از شهری اداره کرد که در دست قزاق‌های روس و دیپلمات‌های روس و مالیه‌چی‌های روس و مفتش‌های روس و حق و توی روسیه است؟ البته ما راه را با قاطعیت کم‌تر و شقاوت کم‌تر و تعجیل کم‌تری از رقیبمان رفته‌ایم. ولی چون با کاری که او کرده مخالفت نکرده‌ایم دیر یا زود ناچار می‌شویم ما هم راه او را برویم. دو سه سال بعد ما هم جنوب را اشغال

می‌کنیم و کابوسی که نسل‌هایی از سربازان هندوانگلیسی را آزار داده است سرانجام با موافقت خود ما به واقعیت خواهد پیوست. سپاهیان روس و انگلیس در استداد مرز خاکی موهومی با یکدیگر روبه‌رو خواهند شد و ما با اقتدار نظامی‌مان قدرق قاره‌ای بین دو همسایه‌ی ناراحت یعنی روسیه و عثمانی با سربازان وظیفه‌ی بی‌شمارشان خواهیم شد.

اگر امکان بحث در مورد این قضیه‌ی ایران به اعتبار خودش فراهم می‌آمد تاریخ سال‌های اخیر به کلی عوض می‌شد. روسیه را ما با یا بدون رضایت خودش باید وادار به پیروی از سیاست عدم مداخله می‌کردیم. از روز اول، ما فطرت طبیعی جوامع‌ردی‌مان، اصل آزاداندیشانه‌ی احترام‌مان به ملت‌ها، و هر محاسبه‌ی عاقلانه‌ای براساس منافع‌مان در شرق را نادیده گرفته‌ایم. این سیاست را فاجعه‌بار و ابلهانه شناخته‌ایم اما نامفهوم نخوانده‌ایم. این سیاست نتیجه‌ی — و یکی از بدترین نتیجه‌های — سیاست اروپایی سیر ادواردگری بوده است. یک اصل ساده و ابتدایی از روز نخست بر آن حاکم بوده: ترس او از این‌که مبدا روزی این یا آن دولت به «مدار» دیپلماتی آلمان بیفتد. سال‌ها از کیسه‌ی ملت‌های دیگر به جیب بعضی دولت‌ها ریخته‌ایم تا به آلمان نزدیک نشوند. روی فرانسوی سکه در معادلات مراکش و عواقب آن رقم خورده است. روسیه را در بخش وسیعی از ایران آزاد گذاشته‌ایم که هر چه می‌خواهد بکند. این قیمت برای هر چیزی قیمت زیادی است. اما چه به دست آورده‌ایم، حتی در سطح نازل این‌گونه دستفروشی دیپلماتیک؟ روسیه کمابیش متحد قابل اعتدای برای فرانسه بود که ماجرا آغاز شد. ولی امروزه کسی تردید ندارد که اگر حادثه‌ی آگادیر^۱ کار را به جنگ می‌کشاند روسیه امکان نداشت دخالت کند. اما نباید از این بابت سرزنش‌اش کرد. عیب کار این جاست که ما نتوانسته‌ایم روسیه را حتی در همان «مدار» اولی‌اش کنار انگلستان و فرانسه نگه داریم. روسیه در پوتسدام با آلمان کنار آمد و ما نه با آزاد گذاشتن روسیه در ایران و نه با چرب‌کردن سیلش در هر سرمایه‌گذاری و تجارتی نتوانستیم وفاداری‌اش را بخریم. علتش ساده است: ما نمی‌توانیم در مشکلات نظامی که سیاست ما هر آن ممکن است برایش به وجود بی‌آورد کمکش کنیم. چون در غائله‌ی بوسنی نتوانستیم تهدیدهایمان را عملی کنیم دیگر خطبان را نمی‌خوانند. بدون منابع قاره‌ای ایفاگر نقشی قاره‌ای شده‌ایم و از این جاه‌طلبی متکی به ابزارهای ناکارآمد، سرانجام، یا باید تن به ذلت تسلیم بدهیم یا فاجعه‌ی شکست را بپذیریم. موقعی که تاجار می‌شویم برای حفظ بی‌طرفی خشک و خالی روسیه بهای کلانی به اندازه‌ی ایران بپردازیم، معلوم می‌شود که ستاره‌ی بخت ما دیگر افول کرده است.

(از شماره‌ی ۲ دسامبر ۱۹۱۱)

۲. پناهجویی ایران

روزگاری که غرایز حیوانی انسان را سنت رادمردی اندکی مهار می‌کرد، کسی که پناه می‌جست از حقوق بهره‌مند می‌شد که احترام به آن‌ها مایه‌ی سرفرازی صاحب قدرت بود. بیچاره‌ای که در روزگار هومر زانوان سرداری را در آغوش می‌کشید از همان دم تحت‌الحمایه‌ای می‌شد که دفاع از جان و آرمان او به شرافت سردار گره می‌خورد. در آلبانی مجرمی فراری که دست به دامان مرحمت طایفه‌ای بیاویزد می‌تواند مطمئن باشد که از منافع او همچون منافع خود طایفه پاسداری خواهد شد. این‌ها رسوم زیبای جوامع بدوی است. دیپلماسی جدید برای خود نوع دیگری از افتخار و جاهت پدید آورده است. دو هفته پیش، ایران با تهدید حمله‌ی روسیه روبه‌رو شد و آداب مرسوم را به جای آورد و به در خانه‌ی ما پناه آورد و زانوان سنگی داونینگ استریت^۱ را در آغوش گرفت. ما خوششان آمد و موضع مسئولانه را پذیرفتیم. نصیحت عاقلانه‌ای کردیم که البته شجاعانه نبود. توصیه کردیم مطالبات روسیه را که حتی دیپلمات‌های خودمان نمی‌توانند متصفانه بدانندشان بپذیرد و خواستیم که اشک‌ریزان و برسرزنان برود از بابت این اهانت که حق با اوست از روس‌ها عذر بخواند. به توصیه عمل شد و ایرانیان ساده‌لوح پنداشتند که ما با نفوذ خود مانع از پیشروی روس‌ها خواهیم شد. اگر از سر دلسوزی نخبیدیم، گمان می‌رفت که شاید غرور ما تکافی به ما بدهد تا به کمکشان بشتابیم. آن‌ها به توصیه‌های ناگوار ما عمل کرده بودند و غرامتی را که ما فکر کرده بودیم کافی است به روسیه داده بودند. به نظر می‌رسید اگر نه غرور ما لاقط حیثیت ما ایجاد کند که آن‌ها را از اخاذی‌ها و تعدی‌های روسیه در امان نگاه داریم. حال ایرانیان آموخته‌اند که نباید عجولانه فرض کنند وزیر خارجه‌ی امروزی هم مثل سردار دوره‌ی هومر یا راهزن آلبانیایی رفتار خواهد کرد. ما برای حمایت از آن‌ها کاری نکرده‌ایم، ولی اتهام بی‌عملی یا بی‌اعتنایی هم به ما نمی‌چسبید، چون گویا بر زورگویی‌های بعدی شریک روسمان مهر تأیید زده‌ایم. روسیه از ایران سه چیز خواسته است: برکناری آقای شوستر، پذیرش حق وتوی روسیه و انگلستان در مورد به‌کارگیری هر فرد خارجی، و پرداخت غرامت به روسیه که زحمت کشیده و لشکری برای تحمیل این خواسته‌ها به ایران فرستاده. از این خواسته‌ها، دو تای اولی با سکوت ما که نشانه‌ی رضایت ماست روبه‌رو شده‌اند و دومی به ما امتیازی می‌دهد که در آن با روسیه شریک می‌شویم. سخاوتمندی ما با احتیاط‌هایی که در اظهارنظر راجع به پول درخواستی روسیه به خرج می‌دهیم ثابت می‌شود. پناه‌جو از زانوان ما خیری ندید و در تضییع حقوق او ما هم شریک جرم شده‌ایم. اما سرانجام درحالی‌که

۱. Downing Street؛ خیابانی در لندن که مقر دولت بریتانیاست. م.

دستبرد به جیب او ادامه دارد، ما با روی گرداندن از او لاقط آبروی خودمان را نبرده‌ایم. افکار عمومی به دولت اجازه نمی‌دهد به نام آن‌ها سیاستی ضعیف و سخیف مثل این را در پیش بگیرد. سیر ادوارد گری نمی‌تواند به آمال هموطنانش بی‌اعتنا باشد و باید سیاست خود را تغییر بدهد. ارزش دارد نشان بدهیم نفرت غریزی، که هر انگلیسی معقولی در این اوج روند فاجعه‌بار احساس می‌کند علل موجهی دارد. نیازی نیست ثابت کنیم که مطالبات روس و انگلیس به معنی تجاوز به حاکمیت ملی ایرانیان است. مطالبه‌ی برکناری آقای شوستر به این سبب که او به خود جرئت داده در روزنامه‌ی تایمز از خود در برابر هتاک‌های شخصی مطبوعات روسی دفاع کند عملی است که هر ملت شرافتمندی آن را زورگویی و مداخله‌جویی تلقی خواهد کرد، که در نهایت شاید تنها پاسخ امکان‌پذیر آن جنگ باشد. ملتی را شاید بتوان با تهاجم یا تهدید به تهاجم وادار به پیروی از خواست قدرت برتر کرد؛ اما استقلالش را نگه خواهد داشت و فقط در معرض خطر تکرار تهاجم خواهد بود. ولی خواسته‌ی دوم روس‌ها مداخله را امری عادی و مستمر می‌کند. این از بخت بد ایران است که چاره‌ای جز استخدام بیگانگان برای نوسازی نیروهای نظامی و امور مالی‌اش ندارد. اصلاح سریع و مؤثر از هیچ راه دیگری ممکن نیست و در بازارهای پولی خارجی فقط به این شرط به ایران وام می‌دهند. درستکاری و توانمندی آقای شوستر وثیقه‌ای بود که بانکداران را راضی می‌کرد. چنانچه ایران اجازه می‌یافت از قدرت‌های بی‌طرف و غیرذینفع کمک بگیرد استقلالش محفوظ می‌ماند. در وضع تازه‌ای که سیر ادوارد گری و دولت روسیه به وجود آورده‌اند، ایران ناچار است به‌عنوان کارشناس خارجی از عمال آن‌ها استفاده کند. فرق نمی‌کند که افراد منتخب روس باشند یا انگلیسی؛ کافی است بگری سیاست آن‌ها باشند. از این افراد حمایت می‌کنند و ایران چاره‌ای جز اطاعت از اوامر ایشان ندارد. ما در مصر هم به همین شکل حکومت می‌کنیم. اسمش این است که عمال ما فقط توصیه می‌کنند و هیچ اختیاری در ادارات دولتی ندارند. اما توصیه‌ی آن‌ها از جنسی است که دولت مصر مجبور است به آن عمل کند. این وضع لاقط تجاوز آشکار به حاکمیت ملی ایرانیان است. و در عمل به سلطه‌ی دوجانبه‌ای منجر خواهد شد که دست‌کمی از سلطه‌ی یکجانبه‌ی ما در مصر نخواهد داشت. این راهی است که از ۱۹۰۷ طی کرده‌ایم. جا دارد اشاره کنیم به نامه‌ای که در آن وزیر مختار ما معنی قرارداد روس و انگلیس را برای دولت نگران ایران تشریح کرد. نامه به ایرانیان اطمینان می‌داد که قرارداد هرگز به مداخله یا تجزیه نخواهد انجامید. اعلام می‌کرد سیر ادوارد گری و موسیو ایزوئلسکی «کاملاً متفق‌اند» که «هیچ‌یک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر این‌که صدمه به مال و جان رعایای آن‌ها وارد آید.» از این روشن‌تر؟! ولی تا امروز هم گفته نشده که مداخله‌ای صورت گرفته. ما کاری به این نداریم که آیا شوستر تصمیم درستی گرفته که در صدد استخدام کارمندان انگلیسی برآمده،

یا تلاش کرده از اشراف ایرانی مالیات بگیرد، یا به روزنامه‌ی تأیمن نامه بنویسد. قدر مسلم این‌که هیچ اقدام او صدمه به جان و مال رعایای روس نبوده است. این هم که ما طرف برادر خود را نگرفته‌ایم حرف درستی نیست؛ ما بر مداخله‌ی روسیه مهر تأیید زده‌ایم. همین که آن را تحمل کرده‌ایم عدول از تعبیر خود ما از تعهداتی بوده که در قرارداد تقبل کرده‌ایم. در اواخر نامه به ایران اطمینان داده می‌شود که دولتین امیدوارند «استقلال ایران را ابدالدهر تأمین نمایند» و ادامه پیدا می‌کند که دولتین «نه فقط می‌خواهند عذری به جهت مداخله کردن در دست نداشته باشند بلکه قصدشان در این مذاکرات دوستانه این بود که یکدیگر را نگذارند در ایران به عذر حفظ مصالح خود دخالت کنند.»

اگر این مدعا جدی بود، ایرانیان از آن چنین برداشت می‌کردند که شراکت روس و انگلیس میناقی برای حراست از ایران است، زیرا به موجب آن هر طرف که وسوسه به مداخله شود طرف دیگر منصرفش می‌کند. حالا ما داریم زیر حرفان می‌زنیم و عهدشکنی ما کاملاً ناموجه است. روسیه برخلاف عهد خودش مداخله می‌کند و ما نه تنها اجازه‌ی این کار را به او می‌دهیم بلکه آن را تأیید هم می‌کنیم. ما قول داده‌ایم که ایرانیان «ابدالدهر از ترس مداخله‌ی خارجه مستخلص و در اجرای امور مملکتی خود به وضع خودشان کاملاً آزاد بوده باشند» و حالا که چهار سال گذشته می‌گوییم آن خارجی‌هایی را که قرار است «امور مملکتی» را اداره کنند ما باید تعیین کنیم. توفیق بی‌ادوارد گری در جلب افکار عمومی در این کشور در سال‌های پرتلاطم و بدشگون کار او، به گمان ما، بیش‌تر موهون شخصیت او بوده است تا توانایی‌هایش. هیچ‌کس نگفته او باریک‌بین یا تیزهوش یا کاردار یا دانشمند است. ملت روی ثبات قدم، احتیاط، و بالاتر از همه نام نیک او حساب می‌کرد. اما این خیانت آخری به ایرانیان زینده‌ی آن شخصیت نیست.

ولی هنوز کار از کار نگذشته و ما نمی‌پذیریم که برگشت‌ناپذیر باشد. پاسخ‌های کوتاه و اضطراب‌آلود وزارت خارجه به پرسش‌ها حکایت از نگرانی می‌کند و پاسخ لرد مورلی به لرد کرزن حاکی از، لااقل، تغییر لحنی است که حتی در تأیمن خودش را نشان می‌دهد. امیدوار باشیم که ولو کورمالی‌کنان در حال یافتن راه نجاتی باشند. اگر کار از کار بگذرد برخی از عواقب آن را همه می‌دانند. لطمه‌ی اخلاقی و فکری آن شاید بدترین ضربه‌ای باشد که به حیثیت ما در شرق وارد می‌شود؛ چون هیچ‌کس باور نمی‌کند که ما به خواست خود مرتکب این پست‌فطرتی شده باشیم. شریک بی‌عرضه‌ای جلوه می‌کنیم که توانسته است جلوی رفیق قدرتمند ناچنس‌اش را بگیرد. تعهدات جدیدی برایمان ایجاد می‌شود که طرفداران سر‌بازگیری وظیفه را خوشحال می‌کند، زیرا مرز واقعی هندوستان تا میانه‌ی کویر مرکزی ایران جلو می‌آید و در امتداد مرز موهوم غیر قابل دفاعی سواره‌نظام هندی ما با قزاق‌های روس رود رو می‌شود. امکان بروز اختلافات شدیدی با روسیه وجود دارد، که بزودی کنونی ما سرآغاز غم‌انگیزی برای آن رقم می‌زند.

یک‌سوم ایران خاک بی‌طرف است و عمده‌ی سواحل خلیج فارس در این منطقه قرار دارد. هنگامی که روسیه بر تهران مسلط شد این منطقه‌ی بی‌طرف را چه کسی اداره خواهد کرد؟ اما از میان همه‌ی پیامدهای نهفته‌ی این وضعیت، شاید بدترین آن‌ها این باشد که آلمان هم مطابق معمول ادعای غرامت کند. روسیه در پوتسدام چک سفیدامضا گرفته. ولی ما هنوز تاوانش را نداده‌ایم. این غائله‌ی آسیایی هر آن ممکن است مناقشه‌ی اروپایی شود و اگر این اتفاق بیفتد شاید آن وقت ببینیم که دولت عثمانی، همسایه‌ی ایران و مصر، هم علاقه‌ی زیادی به «مذاکرات» آن پیدا کرده. ایرانی‌ها عاجزتر از آن شده‌اند که از ما به خاطر این‌که به روسیه کمک کرده‌ایم حاکمیت ملی آن‌ها را در نقطه خفه کند ابراز انزجار کنند و دولتی دیگر هم اگر خاطر ما را پریشان کند از سر آزادگی‌اش نخواهد بود. ولی معمولاً پادشاهی‌ها برای این‌که به ملیت آن‌ها اهانت نشود تسلیم اخاذی می‌شوند. خوش‌خدمتی ما برای روسیه بعید نیست ما را هم تا این درجه تنزل بدهد. اما سیر ادوارد گری هنوز وقت دارد این زنجیره‌ی فجایع را پاره کند. می‌تواند به اولتیماتوم روسیه شدیداً اعتراض کند. می‌تواند برای خروج روس‌ها از ایران مهلت تعیین کند و بخواهد که نه فقط نیروهای جدید بلکه حتی اردوهای دائم خود را از تبریز و نقاط دیگر ببرند. می‌تواند اعلام کند که حمله به خاک ایران عدول از کل روح قرارداد است. صرف تهدید از مجاری دیپلماتیک خصوصی احتمالاً کفایت خواهد کرد. اما اگر نکرد، وقت آن رسیده است که عوضی بخواهیم از فرانسه در ازای هدیه‌ای که از امپراتوری شمال آفریقا به او دادیم. روسیه تاب جنگ سردی را که یکباره درهای بورس پاریس و بازار پل لندن را به رویش ببندد نخواهد آورد. سیر ادوارد گری ابزارهای برخورد با این وضعیت آشفته را در اختیار دارد؛ کافی است به اندازه‌ی نیمی از آن که با رقیب روراست جواتسرد کرد با رفیق دودوزه‌باز تندی کند. سرمقاله‌ای در تایمز که سرمقاله‌ای در تان^۱ دنبالش را بگیرد شاید بتواند آهنگ پیشروی روس‌ها را کند کند. به همین روش توانستیم هندی‌ها را به بند بکشیم. ایرانی‌ها را با آن آزاد کنیم.

(از شماره‌ی ۹ دسامبر ۱۹۱۱)



وزارت امور خارجه
اداره
مورخه
نمبره
شعبه

ایجاد قانون تسخیر ترسقات مالیه در ایران

ماده ۱ - خزانه دولتی که مالیه محرمه در ایران نام گرفته است تسخیر و دولتی ناموس دولت مالیه و دولت ایران است و این دولت شامل هر قدر تمام عداوت از هر قبسه و تقیض می باشد تمام مخارج دولت را بر عهده می آید.
ماده ۲ - خزانه در هر مصلحت است تسکینات و غیره بر آید در وزارت مالیه برقرار نماید:

۱ - اداره که در باب تسکینات و عوارض و عایدات دولتی از هر قبسه را جز در تسکینات و عوارض بودجه با مالیه تسکین کند آید برقرار خواهد شد.

۲ - اداره که در تقیض و تسکینات محاسبات علیه عایدات مخارج مصروفه که بهاری و دیگر مراجع بنا.

۳ - اداره که در تسکینات دولتی از هر قبسه دولت تسکینات اعمال را بر عهده می آید و هر قدر در تسکینات

و مراجع و همسنگ و تکامل و اعتبارات و قرار داد های مالیه جسم از آنکه قرار داد های منزه عایدات برابر دولت

تخصیص نموده یا تسخیر نماید مالیه از طرف دولت تسکینات و تسکینات در این مورد راجع بان اداره خواهد بود.

ماده ۴ - هر قدر در هر یک از ادارات که گفته شد در ماه دوم و سایر وقتها که برابر جریان

امور اصلاحی بود که در این خواهد بود.

ماده ۵ - بدو از این تسکینات مرکزی ملی از احتیاجات دولتی تسکینات را که برای اداره کردن

مالیات بر عهده دولت است که در این مورد برقرار خواهد بود.

ماده ۶ - خزانه در هر صورت امور که در هر خزانه تسکینات و تسکینات مخارج دولتی بدون مصارف و اجابت تسکینات

و یا تسکینات (در امور اجابت تسکینات) پرداخت خواهد بود.

ماده ۷ - خزانه در هر مصلحت نامنه را که برای اجراء احوال مالیه مذکوره در موارد فوق الذکر

تدریجاً کرده و نظامهای مملکت را از آنکس بجای و فزونی رسیده و احداث شده لازم الاجرای خواهد بود.
ماده ۷- برای تسهیل در خصوص تقاضای منافع بزرگ توان بزرگوار در کساحیات داد و ستد
صورتی برای تسهیل در تجزیه و تفکیک زمین بزرگوار است لازم بود که در آن صورتی بزرگوار
و زمینها را به یکدیگر تلف فرزند دار که فرزند بود و تمام و از آنجا تا آنکه زمین و از آنکس مستند از طرف
کوشش را لازم دارد و بزرگوار زمینها را.

ماده ۹- فرزند دار که منصف است بر نوع صرفه بود که منصفی بزرگوار است و در آن بزرگوار
و این بزرگوار است که تلف بزرگوار است.

ماده ۱۰- فرزند دار که منصف است لازم دارد از صحت قوانین مربوطه باید و این منافع بزرگوار است
که منصفی و صحت و منافع بزرگوار است که بزرگوار است و در آن بزرگوار است.
ماده ۱۱- فرزند دار که منصف است بزرگوار است که بزرگوار است و در آن بزرگوار است
و در آن بزرگوار است.

ماده ۱۲- اختیار اجزای اداره را بزرگوار است که بزرگوار است و در آن بزرگوار است
که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است
اسرار را تصویب فرموده بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است
بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است

این قانون بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است
ماده ۱۳۲۴- بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است
بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است
بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است که بزرگوار است



حکومت پنجاب، وزارت امور خارجہ، لاہور

(۱۹۲۵ء)

توجہ بہ خدمت گاہان مورخہ ۲۸ دسمبر ۱۹۱۱

جناب ذوق ہوکہ برہنہ پورہ

میر دادہ گنڈر گڑھ اہان بربست اہانت رتہ ۴۰۰۰ روپے سہارا
 گنڈر گنڈر گڑھ و روپے ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گنڈر گڑھ اہان
 دوسرا گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گنڈر گڑھ اہان
 ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان

بیسے گنڈر گڑھ
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان

گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان

گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان

گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان
 گنڈر گڑھ ۴۰۰۰ روپے اہان گنڈر گڑھ اہان



مکرم

درد کم کرد بر حسب کم کردن غم بر سر در حال حاضر

دیده که اگر آن کم شود در طلب شرفی بیم بر مریض چه از او

نکر که در شرف در آن نام از او هم می آید

درد کم کرد و حسد کم کرد و غم از او کم کرد و شرف از او

کم کرد که آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

حسد کم کرد و غم از او کم کرد و شرف از او کم کرد

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

کم کرد و در آن کم کرد و شرف از او کم کرد و غم از او

نوع سوده را برسد
 موضوع سوده
 ضمیمه
 پلاک نویسی گذشته

وزارت امور خارجه
 اداره
 تاریخ ۱۳۲۷

شماره
 ۳۵
 ۳۶

۵۷۲۵۹

دو روز پیش روزی که گریه از گوش من در پی وقت راندم خودم را در کلاس
 از منسور راجع بهم که میبردند و در میان من و آنها که در کلاس بود
 در کلاس ادب بودم و گریه می کردم و از خودم می گفتم وقت آنکه از آن
 با من گریه می کردند و چنان می نمودند که من ضعیف تر از آنها
 تمام خواب گمراهی را می بینم که هر قدر در کلاس اگر بگریه
 می نمودم بزرگتر می نمودند در عمل هر کس که چنانچه می نمود
 خدایت از من بود که اگر چه چنان گریه می نمودم ولی من ضعیف
 تر از من بودم و بنظر آنها من ضعیف تر از من بودم که حفظ من نمودند
 آن وقت مجبور شدم در روز بعد که از کلاس رفتم
 من بعضی روزی که از من در کلاس گریه می نمودم و من گریه می نمودم
 نبودم که من در وقت راندم آنها و من گریه می نمودم
 من می نمودم که در من گریه می نمودم و من گریه می نمودم
 هستند و من می نمودم که اگر فکر کنم جواب می نمودم
 و من گریه می نمودم که اگر فکر کنم جواب می نمودم

مهره خانم



(منسلق است)

کتابت دارالترجمہ وزارت امور خارجہ لاہور

ترجمہ برائے عزت فرانسہ ۱۹۹۴ء مورخہ ۲۴ اگست ۱۹۱۱ء

تقریباً کہ آن جناب در خصوص مسئلہ پوچھتہ وجہ برخط لگ کر مرقوم دہشتہ پیر
 وقت فقط غم از ایسکے موت علیہ الذیقہ را در مجرای طبیعی داخل نموده است
 مکتوم برخط ایسکے از ایزاہ بہتر میمانم منافع سرودہ شدہ بچھو را منتظر نام
 در دستار بیک خود قدر طبیعی متکفر شدیم کہ مقرر شدہ تصدیق تصدیق تصدیق
 لکھان از بودیم لگ کر پوچھتہ خلدیم در واقع ہیچوقت در ذمہ مقرر
 داشتہ یعنی دہتم کہ صورت علیہ از دہتم تصدیق تصدیق تصدیق تصدیق
 دل چنانکہ جناب اچھر مبرق ہمیدہ در کتر آتہ کہ بعضی از اتباع فرانسہ تصدیق
 مریا قید نہ است کہ تصدیق مقررہ نہ فقط از بودیم لگ کر پوچھتہ خلدیم
 بیک کھنڈا برخط ادارہ لگرات پوچھتہ میند تصدیق تصدیق تصدیق تصدیق
 کہرت بہ علت نهم و ضانت فرضی کہ بموجب قید زبرد بار ارباب منت
 مقرر گیمہ مریم ازین بچھو

بہر است آنقدر کہ جناب اچھر تصدیق کوام تصدیق تصدیق تصدیق تصدیق تصدیق
 نامہ صورت بیتر از نامہ لگرات را طین و احقرام نام و ہمکسر حق نذر و نذر
 از ایسکے در دستار منافع مرقوم بچھو را مریم یک ادارہ کہ دہتم است تصدیق

داده و ذائقه ممدوده هر از تالیه است. و خطا کارز بر است اول در تالیه
 مقررده بمیان تقصیر میکنم ابقا رتیب کونف چنانکه اول در تالیه نظر کنان
 رباب میوم بیشتر رسیده است تالیه بود در مینه توحید بودیم با
 حرمت مینمایم حقیرم مهم و له کمان میکنم آن روز که توحیات حرمت مینمایم
 در اول در که گمراه است ضمیمه آن مخلص بازرزه بود که راجع فارغ
 برانده ان اطمینان را با اول در جدید داشته باشند آن وقت از نظام مرکز
 بهر دم لعمری مکتب با تطبیع بدون انگال بهر آید و کمان میکنم ضمیمه بران
 اول در مرکز را با اول خود گذشت که در حدود موعده مینمایم چنانکه ضمیمه گامینند
 و بعد از آنکه بزم بین ترتیب برقرار باخ

منقصت آن ذوق که حیرت از دینش دو بودیم باخ آمدت مین بنظر ممدود
 همیشه کمتر از تقصیر مراد گمراه است و لوایکه این تقصیر مینمایم
 و کوچک باخ

دلسته میبیزد که آن جنب به نظریات او عطف نظر مینمایم بعد از این است
 مینمایم هم نیز مینخواه آریب صحیح توحید بودیم لعمری است لا
 آن جنب میداند که به ترتیب مینماید این خیال را در انام ده یعنی با مینمایم
 رتیب در تقصیر مکتب الهی و در مینمایم مینمایم بر جنب مینمایم
 و گمراه است با راجع فارغ مینمایم است
 ممدود در اصول از آن جنب تقاضا میکنم مینمایم مینمایم مینمایم
 ۵۶ ۵۵ ۵۴ ۵۳ ۵۲ ۵۱ ۵۰ ۴۹ ۴۸ ۴۷ ۴۶ ۴۵ ۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱ ۴۰ ۳۹ ۳۸ ۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

صفت الیون تصدیق نماید که بقدر این رتیب خارج از معمول و بی نظیر برای صفت
 علیه السلام در شعله داشت و بی از طرف دیگر ضمیمه مرده است در اینکه طبیبان این
 را استحقاق نمایند آن روز که درمیدارم ضمیمه نوک این و در آنروز حالت
 فوق العاده که در صدقات بعین میارزد به نتایج مطلوب و مرتبه استخراج
 صفت در اول کسی خواهم بود که به هموطنان خود تاکید کنیم از وسیله معتبره در
 کتباتها که هم آنها را مضامین را هم صفت علیه صرف نظر نمایند
 حجاب در صفت در را از اینکه عین حجاب را بحال صفت شرح کلام
 خواهد داشت چه در تمام آن دهنده و اطمینان آن حجاب در وضع کلام
 دلایل آن است صفت علیه ^{بیشتر} نسبت به آن صفت علیه

در حرکات باقیه ...

رضاء: بریند لکت

۲۰۹۹۷/۲۰۷۱۴

عمومی ۲۰۹۲۸

خصوصی ۵۲۹۲

۳۲۴

۳۲۹

وزارت امور خارجه

اداره رده

تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۲۹

۹۴

نوع مسودة: نامه

موضوع مسودة:

ضمیمه

بلا نویسی کننده: امیر کبیر

بیت کورولنه

۱۹ / ۱۰

۱۵۲۵

در باب رونق گرفتن ۱۹۴۶ در ۲۱۱۶ در باب آیه سنجی

و در باب اینکه سایر معاهد و تارتیفات آیه از آن است

۱۳۲۱

در باب اینکه آیه زائر صادره فایده دارد

و در باب اینکه آیه زائر در کتابها و در بعضی از کتب

موجود است و در بعضی از کتب موجود نیست

و در باب اینکه آیه زائر در کتابها و در بعضی از کتب

موجود است و در بعضی از کتب موجود نیست



رئیس کل امور مالیات ایران
 TRÉSORIER GÉNÉRAL
 DE
 L'EMPIRE DE PERSE.

تاریخ
 ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 ص: ۱۰۰۰
 ۱۲۷۷۷

خدمت ذی کرامت عالیجناب جناب آقای آقا محمد علی خان

مصدق کتب و اسناد و غیره که در کاشان که در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق پانزده روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹
 در حقوق و غیره روز و در کاشان در روز دوشنبه ۱۰ بهمن سنه ۱۳۱۹

W. Morgan Shuster

فرمانده کل امور مالیات ایران

وزیر
ایران کهن
۱۳۱۳
۳۱۱۳

دردت جلد اول فارسی

مدا در بابت و نه در همان خوب نیست با صحت کی از دول فارسی در ادب است در ادب است در ادب است
برای یک گفت قرائت در ایران غیر شاعران که در ادب است در ادب است در ادب است
عزیزان در دست جلد است و در وقت روز در ادب است در ادب است در ادب است
فراوان در ادب است در ادب است در ادب است در ادب است در ادب است
غده شربت منم بخوانان در ادب است در ادب است در ادب است

W. Morgan Shuster

عزیزان در ادب است

شیرازی

بهر وقت بخواهد از طرف جنوب جزایر را با اسباب کمال رسیده شده بهر وقت
ترصد داشته بود که در آن ساعات و بارانند و در صورتی که خطه تمام شد که
خزان طوری که پیشتر گفته شد است نه استعدادهای خود را که در آنست که در آنست که در آنست
نظر مردم نیست در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
انهم در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

کلیه شهر را بوقت که از طرف جنوب جزایر را با اسباب کمال رسیده که در آنست که در آنست که در آنست
رجه شود و بعضی اینکه رجه شد بعد از آنکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
استهانت است که بعضی از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
مسئله که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
استهانت است که بعضی از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست



نام نومی
جمهوری توئیوت آتوس جاپون کشی
سلطان امیر شاه فاجار
خلم داد ملک

نظریه قانون ۲۳ جوزا انکوزیمیر نظر بر ذم تقنین کیس فرزند دار کس موافق شهلا در برابر له و تهریب بیست از اعظم

آنگور سیداریم

ماده اول - سیوزانک ژوف سر نارد در هر کس که است فرزند داری کس مالک کس در تهریب توج
 ماده دوم - سیوزانک با این است تمام اختیار دانه در در قانون ۲۳ جوزا انکوزیمیر است
 در انخواج بود این اختیارات را در وقت کس در برابر له مران خط سنا سالی اول در کس فرزند دار کس
 با راجت رای وزیر باله ترتیب خواهد داد و تهریب بیست در اعظم خواهد سیداریم توج در جبر خواهد نداد
 ماده سیم - فرزند دار کس بیست کس در در کس دانه است باید راجت کس در قانون فوق الذکر تهریب است
 با تفاهم اداره کس سیده خواهد گرفت و در انکوزیمیر در امران ماده دوم تهریب تقنین خواهد نمود
 ماده چهارم - فرزند دار کس بیست مخصوص خواهد نمود که کس سیداریم باید در انکوزیمیر تهریب بار کس که
 با نادر بدون دولت و تهریب در دفع و حقوق فوق الذکر استخوان و در تهریب کس و در کس
 که در ارج بر خواهد و اختیار کس دولت است بر اطلاق در امر تهریب بدون کس لولا نایم

ماده پنجم - در است با و بیست سیوزانک فرزند دار کس سالی اول مع بیست هزار در کس که
 در اف دولت کس بیست باید در خط خواهد شد این مع حلا در بر حقوق سابق است اول است
 ماده ششم - وزیر باله با و در امر انکوزیمیر نظر است ناصر الملک بیست
 در مقصد تهریب تهریب در انکوزیمیر لکس کس در امر انکوزیمیر در نظر است در طرفان تهریب لکس کس

در است نظریه
امام علی بن ابی طالب
در است نظریه

نمایه

- آذربایجان ۲۱، ۴۳، ۷۵، ۱۱۲، ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۱۱
 آستارا ۴۱
 آکسفورد، دانشگاه ۵۸، ۱۷۷
 آلبانی ۳۱۷
 آلمان/آلمانی << بیش تر صفحات
 امور ۱۷۷
- اتحاد و ترقی، حزب ۱۵۶
 اتریش-مجارستان/اتریشی ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۱۲۰، ۱۹۳
 ائتلاف مثلث ۱۹۰، ۱۹۲
 احمدشاه ۳۷، ۳۸، ۱۱۶
 آدسا ۳۸، ۴۲، ۹۷، ۱۰۸
 ارباب جمشید ۵۶
 ارباب کیخسرو ۵۸، ۱۰۵
 اردبیل ۴۰، ۱۱۲، ۲۶۹، ۲۷۰
 ارتدادالدوله ۹۷، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۸-۱۲۴، ۲۶۶، ۲۶۷
 ارومیه ۲۲
 اسپرینگ ریس، سیسیل ۲۷، ۳۱، ۲۰۳-۲۰۵
 استرآباد ۳۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۲۴، ۲۷۰
 استقلال، روزنامه ۵۹
 استوکس، کلود ۷۹، ۸۹، ۹۶، ۱۰۷-۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰
 ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹
 ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۶-۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۴، ۳۰۷
- اسکولف، میخائیل دمتریویچ ۱۷۲
 اسماعیل بیگ ۲۶۹
 اصفهان ۲۲، ۲۴، ۳۳-۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۷۵، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۴، ۱۹۷، ۱۹۸
 ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۸
 اعتدال، حزب ۵۹، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۷۹
 افریقای جنوبی ۱۹۴
 افغانستان ۲۴-۲۶، ۴۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۳۷
 آکادیر ۳۱۶
 امامزاده جعفر ۱۱۸، ۱۱۹
 امریکا/امریکایی << بیش تر صفحات
 امیر اعظم ۵۸، ۸۴، ۸۶، ۲۲۱
 امیر بهادر جنگ ۳۱، ۹۷
 امیر مجاهد ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۶۶
 امیر منعم ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۶۶
 امیر نظام ۱۲۳
 امین الدوله ۱۷۷
 امین‌السلطان (اتابک اعظم) ۲۲، ۲۳، ۵۵
 انگلیس/انگلیسی << بیش تر صفحات
 لودانووان ۱۷۰
 لهواز ۴۳، ۴۴، ۱۹۳
 ایتالیا/ایتالیایی ۷۲، ۷۳، ۸۱، ۳۰۸، ۳۰۹
 ایران/ایرانیان << بیش تر صفحات
 ایران نو، روزنامه ۵۹
 ایرلند ۲۳، ۲۴، ۱۸۸
 ایزولسکی، آلکساندر ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱۸
- اسکاتلند ۱۸۸

بلژیک/بلژیکی ۸۲ ۸۱ ۷۷ ۷۳ ۶۴ ۶۲ ۶۱ ۶۱ ۶۱ ۶۱	ایلوئیلو ۸۷ ۵۴
۸۸ ۸۹ ۱۲۴ ۱۵۳ ۱۸۹ ۲۰۰ ۲۰۱	ایوانکی ۱۱۸
۲۱۳ ۲۲۶ ۲۳۱ ۲۳۳ ۳۰۸	ایوبخان ۱۳۰
بلغراد ۱۱۰ ۱۰۹	
بلوچستان ۲۸۱ ۲۳۷ ۱۹۶ ۴۲ ۲۴	باتوم ۵۵ ۴۴
بندر انزلی ۸۷ ۸۵ ۷۱ ۵۶ ۵۵ ۴۵ ۳۲ ۲۲	بادامک ۳۶
۱۰۷ ۱۲۷ ۱۵۲ ۱۵۶ ۱۶۵ ۱۷۲ ۱۷۴	بازفروش ۲۷۱
۱۷۶ ۲۷۰ ۲۷۱	بارکلی، جورج ۱۱۷ ۱۱۵ ۱۰۶ ۹۰ ۸۵ ۶۸ ۶۶
بندر جز (گزر) ۲۷۰ ۱۳۷	۱۳۲ ۱۳۴ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۶ ۲۳۶ ۲۷۹ ۲۸۰
بندرعباس ۲۲۲ ۴۴ ۴۲ ۴۴ ۴۵	۲۸۲ ۲۸۴ ۲۸۸ ۲۹۰ ۲۹۴
بونینک ۱۷۶	باسکرویل، هاوارد ۳۴
بوسنی ۳۱۶	باغ شاه ۱۷۵ ۱۲۴ ۳۲ ۳۱
بوشهر ۲۲۲ ۱۳۷ ۴۵ ۴۳ ۳۴	باکو (یادکوبه) ۱۲۰ ۱۰۹ ۹۷ ۵۵ ۴۴ ۳۸ ۳۶
بوکانان، جورج ۳۰۷	۱۳۷ ۱۵۲ ۱۷۶
بون، تورین ۱۷۰	بالتیک، دریا ۱۹۲
بهارستان، میدان ۳۷ ۳۱ ۳۰	بانک استقراضی ۱۶۰ ۱۳۴ ۱۳۳ ۹۶ ۷۷ ۲۶ ۲۵
بیرشتاین، بارون مارشال فون ۱۹۱	۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۴ ۲۲۸ ۲۳۱ ۲۳۶ ۲۳۷
بیرجند ۲۵	۲۹۶ ۲۹۵
بیزو ۶۴ ۳۸	بانک شاهنشاهی ۸۸ ۸۷ ۸۲ ۷۷ ۷۶ ۶۲ ۲۶
	۱۰۷ ۱۱۴ ۱۱۴ ۱۲۳ ۱۲۳ ۱۵۳ ۲۱۱ ۲۱۴
بازار اتابک ۱۰۷ ۱۰۵ ۸۲ ۶۲ ۶۰ ۵۶ ۵۵	۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۱ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۶۱ ۲۹۵ ۲۹۶
۱۲۵ ۱۵۳ ۱۵۹ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۷۴ ۲۳۴	بانو عظما ۲۷۱
پاریس ۳۲۰ ۳۰۹ ۲۹۴ ۱۷۹ ۱۷۵ ۶۴ ۵۵ ۶۴	بخش‌های ۱۱۳ ۱۰۵ ۱۰۳ ۱۰۲ ۹۷ ۶۳ ۳۶ ۳۴
یاکلیوسکی کوزیل ۱۲۸ ۱۲۷ ۱۱۵ ۸۷ ۶۸ ۶۷	۱۱۴ ۱۱۷ ۱۱۷ ۱۲۳ ۱۲۸ ۱۴۶ ۱۴۸ ۱۵۶
۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۷ ۱۷۱ ۲۳۶ ۲۹۷ ۲۹۶	۱۶۱ ۱۶۶ ۱۶۶ ۱۸۱ ۲۱۹
۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۲	پدروز ۳۰۱ ۳۰۰ ۲۹۴ ۲۹۳ ۲۸۷ ۱۱۵
پتروف ۱۳۲	پیرات، راپرت ۱۷۰
پرسیتری، کلیسا ۳۴	برادران سلینگمن، شرکت ۲۸۷ ۱۳۳ ۱۱۷ ۱۱۵
پروس، اسکار ۴۳۳ ۱۷۰	۳۰۱ ۲۸۸
پوتسدام، قرارداد ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۱ ۱۸۹ ۱۸۷ ۴۱	پراون، ادوارد ۲۰۴ ۲۰۳ ۵۲ ۱۸
۱۹۹ ۲۰۱ ۳۱۶ ۳۲۰	پرلین ۱۹۴
پوختانوف ۲۷۲ ۱۳۳ ۱۳۱ ۱۲۹ ۴۱ ۳۳	پسینانیا ۸۷ ۵۴ ۴۴ ۴۱ ۳۳ ۳۱ ۲۹ ۲۵ ۲۳
پورت آرتور ۱۹۳	۸۹ ۹۰ ۹۷ ۹۴ ۱۰۱ ۱۰۶ ۱۰۹ ۱۱۱
پیری، راپرت ادوین ۱۱۶	۱۱۵ ۱۱۸ ۱۱۸ ۱۳۵ ۱۴۰ ۱۴۵ ۱۵۰ ۱۸۳
پیشرو، حزب ۴۱ ۳۳	۱۸۸ ۱۹۱ ۱۹۵ ۲۰۰ ۲۰۳ ۲۰۵ ۲۲۷ ۲۳۴
پیشون، استفن ژان ماری ۳۰۹	۲۲۵ ۲۲۷ ۲۴۵ ۲۶۷ ۲۷۲ ۲۷۲ ۲۷۵
پیمان پستی جهانی ۲۴۸	۲۷۶ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۶ ۲۹۴
	۳۱۰ ۳۱۳ ۳۱۰
تالسوی ۳۱۰	بریگاد قزاق ۱۳۰ ۱۲۶ ۱۰۳ ۳۷ ۳۶ ۳۴ ۳۶ ۳۱ ۲۹
تایمز لندن ۱۲۳ ۱۱۹ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۰۹ ۱۰۸ ۹۷	۱۲۷ ۱۶۷ ۱۷۰ ۱۸۳ ۲۰۰ ۲۱۴ ۲۹۵ ۲۹۶
۱۳۵ ۱۴۰ ۱۴۹ ۲۰۲ ۲۰۵ ۲۱۹ ۲۶۵	بنداد ۱۹۴ ۱۹۱ ۱۲۰ ۱۰۸ ۹۵ ۴۳
۲۶۷ ۲۹۰ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۸ ۳۲۰	بل، ادوارد ۱۷۵
تبت ۲۶	بلاگووچینسک ۱۷۲

- تبریز ۲۱، ۲۲، ۲۳-۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۴، ۷۵، ۷۵، ۸۵، ۸۹، ۱۱۲، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۱-۱۷۲، ۱۸۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۶۹، ۳۰۸، ۳۲۰
- تجربش ۸۳
- ترکستان ۱۷۲
- ترکمانچای، عهدنامه ۴۰، ۱۱۰، ۲۶۶
- ترکمن صغرا ۹۷
- ترکمن‌ها ۲۲، ۲۳، ۲۷، ۲۹، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۸-۱۲۱، ۱۳۷، ۱۵۴، ۲۷۰، ۳۰۹
- تخت، ویلیام هاروارد ۳۱۴
- تغلیس ۱۵۲، ۱۷۱
- تمی‌زاده، سید حسن ۷۲
- تمدن، روزنامه ۱۴۰
- تویخانه، میدان ۳۰
- تورگنیف ۳۱۰
- تهران << بیش تر صفحات
- تقدالاسلام ۱۷۱
- جلفا ۱۵۲، ۱۷۱، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۶۹
- جوردان، لورینگ ۱۷۰
- چارکوسکی ۲۱۴
- چال‌هرز ۱۸۱
- چستر، آدرمال ۱۹۱
- چینز ۱۳۱، ۱۳۵
- چینی/چینی ۱۸۵
- حاجی حسین بن خلیل ۱۵۳
- حسین‌قلی‌خان نواب ۴۲، ۵۱، ۵۲، ۱۰۴، ۱۴۸
- حکیم‌الملک ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۳
- خامس‌لو، ایل ۲۷۰
- خانقین ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۲۳
- خاورمیانه ۱۵۸، ۱۹۱، ۱۹۳
- خراسان ۷۵
- خرم‌آباد ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۳۰
- خلیج فارس ۲۵، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۴۴، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۹۳-۱۹۸، ۲۲۷، ۳۳۰، ۳۰۸، ۳۲۰
- دانشکمون، حزب ۱۵۶
- دامغان ۱۱۴، ۱۵۴
- دلونینگ استریت ۳۱۷
- دیبرالملک ۱۰۶
- دجله، رود ۴۳
- دروازه قزوین ۵۵، ۱۷۵
- دریای خزر/بحر خزر ۲۲، ۲۶، ۳۵، ۳۸، ۴۳، ۴۴
- دریای سیاه ۲۳، ۲۴، ۱۹۲
- دموکرات، حزب ۵۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۸، ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۳۱۰
- دنگیل‌تپه ۱۷۲
- دولت‌آباد ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۰
- دیامانتوپولوس ۹۶
- دیکی، بروس ۵۴، ۷۶، ۱۷۰، ۲۳۳
- دیلون، امیل جوزف ۲۰۱
- دیلی نوز، روزنامه ۳۱۰
- راسل، چارلز ۵۵، ۵۷، ۵۸
- رشت ۲۲، ۳۳-۳۵، ۳۸، ۵۵، ۷۵، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱
- رشیدالسلطان ۱۱۴
- رشیدالملک ۱۱۲، ۲۶۹
- روس/روسیه/روسی << بیش تر صفحات
- روسکی اسلوه، روزنامه ۱۸۱
- رویترز، خبرگزاری ۱۱۹، ۱۳۵، ۲۶۵
- زایولسکی ۳۶، ۳۵
- زرگنده ۳۷، ۳۳، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۹۶، ۳۰۰
- زنجان ۲۲۳، ۲۳۰
- زاین ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۳۰۹
- زاندانمری خزانه ۷۹، ۸۹-۹۲، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲-۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۷-۱۳۸، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷
- ساری ۷۵، ۲۷۱
- سالاردوله ۲۲، ۷۵، ۸۵، ۸۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۴
- داراب‌میرزا ۴۰
- داردانی، تنگه ۱۹۱، ۱۹۲

۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۳۱	ضرغام‌السلطنه ۳۴
۱۸۰، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۷۶	
۵۹، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۳۸، ۳۴، ۵۸	طالش ۱۳۹
۸۲-۸۵، ۸۷، ۹۵، ۹۹-۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴	طرابزون ۴۴، ۴۳
۱۴۸، ۲۱۸، ۲۷۰	طرابلس ۲۳۸، ۱۹۶
۳۵، ۳۶، ۳۶، ۶۳، ۱۰۲	سردار اسعد
۱۱۹، ۱۲۴	سردار بهادر
۱۱۸، ۱۲۴، ۱۶۶	سردار جنگ
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۶۲	سردار محتشم
۱۱۳، ۱۳۷	سردار محیی (میرالسلطان)
۳۶، ۲۷	سلطنت‌آباد
۱۴۸، ۱۸۱	سلیمان‌میرزا
۲۳، ۲۷، ۳۳، ۱۱۳، ۱۳۲	سن پترزبورگ / پترزبورگ
۱۳۴، ۱۵۰، ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۲۷، ۲۳۱	
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۷	
۷۳، ۹۶، ۱۱۶، ۲۳۶، ۲۸۰، ۲۸۱	سوند / سوندی
۲۸۸، ۲۹۷، ۳۰۸	
۴۴	سوز، آبراه
۱۲۳، ۲۷۱	سوادکوه
۱۸۹	سوئیس
۴۴	سیستان
۱۹۵	سیلا
	شادآباد ۳۶
۱۰۶، ۱۱۳	شاهرود
۹۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۱۱، ۲۶۹	شاهسون‌ها
۴۴	شاه‌عبدالعظیم
۳۴، ۴۰، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۶۹	شجاع‌الدوله (رحیم‌خان)
۲۷۰	
۲۶۹	شجاع‌نظام
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۹	شجاع‌السلطنه
۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۹	
۱۶۰، ۱۶۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۱۴	
۱۰۲	شیران
۱۸۸	شهریار
۱۲۶	شهریار
۳۴، ۴۴، ۴۵، ۷۵، ۸۹، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۳	شیراز
۲۰۰، ۲۲۳، ۲۷۶، ۳۰۸، ۳۸۹	
۳۴، ۳۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶	صمصام‌السلطنه
۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۵۱	
۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۹۲	
۴۲، ۱۰۷، ۱۵۳	صنیع‌الدوله

- کاشک ۲۴
کارلسباد ۹۷
کارون، دره ۱۹۳
کارون، رود ۴۳
کاشان ۱۲۴، ۲۴، ۴۲
کاکوتسوف ۱۲۲، ۲۹۴
کامران میرزا ۲۷۱
کتاب آبی ۲۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۷
کرج ۳۶، ۳۵
کردستان ۱۷۷، ۹۷
کرزن، جورج ناتانیل ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۸، ۳۱۳، ۳۱۹
کرمان ۲۲، ۳۳، ۴۴، ۱۱۳، ۲۲۳
کرمانشاه ۳۳، ۱۱۴، ۲۲۳
کریز، فرانسیس ۵۴، ۸۷، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۷۰
۱۷۳، ۱۷۴، ۲۲۲، ۲۲۳
کلکته ۱۵۴
کمربج، دانشگاه ۱۸
کمیته تلگراف هندواریا ۱۲۱، ۱۷۱، ۲۸۱، ۲۸۶
کمیته ایرانیان ۲۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰
کوات، کنت ۸۱
گویا ۵۳
کوروش ۲۷۷، ۲۰۰
کیلینگ، ردیارد ۳۲۹
کیچتر، هوریشو (هربرت) ۱۹۷
گبری، ادوارد ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۵۸، ۵۵، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۳۹-۱۴۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۷-۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۱۳-۳۱۴، ۳۲۰-۳۲۱
گرین، جان ۱۷۰
گریک ۲۵
گمش تپه ۱۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۳، ۲۶۶، ۲۷۰
گناباد ۲۷۰
گیرس ۱۴۰
گیلان ۱۳۹، ۷۵، ۵۵
لاز ۳۴
لُکُفر ۶۰، ۷۴، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۶۷، ۲۰۰، ۲۹۱
لنج-بختیاری، جاده ۴۴
لندن ۱۵، ۲۷، ۴۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۷۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۸۷، ۳۸۸، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۰
نزداون، هنری چارلز ۱۹۰
نوری ۱۷۰
لیاخوف ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۱۸۲
لینچ ۴۳، ۴۴
لینچ، هنری فلاس بلیس ۳۰۵
مارلینگ ۳۱
مازندران ۲۲، ۷۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۷۲
ماکیاوتی ۱۸۸
مالونی ۱۱۹-۱۲۱
ماتس، کانال ۱۸۹
مانیل ۵۴
مجدالدوله ۱۰۶، ۲۷۱
مجلس اول ۲۰، ۳۸، ۳۹، ۶۱، ۱۸۲
مجلس دوم ۳۸، ۵۸، ۱۲۴، ۱۸۳، ۲۶۳
مجلد السلطان ۲۶۹، ۲۷۰
محتشم السلطنه ۵۷، ۶۴، ۶۷، ۸۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
محمدعلی شاه، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۵۸، ۶۲، ۷۵، ۸۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰-۱۰۳، ۱۰۶-۱۰۹، ۱۱۶-۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۶۸-۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۱۵
محمزه ۴۳، ۱۹۳، ۲۲۳، ۲۳۰
مراکش ۹۵، ۹۷، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۳۸، ۳۱۶
مردآباد ۱۲۶
سُرَنارِد، زاک زورف ۶۱، ۶۲، ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۷-۸۹، ۹۵، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۹۶
مرند ۲۶۹
مریل ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۹، ۱۷۰، ۲۳۳
مستوفی السالک ۱۷۹
مشهد ۳۴، ۴۴، ۷۵، ۱۲۰، ۱۲۱
مشیرالدوله ۹۹، ۱۰۶، ۱۵۵، ۲۵۰
مشیرالطنه ۱۲۹
مصر ۳۱۸
مظفرالدین شاه، ۱۹-۲۱، ۶۱، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۵۱
معاون الدوله ۷۶
معززالسلک ۲۶۳
معین الدوله ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵
معین همامیون ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴
مکاسکی، چارلز ۵۴، ۶۷، ۷۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۳۳
مکاسکی، ویلیام ۵۴

مکالی ۱۵	وادبولسکی ۱۶۷
مکتا، رجینالد ۳۱۵	وارنه ۳۰، ۱۷۵، ۱۷۶
ملا عبدالله مازندرانی ۱۵۳	واشنگتن ۵۱-۵۳، ۸۷، ۱۱۶
ملا محمد کاظم خراسانی ۱۵۳	وثوق الدوله ۱۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۷، ۱۶۹
ملایر ۱۲۳	۱۷۰، ۲۳۷
ممتازالدوله ۶۰-۵۷	وزارین ۱۱۹، ۲۷۲
منتخب الدوله ۱۳۳	ورلد، روزنامه ۹۴
منجیل ۱۷۶	وزمونی ۴۱
منچستر ۱۵۴	ولادوستوک ۱۹۲
منچستر گاردین، روزنامه ۳۱۰	وود، ۸۲
منصورآباد ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱	ویتنی، فرانتک ۱۷۰
مورلی، جان ۱۹۹، ۳۱۹	ویرجینیای غربی ۲۴
مور، ویلیام ۳۴، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۱	ویریشجاگین ۱۵، ۸۴
میرزا علی قلی خان ۵۲	وین ۵۵، ۹۷، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۲۰، ۲۶۷
میرزا محمدرضای کرمانی ۱۹	
مینسوتا ۵۴	
مؤتمن الملک ۱۰۶، ۱۴۸	
	ناصرالدین شاه، ۱۹، ۲۱۴، ۲۷۲
	ناصرالملک ۱۸، ۲۳، ۲۹، ۳۰، ۴۲، ۵۸، ۶۴، ۷۷، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴
	۱۷۷-۱۸۱، ۲۱۶، ۲۱۹
	ناکس ۵۳
	نایب حسین ۱۲۴
	نجف ۱۵۳
	نزهه السلطنه ۱۲۳، ۱۴۲
	نظام السلطنه ۳۰، ۴۰، ۱۰۴، ۲۷۶
	نواران ۱۲۴
	نوز ۲۱، ۲۲، ۶۱، ۲۲۶، ۲۲۷
	نووه ورمیا، روزنامه ۹۵، ۱۷۲
	نهاوند ۲۲
	نور ایست، نشریه ۱۸۷
	نیشن، روزنامه ۲۰۵، ۳۱۲
	نیگلشن، آرتور ۲۴
	نیوه جورج ۲۰۰
	نیویورک ۵۴، ۱۵۵
	واترز ۱۷۰
	هارتویگ، ۳۱، ۳۲، ۱۰۹
	هاردینگ، چارلز، ۲۳۴
	هازه، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰
	هالدین، ریچارد بردن، ۱۹۴
	هانتینگتون، ویلسون، ۵۳
	هرمزخان، ۵۶، ۵۷
	هلند ۷۲، ۸۱، ۱۹۴
	همدان ۲۲، ۳۴، ۳۵، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸
	۱۲۲، ۱۲۳، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۴۰
	هندوانگلیس ۴۱، ۸۹-۹۱، ۹۵، ۱۰۵، ۱۵۳، ۱۶۶
	۱۹۷، ۲۸۳، ۳۱۶
	هند/هندوستان/هندی ۲۳، ۲۴، ۲۴، ۴۵، ۶۶، ۷۷، ۹۰، ۹۲، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۸۵
	۱۹۴-۱۹۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۷۲-۲۷۶، ۲۷۶
	۲۸۳، ۲۸۴، ۳۰۳، ۳۱۹، ۳۲۰
	هوب، آنتونی ۱۸۹
	هومر ۳۱۷
	هیلدبراند، ۱۳۲
	هیلز، رالف، ۵۴، ۶۰
	یزد ۲۴، ۲۴، ۲۲۲
	یزم خان، ۲۵، ۲۷، ۳۸، ۴۰، ۱۰۰-۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۶۲
	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۰



ویلیام مورگان شوستر، حسابدار و کارشناس مالی،
در سال ۱۲۹۰ شمسی با چند دستیار از امریکا راهی ایران شد
تا امور مالی نابسامان کشور را سر و سامان دهد.
ریاست کل خزانه‌داری را به او سپردند،
ولی با کارشکنی‌ها و دشمنی‌های دولت‌های صاحب نفوذ در ایران
به‌ویژه روسیه، پس از هشت ماه ناچار به ترک کشور شد.
پس از آن‌که به وطنش بازگشت، بی‌درنگ قلم برداشت
و آنچه را در ایران دیده بود و بر سرش آمده بود، به روی کاغذ آورد.
حاصلش کتاب حاضر است.



نسرماخ